

مرجعیت، روحانیت و حوزه های علمیه شیعه

حوزه علمیه قم

حوزه علمیه عنوانی متأخر برای مراکز آموزش علوم دینی در میان امامیه است و حوزه علمیه قم پررونق‌ترین و بزرگ‌ترین حوزه‌های علمیه در عصر حاضر می‌باشد.

مذهب شیعه در قم

قدمت بسیار زیاد حوزه علمیه قم، خود حاصل دیرینگی مذهب شیعه در این شهر است که با مهاجرت افراد قبیله در اصل یمنی اشعری از کوفه به قم پیوند وثیق دارد.^[۱] گسترش و افزایش مهاجرت اشعریان شیعی در سده دوم، شهر قم را به زودی به یکی از شهرهای مسلمان‌نشین شیعه مذهب تبدیل کرد. بررسی زندگی‌نامه محدثان و علمای اهل تشیع که در سده دوم، یا حتی اول، در قم زندگی می‌کرده‌اند، نشان دهنده تکوین حوزه علمیه شیعی در این شهر از نخستین دهه‌های سده دوم هجری است.

حوزه علمیه

از فهرست ۹۱ تن از دانشمندان و محدثان خاندان اشعری در قم در فاصله سده اول تا چهارم که جعفر مهاجر^[۲] گردآوری کرده، ۳۳ تن در سده دوم می‌زیسته‌اند که این رقم خود نشان می‌دهد که از اواخر قرن اول و در طول سده دوم حوزه قم کاملاً فعال بوده است.

خاندان ابوبکر بن عبدالله

ابوبکر بن عبدالله بن سعد بن مالک بن عامر اشعری زنده در اواخر قرن اول، محدث و صحابی امام صادق علیه‌السلام از جمله این افراد است که از نسل او دانشمندان بسیاری پدید آمدند.^{[۳] [۴] [۵]} نیای ابوبکر بن عبدالله، سعد بن مالک، سرسلسله مهاجران خاندان اشعری به قم بوده است.^[۶] یازده تن دیگر از فرزندان عبدالله بن سعد اشعری نیز از راویان و محدثان سده دوم هجری بوده‌اند.^[۷] از جمله: موسی بن عبدالله بن سعد اشعری زنده در ۱۱۴، صحابی امام صادق که پیش‌گام تبلیغ و ترویج مذهب شیعه در قم بود.^{[۸] [۹]} یسع بن عبدالله زنده در ۱۱۴ از راویان امام صادق علیه‌السلام^{[۱۰] [۱۱] [۱۲]} یعقوب بن عبدالله زنده در ۱۱۴ صحابی امام صادق^{[۱۳] [۱۴] [۱۵]} ادریس بن عبدالله زنده در ۱۸۳، صحابی امام صادق علیه‌السلام.^{[۱۶] [۱۷]}

یکی دیگر از دانشمندان اشعری در قرن دوم عبدالعزیز بن مهتدی بن محمد زنده در ۱۸۳ بود. وی از جانب امام رضا علیه‌السلام وکالت داشته و نامش در اسناد دست‌کم شانزده حدیث در کتب اربعه حدیثی شیعه آمده است.^{[۱۸] [۱۹]}

علمای شیعه قرن سوم

شمار **علمای شیعه** در **قرن سوم** هم‌چنان روی به افزایش داشته، چنان‌که بنا بر فهرست پیش گفته، [۲۰] ۴۴ تن در این قرن می‌زیسته‌اند. این رقم اگر در کنار شمار دانشمندان خاندان‌های دیگر از قرن سوم به بعد، مانند **خاندان برقی**، **حُمیری**، **ابراهیم بن هاشم قمی**، **ابن مَتیل** / **مَتیل**، ابن بابویه و دیگر خاندان‌های دانش‌پرور نهاده شود، گسترش سریع حوزه قم را در قرون سوم به بعد به خوبی نشان می‌دهد.

خاندان برقی

سرسلسله و نخستین دانشمند خاندان برقی، ابو عبدالله محمد بن خالد بن عبدالرحمان برقی زنده قبل از ۲۲۰ از **اصحاب امام کاظم** و **امام رضا** سلام‌الله‌علیهم‌راوی و محدث معروف سده دوم و اوایل قرن سوم بوده است. فرزند **محمد بن خالد برقی**، **احمد بن محمد** نام‌دارترین دانشمند این **خاندان** است برای دیگر دانشمندان این خاندان به این منبع رجوع کنید [۲۱].

خاندان حمیری

مشهورترین فرد خاندان حمیری، ابوالعباس **عبدالله بن جعفر حمیری** متوفی ح ۳۱۰، از راویان **امام هادی** و **امام عسکری** علیهما‌السلام بوده که در کتب اربعه فقهی شیعی بیش از ۱۸۰ حدیث به نقل از وی آمده است. او کتاب‌های بسیاری نوشته است، مانند **قرب الاسناد الی الرضا**، و **قرب الاسناد الی صاحب الامر**. [۲۲] [۲۳] [۲۴] [۲۵] فرزندش، ابوجعفر محمد نیز از راویان سرشناس و موثق و صاحب تألیفاتی بوده و با **امام عصر** علیه‌السلام **مکاتبه** کرده است. [۲۶]

خاندان ابراهیم بن هاشم

ابواسحاق ابراهیم بن هاشم قمی زنده در ۲۴۷ نیز سرسلسله خاندانی علمی در حوزه قم بود. وی اصالتاً کوفی و شاگرد **یونس بن عبدالرحمان** و از پیش‌گامان **علم حدیث** در قم بود. وی را نخستین محدثی دانسته‌اند که احادیث کوفیان را در قم نشر داده است. [۲۷] [۲۸] فرزندش، **علی بن ابراهیم قمی** محدث و **مفسری** بسیار مشهور تفسیر **علی بن ابراهیم قمی** و از مشایخ **کلینی** بوده است.

خاندان مَتیل قمی

فرزندان **مَتیل** / **مَتیل** قمی نیز در شمار محدثان برجسته بوده‌اند. **حسن بن متیل** زنده پس از ۳۰۰ مصنف و محدث مشهوری در قم بوده و کتابی به نام نوادر داشته است. [۲۹] [۳۰] برادرش **علی بن متیل**، از مشایخ **شیخ صدوق** بوده است. [۳۱]

احمد بن متیل و فرزندش جعفر بن احمد نزد ابوجعفر **محمد بن عثمان عمّری**، دومین **نایب خاص** امام زمان آن‌چنان

قدر و اعتباری داشته‌اند که برخی از علمای شیعه تقریباً مطمئن بودند که پس از **محمد بن عثمان**، **نیابت خاصه** به یکی از این دو تن خواهد رسید. [۳۲]

خاندان ابن بابویه

اما بلندآوازه‌ترین خاندان حوزه قم و سپس ری **خاندان ابن بابویه** است. خاندان ابن بابویه تا اواخر سده ششم در حوزه‌های قم و ری نامی بلند داشته‌اند. **منتجب‌الدین رازی** آخرین دانشمند این خاندان نیز مانند نخستین دانشمند این خاندان، **کنیه ابن بابویه** و نام علی داشته است.

ابوالحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی متوفی ۳۲۹ محدثی بزرگ بوده و نجاشی [۳۳] وی را شیخ و **فقیه** قمیان خوانده و کتاب‌های او را که بسیاری از آن‌ها در **احکام فقهی** است، نام برده است. فرزندش ابو عبدالله حسین بن علی نیز همانند پدر کنیه ابن بابویه داشت و از پدرش **اجازه نقل حدیث** داشته است. [۳۴] او خود گفته که پیش از بیست سالگی **مجلس تدریس** داشته و حاضر جوابی او در حل احکام فقهی، مستمعان را شگفت‌زده می‌کرد. [۳۵]

فرزند دیگر ابوالحسن علی بن حسین، ابو جعفر محمد بن علی معروف به شیخ صدوق و ابن بابویه، معروف‌ترین عضو این خاندان علمی است. کتاب **مُنْ لایحضره الفقیه**، یکی از کتب اربعه حدیثی - فقهی شیعه از نوشته‌های اوست. [۳۶] شیخ صدوق را در واقع می‌توان نماد و برجسته‌ترین چهره حوزه قم و سپس ری که پس از ۳۳۹ به آنجا **مهاجرت** کرد [۳۷] دانست. آوازه و اعتبار **صدوق** را در حوزه قم و ری می‌توان با آوازه **شیخ طوسی** در حوزه **بغداد** هم‌سنگ دانست.

علویان و سادات

گذشته از این خاندان‌های دانش‌پرور، آنچه بر رونق حوزه قم افزود، حضور پرشمار **علویان** و **سادات** در این شهر بود، علویان دست‌کم به دو طریق به رونق این حوزه یاری رساندند.

نخست آن‌که از میان آنان دانشمندان زیادی در طول تاریخ حوزه قم ظهور کردند و دیگر این‌که **مزار** آنان که سخت مورد **احترام** مردم بود ضمن تقدس بخشیدن به قم، به کانونی برای تدریس و **تعلیم علوم دینی** طبق بیان **امامان شیعه** علیهم‌السلام تبدیل شد برای ستایش از قم در **روایات امامان معصوم** به این منابع رجوع کنید [۳۸] [۳۹] [۴۰] [۴۱]. در رأس **علویان قم** باید از **خواهر** امام رضا، **حضرت فاطمه معصومه** ه نام برد که در ۲۰۲ و در پی **ولایتعهدی** امام هشتم، از **مدینه** عازم **خراسان** شد و در قم درگذشت. [۴۲] مزار او امروزه دومین محل بزرگ زیارتی در **ایران** و یکی از عوامل اصلی رونق **حوزه علمیه** این شهر است. **قمی** در **تاریخ قم** [۴۳] از چند **عالم** و **فقیه علوی** که نسلشان از طریق **علی بن جعفر غریزی** به **امام جعفر صادق** علیه‌السلام می‌رسد نام برده است. هم‌چنین در منابع از نسل **امام موسی بن جعفر**، به فاصله پنج پشت، از **محمد بن موسی بن اسحاق** با تعبیر **فقیه** یاد شده است. [۴۴]

موسی مبرقع فرزند امام جواد علیه‌السلام از فضایی بود که به قم مهاجرت کرد.^[۴۵] فرزندان او در قم شهرت رضوی یافتند.^[۴۶] فرزندش، احمد بن موسی، پسری داشت به نام ابوالحسن موسی بن احمد زنده در ۳۷۱. وی دانشمندی فروتن و مردم‌دار بود و درایت وی سبب شد تا با وجود جوانی، نقابت علویان قم و آوه و کاشان و خورزن به او سپرده شود.

در زمان او شمار سادات در قم و اطراف از خرد و کلان، ۳۳۱ تن بوده است.^[۴۷] از نسل موسی مبرقع، به فاصله سه پشت، عبدالله بن موسی عالم و محدثی پرهیزگار بوده و چند کتاب تألیف کرده از جمله انساب آل الرسول و اولاد البتول و الادیان و الملل.^{[۴۸] [۴۹]} از دیگر عالمان علوی، حمزه بن محمد بن احمد از نسل زید بن علی بن الحسین علیهما‌السلام است. وی از علی بن ابراهیم بن هاشم در قم حدیث شنید و خود در رجب ۳۳۹ در قم برای صدوق حدیث نقل کرد.^[۵۰]

یکی دیگر از علویان، که نویسنده تاریخ قم^[۵۱] وی را از فقهای شمرده‌اند که از امام حسن عسکری علیه‌السلام روایت کرده، ابوالفضل حسین بن حسن بن علی بن الحسین علیه‌السلام بوده است برای علما و فقهای علوی دیگر در تاریخ قم به این منبع رجوع کنید.^[۵۲]

گسترش کمی حوزه قم

گسترش کمی حوزه قم چندان بوده که صاحب تاریخ قم،^[۵۳] علمای مشهور شیعه در این شهر را از آغاز تا سده چهارم ۲۶۶ و شمار علمای سنی را ۱۴ تن ذکر کرده است. اقبال به علوم دینی، به ویژه علم حدیث، در قم چندان بوده است که محمدتقی مجلسی^[۵۴] گفته در کتابی خوانده که در عصر شیخ صدوق قرن چهارم بالغ بر دویست هزار محدث در قم می‌زیسته‌اند.

مجلسی این رقم بسیار بالای محدثان را این‌گونه برای خود قابل باور ساخته است که در قم عوام و خواص همه به حفظ حدیث می‌کوشیده‌اند. این رقم در هر صورت نشانه اقبال عمومی قمیان به دانش حدیث بوده است.

ارتباط با ائمه

این مزیت‌ها و ویژگی‌های ذکر شده برای حوزه قم، یعنی قدمت حوزه و کثرت خاندان‌های علمی و حضور گسترده علویان در آن، البته به هیچ‌رو با مزیت اصلی و بسیار پراهمیت و اعتبارآور این حوزه، یعنی ارتباط نزدیک با امامان معصوم قابل قیاس نیست. این پیوند هم در قالب نامه‌نگاری صورت می‌گرفته و هم در قالب مسافرت‌های علمای قم به عراق و حجاز و خراسان. در فهرست سابق الذکر مهاجر^[۵۵] از میان ۹۱ تن از علما و محدثان اشعری قم، ۴۶ تن با یک یا چند امام معصوم ارتباط و دیدار داشته‌اند. شمار قمیان صحابی امامان با احتساب علمای غیراشعری از این رقم هم بالاتر می‌رود.^[۵۶]

این ارتباط مایه اعتبار روزافزون حوزه قم شده و آن حوزه را به مرجع و معیاری در حوزه **علوم اسلامی** بدل کرده بوده است. به نوشته **شیخ طوسی** [۵۷] و به نقل از او محمدباقر مجلسی [۵۸] یک بار **حسین بن روح**، سومین نایب خاص امام زمان علیه‌السلام کتابی فقهی — کتاب التأدیب — را به قم فرستاد تا فقهای آنجا نظر خود را در باب صحت و سقم مطالب آن بازگو کنند.

دانش‌ها و کتاب‌ها

علوم دینی

بر پایه منابع گوناگون می‌توان دریافت که در حوزه قم تقریباً همه شاخه‌های علوم دینی و مقدمات آن‌ها — البته با توجه به ابتدایی بودن مراحل پاره‌ای از آن علم‌ها — تدریس می‌شد.

ابوجعفر برقی متوفی ۲۷۴ یا ۲۸۰ در **علوم ادبی و بلاغی** تبحر داشت. وی در این حوزه دو کتاب به نام‌های **الشعر و الشعراء** و **النحو** را تألیف کرد. [۵۹] یکی از شاگردان او، ابو عبدالله محمد بن عبدالله ملقب به **ماجی لویه** نیز فقهی ادیب بود. [۶۰] دیگر استاد برجسته علوم ادبی در حوزه قم ابوعلی احمد بن اسماعیل ملقب به **سمکه** بود. وی چند کتاب داشت که **نجاشی** [۶۱] آنها را بی مانند خوانده است.

علوم قرآنی

علوم قرآنی نیز محل توجه حوزه قم بود. ابوطالب **عبدالله بن صلت قمی** از **راویان امام رضا** علیه‌السلام کتابی در تفسیر قرآن نوشته بود. [۶۲] **ابو عبدالله برقی** کتابی در **تفسیر** با نام کتاب التزیل و التعبير، و نیز کتاب دیگری به نام التفسیر داشت. [۶۳] برادرش **حسن بن خالد** نیز کتاب تفسیری در ۱۲۰ جلد داشت که امام حسن عسکری علیه‌السلام آن را **املا** کرده بود. [۶۴] [۶۵] **محمد بن حسن صفار** متوفی ۲۹۰، از محدثان ارجمند قم و نویسنده کتاب‌های فقهی بسیار، کتابی درباره قرآن با نام فضل القرآن داشت. [۶۶] ابوالقاسم **سعد بن عبدالله اشعری قمی**، شیخ و فقیه **خاندان اشعری** در همین باره کتابی نوشت، با نام **ناسخ القرآن و منسوخه و محکمه و متشابهه**. [۶۷] [۶۸] در همین دوره **تفسیر علی بن ابراهیم بن هاشم قمی** زنده در ۳۰۷ نوشته شد که پایه بسیاری از **تفاسیر مأثور** بعدی قرار گرفت.

علم کلام

موضوع دیگر تألیف و تدریس در حوزه قم قدیم مسائل اعتقادی و کلامی بود و مباحث مربوط به **غیبت امام دوازدهم** و **امامت** در نقطه مرکزی این مباحثات قرار داشت. برای نمونه می‌توان از این کتاب‌ها نام برد: کتاب الجبر و التفویض و کتاب ما یفعل الناس حین یفقدون الامام، درباره وظایف مؤمنان در وضع فقدان امام، از **ابوجعفر احمد بن ابی زاهر اشعری قمی** زنده قبل از ۲۶۲ [۶۹] کتاب الغیبه و کتاب الامامه از ابوالعباس **عبدالله بن جعفر حمیری قمی** متوفی ح ۳۱۰ [۷۰] رجوع کنید به **نجاشی** [۷۱] که نام کتاب نخست را الغیبه و الحیره ضبط کرده است؛ کتاب الامامه و التبصره من الحیره از **علی بن حسین بن بابویه** متوفی ۳۲۹. [۷۲] [۷۳]

رد غلات

بخش قابل توجهی از فعالیت‌های کلامی حوزه قم، در چهارچوب مبارزه با اندیشه‌های انحرافی غلات سامان می‌یافت. حسین بن سعید اهوازی زنده در ۲۲۰، [۷۴] محمد بن حسن صفار قمی متوفی ۲۹۰ [۷۵] و ابوالقاسم سعد بن عبدالله بن ابی خلف اشعری، شیخ و فقیه برجسته شیعه [۷۶] [۷۷] هر یک کتابی در رد غلات نوشتند.

تاریخ و جغرافیا

از دیگر علوم محل توجه در حوزه قم قدیم، تاریخ و جغرافیا بود. ابو عبدالله برقی به نوشته نجاشی [۷۸] به اخبار و علوم عرب آگاه بود و چند کتاب، از جمله کتاب مکة و المدینة و کتاب حروب الاوس و الخزرج، نوشت. پسرش ابوجعفر برقی از ادیبان و مورخان حوزه قم، چندین کتاب با گرایش تاریخ تألیف کرد از جمله: انساب الامم، الاوائل، بنات النبی و ازواجه، کتاب التاریخ، کتاب المغازی، و طبقات الرجال؛ هم‌چنان که کتابی در موضوع جغرافیا با عنوان البلدان و المساحة نوشت که از مآخذ تاریخ قم نیز بود. [۷۹]

شاگرد ابوجعفر برقی، احمد بن اسماعیل، ملقب به سمکه نیز در دانش تاریخ تبحر داشت. از جمله تألیفات تاریخی او، کتاب العباسی بوده که به گفته نجاشی [۸۰] ده هزار ورق داشته و نجاشی اخبار امین عباسی را در این کتاب دیده و آن را ستوده است. از این اثر، حسن بن محمد قمی، مؤلف تاریخ قم [۸۱] هم استفاده کرده است. ابوجعفر محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری نیز به تاریخ و جغرافیا آگاه بود و کتاب المساحة و البلدان را بر اساس کتاب ابوجعفر برقی تألیف کرد. [۸۲]

ابوالقاسم جعفر بن محمد بن جعفر، معروف به ابن قولویه متوفی ۳۶۸، از نامورترین مشایخ فقه و حدیث و استاد شیخ مفید، نیز چند اثر در تاریخ داشت از جمله تاریخ الشهور و الحوادث فیها. [۸۳]

علم رجال

علمای قم درباره تراجم و علم رجال نیز تألیفات قابل ملاحظه‌ای داشتند. ظاهراً ابوجعفر برقی اثری به نام کتاب الرجال داشت. [۸۴] علاوه بر وی، علمای دیگر چون ابوعلی احمد بن اسحاق اشعری زنده در ۲۶۰، ابوجعفر محمد بن یحیی اشعری متوفی ح ۲۸۰، سعد بن عبدالله اشعری، متوفی بین ۲۹۹ تا ۳۰۰، محمد بن حسن بن ولید متوفی ۳۴۳، ابن دؤل قمی متوفی ۳۵۰، ابن داوود قمی متوفی ۳۶۸، شیخ صدوق و برادرزاده‌اش حسین بن حسن بابویه قمی قرن چهارم هر یک کتابی در علم رجال داشته‌اند. [۸۵] [۸۶] [۸۷] [۸۸] [۸۹] [۹۰] نیز ابن بطه قمی، و ابن قولویه و شیخ صدوق، هر کدام کتابی در ذکر فهرست کتاب‌های تألیف شده نوشته‌اند. [۹۱]

علم حدیث

رواج این علوم متنوع در حوزه قم قدیم، البته به هیچ‌رو به گستردگی رواج علم حدیث در آنجا نبوده است.

گسترده‌گی

حدیث را باید نه تنها مسلط‌ترین دانش، بلکه گسترده‌ترین جنبش علمی شیعه در سده دوم تا چهارم به شمار آورد.

احادیث امامان که نخست در **مدینه** و **کوفه** روایت می‌شد، در حوزه **قم تهذیب** و **تدوین** می‌گردید. بررسی در سلسله اسناد کتاب‌هایی چون المحاسن، نوشته احمد بن محمد بن خالد برقی، شاهدی بر این مدعاست. یکی از بزرگ‌ترین محدثان این حوزه، ابراهیم بن هاشم قمی، در کثرت روایت بی‌مانند بود و نامش در اسناد بیش از ۶۴۱۴ **حدیث** آمده است.^[۹۲] بخش عظیمی از احادیث **کافی** از علی بن ابراهیم، از طریق پدرش ابراهیم بن هاشم نقل شده است. مطالعه در اسناد احادیث کتاب کافی نشان می‌دهد که بیش از هشتاد درصد از **مشایخ حدیثی کلینی** قمی‌اند. این خود حاکی از آن است که کلینی زمان نه چندان کوتاهی را از محضر عالمان حوزه قم استفاده کرده است.^[۹۳]

متن‌گرایی

از شاخصه‌های مدرسه حدیثی قم، توجه به متن حدیث و ساماندهی آن‌ها در موضوعات مختلف دینی بوده است. شیخ صدوق که نماد این مکتب حدیثی به شمار می‌رود، علاوه بر نگارش چند اثر فقهی - حدیثی مهم، آثاری نیز در مباحث کلامی بر مبنای حدیث تألیف کرد، که از مشهورترین آن‌ها کتاب **التوحید** در مباحث **الهیات** و **کمال الدین** و **تمام النعمه** در استدلال بر امامت حضرت محمد بن الحسن العسکری و غیبت و **طول عمر** ایشان است. در واقع میان محدثان قمی مکتب کلامی به معنای مصطلح وجود نداشت، آنچه وجود داشت مجموعه‌ای از **احادیث کلامی** بود که گاه با شرح و توضیح همراه می‌شد. **متن‌گرایی** مکتب حدیثی قم با مکتب **اهل حدیث** نیز تفاوت داشت، زیرا گرایش اهل حدیث که در میان **اهل سنت** غالب بود - در میان **محدثان شیعه** نیز بی‌طرفدار نبود. مخالفان از این افراد به **مقلده** و **حشویه** نیز تعبیر کرده‌اند.^{[۹۴] [۹۵] [۹۶] [۹۷]}

ولی **محدثان قم** احادیث را با اصول و قواعد روایت حدیث و معیارهای **نقد حدیث** می‌سنجیدند و هر روایتی را با هر کیفیتی نمی‌پذیرفتند و به ویژه برای پیش‌گیری از ورود **احادیث مجعول غالیان** سخت‌گیری جدی داشتند و با افرادی که از راویان ضعیف و غیرمعتبر روایت می‌کردند، به تندی رفتار می‌کردند؛ چنان‌که ابوجعفر احمد بن محمد بن عیسی زنده در ۲۷۴، از محدثان بزرگ قم و بالاترین شخصیت علمی قم در آن زمان شیخ القمیین و فقیههم^[۹۸]، سهل بن زیاد آدمی را ساز آن‌رو که وی را غالی و دروغ‌پرداز می‌دانست - از قم بیرون کرد و مردم را از **سَماع** حدیث و روایت آن از او بازداشت^[۹۹] حتی وی احمد بن محمد بن خالد برقی را به سبب نقل روایات از افراد ضعیف از شهر قم **تبعید** کرد ولی به زودی او را بازگرداند و از وی پوزش خواست و خود در **تشیع جنازه** برقی پا برهنه و بی‌عمامه شرکت کرد و در مرگ او بسیار متأثر شد.^[۱۰۰]

هم‌چنین بنا بر برخی شواهد، ابوجعفر از **حسن بن محبوب** ۱۴۹-۲۲۴ روایت نمی‌کرد، زیرا این محدث کوفی در نزد اصحاب متهم بود که بدون واسطه به نقل روایات **ابوحمره ثمالی** می‌پرداخته با این‌که او را ندیده بوده است.^{[۱۰۱] [۱۰۲]} اگرچه **کشی**^[۱۰۳] بر آن است که احمد بن محمد بن عیسی پیش از **مرگ** پشیمان شد و از این نظر برگشت و از **ابن محبوب** و محدثان قدیم‌تر از او به نقل روایت پرداخت، چنان‌که از طریق **محمد بن قاسم نوفلی حدیث رؤیا** را از ابن محبوب نقل کرده است. البته این تغییر روش به معنای عدول از معیارهای علمی نبود، بلکه او مطمئن شده بود که ابن محبوب به نسخه کتاب ابوحمره دست یافته و پس از اطمینان از صحت انتساب آن به ابوحمره، آن را نقل کرده است.^[۱۰۴]

نقد متن گرای

این متن‌گرایی و فاصله‌گیری از نقد و بررسی حدیث به شیوه متکلمان، خرده‌گیری و نقد علمای حوزه بغداد مانند شیخ مفید و سید مرتضی را در پی داشت. شیخ مفید در آثاری چون تصحیح الاعتقاد، والمسائل السَّوِّیَّة، روش صدوق را به نقد کشید در این باره به این منابع رجوع کنید [۱۰۵] [۱۰۶]. سید مرتضی نیز درباره اتهام اسلاف امامیه به گرایش به تشبیه از شیخ مفید پرسید و شیخ نادرستی این قول را بیان کرد. [۱۰۷] بعدها ابوالحسن شریف فتونی عاملی متوفی ۱۱۳۸ کتابی به نام تنزیه القمیین نوشت که در آن اتهام مذکور را که قمی‌ها جز صدوق مجبره و مشبهه بوده‌اند رد کرده است. [۱۰۸]

محدثان فقیه

باری، احتمالاً همین توجه و دقت علمای حوزه قم در گزینش و پذیرش حدیث موجب شده بود که رجال‌شناسان آنان را فقیه بنامند. آنان به تعبیر محمدتقی مجلسی [۱۰۹] فقیه محدثان بودند، چرا که از میان نصوص حدیثی که در اختیار داشتند، روایات صحیح را بر می‌گزیدند و نیز می‌توانستند احادیث متخالف را باهم سازگار سازند. [۱۱۰] چنین بود که برخی از محدثان بزرگ قم، در منابع فقیه خوانده شدند، مانند محمد بن علی بن محبوب متوفی ۲۲۴، [۱۱۱] احمد بن محمد بن عیسی اشعری زنده در ۲۷۴، [۱۱۲] ابوعبدالله محمد بن ابی القاسم معروف به ماجی‌لویه قرن سوم، [۱۱۳] سعد بن عبدالله اشعری، [۱۱۴] [۱۱۵] علی بن حسین ابن بابویه متوفی ۳۲۹ [۱۱۶] و علی بن حسن بن شاذان قرن چهارم. [۱۱۷] این علما کتاب‌های فراوانی در احکام فقه نوشته‌اند.

برای مثال محمد بن علی بن محبوب چندین کتاب درباره احکام عبادی مثل نماز، روزه، حج و احکام جزایی و کفیری تألیف کرد، [۱۱۸] محمد بن حسن صفار افزون بر سی کتاب فقهی داشته است. [۱۱۹] سعد بن عبدالله اشعری، در بیش‌تر ابواب فقهی صاحب تألیف بود [۱۲۰] و احمد بن محمد بن حسین معروف به ابن دؤل قمی متوفی ۳۵۰ دست‌کم ۳۵ کتاب فقهی نوشته بوده است. [۱۲۱]

روش‌های آموزشی

شیوه‌های آموزش در همه حوزه‌های دینی کمابیش هم‌سان بود.

اجازه روایت

یک روش بسیار معمول به ویژه در آموزش حدیث این بوده که طالبان دانش، گروهی یا فردی، نزد استاد گرد می‌آمدند و استاد احادیث را از حفظ یا از روی نوشته بر آنان می‌خواند و آنان درس استاد را به حافظه سپرده و می‌نوشتند. کتاب‌های امالی و مجالس حاصل این‌گونه از آموزش بوده است. [۱۲۲] گاه نیز شاگرد کتابی از آن استاد یا دیگری را نزد استادش قرائت می‌کرد و استاد آن را می‌شنید و تأیید می‌کرد. به هر روی، استاد پس از اطمینان از تبحر شاگرد در سماع و فهم حدیث و وثاقت و امانت او به وی اجازه روایت می‌داد. معمولاً این اجازه‌ها بر کاغذی یا در پایان کتاب اجازه داده شده نوشته می‌شد.

به نوشته طوسی،^[۱۲۳] ابن ابی جید قمی در سال ۳۵۶ از احمد بن محمد عطار قمی اجازه روایت دریافت کرده است. ابن ندیم^[۱۲۴] در پشت کتابی به خط شیخ صدوق، محمد بن علی ابن بابویه خوانده بود که به فلان فرزند فلان، روایت کتاب‌های دویست‌گانه پدرم و کتاب‌های هجده‌گانه خودم را اجازه دادم.

اقتصاد حوزه

از محتویات منابع قدیم اطلاع‌چندانی درباره نظام مالی و اداری حوزه قدیم قم نصیب محقق نمی‌شود. از این منابع همین بر می‌آید که معیشت علما عموماً از طریق کسب و کار تأمین می‌شد و استادان و شاگردان در کنار درس و بحث کار می‌کردند.

حسن بن علی حجال، محدث و صاحب کتاب بزرگ الجامع فی ابواب الشریعه به اتفاق محمد بن حسن بن ولید قمی متوفی ۳۴۳ به اشتراک تجارت می‌کردند.^[۱۲۵] به گفته نجاشی^[۱۲۶] وی را چون در کار فروش حجل = خلخال بود، حجال گفته‌اند؛ یا ابونصر وهب بن محمد قمی، صاحب کتابی با نام النوادر، بزاز^[۱۲۷] و محمد بن حسن صفار متوفی ۲۹۰، صاحب بصائر الدرجات روی‌گر^[۱۲۸] و حسین بن شاذویه قرن چهارم، از محدثان قم و از استادان ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه، صحاف بود.^[۱۲۹]

در تاریخ قم^[۱۳۰] آمده که اشعری‌های قم، خانه‌ها و آبادی‌ها و زمین‌های کشاورزی فراوانی را وقف امامان معصوم می‌کردند و همچنین خمس اموال خود را از طریق وکلای ائمه که بسیاری از آن‌ها نیز قمی بوده‌اند، نزد امامان می‌فرستادند. می‌توان احتمال داد که یکی از مصارف این اوقاف، تأمین هزینه طلاب و مراکز علمی بوده است.

عرصه سیاست

در بررسی جامع درباره حوزه علمیه قم قدیم، نمی‌توان پیوند آن را با حوزه سیاست و اجتماع در نظر نیاورد. این پیوند دو گونه تجلی داشته است: یکی دخالت علمای حوزه در امور سیاسی و تصدی مناصب دیوانی شهر، دوم — که خود از عامل حضور اجتماعی و سیاسی علما ناشی می‌شده — توجه به تألیف و پژوهش نظری در باب مسائل مبتلا به عملی از منظر دینی.

تصدی مناصب دیوانی

سبب اصلی پیوند حوزه قم با مسائل اجتماعی و سیاسی، صرف نظر از گونه‌های نمود آن، بافتار جمعیتی قم بود، که شهر یکی‌پارچه شیعه نشین بوده است. از این‌رو هم والیان و هم قاضیان از میان شیعیان که اکثریت را در اختیار داشته‌اند، برگزیده می‌شدند.^[۱۳۱]

برای نمونه، هارون الرشید حک: ۱۷۹-۱۹۳ حمزه بن یسع بن عبدالله قمی، از راویان امام رضا را والی قم کرد و به او اجازه داد تا قم را از اصفهان مستقل و در آنجا نماز جمعه برپا کند.^[۱۳۲] همین خلیفه در سال ۱۹۲، عامر بن عمران اشعری را به ولایت قم برگزید.^[۱۳۳] اگر هم حاکم شهر از میان علمای حوزه انتخاب نمی‌شد، وی بر خود لازم می‌دید

تا برای موفقیت در اداره شهر نظر آنان را جلب نماید، چنان‌که والی قم به همین منظور با احمد بن محمد بن عیسی اشعری دیدار می‌کرد. [۱۳۴]

علاوه بر والی، قاضی نیز بر **مذهب** مردم شهر بود. آن‌چنان‌که از تاریخ قم [۱۳۵] بر می‌آید، قاضی را نیز تا اواخر قرن سوم، مردم شهر خود بر می‌گزیدند، تا این‌که مکتفی حک: ۲۸۹-۲۹۵ رسم انتصاب قضات را معمول و آنان را از مرکز خلافت به قم گسیل کرد. در این صورت نیز قضات معمولاً از میان **علمای شیعه** شهر معین می‌شدند.

از بین علمای شهر قم خاندان دعوی‌دار قمی که به گفته **عبدالجلیل قزوینی** [۱۳۶] همه **زاهد و عالم و اهل فتوا و تقوا** بودند، عمدتاً به کار **قضا** می‌پرداختند، از جمله: ابوالمنقب ظهیرالدین علی بن هبه‌الله، علاءالدین محمد بن علی بن هبه‌الله، رکن‌الدین محمد بن سعد بن هبه‌الله. [۱۳۷] هم‌چنین از عالمان دیگری نیز به عنوان قاضی قم یاد شده است، مانند سدیدالدین ابومحمد بن حسن قمی، [۱۳۸] قاضی ابوابراهیم بابویی که در سرتاسر نیمه نخست **قرن** ششم دست در کار قضا در قم بود. [۱۳۹] این چنین بود که به گفته **عبدالجلیل قزوینی** [۱۴۰] در قم «همه فتاوی و حکومت بر مذهب صادق و باقر» و قاضی شهر **علوی** یا شیعی بود.

مباحث نظری حکومت

علمای حوزه قم علاوه بر تصدی مناصب دیوانی، به ویژه **منصب قضا**، در مباحث نظری نیز کمابیش به موضوعات حکومتی مانند **خراج**، **خمس**، **زکات**، **قضا**، **مناسبات مسلمانان** با نامسلمانان، **دفاع** و **جهاد** توجه نشان می‌دادند؛ از جمله تألیفاتی که در مسیر همین مباحث بوده، اثری است از ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه ح ۲۹۰-۳۶۸ با نام **القضاء و آداب الحکام**. [۱۴۱] نمونه دیگر کتابی است با نام **الرساله فی عمل السلطان**، تألیف ابوالحسن محمد بن احمد بن داوود متوفی ۳۶۸ فقیه و شیخ قمیان در روزگار خود. [۱۴۲]

دوران سلجوقیان

حوزه علمیه قم قدیم که به ویژه در سده‌های سوم و چهارم شکوه فراوان یافته بود، با رونق حوزه‌های مشابه دیگر در **ری** و سپس **بغداد** و به ویژه به علت قدرت یافتن **سلجوقیان سنی مذهب** در سده پنجم، از شکوه پیشین آن کاسته شد.

با این همه، گزارش‌های دو نویسنده **شیعه** اهل ری یعنی **منتجب‌الدین رازی** و **عبدالجلیل قزوینی رازی** از زندگی‌نامه علما و وضع علمی و آموزش این شهر، نشان می‌دهد که مخصوصاً در قرن ششم، این حوزه به سال‌های رونق پیشین خود نزدیک شده بود. چنان‌که گذشت از **خاندان دعوی‌دار قمی** در سده‌های پنجم تا هفتم عالمان بسیاری برخاستند که چند تن آنان به منصب قضای شهر دست یافتند. بیرون از این خاندان، دانشمندان دیگری نیز این حوزه را رونق بخشیدند.

یکی از فقهای مشهور قم در قرن ششم ابومحمد حسن بن حَسولَه بن صالحان قمی خطیب جامع عتیق قم بود که نزد ابو عبدالله جعفر بن محمد دَورِستی از مردم طرشت درس خوانده و نیز از شاگردان **شاذان بن جبرئیل قمی** بود. [۱۴۳] فقیه صاحب فتوا، قاضی ابوابراهیم بابویی، نیز در نیمه نخست سده ششم در قم مطابق مذهب **اهل بیت حکم** می‌کرد. [۱۴۴]

هم‌چنین ابوجعفر محمد بن علی نیشابوری، استاد فضل الله بن علی حسنی راوندی متوفی ح ۵۵۰، در حوزه قم فعالیت داشت و صاحب چند اثر از جمله الحدود و الموجز فی النحو بود. [۱۴۵] [۱۴۶] [۱۴۷]

از خاندان علوی سیدزکی، مرتضی کبیر شرف‌الدین محمد بن علی — که مدرسه‌ای نیز داشت — در **علم** و پارسایی شهره بود و برادرانش تاج‌الدین و امیر شمس‌الدین ابوالفضل رضوی در سده ششم در حوزه قم فعال بودند. [۱۴۸] زین‌الدین امیره بن شرف شاه حسینی نیز از فقهای بود که به امر قضا و **تدریس** اشتغال داشت و مدرسه‌ای نیز به نام او در قم دایر بود [۱۴۹] [۱۵۰] **قس ابن حجر عسقلانی** [۱۵۱] که نامش را امیر بن شرف شاه الشریف الحسنی القمی ضبط کرده است.

مدرسه امیره بن شرف شاه تنها **مدرسه** دایر در قم در سده ششم نبود و به تصریح عبدالجلیل قزوینی [۱۵۲] در این شهر کتابخانه‌ها انباشته از کتب طوایف مختلف، و کرسی‌ها و حلقه‌های درس دایر بود. وی از ده مدرسه آباد در قم نام برده است، از جمله: مدرسه سعد، اثیرالملک، شهید سعید عزالدین مرتضی، ظهیرالدین عبدالعزیز، ابوالحسن کمیج، و مدرسه شمس‌الدین مرتضی. هم‌چنین در بارگاه **فاطمه معصومه** سلام‌الله علیها نیز **علوم دینی** تدریس می‌شد و این مزار اوقافی داشت که هزینه طلاب و استادان و مدرسان از آن تأمین می‌شد. [۱۵۳]

حمله مغول

با **حمله مغولان** به قم و کاشان و خون‌ریزی و ویرانی گسترده در این شهرها در سال ۶۲۱، [۱۵۴] حوزه قم نیز روی به زوال نهاد. **آقابزرگ طهرانی** از عالمانی که نسبت «قمی» داشته‌اند، در قرن ششم ۳۴ نفر، [۱۵۵] قرن هفتم ۳ نفر [۱۵۶] و در قرن نهم ۷ نفر [۱۵۷] را نام برده است. این رقم — صرف نظر از این فرض که ممکن است همه آن‌ها اهل و مقیم قم نباشند — در مقایسه با شمار عالمان **حله** در قرن ششم: ۱۶ نفر، [۱۵۸] در قرن هفتم: ۳۴ نفر، [۱۵۹] در قرن هشتم: ۳۸ نفر [۱۶۰] و در قرن نهم: ۱۰ نفر، [۱۶۱] **رکود** حوزه علمیه قم را در این دوره‌ها به خوبی به تصویر می‌کشد. در این دوره دیگر از مدارس متعدد و پررونق قم سده ششم خبری نیست. با این همه فعالیت‌های این حوزه، بافت و خیز بسیار زیاد، کمابیش تداوم یافته است.

ابن طاووس ۶۴۷-۶۹۳ [۱۶۲] از مدرسه‌ای به نام **رضویه** در قم یاد کرده که در روزگار او باقی و دایر بوده است. احتمالاً مدرسه‌ای که امروزه با نام مدرسه رضویه در منطقه بازار قدیم قم واقع است یادگاری از همان مدرسه است. **ابن عنبه** [۱۶۳] نیز از مدرسه‌ای واقع در محله سورانیک واقع در بازار قم که ناصرالدین علی بطحانی از نوادگان **امام حسن مجتبی** علیه‌السلام در آن مدفون بوده، یاد کرده است. **خواندمیر** در دستور الوزراء [۱۶۴] در شرح حال برهان‌الدین عبدالحمید کرمانی متوفی ح ۸۷۷ از وزرای شاهان گورکانی، از مدرسه‌ای در قم یاد کرده است که وی در آن منزل

گزیده بود. مدرسی طباطبائی^[۱۶۵] احتمال داده که این همان مدرسه غیاثیه بوده که در حدود ۷۳۰ به دستور خواجه غیاث الدین امیرمحمد پسر رشیدالدین فضل‌الله بنا شده بود و اکنون نیز سردر و مناره‌های آن باقی است.

عصر صفوی تا قاجار

وضعیت حوزه

با آن‌که حوزه قم از سده هفتم تا نهم رو به **افول** نهاده بود، اهمیت مذهبی قم و **اصالت** و قدمت **حوزه علمیه** آن و ریشه‌دار بودن علمای شیعه در این شهر مانع فروپاشی یک‌باره و زوال کامل این حوزه شد. حمایت‌های کمابیش مداوم **صفویان** از **علماء** و **مذهب شیعه**، که از عوامل رشد و رونق حوزه‌های شیعی در **قزوین** و **اصفهان** بود، می‌بایست شامل قم، با سابقه‌ترین شهر شیعی ایران، نیز شده باشد. صرف نظر از **مدرسه فیضیه** که تا اواخر قرن یازدهم با نام **مدرسه آستانه** شناخته می‌شد، تقریباً در سرتاسر **دوره صفوی** علمای شیعه ولو برای مدتی معین در قم اقامت و احتمالاً تدریس کرده‌اند.

علمای مشهور

از جمله آنان این دانشمندان در خور ذکرند:

قرن دهم

بهاءالدین عاملی^[۱۶۶] مولی حاج حسین یزدی، از شاگردان بزرگ بهاءالدین عاملی، **متکلم** و ریاضی‌دان که شرحی مفصل بر تجرید **خواجه نصیر طوسی** نوشت و در اواخر عمر در **مدرسه معصومیه قم** تدریس می‌کرد^{[۱۶۷] [۱۶۸]}

صدرالدین شیرازی مشهور به **ملاصدرا**^[۱۶۹] **فیض کاشانی** متوفی ۱۰۹۱ که به گفته خود^[۱۷۰] هشت سال در قم نزد صدرالدین شیرازی به **تلمذ** و **ریاضت** پرداخت؛ **ملا عبدالرزاق لاهیجی** متوفی ۱۰۷۲ شاگرد و داماد صدرالدین شیرازی و یکی از بزرگ‌ترین متکلمان چهار قرن اخیر، بلکه یکی از محقق‌ترین **متکلمان دوره اسلامی**، نویسنده کتاب‌های معروف **شوارق الالهام** و **گوهر مراد** که اصلاً اهل لاهیجان بود ولی به سبب اقامت طولانی در قم به قمی مشهور شد. او در **مدرسه معصومیه قم** مدرّسی خاص داشت.^{[۱۷۱] [۱۷۲] [۱۷۳]}

مولی **محمدطاهر قمی** متوفی ۱۰۹۸ از **مشایخ اجازه علامه مجلسی**^[۱۷۴] وی **شیخ الاسلام** قم بود و در آن شهر به اداره امور مذهبی مردم اشتغال داشت و کتاب‌های متعددی در **کلام** و **حدیث** و **نقد تصوف** نوشت.^{[۱۷۵] [۱۷۶]}

قرن یازدهم

قاضی سعید قمی متوفی ۱۱۰۷ نویسنده شرح معروف بر **التوحید ابن بابویه** که آثاری چون رساله ششم از کتاب **الکُرُبَیْنِیَّاتِ لُکْشَفِ انوارِ القُدسیَّاتِ** خود را تحت عنوان **الانوارِ القُدسیَّه فی تحقیقِ الهیولی و الصُورَه و النَفْسِ و فوائِدُ** آخر در محرم ۱۰۸۵^[۱۷۷] و رساله هفتم آن را تحت عنوان **المَقْصَدَ الأَسْنِی فی تحقیقِ ماهیه الحِرْکَه و وجودها** در ۱۰۸۸^[۱۷۸] در قم به اتمام رساند.^{[۱۷۹] [۱۸۰]}

میرزا حسن لاهیجی متوفی ۱۱۲۱، فرزند ملا عبدالرزاق لاهیجی، که مانند پدرش **حکیم** و متکلمی بزرگ بود. وی در قم زاده شد و همان‌جا **تحصیل و تدریس و تألیف** کرد و در همان شهر درگذشت. [۱۸۱] [۱۸۲] [۱۸۳] مولی **فخرالدین ماوراءالنهری** که معاصر شاه عباس دوم بود. وی که از **مذهب اهل سنت** به **مذهب شیعه** گرویده بود از **ماوراءالنهر** به قم آمد و در همان‌جا ساکن شد و نزد علمای قم درس خواند. وی آثاری نیز دارد. [۱۸۴]

قرن دوازدهم

در **قرن** سیزدهم نیز شماری از عالمان در قم به فعالیت علمی اشتغال داشتند که مهم‌ترین و مشهورترین آنان شیخ ابوالقاسم قمی متوفی ۱۲۳۱، معروف به **میرزای قمی**، است. وی از شاگردان **میرزا وحید بهبهانی** بود و از جاپلق، که پدرش در آن‌جا ساکن شده بود، به قم **مهاجرت** کرد و در آن‌جا به تدریس و تألیف پرداخت. زنوزی، که در زمان حیات **میرزای قمی** کتاب خود را نوشته، از او به عنوان عالم فاضل کامل **مجتهد** و ماهر در **علم اصول فقه** یاد کرده و کتاب **القوانین المحکمه** او را، که تألیف آن در آخر ربیع الثانی ۱۲۰۵ در قم به پایان رسید، ستوده است. [۱۸۵]

از نوشته زنوزی معلوم می‌شود که این کتاب در زمان حیات مؤلفش شهرت داشته و بی‌سبب نیست که بعدها یکی از کتب معتبر درسی در **حوزه‌های علمیه** شده است. **میرزای قمی** در **فقه** نیز کتاب‌ها و رساله‌های بسیار دارد از جمله **غنائم الایام و جامع الشتات**. وی در دوران اقامت در **عتبات عراق**، شاگردان متعدد مشهوری داشت از جمله **ملا احمد نراقی**، **سید عبدالله شبر** و **سید محمدجواد عاملی**، صاحب **مفتاح الکرامه** برای تفصیل به این منبع رجوع کنید [۱۸۶]. بسیاری از شاگردان قمی، این شهر را ترک کردند و به مراکز علمی فعال‌تر، و از همه مهم‌تر، **نجف**، رفتند. با این حال، او در دوران اقامت خود در قم موجب رونق بیش‌تر علمی قم گردید و حضور او به تداوم رشته تعلیم و تعلم دینی در قم انجامید.

قرن سیزدهم

از کسانی که در حیات و نیز پس از مرگ **میرزای قمی** در قم به فعالیت علمی پرداخته‌اند از این افراد می‌توان نام برد: **محمدتقی برغانی** متوفی ۱۲۶۳ که مدت‌ها در قم نزد **میرزای قمی** تحصیل کرد [۱۸۷] **سیدجواد فاطمی** قمی متوفی ۱۳۰۳ از فقهای دانشمند مقیم قم که در **نجف** نزد **شیخ انصاری** درس خوانده بود و در قم ریاست دینی شهر را بر عهده داشت [۱۸۸] **شیخ ابوالقاسم قمی** متوفی ۱۳۵۳ از مشاهیر علمای قم که با بیش‌تر علوم آشنایی داشت و آن‌ها را تدریس می‌کرد. [۱۸۹]

محمدتقی بیگ ارباب قمی، مؤلف تاریخ دارالایمان قم در اواخر عهد ناصرالدین شاه قاجار، از برخی علمای آن عصر قم نام برده است، از جمله **حاجی ملامحمد صادق** که او را از علمای نافذ الحکم معرفی کرده، **شیخ محمدحسن** که در **علم معقول و منقول** سرآمد بوده، **میرزا حسن**، **آقا سید عبدالله**، **آخوند ملاعلی** و **حاج آقا جلال امام جمعه** و **میرزا ابوالقاسم شیخ الاسلام**، **نواده** **میرزای قمی**. [۱۹۰]

از علمای اواخر دوره قاجاری **حاج سیدصادق قمی** متوفی ۱۳۳۸، از درس‌آموختگان **حوزه‌های عتبات** و **حاج میرزا محمد ارباب قمی**، **شاگرد میرزا حبیب الله رشتی** و **آخوند خراسانی** و از استادان **شیخ عباس قمی** و مؤلف چند کتاب و نیز مصحح کتاب‌هایی چون **الغیبه نعمانی** چاپ ۱۳۱۸ و **اثبات الوصیه** چاپ ۱۳۲۰ بوده‌اند. [۱۹۱] [۱۹۲]

فهرست منابع

- ۱ محمد محسن آقابزرگ طهرانی، الذریعة الى تصانیف الشیعة، چاپ علینقی منزوی و احمد منزوی، بیروت ۱۴۰۳/۱۹۸۳.
- ۲ محمد محسن آقابزرگ طهرانی، طبقات اعلام الشیعة: الانوار الساطعة فی المائة السابعة، چاپ علینقی منزوی، بیروت ۱۳۹۲/۱۹۷۲.
- ۳ محمد محسن آقابزرگ طهرانی، طبقات اعلام الشیعة: الثقات العیون فی سادس القرون، چاپ علینقی منزوی، بیروت ۱۳۹۲/۱۹۷۲.
- ۴ محمد محسن آقابزرگ طهرانی، طبقات اعلام الشیعة: الحقائق الراهنة فی المائة الثامنة، چاپ علینقی منزوی، بیروت ۱۹۷۵.
- ۵ محمد محسن آقابزرگ طهرانی، طبقات اعلام الشیعة: الضیاء الالامع فی القرن التاسع، چاپ علینقی منزوی، تهران ۱۳۶۲ ش.
- ۶ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ.
- ۷ ابن بابویه، معانی الاخبار، چاپ علیاکبر غفاری، قم ۱۳۶۱ ش.
- ۸ ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، چاپ عبدالفتاح ابوغده، بیروت ۱۴۲۳/۲۰۰۲.
- ۹ ابن شهر آشوب، معالم العلماء، نجف ۱۳۸۰/۱۹۶۱.
- ۱۰ ابن طاووس، فرحة الغری فی تعیین قبر امیر المؤمنین علی علیه السلام، چاپ تحسین آلشیب موسوی، قم ۱۴۱۹/۱۹۹۸.
- ۱۱ ابن عنبه، عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، بیروت: دارمکتبة الحیاء، بی تا.
- ۱۲ ابن غضائری، الرجال لابن الغضائری، چاپ محمدرضا حسینی جلالی، قم ۱۴۲۲.
- ۱۳ ابن ندیم، الفهرست، تهران.
- ۱۴ محمد بن علی اردبیلی، جامع الرواة و ازاحة الاشتباهات عن الطرق و الاسناد، بیروت ۱۴۰۳/۱۹۸۳.
- ۱۶ احمد بن محمد برقی، کتاب الرجال، در ابن داوود حلی، کتاب الرجال، تهران ۱۳۸۳ ش.
- ۱۷ رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن دهم هجری، ج ۱، قم ۱۳۷۵ ش.
- ۱۸ غیاث الدین بن همام الدین خواندمیر، دستورالوزراء، چاپ سعید نفیسی، تهران ۱۳۵۵ ش.
- ۱۹ خویی، معجم رجال الحدیث.
- ۲۰ شوشتری، قاموس الرجال.
- ۲۱ لطف الله صافی، «بین العُلَمَین: الشیخ الصدوق و الشیخ المفید»، ترجمه محمدرضا آل صادق، در المقالات و الرسائل، ش ۱۸، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳.
- ۲۲ حسن طارمیراد، «صدوق و مفید در بحار الانوار مجلسی»، در مقالات فارسی، ش ۵۲، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳.
- ۲۳ محمد جواد طوسی، قم عاصمة الحضارة الشیعیة، قم ۱۳۸۴ ش.
- ۲۴ محمد بن حسن طوسی، رجال الطوسی، چاپ جواد قیومی اصفهانی، قم ۱۴۲۰ الف.
- ۲۵ محمد بن حسن طوسی، فهرست کتب الشیعة و اصولهم و اسماء المصنفین و اصحاب الاصول، چاپ عبدالعزیز طباطبائی، قم ۱۴۲۰ ب.
- ۲۶ محمد بن حسن طوسی، کتاب الغیبة، چاپ عبادالله طهرانی و علی احمد ناصح، قم ۱۴۱۷.
- ۲۷ عبدالجلیل قزوینی، نقض، چاپ جلال الدین محدث ارموی، تهران ۱۳۵۸ ش.
- ۲۸ حسن بن محمد قمی، کتاب تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی قمی، چاپ جلال الدین طهرانی، تهران ۱۳۶۱ ش.
- ۲۹ محمد بن عمر کشی، اختیار معرفة الرجال، تلخیص محمد بن حسن طوسی، چاپ حسن مصطفوی، مشهد ۱۳۴۸ ش.
- ۳۰ محمدباقر بن محمدتقی مجلسی، بحار الانوار.
- ۳۱ محمدتقی بن مقصود علی مجلسی، لوامع صاحبقرانی، المشتهر بشرح الفقیه، ج ۱، قم ۱۴۱۴.
- ۳۲ حسین مدرسی طباطبائی، قم در قرن نهم هجری، قم ۱۳۵۰ ش.
- ۳۳ مجید معارف، پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، تهران ۱۳۷۴ ش.
- ۳۴ محمد بن محمد مفید، اوائل المقالات، چاپ ابراهیم انصاری، بیروت ۱۴۱۴/۱۹۹۳.
- ۳۵ محمد بن محمد مفید، الحکایات فی مخالفات المعتزلة من العدلیة والفرق بینهم و بین الشیعة الامامیة من امالی الامام الشیخ المفید، عرض و روایة شریف مرتضی، چاپ محمدرضا حسینی جلالی، قم ۱۴۱۳.
- ۳۶ علی بن عیبدالله منتجب الدین رازی، الفهرست، چاپ جلال الدین محدث ارموی، قم ۱۳۶۶ ش.

- ۳۷ نورالدین علی منعل قمی، تذکره مشایخ قم، چاپ مدرسی طباطبائی، قم ۱۳۵۳ ش.
- ۳۸ موسوعه طبقات الفقهاء، اشراف جعفر سبحانی، قم: مؤسسه الامام الصادق، ۱۴۱۸-۱۴۲۴.
- ۳۹ جعفر مهاجر، رجال الاشرعیین من المحدثین و اصحاب الائمه علیهمالسلام، قم ۱۴۲۹.
- ۴۰ محمدعلی بن حسین نائینی، انوارالمشعشعین فی ذکر شرافه قم و القمیین، چاپ محمدرضا انصاری قمی، قم ۱۳۸۱ الف.
- ۴۱ محمدعلی بن حسین نائینی، ریاض المحدثین فی ترجمه الرواه و العلماء القمیین من المتقدمین و المتأخرین، چاپ محمدرضا انصاری قمی، قم ۱۳۸۱ ب.
- ۴۲ احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ۱۹۸۸/۱۴۰۸.
- ۴۳ یاقوت حموی، معجم البلدان.
- ۴۴ محمدتقی ارباب قمی، تاریخ دارالایمان قم، چاپ حسین مدرسی طباطبائی، قم ۱۳۵۳ ش.
- ۴۵ عبدالله بن عیسی افندی اصفهانی، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، چاپ احمد حسینی، قم ۱۴۰۱.
- ۴۶ محمدمامین امامی خوئی، مرآةالشرق: موسوعه تراجم اعلام الشیععه الامامیه فی القرنی الثالث عشر و الرابع عشر، چاپ علی صدرائی خوئی، قم ۱۳۸۵ ش.
- ۴۷ عبدالله بن نورالدین جزیری، الاجازه الكبيره، چاپ محمد سمایی حائری، قم ۱۴۰۹.
- ۴۸ دانشوران قم، نگاهی به زندگی ۲۰۴ تن از دانشمندان و بزرگان قمی یا مدفون در قم، گزیده ستارگان حرم ۱۵-۱، تلخیص علی رضا هزار، تدوین محمدتقی ادهم نژاد، قم: زائر، ۱۳۸۴ ش.
- ۴۹ محمدحسن بن عبدالرسول زنوزی، ریاض الجنه، چاپ علی رفیعی، قم ۱۳۷۰ ش.
- ۵۰ محمد بن ابراهیم صدرالدین شیرازی ملاصدرا، رساله سه اصل، چاپ حسین نصر، تهران ۱۳۴۰ ش.
- ۵۱ محمد بن شاه مرتضی فیض کاشانی، شرح صدر فیض کاشانی، چاپ شهرام پازوکی، در عرفان ایران: مجموعه مقالات ۲۹ و ۳۰، گردآوری و تدوین مصطفی آزمایش، تهران: حقیقت، ۱۳۸۵ ش.
- ۵۲ محمدسعید بن محمد مفید قاضی سعید قمی، الاربعینات لکشف انوارالقدسیات، چاپ نجفقلی حبیبی، تهران ۱۳۸۱ ش.
- ۵۳ عبدالنبی بن محمدتقی قزوینی، تتمیم امل الأمل، چاپ احمدحسینی، قم ۱۴۰۷.
- ۵۵ حسین مدرسی طباطبائی، مدرسه آستانه مقدسه فیضیه، وحید، ش ۱ فروردین ۱۳۵۰.
- ۵۶ منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران: از عصر میرداماد و میرفندرسکی تا زمان حاضر، چاپ جلالالدین آشتیانی، تهران: انیستیتو ایران و فرانسه، ۱۳۵۱ ش، تهران: انجمن فلسفه، ۱۳۵۵ ش.
- ۵۷ ابوالقاسم بن محمدحسن میرزای قمی، غنائم الايام فی مسائل الحلال و الحرام، قم ۱۳۷۵-۱۳۷۸ ش.
- ۵۸ محمدطاهر نصرآبادی، تذکره نصرآبادی، چاپ احمد مدق یزدی، یزد ۱۳۷۸ ش.

پانویس

۱. حسن بن محمد قمی، کتاب تاریخ قم، ج ۱، ص ۲۴۰، ترجمه حسن بن علی قمی، چاپ جلال‌الدین طهرانی، تهران ۱۳۶۱ ش.
۲. جعفر مهاجر، رجال‌الاشعریین من‌المحدثین و اصحاب‌الائمة‌علیہم‌السلام، ج ۱، ص ۱۹۲-۱۹۵، قم ۱۴۲۹.
۳. احمد بن محمد برقی، کتاب‌الرجال، ج ۱، ص ۴۳، در ابن داوود حلی، کتاب‌الرجال، تهران ۱۳۸۳ ش.
۴. حسن بن محمد قمی، کتاب تاریخ قم، ج ۱، ص ۲۴۱، ترجمه حسن بن علی قمی، چاپ جلال‌الدین طهرانی، تهران ۱۳۶۱ ش.
۵. جعفر مهاجر، رجال‌الاشعریین من‌المحدثین و اصحاب‌الائمة‌علیہم‌السلام، ج ۱، ص ۲۶، قم ۱۴۲۹.
۶. احمد بن علی نجاشی، رجال‌النجاشی، ج ۱، ص ۲۱۶، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ۱۹۸۸/۱۴۰۸.
۷. حسن بن محمد قمی، کتاب تاریخ قم، ج ۱، ص ۲۷۸، ترجمه حسن بن علی قمی، چاپ جلال‌الدین طهرانی، تهران ۱۳۶۱ ش.
۸. احمد بن محمد برقی، کتاب‌الرجال، ج ۱، ص ۳۰، در ابن داوود حلی، کتاب‌الرجال، تهران ۱۳۸۳ ش.
۹. حسن بن محمد قمی، کتاب تاریخ قم، ج ۱، ص ۲۷۸، ترجمه حسن بن علی قمی، چاپ جلال‌الدین طهرانی، تهران ۱۳۶۱ ش.
۱۰. حسن بن محمد قمی، کتاب تاریخ قم، ج ۱، ص ۲۷، ترجمه حسن بن علی قمی، چاپ جلال‌الدین طهرانی، تهران ۱۳۶۱ ش.
۱۱. حسن بن محمد قمی، کتاب تاریخ قم، ج ۱، ص ۲۴۱، ترجمه حسن بن علی قمی، چاپ جلال‌الدین طهرانی، تهران ۱۳۶۱ ش.
۱۲. خوبی، معجم رجال‌الحديث، ج ۲۰، ص ۱۲۵.
۱۳. احمد بن محمد برقی، کتاب‌الرجال، ج ۱، ص ۲۸، در ابن داوود حلی، کتاب‌الرجال، تهران ۱۳۸۳ ش.
۱۴. یاقوت حموی، معجم البلدان، ذیل «قم».
۱۵. جعفر مهاجر، رجال‌الاشعریین من‌المحدثین و اصحاب‌الائمة‌علیہم‌السلام، ج ۱، ص ۱۸۶-۱۸۷، قم ۱۴۲۹.
۱۶. احمد بن علی نجاشی، رجال‌النجاشی، ج ۱، ص ۲۶۰، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ۱۹۸۸/۱۴۰۸.
۱۷. محمد بن حسن طوسی، رجال‌الطوسی، ج ۱، ص ۱۶۳، چاپ جواد قیومی اصفهانی، قم ۱۴۲۰ الف.
۱۸. احمد بن علی نجاشی، رجال‌النجاشی، ج ۲، ص ۶۰، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ۱۹۸۸/۱۴۰۸.
۱۹. جعفر مهاجر، رجال‌الاشعریین من‌المحدثین و اصحاب‌الائمة‌علیہم‌السلام، ج ۱، ص ۹۶، قم ۱۴۲۹.
۲۰. جعفر مهاجر، رجال‌الاشعریین من‌المحدثین و اصحاب‌الائمة‌علیہم‌السلام، ج ۱، ص ۱۹۲-۱۹۵، قم ۱۴۲۹.
۲۱. احمد بن محمد برقی، کتاب‌الرجال، در ابن داوود حلی، کتاب‌الرجال، تهران ۱۳۸۳ ش.
۲۲. احمد بن علی نجاشی، رجال‌النجاشی، ج ۲، ص ۱۸-۱۹، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ۱۹۸۸/۱۴۰۸.
۲۳. محمد بن حسن طوسی، رجال‌الطوسی، ج ۱، ص ۳۸۹، چاپ جواد قیومی اصفهانی، قم ۱۴۲۰ الف.
۲۴. محمد بن حسن طوسی، رجال‌الطوسی، ج ۱، ص ۴۰۰، چاپ جواد قیومی اصفهانی، قم ۱۴۲۰ الف.
۲۵. موسوعه طبقات الفقهاء، اشراف جعفر سبحانی، ج ۴، ص ۲۳۸، قم: مؤسسه الامام الصادق، ۱۴۱۸-۱۴۲۴.
۲۶. احمد بن علی نجاشی، رجال‌النجاشی، ج ۲، ص ۲۵۳، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ۱۹۸۸/۱۴۰۸.
۲۷. احمد بن علی نجاشی، رجال‌النجاشی، ج ۱، ص ۸۹، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ۱۹۸۸/۱۴۰۸.
۲۸. محمد بن حسن طوسی، فهرست کتب الشیعه و اصولهم و اسماء المصنفین و اصحاب‌الاصول، ج ۱، ص ۱۱-۱۲، چاپ عبدالعزیز طباطبائی، قم ۱۴۲۰ ب.
۲۹. احمد بن علی نجاشی، رجال‌النجاشی، ج ۱، ص ۱۵۵، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ۱۹۸۸/۱۴۰۸.
۳۰. نورالدین علی منعل قمی، تذکره مشایخ قم، ج ۱، ص ۳۷، چاپ مدرسی طباطبائی، قم ۱۳۵۳ ش.

٣١. محمدعلي بن حسين نائيني، رياض المحدثين في ترجمة الرواة و العلماء القميين من المتقدمين و المتأخرين، ج ١، ص ٤٩٥، چاپ محمدرضا انصاري قمى، قم ١٣٨١ ب.
٣٢. محمد بن حسن طوسى، كتاب الغيبة، ج ١، ص ٣٦٩، چاپ عبادالله طهرانى و على احمد ناصح، قم ١٤١٧.
٣٣. احمد بن على نجاشى، رجال النجاشى، ج ١، ص ٨٩-٩٠، چاپ محمدجواد نائينى، بيروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٣٤. احمد بن على نجاشى، رجال النجاشى، ج ١، ص ١٨٩، چاپ محمدجواد نائينى، بيروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٣٥. محمد بن حسن طوسى، كتاب الغيبة، ج ١، ص ٣٢١، چاپ عبادالله طهرانى و على احمد ناصح، قم ١٤١٧.
٣٦. محمد بن حسن طوسى، فهرست كتب الشيعة و اصولهم و اسماء المصنفين و اصحاب الاصول، ج ١، ص ٤٢٢-٤٢٣، چاپ عبدالعزيز طباطبائى، قم ١٤٢٠ ب.
٣٧. ابن بابويه، معانى الاخبار، ج ١، ص ١٨-١٩، چاپ عليا كبر غفارى، قم ١٣٦١ ش.
٣٨. حسن بن محمد قمى، كتاب تاريخ قم، ج ١، ص ٩٠-١٠٠، ترجمه حسن بن على قمى، چاپ جلال الدين طهرانى، تهران ١٣٦١ ش.
٣٩. محمدباقر بن محمدتقى مجلسى، بحار الانوار، ج ٤٨، ص ٣١٧.
٤٠. محمدباقر بن محمدتقى مجلسى، بحار الانوار، ج ٥٧، ص ٢١٤.
٤١. محمدباقر بن محمدتقى مجلسى، بحار الانوار، ج ٥٧، ص ٢١٧.
٤٢. حسن بن محمد قمى، كتاب تاريخ قم، ج ١، ص ٢١٣، ترجمه حسن بن على قمى، چاپ جلال الدين طهرانى، تهران ١٣٦١ ش.
٤٣. حسن بن محمد قمى، كتاب تاريخ قم، ج ١، ص ٢٢٤-٢٢٨، ترجمه حسن بن على قمى، چاپ جلال الدين طهرانى، تهران ١٣٦١ ش.
٤٤. محمدعلي بن حسين نائينى، انوار المشعشين في ذكر شرافة قم و القميين، ج ١، ص ٥١٧، چاپ محمدرضا انصاري قمى، قم ١٣٨١ الف.
٤٥. حسن بن محمد قمى، كتاب تاريخ قم، ج ١، ص ٢١٥، ترجمه حسن بن على قمى، چاپ جلال الدين طهرانى، تهران ١٣٦١ ش.
٤٦. ابن عنبه، عمدة الطالب في انساب آل ابي طالب، ج ١، ص ٢٣٠، بيروت: دارمكتبة الحياة، بى تا.
٤٧. حسن بن محمد قمى، كتاب تاريخ قم، ج ١، ص ٢٢٠، ترجمه حسن بن على قمى، چاپ جلال الدين طهرانى، تهران ١٣٦١ ش.
٤٨. على بن عبيدالله منتجب الدين رازى، الفهرست، ج ١، ص ٧٨، چاپ جلال الدين محدث ارموى، قم ١٣٦٦ ش.
٤٩. محمدعلي بن حسين نائينى، انوار المشعشين في ذكر شرافة قم و القميين، ج ٣، ص ٢٦٩، چاپ محمدرضا انصاري قمى، قم ١٣٨١ الف.
٥٠. ابن بابويه، معانى الاخبار، ج ١، ص ٣٠١، چاپ عليا كبر غفارى، قم ١٣٦١ ش.
٥١. حسن بن محمد قمى، كتاب تاريخ قم، ج ١، ص ٢٢٨، ترجمه حسن بن على قمى، چاپ جلال الدين طهرانى، تهران ١٣٦١ ش.
٥٢. حسن بن محمد قمى، كتاب تاريخ قم، ج ١، ص ٢٢٥، ترجمه حسن بن على قمى، چاپ جلال الدين طهرانى، تهران ١٣٦١ ش.
٥٣. حسن بن محمد قمى، كتاب تاريخ قم، ج ١، ص ١٨، ترجمه حسن بن على قمى، چاپ جلال الدين طهرانى، تهران ١٣٦١ ش.
٥٤. محمدتقى بن مقصود على مجلسى، لوامع صاحبقرانى، ج ١، ص ٤٧٧، المشتهر بشرح الفقيه، ج ١، قم ١٤١٤.
٥٥. جعفر مهاجر، رجال الاشرعيين من المحدثين و اصحاب الائمة عليهم السلام، ج ١، ص ١٩٢-١٩٥، قم ١٤٢٩.
٥٦. محمدجواد طبسى، قم عاصمة الحضارة الشيعية، ج ١، ص ١١٨-١٢١، قم ١٣٨٤ ش.
٥٧. محمد بن حسن طوسى، كتاب الغيبة، ج ١، ص ٣٩٠، چاپ عبادالله طهرانى و على احمد ناصح، قم ١٤١٧.
٥٨. محمدباقر بن محمدتقى مجلسى، بحار الانوار، ج ٥١، ص ٣٥٩.
٥٩. احمد بن على نجاشى، رجال النجاشى، ج ١، ص ٢٠٤-٢٠٦، چاپ محمدجواد نائينى، بيروت ١٩٨٨/١٤٠٨.

٦٠. احمد بن علي نجاشي، رجال النجاشي، ج ٢، ص ٢٥١، چاپ محمدجواد نائيني، بيروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٦١. احمد بن علي نجاشي، رجال النجاشي، ج ١، ص ٢٤٦، چاپ محمدجواد نائيني، بيروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٦٢. احمد بن علي نجاشي، رجال النجاشي، ج ٢، ص ١٣-١٤، چاپ محمدجواد نائيني، بيروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٦٣. احمد بن علي نجاشي، رجال النجاشي، ج ٢، ص ٢٢٠-٢٢١، چاپ محمدجواد نائيني، بيروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٦٤. ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ج ١، ص ٣٤، نجف ١٩٦١/١٣٨٠.
٦٥. شوشتری، قاموس الرجال، ج ٣، ص ٢٢٨.
٦٦. احمد بن علي نجاشي، رجال النجاشي، ج ٢، ص ٢٥٢، چاپ محمدجواد نائيني، بيروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٦٧. احمد بن علي نجاشي، رجال النجاشي، ج ١، ص ٤٠١-٤٠٢، چاپ محمدجواد نائيني، بيروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٦٨. احمد بن علي نجاشي، رجال النجاشي، ج ١، ص ٤٠٤، چاپ محمدجواد نائيني، بيروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٦٩. احمد بن علي نجاشي، رجال النجاشي، ج ١، ص ٢٣٠-٢٣١، چاپ محمدجواد نائيني، بيروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٧٠. محمد بن حسن طوسي، فهرست كتب الشيعة و اصولهم و اسماء المصنفين و اصحاب الاصول، ج ١، ص ٢٩٤، چاپ عبدالعزيز طباطبائي، قم ١٤٢٠ ب.
٧١. احمد بن علي نجاشي، رجال النجاشي، ج ٢، ص ١٨-١٩، چاپ محمدجواد نائيني، بيروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٧٢. احمد بن علي نجاشي، رجال النجاشي، ج ٢، ص ٨٩، چاپ محمدجواد نائيني، بيروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٧٣. موسوعة طبقات الفقهاء، اشراف جعفر سبحاني، ج ٤، ص ٢٨٤، قم: مؤسسة الامام الصادق، ١٤١٨-١٤٢٤.
٧٤. محمد بن حسن طوسي، فهرست كتب الشيعة و اصولهم و اسماء المصنفين و اصحاب الاصول، ج ١، ص ١٤٩-١٥٠، چاپ عبدالعزيز طباطبائي، قم ١٤٢٠ ب.
٧٥. احمد بن علي نجاشي، رجال النجاشي، ج ٢، ص ٢٥٢، چاپ محمدجواد نائيني، بيروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٧٦. چاپ جلال الدين آشتياني، تهران: انيستيتو ايران و فرانسه، ١٣٥١ ش، تهران: انجمن فلسفه، ١٣٥٥ ش.
٧٧. احمد بن علي نجاشي، رجال النجاشي، ج ١، ص ٤٠١-٤٠٢، چاپ محمدجواد نائيني، بيروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٧٨. احمد بن علي نجاشي، رجال النجاشي، ج ٢، ص ٢٢١، چاپ محمدجواد نائيني، بيروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٧٩. احمد بن علي نجاشي، رجال النجاشي، ج ١، ص ٢٠٤-٢٠٦، چاپ محمدجواد نائيني، بيروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٨٠. احمد بن علي نجاشي، رجال النجاشي، ج ١، ص ٢٤٦-٢٤٧، چاپ محمدجواد نائيني، بيروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٨١. حسن بن محمد قمی، كتاب تاريخ قم، ج ١، ص ٢٣٧، ترجمه حسن بن علي قمی، چاپ جلال الدين طهرانی، تهران ١٣٦١ ش.
٨٢. احمد بن علي نجاشي، رجال النجاشي، ج ٢، ص ٢٥٣، چاپ محمدجواد نائيني، بيروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٨٣. احمد بن علي نجاشي، رجال النجاشي، ج ١، ص ٣٠٥-٣٠٦، چاپ محمدجواد نائيني، بيروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٨٤. احمد بن محمد برقي، كتاب الرجال، در ابن داوود حلی، كتاب الرجال، تهران ١٣٨٣ ش.
٨٥. محمد محسن آقابزرگ طهرانی، الذريعة الى تصانيف الشيعة، ج ١٠، ص ٨٣، چاپ علينقى منزوی و احمد منزوی، بيروت ١٩٨٣/١٤٠٣.
٨٦. محمد محسن آقابزرگ طهرانی، الذريعة الى تصانيف الشيعة، ج ١٠، ص ٨٥، چاپ علينقى منزوی و احمد منزوی، بيروت ١٩٨٣/١٤٠٣.
٨٧. محمد محسن آقابزرگ طهرانی، الذريعة الى تصانيف الشيعة، ج ١٠، ص ٩٤، چاپ علينقى منزوی و احمد منزوی، بيروت ١٩٨٣/١٤٠٣.
٨٨. محمد محسن آقابزرگ طهرانی، الذريعة الى تصانيف الشيعة، ج ١٠، ص ١١٢، چاپ علينقى منزوی و احمد منزوی، بيروت ١٩٨٣/١٤٠٣.
٨٩. محمد محسن آقابزرگ طهرانی، الذريعة الى تصانيف الشيعة، ج ١٠، ص ١١٨، چاپ علينقى منزوی و احمد منزوی، بيروت

- ۱۹۸۳/۱۴۰۳.
۹۰. محمد محسن آقابزرگ طهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۱۰، ص ۱۴۲-۱۴۳، چاپ علینقی منزوی و احمد منزوی، بیروت ۱۹۸۳/۱۴۰۳.
۹۱. محمد محسن آقابزرگ طهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۱۶، ص ۳۷۴-۳۷۵، چاپ علینقی منزوی و احمد منزوی، بیروت ۱۹۸۳/۱۴۰۳.
۹۲. خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۳۱۸.
۹۳. رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن دهم هجری، ج ۱، ص ۲۰۹، ج ۱، قم ۱۳۷۵ ش.
۹۴. محمد بن محمد مفید، اوائل المقالات، ج ۱، ص ۷۴، چاپ ابراهیم انصاری، بیروت ۱۹۹۳/۱۴۱۴.
۹۵. محمد بن محمد مفید، اوائل المقالات، ج ۱، ص ۱۰۰، چاپ ابراهیم انصاری، بیروت ۱۹۹۳/۱۴۱۴.
۹۶. محمد بن محمد مفید، اوائل المقالات، ج ۱، ص ۱۲۱، چاپ ابراهیم انصاری، بیروت ۱۹۹۳/۱۴۱۴.
۹۷. محمد بن محمد مفید، اوائل المقالات، ج ۱، ص ۱۲۵، چاپ ابراهیم انصاری، بیروت ۱۹۹۳/۱۴۱۴.
۹۸. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ۱، ص ۱۹۶-۱۹۷، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ۱۹۸۸/۱۴۰۸.
۹۹. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ۱، ص ۴۱۷، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ۱۹۸۸/۱۴۰۸.
۱۰۰. ابن غضائری، الرجال لابن الغضائری، ج ۱، ص ۳۹، چاپ محمدرضا حسینی جلالی، قم ۱۴۲۲.
۱۰۱. محمد بن عمر کشی، اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۵۱۲، تلخیص محمد بن حسن طوسی، چاپ حسن مصطفوی، مشهد ۱۳۴۸ ش.
۱۰۲. مجید معارف، پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ج ۱، ص ۳۸۵، تهران ۱۳۷۴ ش.
۱۰۳. محمد بن عمر کشی، اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۵۱۲، تلخیص محمد بن حسن طوسی، چاپ حسن مصطفوی، مشهد ۱۳۴۸ ش.
۱۰۴. مجید معارف، پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ج ۱، ص ۳۸۵، تهران ۱۳۷۴ ش.
۱۰۵. لطفالله صافی، «بین العُلَمَین: الشیخ الصدوق و الشیخ المفید»، ج ۱، ص ۵۹-۷، ترجمه محمدرضا آلصادق، در المقالات و الرسائل، ش ۱۸، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳.
۱۰۶. حسن طارمی راد، «صدوق و مفید در بحار الانوار مجلسی»، ج ۱، ص ۲۱-۵۲، در مقالات فارسی، ش ۵۲، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳.
۱۰۷. محمد بن محمد مفید، الحکایات فی مخالفات المعتزلة من العدلیة والفرق بینهم و بین الشیعة الامامیة من امالی الامام الشیخ المفید، ج ۱، ص ۷۷-۷۸، عرض و روایة شریف مرتضی، چاپ محمدرضا حسینی جلالی، قم ۱۴۱۳.
۱۰۸. محمد محسن آقابزرگ طهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۴، ص ۴۵۷، چاپ علینقی منزوی و احمد منزوی، بیروت ۱۹۸۳/۱۴۰۳.
۱۰۹. محمدتقی بن مقصود علی مجلسی، لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص ۴۷۶، المشتہر بشرح الفقیه، ج ۱، قم ۱۴۱۴.
۱۱۰. محمدتقی بن مقصود علی مجلسی، لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص ۴۷۶، المشتہر بشرح الفقیه، ج ۱، قم ۱۴۱۴.
۱۱۱. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ۲، ص ۲۴۵، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ۱۹۸۸/۱۴۰۸.
۱۱۲. محمد بن علی اردبیلی، جامع الرواة و ازاحة الاشتباهات عن الطرق و الاسناد، ج ۱، ص ۶۹، بیروت ۱۹۸۳/۱۴۰۳.
۱۱۳. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ۲، ص ۲۵۱، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ۱۹۸۸/۱۴۰۸.
۱۱۴. چاپ جلال الدین آشتیانی، تهران: انیستیتو ایران و فرانسه، ۱۳۵۱ ش، تهران: انجمن فلسفه، ۱۳۵۵ ش.
۱۱۵. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ۱، ص ۴۰۱، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ۱۹۸۸/۱۴۰۸.
۱۱۶. ابن ندیم، الفهرست، ج ۱، ص ۲۴۶، تهران.

۱۱۷. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ۱، ص ۲۰۲، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ۱۹۸۸/۱۴۰۸.
۱۱۸. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ۲، ص ۲۴۵، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ۱۹۸۸/۱۴۰۸.
۱۱۹. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ۲، ص ۲۵۲، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ۱۹۸۸/۱۴۰۸.
۱۲۰. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ۱، ص ۴۰۳-۴۰۱، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ۱۹۸۸/۱۴۰۸.
۱۲۱. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ۱، ص ۲۳۳-۲۳۲، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ۱۹۸۸/۱۴۰۸.
۱۲۲. محمد محسن آقابزرگ طهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۲، ص ۳۰۵-۳۰۶، چاپ علینقی منزوی و احمد منزوی، بیروت ۱۹۸۳/۱۴۰۳.
۱۲۳. محمد بن حسن طوسی، رجال الطوسی، ج ۱، ص ۴۱۱-۴۱۰، چاپ جواد قیومی اصفهانی، قم ۱۴۲۰ الف.
۱۲۴. محمد بن حسن طوسی، رجال الطوسی، ج ۱، ص ۴۱۰-۴۱۱، چاپ جواد قیومی اصفهانی، قم ۱۴۲۰ الف.
۱۲۵. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ۱، ص ۱۵۵، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ۱۹۸۸/۱۴۰۸.
۱۲۶. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ۱، ص ۱۵۵، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ۱۹۸۸/۱۴۰۸.
۱۲۷. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ۲، ص ۳۹۲، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ۱۹۸۸/۱۴۰۸.
۱۲۸. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ۲، ص ۲۵۲، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ۱۹۸۸/۱۴۰۸.
۱۲۹. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ۱، ص ۱۸۴، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ۱۹۸۸/۱۴۰۸.
۱۳۰. حسن بن محمد قمی، کتاب تاریخ قم، ج ۱، ص ۲۷۹، ترجمه حسن بن علی قمی، چاپ جلال‌الدین طهرانی، تهران ۱۳۶۱ ش.
۱۳۱. عبدالجلیل قزوینی، نقض، ج ۱، ص ۴۵۹، چاپ جلال‌الدین محدث ارموی، تهران ۱۳۵۸ ش.
۱۳۲. حسن بن محمد قمی، کتاب تاریخ قم، ج ۱، ص ۲۸، ترجمه حسن بن علی قمی، چاپ جلال‌الدین طهرانی، تهران ۱۳۶۱ ش.
۱۳۳. حسن بن محمد قمی، کتاب تاریخ قم، ج ۱، ص ۱۰۲، ترجمه حسن بن علی قمی، چاپ جلال‌الدین طهرانی، تهران ۱۳۶۱ ش.
۱۳۴. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ۱، ص ۲۱۶-۲۱۷، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ۱۹۸۸/۱۴۰۸.
۱۳۵. حسن بن محمد قمی، کتاب تاریخ قم، ج ۱، ص ۱۷، ترجمه حسن بن علی قمی، چاپ جلال‌الدین طهرانی، تهران ۱۳۶۱ ش.
۱۳۶. عبدالجلیل قزوینی، نقض، ج ۱، ص ۲۱۲، چاپ جلال‌الدین محدث ارموی، تهران ۱۳۵۸ ش.
۱۳۷. علی بن عبیدالله منتجب‌الدین رازی، الفهرست، ج ۱، ص ۱۲۲، چاپ جلال‌الدین محدث ارموی، قم ۱۳۶۶ ش.
۱۳۸. حسن بن محمد قمی، کتاب تاریخ قم، ج ۱، ص ۴۰، ترجمه حسن بن علی قمی، چاپ جلال‌الدین طهرانی، تهران ۱۳۶۱ ش.
۱۳۹. عبدالجلیل قزوینی، نقض، ج ۱، ص ۴۵۹، چاپ جلال‌الدین محدث ارموی، تهران ۱۳۵۸ ش.
۱۴۰. عبدالجلیل قزوینی، نقض، ج ۱، ص ۴۵۹، چاپ جلال‌الدین محدث ارموی، تهران ۱۳۵۸ ش.
۱۴۱. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ۱، ص ۳۰۵-۳۰۶، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ۱۹۸۸/۱۴۰۸.
۱۴۲. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ۲، ص ۳۰۴-۳۰۵، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ۱۹۸۸/۱۴۰۸.
۱۴۳. محمدباقر بن محمدتقی مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۰۶، ص ۴۲.
۱۴۴. عبدالجلیل قزوینی، نقض، ج ۱، ص ۴۵۹، چاپ جلال‌الدین محدث ارموی، تهران ۱۳۵۸ ش.
۱۴۵. علی بن عبیدالله منتجب‌الدین رازی، الفهرست، ج ۱، ص ۱۰۲-۱۰۳، چاپ جلال‌الدین محدث ارموی، قم ۱۳۶۶ ش.
۱۴۶. عبدالجلیل قزوینی، نقض، ج ۱، ص ۲۱۲، چاپ جلال‌الدین محدث ارموی، تهران ۱۳۵۸ ش.
۱۴۷. امین، ج ۸، ص ۴۰۸.
۱۴۸. عبدالجلیل قزوینی، نقض، ج ۱، ص ۱۹۵، چاپ جلال‌الدین محدث ارموی، تهران ۱۳۵۸ ش.

۱۴۹. علی بن عبیدالله منتجب‌الدین رازی، الفهرست، ج ۱، ص ۳۶، چاپ جلال‌الدین محدث ارموی، قم ۱۳۶۶ ش.
۱۵۰. ۴۵۹، عبدالجلیل قزوینی، ج ۱، ص ۱۹۵، نقض، چاپ جلال‌الدین محدث ارموی، تهران ۱۳۵۸ ش.
۱۵۱. ابن حجر عسقلانی، لسان‌المیزان، ج ۲، ص ۲۱۸، چاپ عبدالفتاح ابوغده، بیروت ۲۰۰۲/۱۴۲۳.
۱۵۲. عبدالجلیل قزوینی، نقض، ج ۱، ص ۱۹۵، چاپ جلال‌الدین محدث ارموی، تهران ۱۳۵۸ ش.
۱۵۳. عبدالجلیل قزوینی، نقض، ج ۱، ص ۱۹۵، چاپ جلال‌الدین محدث ارموی، تهران ۱۳۵۸ ش.
۱۵۴. ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، ج ۱۲، ص ۴۱۹.
۱۵۵. محمد محسن آقابزرگ طهرانی، طبقات اعلام‌الشیعة: الثقات العیون فی سادس القرون، ج ۱، ص ۲۲۵-۲۲۶، چاپ علینقی منزوی، بیروت ۱۹۷۲/۱۳۹۲.
۱۵۶. محمد محسن آقابزرگ طهرانی، طبقات اعلام‌الشیعة: الحقائق الراهنة فی المائة الثامنة، ج ۱، ص ۱۶۵، چاپ علینقی منزوی، بیروت ۱۹۷۵.
۱۵۷. محمد محسن آقابزرگ طهرانی، طبقات اعلام‌الشیعة: الضیاء اللامع فی القرن التاسع، ج ۱، ص ۱۱۰، چاپ علینقی منزوی، تهران ۱۳۶۲ ش.
۱۵۸. محمد محسن آقابزرگ طهرانی، طبقات اعلام‌الشیعة: الثقات العیون فی سادس القرون، ج ۱، ص ۸۵-۸۶، چاپ علینقی منزوی، بیروت ۱۹۷۲/۱۳۹۲.
۱۵۹. محمد محسن آقابزرگ طهرانی، طبقات اعلام‌الشیعة: الانوار الساطعة فی المائة السابعة، ج ۱، ص ۵۵-۵۶، چاپ علینقی منزوی، بیروت ۱۹۷۲/۱۳۹۲.
۱۶۰. محمد محسن آقابزرگ طهرانی، طبقات اعلام‌الشیعة: الحقائق الراهنة فی المائة الثامنة، ج ۱، ص ۶۱-۶۲، چاپ علینقی منزوی، بیروت ۱۹۷۵.
۱۶۱. محمد محسن آقابزرگ طهرانی، طبقات اعلام‌الشیعة: الضیاء اللامع فی القرن التاسع، ج ۱، ص ۵۴، چاپ علینقی منزوی، تهران ۱۳۶۲ ش.
۱۶۲. ابن طاووس، فرحة‌الغری فی تعیین قبر امیرالمؤمنین علی علیها‌السلام، ج ۱، ص ۱۳۱، چاپ تحسین آل‌شیب موسوی، قم ۱۹۹۸/۱۴۱۹.
۱۶۳. ابن عنبه، عمدة‌الطالب فی انساب آل ابی‌طالب، ج ۱، ص ۹۲، بیروت: دارمکتبة‌الحیة، بی‌تا.
۱۶۴. غیاث‌الدین بن همادالدین خواندمیر، دستورالوزراء، ج ۱، ص ۳۷۷-۳۸۰، چاپ سعید نفیسی، تهران ۱۳۵۵ ش.
۱۶۵. حسین مدرس طباطبائی، قم در قرن نهم هجری، ج ۱، ص ۳۷-۳۸، قم ۱۳۵۰ ش.
۱۶۶. حسین مدرس طباطبائی، مدرسه آستانه مقدسه فیضیه، ج ۱، ص ۱۲۸، وحید، ش ۱ فروردین ۱۳۵۰.
۱۶۷. عبدالله بن عیسی افندی اصفهانی، ریاض‌العلماء و حیاض‌الفضلاء، ج ۲، ص ۱۹۵-۱۹۶، چاپ احمد حسینی، قم ۱۴۰۱.
۱۶۸. عبدالله بن عیسی افندی اصفهانی، ریاض‌العلماء و حیاض‌الفضلاء، ج ۲، ص ۴۵۲-۴۵۳، چاپ احمد حسینی، قم ۱۴۰۱.
۱۶۹. محمد بن ابراهیم صدرالدین شیرازی ملاصدرا، رساله سه اصل، ج ۱، ص ۱، ص ۱، ص ۱، چاپ حسین نصر، تهران ۱۳۴۰ ش.
۱۷۰. محمد بن شاه مرتضی فیض کاشانی، شرح صدر فیض کاشانی، ج ۱، ص ۱۵۱، چاپ شهرام بازوکی، در عرفان ایران: مجموعه مقالات ۲۹ و ۳۰، گردآوری و تدوین مصطفی آزمایش، تهران: حقیقت، ۱۳۸۵ ش.
۱۷۱. محمد طاهر نصرآبادی، تذکره نصرآبادی، ج ۱، ص ۲۲۶، چاپ احمد مدقق یزدی، یزد ۱۳۷۸ ش.
۱۷۲. منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران: از عصر میرداماد و میرفندرسکی تا زمان حاضر، چاپ جلال‌الدین آشتیانی، ج ۱، ص ۲۷۲، تهران: انیستیتو ایران و فرانسه، ۱۳۵۱ ش، تهران: انجمن فلسفه، ۱۳۵۵ ش.
۱۷۳. عبدالله بن عیسی افندی اصفهانی، ریاض‌العلماء و حیاض‌الفضلاء، ج ۳، ص ۱۱۴، چاپ احمد حسینی، قم ۱۴۰۱.
۱۷۴. محمدباقر بن محمدتقی مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۱۰، ص ۱۲۹-۱۳۱.
۱۷۵. محمد طاهر نصرآبادی، تذکره نصرآبادی، ج ۱، ص ۲۳۸، چاپ احمد مدقق یزدی، یزد ۱۳۷۸ ش.

۱۷۶. عبدالله بن عیسیٰ افندی اصفهانی، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۵، ص ۱۱۱، چاپ احمد حسینی، قم ۱۴۰۱.
۱۷۷. محمدسعید بن محمد مفید قاضی سعید قمی، الاربعینات لکشف انوارالقدسیات، ج ۱، ص ۱۹۵، چاپ نجف‌قلی حبیبی، تهران ۱۳۸۱ ش.
۱۷۸. محمدسعید بن محمد مفید قاضی سعید قمی، الاربعینات لکشف انوارالقدسیات، ج ۱، ص ۲۱۱، چاپ نجف‌قلی حبیبی، تهران ۱۳۸۱ ش.
۱۷۹. که او نیز در علم کلام تبحر داشت و در قم در مدرسه معصومیه تدریس میکرد، محمد بن ابراهیم صدرالدین شیرازی ملاصدرا، رساله سه اصل، چاپ حسین نصر، تهران ۱۳۴۰ ش.
۱۸۰. عبدالله بن نورالدین جزایری، الاجازة الکبيرة، ج ۱، ص ۱۴۲، چاپ محمد سمایی حائری، قم ۱۴۰۹.
۱۸۱. عبدالنبی بن محمدتقی قزوینی، تتمیم امل‌الآمل، ص ۱۱۱، چاپ احمد حسینی، قم ۱۴۰۷.
۱۸۲. عبدالله بن عیسیٰ افندی اصفهانی، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۱، ص ۲۰۸-۲۰۷، چاپ احمد حسینی، قم ۱۴۰۱.
۱۸۳. منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران: از عصر میرداماد و میرفندرسکی تا زمان حاضر، چاپ جلال‌الدین آشتیانی، ج ۳، ص ۲۱۹، تهران: انیستیتو ایران و فرانسه، ۱۳۵۱ ش، تهران: انجمن فلسفه، ۱۳۵۵ ش.
۱۸۴. عبدالله بن عیسیٰ افندی اصفهانی، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۴، ص ۳۳۲-۳۳۱، چاپ احمد حسینی، قم ۱۴۰۱.
۱۸۵. محمدحسن بن عبدالرسول زنوزی، ریاض‌الجنة، قسم ۱، ص ۵۲۳، چاپ علی رفیعی، قم ۱۳۷۰ ش.
۱۸۶. ابوالقاسم بن محمدحسن میرزای قمی، غنائم الايام فی مسائل الحلال والحرام، ج ۱، مقدمه تبریزیان، ص ۴۸۴۹، قم ۱۳۷۵-۱۳۷۸ ش.
۱۸۷. محمدامین امامی خوئی، مرآة‌الشرق: موسوعه تراجم اعلام‌الشیعة الامامیة فی القرنی الثالث عشر و الرابع عشر، ج ۱، ص ۳۱۴-۳۱۵، چاپ علی صدرائی خوئی، قم ۱۳۸۵ ش.
۱۸۸. محمدامین امامی خوئی، مرآة‌الشرق: موسوعه تراجم اعلام‌الشیعة الامامیة فی القرنی الثالث عشر و الرابع عشر، ج ۱، ص ۳۶۳-۳۶۴، چاپ علی صدرائی خوئی، قم ۱۳۸۵ ش.
۱۸۹. محمدامین امامی خوئی، مرآة‌الشرق: موسوعه تراجم اعلام‌الشیعة الامامیة فی القرنی الثالث عشر و الرابع عشر، ج ۱، ص ۲۲۲-۲۲۳، چاپ علی صدرائی خوئی، قم ۱۳۸۵ ش.
۱۹۰. محمدامین امامی خوئی، مرآة‌الشرق: موسوعه تراجم اعلام‌الشیعة الامامیة فی القرنی الثالث عشر و الرابع عشر، ج ۱، ص ۳۰-۳۱، چاپ علی صدرائی خوئی، قم ۱۳۸۵ ش.
۱۹۱. دانشوران قم، نگاهی به زندگی ۲۰۴ تن از دانشمندان و بزرگان قمی یا مدفون در قم، ج ۱، ص ۱۲۱-۱۲۲، گزیده ستارگان حرم ۱۵-۱، تلخیص علی‌رضا هزار، تدوین محمدتقی ادهم‌نژاد، قم: زائر، ۱۳۸۴ ش.
۱۹۲. دانشوران قم، نگاهی به زندگی ۲۰۴ تن از دانشمندان و بزرگان قمی یا مدفون در قم، ج ۱، صص ۱۲۵-۱۲۶، گزیده ستارگان حرم ۱۵-۱، تلخیص علی‌رضا هزار، تدوین محمدتقی ادهم‌نژاد، قم: زائر، ۱۳۸۴ ش.

حوزه علمیه نجف

این شهر قبل از هجرت شیخ طوسی، سرزمینی بود که برخی از علویان و شیعیان خاص امیرمؤمنان (علیه السلام) را در خود جای داده بود لیکن با هجرت شیخ طوسی دانشجویان علوم اسلامی نجف اشرف را به مرکز شیعه و دانشگاه بزرگ شیعه امامیه تبدیل کردند و پس از آن هزاران دانشجو و متفکر شیعی در این دانشگاه پرورش یافته به نشر معارف اهل بیت (علیهم السلام) همت گماردند. اگر چه پیش از شیخ طوسی نیز حلقه‌های بحث و درس در جوار مرقد امیرمؤمنان علیه السلام برقرار و حوزه علمیه شکل گرفته بوده است.

تأسیس

درباره تأسیس حوزه علمیه نجف دو نظر اساسی وجود دارد.

گروه نخست بر این باورند که پس از هجرت شیخ طوسی در ۴۴۸ از بغداد به نجف، وی حوزه علمیه را بنا نهاد (ادامه مقاله) و شماری دیگر معتقدند پیش از آمدن شیخ، در نجف حلقه‌های بحث و درس در جوار مرقد امیرمؤمنان علیه السلام برقرار و حوزه علمیه شکل گرفته بوده است. [۱] [۲] این عده شواهدی را در اثبات مدعای خود ذکر می‌کنند؛ از جمله بنا به گزارش ابن طاووس، [۳] به هنگام دیدار عضدالدوله دیلمی از نجف در ۳۷۱، ۱۷۰۰ فقیه در این شهر بوده‌اند.

نجاشی [۴] به ملاقات خود با دانشمندان شیعه، از جمله محدث بزرگ، هبة الله بن احمد کاتب، مشهور به ابن برنیة، اشاره کرده است. وی [۵] هم‌چنین اظهار کرده که در سال ۴۰۰ در نجف از ابن خُمَری کوفی اجازه روایت دریافت داشته است. نجاشی [۶] در شرح حال ابوالحسین اسحاق بن حسن عَقْرائی تمار گفته که او را مجاور کوفه (یعنی نجف) دیده که کتاب کلینی را از خود وی روایت می‌کرده است.

حضور شخصیت‌های دینی و علمی دیگر در نجف، هم‌چون شیخ صدوق و شنیدن حدیث از محمد بن علی بن فضل دهقان، [۷] و نیز اقامت برخی نقبای شیعیان همانند ابن سدره، و اسکان تعدادی از خاندان‌های اهل علم، مثل آل طحان، در نجف [۸] [۹] در زمره مستندات وجود حرکت علمی در نجف، پیش از شیخ الطائفه طوسی، ذکر شده است (برای اطلاع از نقد این آرا به این منبع رجوع کنید [۱۰]).

با این همه، گروه دیگر، ضمن اذعان به حضور و آمد و شد دانشمندان به نجف و تلاش علمی ایشان پیش از شیخ طوسی، معتقدند اقدام اساسی برای تشکیل جامعه علمی در نجف چندان که بتوان نام حوزه علمیه بر آن نهاد، پس از **مهاجرت** شیخ تحقیق یافته است.^[۱۱]

ادوار تاریخی

حوزه علمیه نجف پس از وی تاریخ با فراز و نشیبی را سپری کرده است که مراحل آن عبارت‌اند از:

دوره تکوین و تثبیت

این دوره با حضور شیخ طوسی در نجف (۴۴۸-۴۶۰) مقارن است. وی که از شاگردان برجسته **شیخ مفید** (متوفی ۴۱۳) و **سید مرتضی علم الهدی** (متوفی ۴۳۶) بود، پس از **وفات علم الهدی** ریاست علمی شیعیان بغداد را بر عهده گرفت.

اندکی پس از ورود طغرل سلجوقی به بغداد، در ۴۴۹ خانه و **کتابخانه** او را در حالی که خود وی قبلاً به نجف مهاجرت کرده بود **آتش** زدند. مدتی بعد، شیخ فعالیت علمی خود را در این شهر آغاز کرد و حوزه بزرگ نجف با تلاش‌های او پا گرفت. شیخ توانست مرادوات **علمای شیعه** و اوضاع تحصیلی در نجف را که تا آن زمان آشفته و نابسامان بود تحت نظم درآورد و حلقه‌های درسی را تشکیل بخشد.

عده‌ای اندک شمار از کسانی که همراه شیخ از بغداد به نجف رفته یا شهرتش را شنیده بودند، به او پیوستند و دیری نپایید که شهر نجف مرکزیت علمی و فکری **تشیع** را از آن خود کرد. کتاب امالی یا المجالس شیخ گواهِ انضباطی است که او در حوزه نو تأسیس نجف در انتقال علوم به شاگردانش برقرار کرده بود (نخستین مجلس املا: ۲۶ **صفر** ۴۵۶ در **حرم** امیرمؤمنان علیه‌السلام).

کار سترگ دیگر شیخ، سوق دادن **علما** و شاگردان خود به **فقه استدلالی** و **اجتهادی** بود، چه در بغداد و چه در نجف. علاوه بر پرورش و تربیت شاگردان، کتاب **اختیار معرفه الرجال** و کتاب ناتمام شرح الشرح، یادگار دوران زندگی شیخ در نجف است.

دوره تبعیت و رکود

این دوره طولانی با وفات شیخ طوسی آغاز شد و تا اوایل **قرن** دهم ادامه یافت. عوامل متعددی در ایجاد **رکود** پس از شیخ دخیل بودند.

عوامل رکود

نخست آن‌که به رغم ابتکارات شگرف شیخ طوسی در حوزه **اصول و فقه** و دفاعش از **فقه تفریعی** در حوزه **شریعت** و توفیقش در ترویج و تحکیم روش‌های **استدلال و استنباط**^[۱۲] آرا و نظریات وی تا مدت‌ها به دلیل عظمت شخصیت او در مجامع علمی شیعه بدون معارض و نقدناپذیر رواج یافت و پیروانش بیش از یک قرن در صدد خرده‌گیری و نقد و بررسی نظریاتش برنیامدند.

به تعبیر شهید ثانی^[۱۳] و صاحب معالم، **ابن شهید ثانی**،^[۱۴] همه فقها تنها ناقل گفته‌های او بودند. عامل دیگر این ایستایی، جوانی حوزه نجف بود که نمی‌توانست همپای مراکز هم‌چون بغداد، در برخورد با آرای گوناگون، پویایی داشته باشد، مخصوصاً آن‌که هنگام مهاجرت شیخ از بغداد به نجف، تنها تعدادی کم شمار او را همراهی کرده بودند.^[۱۵]

از میان رفتن قدرت آل بویه که پیوسته مراکز و شخصیت‌های علمی شیعه را تحت حمایت خود داشتند، عامل اثرگذار دیگری بر رکود بود و مخصوصاً از همان آغاز تصرف **عراق** به دست **سلاجقه**، شیعه تحت فشارهای روزافزون قرار گرفت.

ظهور **محمد بن ادریس حلی** (متوفی ۵۹۸) در حله رونق **حوزه علمیه** این شهر را به همراه داشت ولی همین مسئله به رکود حوزه علمیه نجف شتاب بیشتری بخشید. وی توانست به روحیه پیروی بی‌چون و چرای مشایخ **امامیه** که در برابر آرا و فتاوی شیخ طوسی تسلیم و منقاد بودند، پایان دهد و با **نقادی** آرا و برخی روش‌های شیخ، روح **تحقیق** و نقد و تجدیدنظر را به محافل علمی شیعه باز آورد.

علماء

با همه این احوال، در این دوره نیز حوزه نجف از تکاپوی علمی دور نماند. از **ابوعلی طوسی**، فرزند شیخ طوسی، (متوفی ۵۱۵) اثری چون **المرشد الی سبیل المتعبد و الامالی** به جای مانده است. وی نزد علمای شیعه با عنوان مفید ثانی شهرت دارد.^[۱۶]^[۱۷]

ابن شهر آشوب مازندرانی، **ابوعلی فضل بن حسن طبرسی** مؤلف **مجمع البیان** و **ابوعبدالله حسین بن احمد بن طحال** مقدادی تربیت یافتگان محضر اویند.^[۱۸]

هم‌چنین شیخ ابوالوفاء **عبدالجبار رازی**، شیخ ابو محمد **حسن بن بابویه قمی** و شیخ ابو عبدالله **محمد بن هبة الله طرابلسی** معاصران او و جملگی از شاگردان پدرش در حوزه علمیه نجف بوده‌اند.^[۱۹] کتاب شرح کافیه **ابن حاجب** و شرح قصائد **ابن ابی الحدید** از نجم الاثمه **رضی‌الدین محمد استرآبادی** (متوفی ۶۸۶)،^[۲۰] الایماقی فی شرح الایلاقی و شرح تعریب الزبده در طب از **عبدالرحمان بن عتائقی** از علمای **حله** و بعد **نجف اشرف**^[۲۱] و **التنقیح الرابع فی شرح مختصر الشرایع** **مقداد بن عبدالله سیوری** مشهور به **فاضل مقداد** (متوفی ۸۲۶)^[۲۲] از جمله آثار دانشمندان این دوره حوزه نجف است.^[۲۳]

دوره محقق اردبیلی و شاگردان

از نیمه دوم **قرن** دهم رونق علمی به حوزه نجف بازگشت.

عوامل رشد

آب آشامیدنی

اقدامات اثرگذاری چون تسهیل دسترسی به آب آشامیدنی از طریق حفر **انهار** توسط شاهان صفوی و ساخت باروهای استوار و تأمین امنیت جانی ساکنان، به عنوان عوامل شکوفایی مجدد حوزه نجف شمرده شده است. [۲۴] ولی بعید است چنین طرح‌هایی به تنهایی شکوفایی علمی را باز آورده باشد، چه پیش از **صفویان**، برخی فرمان‌روایان و امیران ایلخانی و جلایری با روی‌کردی سیاسی به احیای نجف شیعی در برابر بغداد سنی به اقدامات مشابهی دست زده، اما توفیق چندانی کسب نکرده بودند. [۲۵]

محقق اردبیلی

نقش مولی **احمد بن اردبیلی** (متوفی ۹۹۳) مشهور به **مقدس** / **محقق اردبیلی** در بازیابی رونق حوزه علمیه نجف در این دوره بسیار برجسته بود.

حضور محقق اردبیلی در حوزه نجف و مقبول افتادن مکتب فقهی او، یعنی تتبع همه جانبه در **احادیث** و توجه به احادیث صحیح‌السند که چه بسا مورد بی‌اعتنایی یا اعراض فقهای سلف قرار گرفته بود— در برابر قول به پذیرش **فتوای مشهور**، پژوهش‌گران و **طلاب** بسیاری را در حلقات درس او حاضر ساخت. [۲۶] [۲۷]

شاگردان اردبیلی

کسانی چون شمس‌الدین **محمد بن علی عاملی**، **نوه** شهید ثانی، صاحب **مدارک الاحکام** (متوفی ۱۰۰۹) و **حسن بن زین‌الدین**، فرزند شهید ثانی معروف به صاحب معالم (متوفی ۱۰۱۱) از تربیت شدگان بزرگ مکتب فقهی و اصولی او هستند. [۲۸] [۲۹]

مقدمه کتاب **معالم الدین و ملاذ المجتهدین** حسن بن زین‌الدین در **اصول فقه** است و متن آن به **فقه** اختصاص دارد که ناقص مانده است. این مقدمه از زمان تألیف تا به امروز محل توجه فقهای اصولی بوده و جای‌گزین کتاب‌های سه‌گانه تعلیمی اصول فقه در **حوزه‌های امامیه** — یعنی الشرح العمیدی علی تهذیب العلامة، شرح العلامة علی مختصر ابن الحاجب و شرح العضدی علی مختصر ابن الحاجب — شده و متداول‌ترین کتاب درسی مقدماتی اصول فقه در نظام تعلیمی **شیعه** به شمار می‌رود. [۳۰]

علما

این دوره کوتاه از تاریخ حوزه نجف از حیث تعداد دانشمندان و نویسندگان، کم اهمیت نیست: محیی‌الدین بن محمود نجفی (متوفی ۱۰۳۰) در **شعر و ادب** دستی داشت [۳۱] [۳۲] [۳۳] ملا عبدالله یزدی (متوفی ۹۸۱) مؤلف حاشیه بر بخش منطق تهذیب المنطق و الکلام اثر تفتازانی متعلق به همین دوره حوزه نجف بوده و کتاب او هم‌چنان یکی از درس‌نامه‌های رایج در حوزه‌های علمیه است. [۳۴]

شیخ ابوالحسن فتونی عاملی نجفی (متوفی ۱۱۴۰) که از او به عنوان افقه‌المحدثین یاد شده، صاحب نوشته‌هایی چون **مرآة الانوار در تفسیر** و **ضیاء العالمین در کلام** است. کتاب اخیر در زمره مفصل‌ترین تألیفات

کلامی به شمار می‌رود.^[۳۵] وی هم‌چنین کتابی با عنوان تنزیه القمیین در نفی نسبت تشبیه و رؤیت به محدثان قم، تألیف کرده است.

دوره اخباریان و افول آنان

از دهه چهارم قرن یازدهم حوزه علمیه نجف همانند دیگر حوزه‌های شیعه درگیر موضوع اخباری‌گری شد.

استرآبادی

بزرگ‌ترین تأثیر را در این بین محمدامین استرآبادی (متوفی ۱۰۳۳) داشت. وی که خود درس آموخته حوزه علمیه نجف بود و از صاحب معالم و صاحب مدارک اجازه روایت داشت با تألیف کتاب الفوائد المدنیة در ۱۰۳۰، به نقادی سخت روش اصولی و فقهی مجتهدان شیعه، که میراث پربهای شیخ الطائفه طوسی در حوزه علمیه نجف بود، پرداخت.

او امثال ابن جنید، ابن ابی عقیل، شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی و از همه بیش‌تر علامه حلی را به انحراف از طریقت ائمه متهم می‌کرد و تکیه آنان به کلام و اصول فقه مبتنی بر افکار عقلی و اعتقاد به قیاس را بدعت می‌شمرد (برای نمونه به این منبع رجوع کنید.^{[۳۶] [۳۷] [۳۸]}).

کسترش

مکتب اخباری، با شتاب، در نجف و دیگر مراکز علمی عراق و ایران و بحرین نفوذ و بیش‌تر فقیهان را به خود جذب کرد.^[۳۹] دانش اصول فقه و اصولیان از جنبش اخباری لطمات بسیار خوردند و حوزه علمیه نجف نیز از این آسیب‌ها مصون نماند،^[۴۰] ولی از حرکت بازنايستاد و در این دوره نیز در نجف به نام دانشمندان یا آثار برجسته‌ای بر می‌خوریم.

از میان آن‌ها مجمع البحرین اثر شیخ فخرالدین بن محمدعلی طریحی نجفی (متوفی ۱۰۸۵) از مهم‌ترین آثار قلمداد می‌شود، که موضوع آن واژگان دشوار قرآن و حدیث است.^[۴۱]

فاضل شروانی (متوفی ۱۰۹۸ یا ۱۰۹۹) از نویسندگان کثیر التالیف این روزگار و از دانش‌آموختگان نجف بود که به اصفهان مهاجرت کرد و ضمن نوشتن کتاب‌هایی چون شرح الشرایع و حاشیه بر شرح تجرید قوشچی شاگردان بزرگی پرورد، هم‌چون میرزا عبدالله افندی مؤلف ریاض العلماء، شیخ حسن بلاغی صاحب تنقیح المقال و مولی محمد اکمل اصفهانی پدر وحید بهبهانی.^[۴۲]

درگیری‌های پیوسته صفویان و عثمانیان بر سر تسلط بر عراق، هراس مردم از مهاجرت به عراق، فشار بر علمای مذهبی شیعه پس از سلطه عثمانی‌ها و روی‌دادهای طبیعی چون وبا در افزایش رکود علمی در این دوره بی‌تأثیر نبودند.^[۴۳]

همین عوامل باعث شد تا پایان قرن یازدهم از آمد و شد طلاب و دانش‌پژوهان به نجف کاسته شود و حتی مرکزیت جهان تشیع به کربلا انتقال یابد.^[۴۴]

افول

محمدباقر بن محمد اکمل معروف به وحید بهبهانی (متوفی ۱۲۰۵) نقش مهمی در از میان بردن **صولت** و قدرت اخباریان داشت.

به قول ابوعلی حائری (متوفی ۱۲۱۶)، شاگرد بهبهانی، عراق، خصوصاً کربلا و نجف، پیش از آمدن بهبهانی آکنده از اخباریان بود تا آنجا که اگر کسی می‌خواست کتابی از آن فقهای اجتهادی را حمل کند، برای پرهیز از **نجس** شدن، آن را با دستمال به دست می‌گرفت. [۴۵]

جنبشی که وحید بهبهانی در کربلا آغاز کرد، در نجف ثمر داد و با آمدن **محمد مهدی بن مرتضی** مشهور به **بحرالعلوم** (متوفی ۱۲۱۲)، از شاگردان وحید بهبهانی، حوزه نجف با پشت سر گذاشتن ناملایمات دوره اخباری‌گری، به دوره جدیدی گام نهاد. [۴۶]

این واقعیت را نیز نباید از نظر دور داشت که مجموعه انتقادهای دانشمندان اخباری و نیز میراث علمی آنان، به ویژه تلاش‌های آخرین فقیه نام‌بردار این جریان، شیخ **یوسف بحرانی** و کتاب مهم فقهی او، **الحدائق الناضرة**، در بالندگی و شکوفایی این دوره جدید، تأثیر درخور توجهی داشته است.

دوره زعامت علمی

دوره بعدی را که از قرن سیزدهم شروع می‌شود و تا زمان حال ادامه می‌یابد، می‌توان عصر کمال و اوج درخشش و زعامت علمی حوزه نجف دانست.

بحرالعلوم

با آغاز فعالیت علامه بحرالعلوم در نجف و عالمان و فقیهان بسیاری که به همت وحید بهبهانی تربیت شده بودند، حوزه نجف **عظمت** و شکوه خود را بازیافت و از نو به مرکز علمی جهان تشیع تبدیل شد.

کمال اصول فقه

تلاش‌های شاگردان مستقیم و غیرمستقیم وحید بهبهانی معطوف مبارزه با اخباری‌گری و پاسخ‌گویی به شبهات آنان و اثبات نیاز به قواعد اصولی در **استنباط** شد. [۴۷]

این کوشش‌ها ثمربخش بود؛ **علم اصول** را به کمال رساند و در زمینه فقه به طور محسوسی باب بحث و نقد و تحلیل موضوعات و کاوش در آرای پیشینیان و ادله آنان گشوده شد [۴۸] و سرانجام آن‌که جریان اخباری هر چند از میان نرفت، به شدت محدود شد. در امتداد سبک علمی وحید بهبهانی کتاب‌های نفیسی در حوزه نجف به رشته تحریر درآمد.

کاشف الغطاء

نگاشته‌های علامه بحرالعلوم، به استوار کردن مکتب **اجتهاد** و کنار زدن جریان اخباری یاری رساند. پس از او شیخ **جعفر بن خضر نجفی**، معروف به **کاشف الغطاء** به **زعامت امامیه** و ریاست حوزه علمیه نجف

رسید. با مساعی او، میرزا محمد نیشابوری (متوفی ۱۲۳۲) که به شدت برای حفظ و احیای مکتب اخباری می‌کوشید و حتی به حکومت **قاجار** نیز متوسل شده بود، از رقابت با اصولیان بازماند. کاشف الغطاء رساله کشف الغطاء عن معایب المیرزا محمد عدو العلماء خود را برای طرد او نزد فتحعلی شاه به ایران فرستاد. [۴۹] [۵۰]

علمای مؤثر

دیگر دانشمندان حوزه علمیه نجف، هم‌چون **محمدتقی اصفهانی** (متوفی ۱۲۴۸) در هدایه المسترشدین فی شرح معالم الدین، **محمدحسین اصفهانی** در الفصول الغرویة، حجة الاسلام سید **محمدباقر شفتی** (متوفی ۱۲۶۰) در الزهرة البارقه، شیخ **محمدابراهیم کلباسی** (متوفی ۱۲۶۱) در اشارات الأصول، سید **محمد مجاهد طباطبائی** نوه دختری وحید بهبهانی در مفاتیح الاصول، میرزا **ابوالقاسم قمی** در قوانین الاصول و سرانجام شیخ **مرتضی انصاری** (متوفی ۱۲۸۱) در **فرائد الأصول** (مشهور به رسائل) هر کدام سهم مهمی در نقد فکر اخباری و توسعه علم اصول داشته‌اند.

شیخ انصاری

انصاری از شاگردان سید محمد مجاهد و شیخ **علی کاشف الغطاء** و شیخ **محمدحسن نجفی** مشهور به صاحب جواهر در نجف بود و پس از وفات صاحب جواهر در ۱۲۶۶ به **مرجعیت شیعه** نایل آمد. [۵۱] کتاب رسائل او از برترین نوشته‌های اصولی مذهب شیعه به شمار می‌رود؛ به ویژه طرح ابتکاری او در ساماندهی مباحث «حجت»، افق‌هایی نو در برابر **فقه‌ها و مجتهدان** گشوده است. این کتاب از درس‌نامه‌های مهم حوزه‌های شیعی است که هم در مرتبه سطوح عالی **تدریس** می‌شود و هم بسیاری از استادان و مجتهدان **حوزه‌های علمیه**، دروس اجتهادی خود را در علم اصول، بر محور این کتاب ارائه می‌دهند.

میرزای شیرازی

مکتب فقهی - اصولی **شیخ انصاری**، با پی‌گیری جدی چند تن از شاگردان برجسته او، و در رأس آنان میرزا **محمد حسن شیرازی** استقرار یافت. **میرزای شیرازی**، پس از شیخ انصاری به **سامرا** رفت و در آنجا حوزه درسی تأسیس کرد. به دعوت او شماری از مجتهدان و فضلاء حوزه نجف نیز راهی سامرا شدند و با محوریت میرزای شیرازی، که مرجع علی الاطلاق شیعه بود، در تثبیت و تبیین آرای شیخ انصاری کوشیدند. در واقع، حوزه سامرا که نزدیک به نیم قرن پایید، بخشی از حوزه نجف بود و صرفاً با آن فاصله مکانی داشت.

آخوند خراسانی

با این‌که دانشمندان دیگری در حوزه نجف، پس از شیخ انصاری، دست به **تألیف** و **تصنیف** در علم اصول زدند، ولی هیچ‌یک به رتبه آخوند **ملا محمدکاظم خراسانی** (متوفی ۱۳۲۹) نرسیدند.

وی از تربیت شدگان مکتب اصولی شیخ انصاری است، ولی آرای او در همه مباحث با نظریات شیخ انطباق ندارد (برای بررسی تطبیقی آرای این دو تن به عنایه الاصول اثر سید مرتضی فیروزآبادی رجوع کنید). پس از شیخ انصاری، او بیشترین تأثیر را بر حوزه‌های علمی شیعی گذاشته است. کتاب **کفایه الأصول** او در بردارنده نظریات و بیان‌هایی ابداعی است و چون به طور موجز تألیف شده، شروح و تعلیقات و تقریرات بسیاری بر آن نوشته‌اند. این کتاب نیز به عنوان آخرین متن آموزشی علم اصول در سطح عالی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

عوامل رشد

اغلب فقیهان برجسته اصولی سده چهاردهم از پرورش یافتگان مکتب اصولی شیخ انصاری و شمار زیادی از آنان شاگردان **آخوند خراسانی** بوده‌اند.

صدها تن محضر خراسانی را درک کردند و برخی چون شیخ **محمدجواد بلاغی** (متوفی ۱۳۵۲)، **ابوالحسن مشکینی** (متوفی ۱۳۵۸)، **محمدحسین نائینی** (متوفی ۱۳۵۶)، محمدحسین اصفهانی (متوفی ۱۳۶۱)، آقا **ضیاءالدین عراقی** (متوفی ۱۳۶۱)، سید ابوالحسن اصفهانی (متوفی ۱۳۶۵)، شیخ **محمدحسین آل کاشف الغطاء** (متوفی ۱۳۷۳)، **سید عبدالحسین شرف‌الدین عاملی** (متوفی ۱۳۷۷) و حاج آقا **حسین بروجردی** (متوفی ۱۳۸۰) به بالاترین مدارج **اجتهاد** و **مرجعیت** نایل آمدند. [۵۲]

به طور کلی، زعامت علمی در دو حوزه فقه و اصول، پس از شیخ انصاری بر محور آثار و آرای خراسانی شکل گرفته و به ویژه نظام مرجعیت شیعه از آن زمان تا عصر حاضر در اختیار شاگردان این مکتب قرار دارد. از آن گذشته، پس از استقرار مجدد روش اصولی در استنباط، در پی تلاش وحید بهبهانی و ارتقای آن با ظهور شیخ انصاری، حوزه نجف کانون اصلی نظام تعلیمی شیعه شد؛ از یک‌سو درس‌آموختگان و استادان حوزه‌های دیگر، مثل **اصفهان** و **تهران** و **مشهد** و سایر شهرهای ایران و شهرهای عراق و **لبنان** و شهرهای شیعه‌نشین **هند** و **پاکستان** و **افغانستان**، برای تکمیل مدارج بالاتر راهی نجف شدند و از سوی دیگر مجتهدان و دانش‌آموختگان حوزه نجف پس از بازگشت به موطن خود یا اقامت در شهرهای دیگر امکان تقویت بنیه علمی حوزه‌های موجود یا برپایی حوزه‌های دیگر را به دست آوردند (برای اطلاعات در باره این موضوع به این منبع رجوع کنید [۵۳] [۵۴] [۵۵]).

دانش فقه

دانش فقه نیز در این دوره از تاریخ حوزه نجف، بازگشت روش‌های اصول استنباط به عرصه مباحث فقهی را آزمود.

مفتاح الكرامة

مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة از آثار فقهی این دوره، تألیف **محمدجواد عاملی** (متوفی ۱۲۲۶) از شاگردان وحید بهبهانی است که مجمع آرای فقهای شیعی به شمار می‌رود و آرای آنان در هر موضوع را به اختصار و با ترتیبی خوش و متنی روان آورده است.

مستند الشیعة

مستند الشیعة فی احکام الشریعة ملا احمد نراقی (متوفی ۱۲۴۵) دانش آموخته حلقه‌های درسی علامه بحرالعلوم و کاشف الغطاء در نجف، از کتب کم‌نظیر فقهی است که با شم استدلالی و بیان جنبه‌های گوناگون هر مسئله و آرای مختلف درباره آن تصنیف شده است.^[۵۶]

جواهر الکلام

اما **جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام** در میان مجموعه‌های بزرگ فقهی این دوره چشم‌گیر و بی‌نظیر است و آرا و استدلال‌های فقهای گذشته را با تتبعی درخور و نقادی علمی فراوی پژوهش‌گران دانش فقه قرار می‌دهد.

مؤلف این اثر سترگ شیخ محمدحسن نجفی، مشهور به صاحب جواهر (متوفی ۱۲۶۶) از شاگردان سید محمدجواد عاملی و شیخ جعفر کاشف الغطاء است. کتاب فقهی دیگر او نجاه العباد فی يوم المعاد رساله عملیه اوست که تا زمان تألیف **عروة الوثقی** جزء متون تحقیقی فقیهان به شمار می‌آمد و اینان با نوشتن شرح درصدد توضیح مطالب و گشودن پیچیدگی‌های آن بودند.^[۵۷]

مکاسب

از جدی‌ترین و ارزشمندترین نوشته‌های فقهی این دوره حوزه نجف کتاب **مکاسب** شیخ مرتضی انصاری است که تا به امروز متن درسی سطوح عالی، و معیاری است برای سنجش فهم فقهی و اجتهادی طلاب. موضوع کتاب **داد و ستد** و مباحث پیرامونی آن است و با روش استدلالی و جوه گوناگون هر مسئله بررسی شده و نویسنده کاربرد و اثر قواعد اصولی و فقهی را در فقه به خوبی نمایانده است. شروح و حواشی بسیاری که بر این متن فقهی نوشته شده از اهمیت آن در میان محققان حوزوی حکایت می‌کند.

دیگر این که در این دوره، نوشتن **تقریر**، **حاشیه**، **شرح** و **تعلیقه** که خود مجالی بوده است برای تحقیق و ارائه آرای جدید، شیوع فراوان یافته و برای نمونه از بسیاری از شاگردان مستقیم و غیرمستقیم شیخ انصاری در حوزه نجف شرح و تقریری از دروس و آثار او در دست است (برای اطلاع از برخی از آن‌ها به این منبع رجوع کنید^[۵۸]).

عروة الوثقی

عروة الوثقی مشهورترین اثر فتوایی **سید محمدکاظم یزدی طباطبائی** است که به جامعیت، روانی، ترتیب مناسب، و داشتن فروع بسیار (۳۲۶۰ فرع در **ابوابی** از فقه که در این کتاب مطرح شده است)، به ویژه در باب **مسائل مستحدثه** تا زمان مؤلف، ممتاز و مشهور است.

این کتاب به سرعت با استقبال فقها مواجه و جای‌گزین نجاة العباد صاحب جواهر شد. در دوره‌های اخیر، این جای‌گاه برای کتاب وسیلة النجاة سید ابوالحسن اصفهانی و بیش از آن برای منهاج الصالحین **سید محسن حکیم** پدید آمده است.

علم رجال

علم رجال، به عنوان یکی از شاخه‌های مطالعات حدیثی، نیز در حوزه نجف محل توجه بوده است و چند اثر جامع و تکنگاری رجالی نیز از دستاوردهای این دوره نجف است. از جمله: رساله عدیمة النظیر فی احوال ابی بصیر تألیف **سید ابوتراب خوانساری**، استاد برجسته رجال. تنقیح المقال تألیف مولی **عبدالله مامقانی** و معجم رجال الحدیث تألیف **سید ابوالقاسم خویی**.

علوم عقلی

شهرت و اعتبار علمی حوزه علمیه نجف به **علوم نقلی**، به ویژه فقه و اصول، **اجتهاد پویا** و پرورش اندیشمندان در قلمرو این دو دانش بود و عالمانی که در افق علوم معقول ظاهر شده‌اند و نیز آثار ایشان، به هیچ روی قابل مقایسه با اصحاب علوم نقلی و نوشته‌هایشان نیست؛ حتی بر پایه برخی اطلاعات، در حوزه نجف، در دوره جدید، با خواندن **فلسفه** مخالفت می‌شده است.^[۵۹] در عین حال، تلاش‌هایی برای تحقیق و تدریس این علوم صورت می‌گرفته است.

حسینقلی همدانی

مثلاً شیخ **محمدتقی گلپایگانی نجفی** (متوفی ۱۲۹۲) **علوم عقلی** تدریس می‌کرد^[۶۰] تا آن‌که آخوند ملا **حسینقلی همدانی** (متوفی ۱۳۱۱)، شاگرد حاج **ملا هادی سبزواری**، در **نجف** رحل اقامت افکند و شاگردان خویش را با **حکمت متعالیه ملاصدرا** آشنا ساخت^[۶۱] هر چند شهرت او بیش‌تر ناشی از ترویج **مکتب سلوکی عرفانی** در این حوزه است.

حسین بادکوبه‌ای

در این میان، **سید حسین بادکوبه‌ای** (متوفی ۱۳۵۸) مهم‌ترین شخصیت اثرگذار در تعلیم و نشر علوم عقلی در حوزه نجف بود. وی در **حوزه فلسفی تهران** درس آموخت و پس از مهاجرت به نجف، نزد استادان آن حوزه فقه و اصول آن را فرا گرفت؛ سپس به تدریس متون فلسفی همت گماشت. از جمله شاگردان معروف او، فیلسوف معاصر، **سید محمدحسین طباطبائی** بود.

تأثیر فلسفه بر اصول

به این نکته نیز باید توجه کرد که شمارِ نه چندان اندکی از استادان و دانش‌آموختگان حوزه نجف، پیش از انتقال به این شهر یا پس از بازگشت به موطن خود، در حوزه‌های تهران و اصفهان، به درس و بحث فلسفه اشتغال داشته‌اند و این ورود و وقوف، در مباحث اصولی آنان نیز تأثیر گذاشته بوده است: **آخوند خراسانی** نزد حاج ملا هادی سبزواری و میرزا ابوالحسن جلوه فلسفه خوانده بود و برخی نگرش‌های فلسفی را در مهم‌ترین اثرش، کفایه الاصول، مطرح ساخت؛ [۶۲] [۶۳] میرزا **احمد آشتیانی** و شیخ **محمدتقی آملی**، دو مجتهد برجسته نیمه دوم قرن چهاردهم تهران، که مراتب عالی اجتهاد را در نجف طی کرده بودند، فلسفه نیز درس داده‌اند و شروحنی بر متون فلسفی داشته‌اند.

جریانات فکری

جریان فلسفه غرب

در دهه‌های اخیر، ورود اندیشه‌های فلسفی **غرب**، حوزه علمیه نجف را به تکاپو واداشت تا پاسخ‌های مناسبی به نظریات و فرضیات و مسائل مطرح شده توسط دانشمندان غربی، به ویژه درباره **فلسفه مادی‌گری**، ارائه کند. [۶۴]

کتاب **نقد فلسفه دارون**، تألیف عالم بزرگ اصفهانی، آقا **محمدرضا مسجدشاهی** (متوفی ۱۳۶۲) که آن را در ۱۳۳۱ در نجف نوشت و کتاب انوار الهدی از محمدجواد بلاغی (متوفی ۱۳۵۲) هر دو در رد **مادی‌گری** و طبیعت‌گرایان نوشته شده است؛ به ویژه از آن جهت که **فرضیه تکامل** دست‌آویزی برای طرفداران فلسفه مادی‌گری شده بود، مؤلفان این کتاب‌ها به نقد این فرضیه پرداخته‌اند. در تفسیر مواهب الرحمن سید عبدالاعلی سبزواری از مراجع معاصر (متوفی ۱۳۷۲ ش) نیز نقد همین فرضیه مورد توجه بوده است. [۶۵] [۶۶] محمدجواد بلاغی در موضوع پاسداری از حریم فکری **اسلام** و **شیعه** بیش از همه فعال بود.

فرقه‌های انحرافی

در کنار جریانات فکری پیش‌گفته و رقبای سنتی شیعه اجتهادی، یعنی **مذهب تسنن** و **مکتب اخباری**، فرقه‌هایی انحرافی در سده اخیر در دنیای اسلام هم‌چون **قادیانیه**، **وهاویه**، و **بابیه** و **بهائیت** پدید آمدند. از ناحیه دیگر، گروه‌های **تبشیری مسیحی** تحت حمایت استعمارگران اروپایی آزادانه در **جوامع اسلامی** تبلیغ می‌کردند.

بلاغی برای مقابله با فعالیت تبشیری و تبلیغات ضداسلامی آنان، زبان انگلیسی و عبری آموخت و کتاب‌های بسیاری، نظیر **المدرسه السیارة**، را در رد **یهود** و **نصارا** تألیف کرد. [۶۷]

مصباح الهدی در نقد قادیانیه و نصائح الهدی در رد بایبان و بهائیان نیز توسط او نگاشته شده است. [۶۸] سید ابوالحسن اصفهانی مرجع بزرگ نجف نیز شماری از فضلاء حوزه را به نواحی مختلف عراق گسیل می‌کرد تا با جریان تبشیری انگلیسی‌ها به مقابله فرهنگی برخیزند.

حبیب بن محمد مهاجر از نمایندگان وی در جنوب عراق، تلاشی جدی در این راه به خرج داد، از جمله تأسیس بیمارستان، چاپ‌خانه، نشر مجله‌ای به نام الهدی و بنیاد چند مدرسه. [۶۹] جریان شیخیه نیز موجب بروز واکنش‌هایی در حوزه علمیه نجف گردید. هم‌چنین نوشته‌های متعددی از علمای نجف در رد وهابی‌گری در دست است که منهج الرشاد لمن أراد السداد شیخ جعفر کاشف الغطاء نخستین نوشته شیعی در رد این فرقه به شمار می‌رود [۷۰] (برای سایر فعالیت‌های کاشف الغطاء در مقابله با حملات مکرر وهابیان به نجف به این منبع رجوع کنید [۷۱]).

کمونیسم

در سال‌هایی که رشد و تبلیغ افکار کمونیستی در میان جوانان عراقی چندان بود که حتی دامن طلاب و فرزندان علما را نیز گرفته بود، این امر باعث نگرانی بزرگان حوزه علمیه نجف شد و مقابله با این تبلیغات در کانون توجه آنان قرار گرفت. تأسیس مؤسسات علمی و تربیتی در سطوح مختلف در شهرهای عراق به توصیه و امر آیت‌الله سید محسن حکیم از جمله اقدامات فرهنگی در برابر این جریان بود. آیت‌الله شهید سید محمدباقر صدر نیز با تألیف کتاب‌هایی چون فلسفتنا و اقتصادنا و البنک اللاربوی همین رسالت را ادامه داد.

کتابخانه‌ها

کتابخانه‌های بسیاری در شهر نجف برای تأمین منابع مطالعاتی استادان و طلاب حوزه علمیه شکل گرفته‌اند. به همین دلیل، نجف همواره یکی از معتبرترین و مهم‌ترین مراکز کتابخانه‌ای دنیا بوده است.

حیدریه

برخی از این کتابخانه‌ها هم‌چون کتابخانه حیدریه (نام دیگر آن: الخزانة الغرویة) که پیشینه آن به قرن چهارم و شاید قبل‌تر می‌رسد و شاهد نظارت فقهای بزرگی چون علامه حلی بوده است، در دوران حاکمیت رژیم بعثی آسیب بسیار دید، اما پس از سقوط صدام حسین بازسازی شد و زیر نظر مرجعیت شیعه در عراق فعالیت می‌کند. این کتابخانه در مجموعه حرم امیرمؤمنان علیه‌السلام واقع است.

حسینه شوشتری‌ها

کتابخانه حسینه شوشتری‌ها از معتبرترین کتابخانه‌های نجف بود که به تدریج از بین رفت.

آل کاشف الغطاء

کتابخانه شیخ محمدحسین آل کاشف الغطاء از مشهورترین کتابخانه‌های نجف و مورد استفاده اهل علم بوده و هنوز نیز دایر است. [۷۲] [۷۳] برخی از کتابخانه‌های مدارس نجف، دست‌خوش زوال شده‌اند، نظیر کتابخانه‌های مدارس قوام، خلیلی و آخوند خراسانی؛ ولی برخی هم‌چون کتابخانه مدرسه سید محمدکاظم طباطبائی یزدی اهمیت خود را هم‌چنان حفظ کرده‌اند. [۷۴]

کتابخانه عمومی امیرمؤمنان

کتابخانه عمومی امیرمؤمنان علیه‌السلام، به دست شیخ **عبدالحسین امینی**، مؤلف کتاب **الغدیر**، در بیش از پنجاه سال پیش در **نجف** تأسیس شد و یکی از غنی‌ترین کتابخانه‌های این شهر است؛ هم‌چنین است کتابخانه عمومی آیت الله سید محسن حکیم در مجموعه مسجد هندی. این کتابخانه‌ها، علاوه بر فراهم آوردن منابع مطالعات حوزه‌ای، مورد استفاده سایر دانش‌پژوهان نیز هستند.

فهرست منابع

- (۱) آقابزرگ طهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعة.
- (۲) ابن شهر آشوب، کتاب معالم العلماء، چاپ عباس اقبال آشتیانی، تهران ۱۳۵۳.
- (۳) ابن شهید ثانی، معالم‌الدین و ملاذالمجتهدین، قسمت اصول فقه معروف به معالم‌الاصول، چاپ مهدی محقق، تهران ۱۳۶۲ ش.
- (۴) ابن طاووس، فرحة الغری فی تعیین قبر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه‌السلام فی النجف، قم: منشورات الرضی، (بی‌تا).
- (۵) محمدامین بن محمدشریف استرآبادی، الفوائدالمدنیة، چاپ رحمه‌الله رحمتی اراکی، قم ۱۴۲۹.
- (۶) زهیر اعرجی، «المدارس الاصولیة فی النجف»، در موسوعه النجف الاشرف، جمع بحوثها جعفر دنبلی، بیروت: دارالاضواء، ۱۹۹۷/۱۴۱۷.
- (۷) محمد حرزالدین، معارف الرجال فی تراجم العلماء و الادباء، قم ۱۴۰۵.
- (۸) محمد بن حسن حر عاملی، امل‌الآمل، چاپ احمد حسینی، بغداد (۱۳۸۵)، چاپ افسست قم ۱۳۶۲ ش.
- (۹) خوبی، معجم رجال‌الحديث.
- (۱۰) خیرالدین زرکلی، الاعلام، بیروت ۱۹۸۰.
- (۱۱) زین‌الدین بن علی شهیدثانی، الرعاية فی علم‌الدراية، چاپ عبدالحسین محمدعلی بقال، قم ۱۴۰۸.
- (۱۲) حسن صدر، تکملة امل‌الآمل، چاپ حسین علی محفوظ، عبدالکریم دباغ، و عدنان دباغ، بیروت ۲۰۰۸/۱۴۲۹.
- (۱۳) محمدباقر صدر، المعالم‌الجديدة للاصول، نجف (۱۳۸۵)، چاپ افسست تهران ۱۹۷۵/۱۳۹۵.
- (۱۴) حسن طارمی‌راد، تاریخ فقه و فقها، (تهران) ۱۳۷۵ ش.
- (۱۵) محمد بن حسن طوسی، المبسوط فی فقه‌الامامية، چاپ محمدتقی کشفی، تهران ۱۳۸۷.
- (۱۶) محمدجواد فقیه، «الدور الثانی للجامعة النجفیة»، در موسوعه النجف الاشرف.
- (۱۷) ابوالقاسم گرجی، تاریخ فقه و فقها، تهران ۱۳۷۵ ش.
- (۱۸) محمد بن اسماعیل مازندرانی حائری، منتهی‌المقال فی احوال‌الرجال، قم ۱۴۱۶.
- (۱۹) محمدرضا شمس‌الدین، بهجة‌الراغبین، چاپ رضا محمد حدرج، بیروت ۲۰۰۳/۱۴۲۴.

- (۲۵) مصطفی جواد، «نظرات فی الذریعة الی تصانیف الشیعة»، البیان، سال ۱، ش ۵ (شوال ۱۳۶۵).
- (۲۶) علی بن عبیدالله منتجب‌الدین رازی، الفهرست، چاپ جلال‌الدین محدث ارموی، قم ۱۳۶۶ ش.
- (۲۷) موسوعه طبقات الفقهاء، اشراف جعفر سبحانی، قم: مؤسسه الامام الصادق، ۱۴۱۸-۱۴۲۴.
- (۲۸) محمد بن علی موسوی عاملی، مدارک الاحکام فی شرح شرائع الاسلام، قم ۱۴۱۰.
- (۲۹) احمد بن علی نجاشی، فهرست اسماء مصنفی الشیعة المشتهر ب رجال النجاشی، چاپ موسی شبیری زنجانی، قم ۱۴۰۷.
- (۳۰) احمد بن محمد مهدی نراقی، مستند الشیعة فی احکام الشریعة، قم ۱۴۱۵.
- (۳۱) محمد مهدی آصفی، «مدرسه النجف و تطور الحركة الاصلاحية فيها»، در موسوعه النجف الاشراف، جمع بحوثها جعفر دجیلی، بیروت: «دارالاضواء»، ۱۹۹۷/۱۴۱۷.
- (۳۲) جعفر بن باقر آل محبوبه، ماضی النجف و حاضرها، بیروت ۱۹۸۶/۱۴۰۶.
- (۳۳) احمد مجید عیسی، الدراسة فی النجف، البیان، سال ۲، ش ۲۷، ۲۸ (ذی‌قعدة ۱۳۶۶).
- (۳۴) اسحاق نقاش، شیعة العراق، (قم) ۱۳۷۷ ش.
- (۳۵) حسن اسدی، ثورة النجف علی الانگلیز، او، الشرارة الاولى لثورة العشرين، بغداد ۱۹۷۵.
- (۳۶) اعلام المعقول فی مدرسة النجف، در موسوعه النجف الاشراف، بغداد ۱۹۷۵.
- (۳۷) محسن امین و علی شرقی و فاضل جمالی، «کلمات قصیره حول اسلوب الدراسة فی النجف و نظام الحلقات»، در موسوعه النجف الاشراف، بیروت: دارالاضواء، ۱۹۹۵/۱۴۱۵.
- (۳۸) اوراق تازهباب مشروطیت مربوط به سالهای ۱۳۲۵-۱۳۳۰ قمری، چاپ ایرج افشار، تهران: جاویدان، ۱۳۵۹ ش.
- (۳۹) محمد بحر العلوم، «الجامعة العلمية فی النجف عبر ایامها الطويلة»، الموسوم، ش ۱۸ (۱۴۱۴).
- (۴۰) محمد بحر العلوم، «الدراسة و تاریخها فی النجف»، در موسوعه العتبات المقدسة، تألیف جعفر خلیلی، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۹۸۷/۱۴۰۷.
- (۴۱) یحیو شامله حول اسلوب الدراسة فی النجف و نظام الحلقات، (از) محمد تقی فقیه و دیگران، در موسوعه النجف الاشراف، ۱۹۸۷/۱۴۰۷.
- (۴۲) علی بهادلی، الحوزة العلمية فی النجف: معالمها و حرکتها الاصلاحية، ۱۳۳۹-۱۴۰۱ هـ / ۱۹۲۰-۱۹۸۰ م، بیروت ۱۹۹۳/۱۴۱۳.
- (۴۳) کامل سلمان جبوری، النجف الاشراف و حركة الجهاد: عام ۱۳۳۲-۱۳۳۳ هـ / ۱۹۱۴ م، بیروت ۲۰۰۲/۱۴۲۲.
- (۴۴) رسول جعفریان، تشیع در عراق، مرجعیت و ایران، تهران ۱۳۸۶ ش.
- (۴۵) فاضل جمالی، «جامعة النجف الدينية»، نقله الی العربية جودت قزوینی، الموسوم، ش ۱۸ (۱۴۱۴).
- (۴۶) عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، تهران ۱۳۶۴ ش.
- (۴۷) محمد حسین حرزالدین، تاریخ النجف الاشراف، هُدبّه و زاد علیه عبدالرزاق محمد حسین حرزالدین، قم ۱۳۸۵ ش.
- (۴۸) محمد حسینی شیرازی، تلك الايام: صفحات من تاریخ العراق السیاسی، بیروت ۲۰۰۰/۱۴۲۰.
- (۴۹) فضل‌الله بن عبدالنبی خاوری شیرازی، تاریخ ذوالقرنین، چاپ ناصر افشارفر، تهران ۱۳۸۰ ش.
- (۵۰) محمد خلیل الزین، «ذکریاتی عن النجف الاشراف»، آفاق نجفیة، سال ۲، ش ۵ (۱۴۲۸).
- (۵۱) جعفر خلیلی، «مکتبات النجف القديمة و الحديثة»، در موسوعه العتبات المقدسة.
- (۵۲) محمد خلیلی، «مدارس النجف القديمة و الحديثة»، در موسوعه النجف الاشراف.
- (۵۳) عبدالجبار رفاعی، «تطور الدرس الفلسفی فی النجف الاشراف»، در موسوعه النجف الاشراف.
- (۵۴) عبدالحلیم رهیمی، تاریخ الحركة الاسلامیة فی العراق: الجذور الفکریة و الواقع التاریخی (۱۹۰۰-۱۹۲۴)، بیروت ۱۹۸۵.
- (۵۵) محمد مهدی شریف کاشانی، واقعات اتفاقیه در روزگار، چاپ منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان، تهران ۱۳۶۲ ش.
- (۵۶) هبة‌الدین شهرستانی، «فاجعة حضرة آية الله الخراساني»، العلم، ش ۷ (محرم ۱۳۳۰).
- (۵۷) صادق صادق، خاطرات و اسناد مستشارالدوله صادق، چاپ ایرج افشار، تهران ۱۳۶۱-۱۳۷۴ ش.
- (۵۸) محمد صادقی تهرانی، نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی ۱۹۲۰ عراق و نقش علمای مجاهد اسلام، قم: دارالفکر، (بی تا).
- (۵۹) محمد کاظم طریحی، النجف الاشراف: مدینه العلم و العمران، بیروت ۲۰۰۲/۱۴۲۳.

- (۶۳) حسن علوی، الشیعة و الدولة القومیة فی العراق: ۱۹۱۴-۱۹۹۰، قم: دارالتقافة للطباعة و النشر، (بی تا).
- (۶۴) محمد غروی، الحوزة العلمية فی النجف الاشرف، بیروت ۱۴۱۴/۱۹۹۴.
- (۶۵) محمدحسن قاضی، «صفحات مطویة من تاریخ الحركات الاصلاحیة فی النجف الاشرف»، در موسوعه النجف الاشرف.
- (۶۶) احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، تهران ۱۳۶۳ ش.
- (۶۷) احمد کسروی، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، تهران ۱۳۵۵ ش.
- (۶۸) عبدالحسین مجید کفائی، مرگی در نور: زندگانی آخوند خراسانی، تهران ۱۳۵۹ ش.
- (۶۹) مدرسه الجزائری: مدرسه النجف الدینیة، در موسوعه النجف الاشرف.
- (۷۰) محمدحسن مرتضوی لنگرودی، «مصاحبه با حضرت آیه الله حاج سیدمحمدحسن مرتضوی لنگرودی»، حوزه، سال ۱۰، ش ۱ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۲).
- (۷۱) مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست: اسناد و گزارش هایی از آیات عظام نائینی، اصفهانی، قمی، حائری و بروجردی، ۱۲۹۲ تا ۱۳۳۹ شمسی، به کوشش محمدحسین منظورالاجداد، تهران: شیرازه، ۱۳۷۹ ش.
- (۷۲) عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، یا، تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، تهران ۱۳۷۱ ش.
- (۷۳) عبدالرزاق بن نجفقلی مفتون دنبلی، مآثر سلطانیة: تاریخ جنگ های اول ایران و روس، چاپ غلامحسین زرگری نژاد، تهران ۱۳۸۳ ش.
- (۷۴) عدی مفرجی، النجف الاشرف و حركة التيار الاصلاحی: ۱۹۰۸-۱۹۳۲م، بیروت ۱۴۲۶/۲۰۰۵.
- (۷۵) مقدم عبدالحسن فیاض، تاریخ النجف السیاسی: ۱۹۴۱-۱۹۵۸، بیروت ۱۴۲۲/۲۰۰۲.
- (۷۶) مهدی ملک زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران ۱۳۷۱ ش.
- (۷۷) محمد ملکی، آشنایی با متون درسی حوزهای علمیه ایران: شیعه، حنفی، شافعی، قم ۱۳۷۶ ش.
- (۷۹) محمدحسن نجفی قوچانی، سیاحت شرق، یا، زندگی نامه آقانجفی قوچانی، چاپ رمضانعلی شاکری، تهران ۱۳۶۲ ش.

حوزه علمیه اصفهان

برخی آغاز فعالیت‌های علمی شیعیان در اصفهان را اواخر قرن چهارم می‌دانند که علاءالدین کاکویه مدرسه‌ای با نام **مدرسه علائی** برای **ابن سینا** تأسیس کرد،^[۱] اما شکل‌گیری رسمی **حوزه علمیه** در این شهر پس از رسمی شدن **مذهب تشیع** در دوره **صفویه** در ایران و به ویژه انتقال پایتخت به آن‌جا بوده است.

تاریخچه شهر اصفهان

فتح اصفهان در سال ۲۳ هجری در زمان خلافت **عمر** روی داد^[۲] و فرمان‌روایان آن تا سی صد سال از طرف **خلفا** معین می‌شدند. لذا این شهر در زمان **آل بویه** و **سلجوقیان** پایتخت بود^[۳] و در **عهد سلجوقیان** به سرعت ترقی کرد و جزء مهم‌ترین شهرهای کشور گردید.

ابن حوقل ضمن توصیف اصفهان در نیمه دوم قرن چهارم هجری و اشاره به منسوجات ابریشمی و پنبه‌ای، زعفران و میوه‌های گوناگون آن که به سایر نقاط صادر می‌شد، می‌گوید: از **عراق** تا **خراسان** شهری تجاری بزرگ‌تر از اصفهان، **جز ری** وجود نداشته است.^[۴] این موقعیت هم‌چنان رو به رشد بود تا آن‌که یورش تیمور سبب خرابی و سقوط تعدادی از شهر و آبادی‌های ایران شد.

وی در اصفهان دستور داد که مناره‌هایی از سر هفتاد هزار نفر مقتول برپا دارند.^[۵] در سال ۱۰۰۰ ق، پایتخت **صفویه** از **قزوین** به اصفهان منتقل شد و اصفهان بار دیگر از آبادترین شهرهای ایران گردید و علاوه بر مرکز سیاسی - اجتماعی، مرکز فرهنگی - علمی نیز به شمار آمد و حوزه‌ای بزرگ با دانشمندانی والا مقام به جهان شیعه ارزانی داشت. حوزه اصفهان پس از تأسیس **حوزه علمیه قم** تحت الشعاع واقع و از مرکزیت سابق آن کاسته گردید.

تاریخچه تأسیس

در دوره صفویه، با توجه به فشارهای شدیدی که بر شیعیان در قلمرو **عثمانی** وارد شده بود، برخی از **عالمان شیعی** **جبل عامل** با اغتنام فرصت از این گشایش سیاسی در ایران و به انگیزه ترویج **مذهب شیعه** به این کشور **مهاجرت** کردند (در این باره به این منبع رجوع کنید^[۶]).

از این سو نیز شاه طهماسب صفوی (حک: ۹۳۰-۹۸۴) مهم‌ترین نقش را در استقبال از این علمای مهاجر داشت. برخی از این **علما** در شکل‌گیری حوزه علمی اصفهان ایفای نقش کردند، از جمله **علی بن هلال منشار کرکی عاملی** (متوفی ۹۸۴) **فقیه امامی** که نزد **علی بن عبدالعالی کرکی تحصیل** کرده بود و در این دوران به ایران آمد و از طرف شاه طهماسب اول (حک: ۹۳۰-۹۸۴)، به **منصب شیخ الاسلامی** اصفهان رسید.^[۸]

حسین بن عبدالصمد حارثی (متوفی ۹۸۴)، از شاگردان و دوستان **شهید ثانی** و **پدر شیخ بهائی** نیز در آغاز ورود به ایران در اصفهان اقامت گزید.

در آن‌جا **علی بن هلال منشار کرکی** عاملی شیخ الاسلام اصفهان، از او استقبال کرد. حارثی سه سال در اصفهان به **تدریس** اشتغال داشت.^[۹]

در دوران حکومت شاه طهماسب به سبب عنایت خاص **شاه** به علما و نیز اعتقاد و التزام شخص او به **احکام شریعت**،^[۱۰] **حوزه‌های علمی شیعه** رونق و نفوذ ویژه‌ای یافتند. پس از شاه طهماسب، در دوره شاه اسماعیل دوم (حک: ۹۸۴-۹۸۵) به جهت گرایش شاه به **اهل سنت**، **عالمان شیعی** در انزوا قرار گرفتند و حتی شاه در صدد **قتل** آنان برآمد.^[۱۲]

پس از شاه اسماعیل دوم نیز در دوره سلطان **محمد خدابنده** (حک: ۹۸۵-۹۹۶) توجهی به **حوزه علمیه** نشد. با استقرار سلطنت شاه عباس اول صفوی (حک: ۹۹۶-۱۰۳۸) و اقدامات او عالمان شیعی نفوذ بیشتری یافتند، تا آن‌جا که می‌توان گفت حوزه اصفهان در واقع در دوره او تأسیس شد.

مؤسس

یکی از عالمانی که از او به عنوان مؤسس حوزه علمیه اصفهان یاد می‌شود **ملا عبدالله تستری** است. وی درس خوانده **حوزه نجف** بود و احتمالاً در حدود ۱۰۰۶ از **کربلا** به اصفهان آمد و سپس برهه‌ای در **مشهد** ساکن شد، اما در ۱۰۰۹ که شاه عباس اول به مشهد رفته بود با او ملاقات و او را **تکریم** کرد و از وی خواست به اصفهان برگردد. شاه در اصفهان برای او مدرسه‌ای ساخت و تدریس در آن را به او سپرد. وی در آن مدرسه به تدریس **فقه، اصول، حدیث و رجال** پرداخت. بر اثر تلاش‌های تستری حوزه علمیه اصفهان رونق فراوان یافت و **طلاب** حدیث و فقه در اصفهان رو به فزونی نهادند.

به نوشته **محمدتقی مجلسی** که خود شاگرد تستری بوده است، تعداد محصلان **علوم دینی** در زمان ورود تستری به اصفهان پنجاه تن و در زمان وفاتش (۱۰۲۱) نزدیک به هزار تن بوده‌اند.^[۱۳]

دوره‌ها

عصر آل بویه

بر اساس آنچه در تاریخ نقل گردیده، نخستین دوره از ادوار حوزه علمیه اصفهان به زمان سلطنت **آل بویه** می‌رسد. زمانی که ابو جعفر علاءالدوله کاکویه فرمان‌روای **اصفهان** بود، **ابن سینا** نزد وی رفت.^[۱۴] مدرسه اصفهان یادگار آن دوره است.

مدرسه علایی

مدتی که **ابو علی سینا** در زمان امارت علاءالدوله کاکویه دیلمی در **اصفهان**، در خدمت او بود، با وجود مشاغل وزارتی، به تدریس هم می پرداخت. گنبدی موسوم به **ابو علی علایی** در محله «در دشت» و در نزدیکی **مدرسه شفیعیه اصفهان** موجود است که گفته‌اند مدرس ابو علی سینا و متعلق به مدرسه‌ای در آن هنگام بوده است.^[۱۵]

ابوعبدالله معصومی

ابو عبدالله معصومی از محققان و حکمای بزرگ **اسلام** است که در علوم **حکمت** و **فلسفه** استاد مسلم بود. تولدش در اصفهان اتفاق افتاد و در آن سامان به تحصیل دانش پرداخت و در **علوم طبیعی** و **علوم اسلامی** تبخّری تام یافت. هنگام توقف **شیخ الرئیس** ابو علی سینا در اصفهان، ابو عبدالله پیوسته جلیس و مصاحب او بود و به تکمیل مقامات فلسفی خود پرداخت. شیخ پیوسته او را بر سایر شاگردان ترجیح می‌داد. گویند وقتی **ابوریحان بیرونی** هیجده مسأله نزد شیخ الرئیس فرستاد که آن‌ها را جواب گوید، او به ابو عبدالله محوّل کرد و این دلیل وسعت فکر و نظر او در مسایل فلسفه است. وفات او حدود نیمه **قرن** پنجم اتفاق افتاد. وی را مؤلفات بسیار است؛ از جمله کتابی است در «مفارقات عقلیه و اعداد عقول و اعداد مبدعات. شیخ الرئیس رساله‌ای در **عشق** به نام او نوشته و درباره او چنین گفته است: ابو عبدالله منی بمنزله **ارسطاطالیس** من **افلاطون**»؛ «ابو عبدالله در نزد من همان مقامی را داراست که **ارسطو** پیش افلاطون داشت.^[۱۶]

عصر سلجوقیان

این دوره هم‌زمان با عصر **سلجوقیان** است. در این عصر از طرف خواجه نظام الملک، نهضت احداث مدارس و رقابت‌های مذهبی - سیاسی مطرح شد، به این سبب تاریخ **حوزه شیعه** چندان مشخص نیست. هر چند مؤلف تاریخ مدارس **ایران**، به شش مدرسه در این عصر اشاره کرده است ولی شیعی بودن آن‌ها محل تردید است.

یورش مغول

می‌توان گفت ایران از نیمه دوم قرن پنجم هجری تا یورش **مغول** از حمله مغول تا زمان **غازان خان** از پادشاهان ایلخانی (۶۹۴-۷۰۳) در آشفتگی سیاسی و فرهنگی به سر می‌برد تا این‌که وی قدرت را به دست گرفت و از **مذهب بودایی** به **آیین اسلام** گروید و محمود خوانده شد و از اطاعت خان بزرگ مغول مستقر در چین سرپیچید.

غازان خان برای بهبود وضع کشور یک سری اصلاحات دامن‌دار و قوانین و قواعدی را وضع نمود که نتایج درخشانی به بار آورد.^[۱۷] به پیروی از غازان خان قریب صد هزار نفر از مغول، **اسلام** آوردند^[۱۸] و جانشین وی **اولجایتو** (۷۰۳-۷۱۶) به مناسبت تعلقی که به **مذهب شیعه** داشت، از سوی **شیعیان**، **محمد خدابنده** لقب

یافت. [۱۹] بدین ترتیب تا انقراض سلسله ایلخان ایران، آیین اسلام **مذهب رسمی** دولت و **حکومت ایلخان** و بر اساس شرع و **آداب اسلامی** مبتنی گردید و اطاعتی که تا این تاریخ **ایلخانان ایران** نسبت به قآن خانبالغ داشتند از میان رفت و به تدریج رابطه بین خانبالغ و دربار ایلخانی مقطوع گردید. [۲۰]

مدارس

مدارس حوزه علمیه اصفهان در این عصر بدین قرار است:

۱. مدرسه باباقاسم - مدرسه امامیه
۲. مدرسه جنب مسجد جمعه
۳. مدرسه عصمتیه
۴. مدرسه در دشت
۵. مدرسه شهشهان
۶. مدارس صدرالدین علی - شامل سه مدرسه
۷. مدرسه اوزون حسن
۸. مدرسه باقریه
۹. مدرسه ترکها
۱۰. مدرسه درب کوشک
۱۱. مدرسه خواجه ملک مستوفی

دوره شکوفایی

این دوره یکی از پررونق‌ترین دوره‌های حوزه علمیه اصفهان است.

علمای جبل عامل

با دعوت علما و دانشمندان **جبل عامل** به ایران و مرکزیت یافتن **اصفهان** در **عهد صفوی**، حوزه علمیه اصفهان به اوج شکوفایی رسید. نقطه مقابل دوره دوم - که نهضت احداث مدارس از سوی خواجه نظام الملک برای ترویج **مذهب شافعی** به وجود آمده بود - در سومین دوره از حوزه اصفهان نهضت احداث **مدارس علمیه شیعی** روی داد و دهها **مدرسه** در دورافتاده‌ترین نقاط **ایران** بنیان نهاده شد. لیکن شیوع **خرافات** و فساد اخلاق و روی آوری به **دنیا** و مظاهر مادی، بی-توجهی به علوم و ادبیات عوامل انحطاط **صفویه** را فراهم ساخت.

جبل عامل که از دیرباز دانشگاه **شیعه امامیه** و مرکز پرورش دانشمندان و فرزندگان در علوم مختلف اسلامی چون حدیث و فقه، تفسیر و کلام و اخلاق بود، با گرایش شاه اسماعیل به تشیع و دعوت **فقهای شیعه** از آن سامان، زمینه‌ساز رونق تفکر شیعی گردید.

هر چند سابقه تشیع در ایران از قرن اوّل و دوم هجری است و **شهید اول** کتاب «**اللمعة الدمشقیة**» را در مقابل درخواست حاکم خراسان «**نجم الدین، علی بن المؤید علوی طوسی**» حاکم بین سالهای ۷۶۶-۷۸۳ هجری به ایران ارسال نمود، [۲۱] لیکن این بار به دعوت **ایرانیان** پاسخ مثبت داده شد و دانشمندی از آن دیار به ایران آمدند.

از آن جمله‌اند:

۱. **علی بن عبد العالی الکرکی** (۸۷۰-۹۴۰ ق.).
۲. **کمال‌الدین درویش محمد بن الحسن العاملی**
۳. **علی بن هلال الکرکی** (متوفی ۹۹۳ ق.).
۴. **حسین بن عبدالصمد الجباعی** (۹۱۸-۹۴۸ ق.).
۵. **بهاء‌الدین العاملی** (۹۵۳ - ۱۰۳۰ ق.).

همچنین برای نشر تفکر شیعی و **مذهب تشیع** در ایران لازم بود حرکتی فرهنگی در پی **ترجمه و تألیف** فراهم آید که با حضور دانشمندان **جبل عامل** به ایران این حرکت سرعت پذیرفت.

کتاب ترجمه شده

از جمله کتبی که در این دوره ترجمه شد تا **اصول اعتقادات شیعه** را بیان دارد و به **فروغ احکام** آشنا سازد کتاب‌های زیر است:

۱. **کشف الغمه فی معرفه الائمه**.
۲. **وسيلة النجاة** در معرفت اعتقادات، از **شیخ صدوق**، ترجمه زواره‌ای
۳. **صحیفه سجادیه**، ترجمه ملا محمد صالح بن محمد باقر روغنی قزوینی.
۴. شرح اربعین حدیث، ترجمه کتاب اربعین حدیث **شیخ بهایی**، مترجم سید محمد بن محمد باقر حسینی خاتون آبادی.
۵. **تفسیر منهج الصادقین**، فتح الله بن شکرالله کاشانی، به فارسی.
۶. **شرح نهج البلاغه**، فتح الله کاشانی به فارسی.
۷. **مفتاح النجاح**، ترجمه کتاب **عدة الداعی**، احمد بن فهد حلی - از علی بن حسین زواره‌ای.

کتاب حدیث

این دوره در گسترش **اعتقادات شیعه** و **فقه و حدیث و ریاضیات و هیأت** و دیگر علوم و نهضت فرهنگی و نشر **مذهب تشیع** گام‌های بلندی را برداشت، چنان‌که کتب سه‌گانه حدیث در این عصر تألیف گردید:

۱. **وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة**، محمد بن الحسن الحر العاملی (۱۰۳۳-۱۱۰۴ ق.).
۲. **الوافی**، فیض کاشانی (۱۰۱۰-۱۰۹۰ ق.).
۳. **بحار الانوار**، محمد باقر مجلسی - الثانی (۱۰۳۷-۱۱۱۱ ق.).

صفویه

صفویه دولتی برخاسته از **تصوف** بود که صورت روحانی آن تبدیل به سیستم سیاسی روحانی شده و پیروزی آنان را فراهم ساخته بود و «قطب» آنان با **امام شیعیان** مفهوم واحدی را در امور سیاسی به نظر می‌آورد؛ لیکن

محدوده امام هر قطبی را نمی‌گرفت و ولایت نمی‌توانست به هر **مرشدی** تعلق گیرد؛ از این رو و در **دولت صفوی** سه قدرت نمایان شد.

۱. تصوف

۲. سلطنت و شاه

۳. **فقه‌های امامیه** به عنوان **نایب امام عصر** (عج)

دولت صفوی، از جمله شاه اسماعیل برای اداره **جامعه اسلامی** نیاز به فقهی داشت تا هماهنگ با او در حیطه امور دینی این جامعه به کار پردازد و **مشروعیت** رژیم را فراهم سازد؛ بدین جهت از میان فقه‌های موجود یکی را به عنوان «صدر» برگزید و به دلیل همین نیاز و نیز دعوت او و فرزندش طهماسب بسیاری از **فقه‌های لبنان** به ایران مهاجرت کردند.

با هجرت **محقق کرکی** و حضور در ایران، از آنجایی که مرتبه علمی او فزون‌تر از «صدر» بود، عنوان **شیخ الاسلام** به وی دادند؛ صدر با کارهای اداری درآمیخته بود ولی **شیخ الاسلام** بیشتر جنبه مذهبی و مقام افتاء داشت. هم‌چنین از دیگر عناوینی که در دوره صفوی رایج بود، عناوین **مجتهد**، **پیش‌نماز**، مدارس، **قاضی** و **مفتی** است که هر یک موقعیت دینی و اجتماعی خاص داشته‌اند.

فلسفه

چنان‌که در دوره نخست حوزه علمیه اصفهان اشاره شد، شیخ الرئیس ابوعلی سینا مدتی در اصفهان به تدریس **علوم عقلی** پرداخته است و در واقع از قرن چهارم و پنجم هجری اصفهان با **علوم عقلی** آشناست. همان‌گونه که **حوزه علمیه همدان** در این قرن به برکت وجود شیخ، مرکز ثقل فلسفه را از بغداد به همدان انتقال داده است، لیکن به جهت اقامت محدود **بو علی** در اصفهان **حوزه فلسفی اصفهان** در این دوره چندان درخشان نیست.

درخشش حوزه فلسفی اصفهان به عصر **میرداماد**، شیخ بهایی و **صدرالمتألهین شیرازی** می‌رسد که در زمان **حکومت صفویان** حوزه اصفهان را اداره می‌نمودند.

به بیان دیگر، اصفهان از قرن یازدهم تا قرن سیزدهم در گران‌بهای فلسفه و علوم عقلی را در خود جای داده بود، تا این‌که در قرن سیزدهم با عزیمت **ملا عبدالله زوزی** معروف به **آقا حکیم** به تهران، مرکزیت علوم عقلی به آنجا انتقال یافت.

لازم به یادآوری است که با مهاجرت **صدرالمتألهین** از اصفهان به قم در حوزه فلسفی اصفهان وقفه‌ای پیش آمد که موجب رکود علوم عقلی در این شهر شد؛ البته دیگر شاگردان میرداماد **مکتب فلسفی** را در اصفهان تا قرن سیزدهم ادامه دادند، لیکن **حوزه قم** با برخورداری از استاد فرزانه‌ای چون **صدرالمتألهین شیرازی** و شاگردان مبرزش وامدار **حکمت متعالیه** شد.

ویارویی

یکی از مشکلاتی که در دوره روی نمود، مقابله برخی از دانشمندان با بعضی دیگر بود؛ به گونه‌ای که **اخباریین** در مقابل **اصولیین** و **فلاسفه** ایستادند و باعث گسیختگی فرهنگی و اعتقادی در جامعه شدند. **اخباریان** و پیشتر، **فقها** به عنوان شیخ الاسلام در نظام حکومتی **صفویه** به ایفای نقش پرداختند. غفلت با دنیاطلبی اواخر عهد صفوی در هم آمیخت و **جمود فکری** و **رکود سیاسی** را پیش آورد و صفویه پس از چندی کار خویش را پایان یافته دیدند این در حالی بود که کسی می‌تواند منصب نایب الامامی را به خود اختصاص دهد که در تمامی **علوم اسلام** و رموز و دقایق آن تخصص و تبحر داشته باشد و **قرآن** و **سنت** را آن طور که باید، دریابد. [۲۲] [۲۳] [۲۴]

مدارس

مدارس این دوره عبارتند از:

۳۹. محرمیه	۲۰. آقا شیرعلی	۱. مدرسه ذوالفقار
۴۰. آقا کمال خازن	۲۱. وزیر	۲. مدرسه اسفندیار بیک
۴۱. مرتضویه	۲۲. جعفریه	۳. پریخان خانم
۴۲. نجفقلی بیک	۲۳. دارالبطیخ	۴. زینب بیگم
۴۳. جلالیه	۲۴. گلگوز	۵. عباس ناصری
۴۴. نوریه	۲۵. صفوی	۶. سلیمانیه
۴۵. مریم بیگم	۲۶. خواجه محرم	۷. میرزاخان
۴۶. اسماعیلیه	۲۷. جده بزرگ	۸. ساروتقی
۴۷. قاسمیه هاشم	۲۸. جده کوچک	۹. فاطمیه
۴۸. سلطانی چهارباغ	۲۹. میرزا تقی	۱۰. آقاکافور
۴۹. نیم آورد	۳۰. حاج باقر مه آبادی	۱۱. دده خاتون
۵۰. شمس آباد	۳۱. کاسه گران	۱۲. شفیعیه - در محله
۵۱. شاهزاده	۳۲. ایلچی	دردشت
۵۲. افندی	۳۳. میرزاحسین	۱۳. عربان
۵۳. میرزامهدی	۳۴. الماسیه	۱۴. ملا عبدالله
۵۴. صدر بازار	۳۵. شفیعیه - در محله	۱۵. گچ کنان
۵۵. صدر خواجه	احمدآباد	۱۶. مقصود عصار
۵۶. پاقلعه	۳۶. شیخ علی خان زنگنه	۱۷. باغ سهیل
۵۷. کلباسی	۳۷. خواجه محبت	۱۸. آقانور جولا
۵۸. مسجدسید	۳۸. مبارکه	۱۹. کوچه آقامله

دوره پس از صفویه

چهارمین دوره از حوزه علمیه اصفهان برابر است با حکومت‌های **افشار**، **زند**، **قاجار** و **پهلوی**. حکام این رژیم‌ها، افرادی نالایق و فرومایه و توجهی به **فرهنگ** و علوم نداشته‌اند و بلکه تنها هدفشان «انباشتن خزاین» (ژنرال گاسپار دروویل که مدت‌ها در ایران حضور داشت و با فتحعلی شاه از نزدیک آشنا بود، در مورد **خست** او می‌گوید: **بخل** و **خست** فتحعلی شاه نامتها است، گویی لذتی جز روی هم انباشتن خزاین ندارد.

او همه ساله ده تا دوازده میلیون فرانک **جواهر** گران‌بها می‌خرد و آن‌ها را در صندوق‌ها روی هم می‌ریزد. ضمناً **طلای** بی حسابی نیز جمع‌آوری می‌کند؛ از این رو شکی نیست که به زودی زود کشور خویش را دچار ورشکستگی خواهد کرد.^[۲۵] و «دادن امتیاز» (از جمله امتیازات، اعطای امتیاز رویترا بود که به **نهضت** **تنباکو** انجامید) به کشورهای خارجی است.

فقر اقتصادی منجر به قبول هر نوع قراردادی با دولت‌های بیگانه شد و **تهاجم فرهنگی** را به همراه خود روانه کشور کرد؛ از جمله قراردادها قبول تأسیس مدارس خارجی در ایران بود که برخی از کشورها چون انگلیس، آلمان، فرانسه و روسیه در ایران دایر کردند.

مدرسه «ستاره صبح» از جمله مدارس بود که در ماه سپتامبر سال ۱۹۱۰ م در اصفهان گشایش یافت در حالی که «مدرسه جلفا» پیشتر در این شهر مشغول تربیت دانش‌آموزان خود بود.^[۲۶]

البته باید خاطر نشان ساخت که دانشمندان تقوایپیشه و فرزنانگان اصفهان در این دوره بسان شمع سوختند تا پرچم **علم** و **دین** را افراشته نگاه دارند و استوار چون کوه به **حیات علمی** خویش ادامه دادند، چنان‌که بزرگانی نیز چون آیه‌الله مجاهد **شهید سید حسن مدرس** و **آیه‌الله بروجردی** را در خود پرورید و به جهان ارزانی داشت. سپس به اصرار مردم تهران به این شهر بازگشتند و مبارزه بر ضد احمد شاه و رضاخان را ادامه دادند؛ چنان‌که رضاخان هیچ‌گاه نتوانست **مسجد** و سخنرانی ایشان را به تعطیل کشاند.

مرجعیت فقهی

مرجعیت فقهی حوزه اصفهان برای **شیعیان هند** نیز از شاخص‌های همین دوره است. مثلاً یکی از آثار **محمدباقر مجلسی** مجموعه‌ای از این **استفتائات** و پاسخ آن‌هاست، با عنوان **اجوبه المسائل الهندیة**.^[۲۷]

حدیث

توجه به **حدیث** در اصفهان با تأکیدات **بهاء‌الدین عاملی** و شاگردش **محمدتقی مجلسی**، مورد توجه قرار گرفت و با اقدامات **محمدباقر مجلسی**، اعتبار ویژه‌ای یافت. وی **محدث** مشهور، صاحب **بحارالانوار**، از شاگردان پدرش **محمدتقی مجلسی** و برخی دیگر بود و در اصفهان کرسی تدریس داشت و به منصب شیخ الاسلامی رسید. شمار شاگردان او را بیش از هزار تن نوشته‌اند.^[۲۸] ^[۲۹] ^[۳۰] (برای اطلاع از شاگردان **مجلسی** به این منبع رجوع کنید ^[۳۱]).

دوره افشاریه

در پی تصرف اصفهان به دست محمود افغان و سپس به قدرت رسیدن نادرشاه افشار (حک ۱۱۴۸-۱۱۶۱) و ناامن شدن این شهر، حوزه اصفهان رونق پیشین خود را از دست داد، چنان که شماری از **علما** ناچار از مهاجرت به شهرهای دیگر شدند. [۳۲] [۳۳]

با این همه، حوزه اصفهان با بهره‌گیری از میراث گران‌بها و پربار علمی عصر صفوی، باز هم به حیات خود، هر چند با افت و خیزهایی، ادامه داد.

برخی از علما و مدرّسان این دوره حوزه اصفهان عبارت‌اند از: **محمدباقر بن حسن خلیفه سلطانی** (زنده در ۱۱۴۸)، شاگرد محمدباقر مجلسی که تعلیقات علی شرح اللمعه از آثار اوست. [۳۴] [۳۵]

محمدتقی بن محمدکاظم الماسی شمس‌آبادی (متوفی ۱۱۵۹)، شاگرد محمدباقر مجلسی که **نماز جمعه** و **جماعت در جامع عباسی** در زمان نادرشاه بر عهده او و مرجع طلاب در **فقه** و حدیث بود. [۳۶] [۳۷]

ملا اسماعیل بن محمدحسین خواجویی (متوفی ۱۱۷۳)، **حکیم** و **متکلم** و صاحب‌نظر در **فقه** و حدیث و **تفسیر** که کرسی تدریس فلسفه داشت و گفته شده است سی بار **شفای ابن سینا** را تدریس و مطالعه کرد. از جمله شاگردان او **محمد مهدی نراقی**، **محمد بیدآبادی** و **ابوالقاسم مدرس اصفهانی** بوده‌اند. خواجویی حواشی زیادی بر کتاب‌های فقهی و فلسفی نوشته است. [۳۸] [۳۹]

ملا محراب گیلانی (متوفی ۱۲۱۲ یا ۱۲۱۷) نیز از **حکما** و **عرفای** اصفهان بود و نزد **محمد بن رفیع بیدآبادی** و ملا اسماعیل خواجویی شاگردی کرد و خود استاد حاجی **محمدابراهیم کلباسی** بود. [۴۰]

هم‌چنین **ابوالقاسم جعفر بن حسین خوانساری** (متوفی ۱۲۴۰) فقیه برجسته، جد صاحب روضات الجنات، پس از تحصیل مقدمات نزد پدرش در خوانسار به اصفهان رفت و در مدرسه چهارباغ، **حکمت** و **کلام** را نزد **ابوالقاسم خاتون‌آبادی** مشهور به مدرس و دیگر **علمای اصفهان** آموخت. وی از سید محمد مهدی بحرالعلوم اجازه روایت داشته است. [۴۱]

دوره قاجار

در دوران قاجاریه (حک: ۱۲۱۰-۱۳۴۴) نیز کرسی تدریس فقه و اصول در حوزه علمیه اصفهان پروتق بود.

اوضاع حوزه

اما در این دوره بیش‌تر عالمان تحصیلات و سطوح را در این شهر فرا می‌گرفتند و برای تکمیل تحصیلات به **حوزه نجف** که از نو رونق یافته بود **مهاجرت** می‌کردند. البته برخی از آنان پس از کسب درجه **اجتهاد** و نایل شدن به مراتب بالای درسی به اصفهان باز می‌گشتند و به تدریس و تصدی دیگر شئون دینی می‌پرداختند.

همین رفت و آمد سبب شد که اصفهان هم‌چنان در پرورش مجتهدان مبرّز پیش‌گام بماند.

علما

فقیه اصولی مشهوری چون **سید محمد مجاهد**، فرزند سید علی طباطبائی صاحب ریاض و نواده **وحید**

بهبهانی، که خود در درس اجتهادی جدّ و پدرش شرکت کرده و جای گاهی معتبر داشت، به اصفهان آمد و چند سال، تا هنگام درگذشت پدرش (۱۲۳۱)، به تربیت طلاب همت گماشت.^[۴۲]

ملا علی بن ملا جمشید نوری (متوفی ۱۲۴۶) حکیم مشهور که تحصیلات دینی خود را در مازندران و قزوین

آغاز کرده بود، به اصفهان رفت و نزد آقا محمد بیدآبادی تحصیل خود را ادامه داد. وی سپس به تدریس علوم عقلی در اصفهان پرداخت و شاگردان زیادی تربیت کرد. ملا علی نوری چندین حاشیه بر کتاب‌های **ملاصدرا، تفسیری منظوم بر سوره حمد** و کتابی در رد پادری نصرانی نوشت.^[۴۳]

محمدتقی بن محمد رحیم اصفهانی (متوفی ۱۲۴۸) که به دلیل تألیف کتاب مفصل هدایه المسترشدین در شرح معالم الاصول، به صاحب حاشیه مشهور شده، فقیه و اصولی و مدرّس برجسته‌ای است که در اصفهان شاگردان زیادی پرورش داد. وی داماد شیخ **جعفر کاشف الغطاء** (متوفی ۱۲۲۸) و جد اعلای خاندان **آقاجنفی** و مسجدشاهی‌های اصفهان است.

او اصالتاً اهل ایوانکی و رامین بود که برای تحصیل به **عبات** رفت و در **کربلا، نجف** و **کاظمین** تحصیل کرد.

پس از حمله **وهابی‌ها** به کربلا در ۱۲۲۱، احتمالاً قبل از ۱۲۲۵ به ایران (اصفهان) مهاجرت کرد. در مسجد ایلچی اصفهان در درس او حدود چهارصد نفر شرکت می‌کردند.^{[۴۴] [۴۵] [۴۶] [۴۷]} در واقع، از این زمان به بعد، اصفهان رسماً از حوزه‌های تابع نجف شد و استادان درس آموخته نجف با استقرار در این شهر، دستاوردهای علمی آن را در اختیار طلاب می‌گذاشتند.

موضوعات درسی

فقه

در حوزه اصفهان مثل سایر **حوزه‌ها** محور آموزش‌ها فقه بوده است. تدریس **علم فقه** در حوزه اصفهان با اقامت ملا عبدالله تستری در این شهر رواج یافت و او شاگردان زیادی از جمله محمدتقی مجلسی را پرورش داد که به رواج و ارتقای این علم در اصفهان کمک شایانی کردند. اساساً اهمیت و اعتبار فقه، سبب شد که علم فقه و **اصول** از جای‌گاه خاصی در حوزه اصفهان برخوردار شود، به طوری که تدریس آن تا مرتبه خارج فقه و اصول تا دوران معاصر ادامه یافت. رواج مجادلات اخباری - اصولی از رخدادهای مؤثر در حوزه اصفهان بود و حتی برخی اعظام حوزه اصفهان را به جریان اخباری متمایل کرد.

علوم حدیث

از ویژگی‌های بارز حوزه اصفهان توجه به **حدیث** و **علوم حدیث** است. توجه به حدیث در حوزه اصفهان بیش از هر کس، مرهون مولی **عبدالله تستری** و بهاءالدین عاملی بوده است و پس از این دو، مهم‌ترین نقش و تأثیر از آن محمدباقر مجلسی و شاگردان اوست. یکی از بزرگ‌ترین مجموعه‌های حدیثی شیعه یعنی

بحارالانوار محصول کارمحدثان این **حوزه علمی** بود و از آن پس سنت **نقل و اجازه نقل حدیث** در این **حوزه** ادامه یافت. علاوه بر این، نگارش شرح بر احادیث و متون حدیثی در این دوره رواج یافت.

فلسفه

یکی از علومی که در حوزه اصفهان رواج داشت و عالمان حوزه معمولاً آن را می‌آموختند **فلسفه** بود. حضور کسانی چون **میرداماد** (سید الفلاسفه)، **میرزا ابوالقاسم میرفندرسکی**، **صدرالدین شیرازی** (ملاصدرا) و آثاری که این فلاسفه تألیف کردند و نیز حواشی و شروح متعددی که در این دوره بر آثار فلاسفه پیشین نوشته شد به روشنی گواه توجه ویژه حوزه علمیه اصفهان به فلسفه است (برای برخی از شروح و حواشی به این منابع رجوع کنید [۴۸] [۴۹]).

در واقع تفسیر اشراقی از فلسفه **ابن سینا** که از پیش توسط کسانی چون **سهروردی**، **غیاث‌الدین منصور** و دیگران آغاز شده بود، در اصفهان به همت کسانی چون میرداماد و ملاصدرا، به اوج خود رسید و یکی از ویژگی‌های فلسفه دوره صفویه شد.

سنت تدریس فلسفه در اصفهان تا دوران معاصر نیز ادامه یافت و کسانی چون حاج‌آقا رحیم ارباب به تدریس این دانش اهتمام داشتند. جلال‌الدین همایی از تربیت شدگان اوست.

طب و نجوم

علومی مانند **طب** و **نجوم** نیز در حوزه اصفهان تدریس می‌شد. برخی از عالمان حوزه در **علم طب** صاحب تألیف بوده‌اند: **میرزا حسین طبیب** که فردی عالم و فقیه بوده از طبای دوره صفوی در اصفهان به شمار می‌رود. [۵۰]

شرف‌الدین حسن اصفهانی معروف به حکیم شغایی (متوفی ۱۰۳۷) **ادیب**، متکلم و حکیمی فاضل و معاصر **شیخ بهائی** و میرداماد بوده و تصانیفی در علم طب داشته است. [۵۱]

سید محمدباقر موسوی حکیم نیز از طبیبان شاه سلیمان صفوی صاحب کتاب **الادویة القلییة به زبان فارسی** بود. [۵۲] تدریس طب در اصفهان تا قرن چهاردهم نیز ادامه یافته و در این عصر در دوره اول قانونچه چغمینی و **الموجز فی القانون ابن نفیس**، دوره دوم شرح ابن نفیس بر **الموجز** و بر اسباب و علامات **نجیب‌الدین سمرقندی** و **قانون ابن سینا** را می‌خوانده‌اند. از استادان این علم آخوند ملا عبدالجواد بوده است. [۵۳]

ریاضیات

از علومی که در اصفهان تدریس می‌شده و عالمان زیادی به آن توجه داشته‌اند **ریاضیات** بوده است. در **قرن چهاردهم** چهار یا پنج مدرّس ریاضیات در اصفهان خلاصه الحساب **شیخ بهائی** و فارسی هیئت **ملا علی قوشچی** و سی فصل **خواجه نصیر طوسی** را تدریس می‌کرده‌اند. [۵۴]

قطب‌الدین لاهیجی از مدرّسان بنام ریاضی در عهد صفوی بوده و محمدباقر مجلسی [۵۵] از او با عنوان «استاذنا فی الرياضیات» نام برده است. [۵۶]

مقابله با انحرافات

تبشیریان مسیحی

یکی از ویژگی‌های حوزه علمیه اصفهان در دوره صفویه **رژیم نویسی** بر **مسیحیت** و مقابله با اقدامات تبشیری آنان بود. در دوره صفویه، شاه عباس گروهی از **ارامنه** را در اصفهان سکونت داد. علاوه بر این **مسیحیان** گرجی که **گروگان**، **اسیر** یا با هر عنوان دیگری در دربار صفوی بودند، و نیز اروپاییانی که به جهات تجاری، سیاسی، نظامی یا جهان‌گردی به اصفهان می‌آمدند، فعالیت‌های تبشیری و نیز شبهه‌افکنی اعتقادی داشتند و این باعث توجه بیشتر عالمان حوزه اصفهان به مسیحیت و **نقد** افکار آنان شد. برای نمونه **میر سیداحمد علوی** (متوفی ۱۰۵۴)، شاگرد و داماد میرداماد، کتاب‌های **لوامع ربّانی**، **مُصقل صفا** و **لَمعات ملکوتیه** و **ظهیرالدین تفرشی** کتاب **نصره الحق** را در رد مسیحیت نوشتند و **سید محمدباقر خاتون‌آبادی** نیز **اناجیل اربعه** را به فارسی ترجمه کرد. [۵۷]

این گرایش و توجه بعدها در دوره افشاریه نیز ادامه پیدا کرد و میرزا مهدی خان استرآبادی **انجیل** را با همکاری میر محمد معصوم و فرزندش میر عبدالغنی حسینی خاتون‌آبادی با نام **انجیل نادرشاهی** (تهران ۱۳۸۸ ش) ترجمه کرد. از آن مهم‌تر، حاج آقا نورالله اصفهانی، مرکزی را به نام «صفاخانه» تأسیس کرد که هدف اصلی آن برگزاری جلسات گفتگو بین **اسلام** و مسیحیت بود. این مرکز مجله‌ای نیز با عنوان **الاسلام** منتشر می‌ساخت.

فرق انحرافی

ظهور شیخ **احمد احسایی** و شکل‌گیری جریان **شیخیه** و متعاقب آن، **بابیت** و **بهائیت**، نیز واکنش‌هایی را در حوزه اصفهان موجب شد. در این قضایا نقش شیخ **محمدباقر نجفی** و شیخ محمدتقی، معروف به **آقانجفی**، بسیار اساسی و تأثیرگذار بود. [۵۸]

ترجمه متون به فارسی

از دیگر ویژگی‌های حوزه اصفهان در دوره صفوی توجه بسیار زیاد به ترجمه متون عربی به فارسی بود. این اقدام که معمولاً به دستور شاهان صفوی برای آشنایی عموم مردم و فارسی‌زبانان با **علوم دینی** صورت می‌گرفت از متون اولیه حدیثی شروع شد و گاه متون کلامی و فلسفی و فقهی را نیز در بر می‌گرفت. شاخص‌ترین شخصیت این جریان محمدباقر مجلسی بود که هم در ترجمه متون عربی و هم در نگارش آثار فارسی اهتمامی جدی داشت. [۵۹]

شاه عباس دوم از **ملا خلیل قزوینی** خواست بر کتاب **کافی کلینی** شرحی به فارسی بنویسد و از **محمدتقی مجلسی** نیز خواست شرحی فارسی بر کتاب **من لایحضره الفقیه** بنویسد و او **لوامع صاحبقرانی** را نوشت. [۶۰]

اما یکی از مشهورترین مترجمان این دوره علی بن حسن زواره‌ای (متوفی ۹۷۰) مفسر و مترجم مشهور

دوره صفوی است که کتاب‌های بسیار زیادی چون **تفسیر امام حسن عسکری (ع)** و **الاحتجاج طبرسی** را به فارسی ترجمه کرد [۶۱] [۶۲] (برای اطلاع از دیگر مترجمان و ترجمه‌های این دوره به این منبع رجوع کنید [۶۳]).

تصوف

مخالفت با **تصوف**، یکی از ویژگی‌های حوزه اصفهان به ویژه در دهه‌های پایانی حکومت صفویه مخالفت **علما** و **فقها** با تصوف و **صوفیان** بوده است. صدرالدین شیرازی رساله‌ای به نام کسر اصنام الجاهلیه فی الرد علی الصوفیه نوشت. هم‌چنین شیخ علی عاملی السهام المارقه فی ردّ الصوفیه، سید محمد میرلوحی از شاگردان بهاءالدین عاملی رساله اعلام المحبین و ملا اسماعیل خواجه‌یوبی الرد علی الصوفیه را نوشتند. [۶۴] [۶۵] [۶۶] **محمدباقر مجلسی** نیز در کتاب عین الحیوه به نقد نظری تصوف پرداخت و گرایش پدرش به تصوف را رد کرد [۶۷] (برای آگاهی از رویارویی فقیهان و صوفیان با یکدیگر و رساله‌های که در رد **صوفیه** نوشته شده به این منبع رجوع کنید [۶۸]).

مدارس

یکی دیگر از ویژگی‌های حوزه علمیه اصفهان علی‌الخصوص در دوره صفویه، رونق مدرسه‌سازی بوده است. بیشتر این مدارس را حاکمان و وابستگان آن‌ها می‌ساخته‌اند.

دوران قدیم

برخی از آن مدارس موجود و برخی به تدریج از بین رفته است؛ بدین قرار:

امامزاده اسماعیل

مدرسه امامزاده اسماعیل، از مدارس کهن اصفهان که حاج محمد ابراهیم بیک یوزباشی در دوره شاه سلطان حسین صفوی و به دستور وی در ۱۱۱۵ آن را تعمیر و تزیین کرد و از این رو به مدرسه ابراهیم بیک نیز معروف است.

این مدرسه در **دوران پهلوی** محل سکونت مساکین و آوارگان قحطی و خشکسالی شده بود تا آن‌که در ۱۴۰۰ با نظارت حاج آقا **محمد فقیه احمدآبادی** تعمیر شد و طلاب در حجره‌های آن ساکن شدند [۶۹] [۷۰] به گفته موحد ابطحی [۷۱] آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی (متوفی ۱۳۶۵) مدتی در این مدرسه سکونت داشته است.

مدرسه جلالیه یا احمدآباد از مدارس دوره شاه سلطان حسین صفوی است که در ۱۱۱۴ به وسیله جلال‌الدین محمد حکیم بنا شده است. [۷۲]

الماسیه

مدرسه الماسیه در ۱۱۰۴ در زمان سلطنت شاه سلیمان صفوی به دست حاج الماس از غلامان خاص شاه ساخته شد. در ۱۳۵۵ اداره **اوقاف** اصفهان آن را تخریب کرد ولی پس از شهریور ۱۳۲۰ آیت‌الله شیخ مهدی نجفی زمین مدرسه را در اختیار گرفت و در همان مکان مدرسه‌ای بنا کرد که تاکنون پابرجاست. [۷۳]

برخی از مدرّسان مشهور این مدرسه عبارت‌اند از: شیخ **محمدحسن لاری بیضاوی** (متوفی ۱۳۳۵) از شاگردان شیخ **محمدباقر مسجدشاهی نجفی**؛ **سید زین‌العابدین ابرقوئی** (متوفی ۱۳۷۲) از شاگردان **سید محمدباقر درچه‌ای** و **آخوند کاشی**؛ **سید مصطفی مهدوی هرستانی** (متوفی ۱۴۰۹) که در مدرسه جده بزرگ نیز تدریس می‌کرد؛ شیخ **عباس‌علی ادیب حبیب‌آبادی** (متوفی ۱۴۱۲) که جامع منقول و معقول و از مدرّسان مشهور اصفهان بود و شیخ **محمدرضا محقق خراسانی**. [۷۴]

ثقه الاسلام

حاج شیخ محمدعلی اصفهانی ثقه الاسلام نیز در ۱۳۱۶ و ۱۳۱۷ در جنوب مسجد ساروتقی خان مدرسه ثقه الاسلام را ساخت. [۷۵] [۷۶]

شفیعیه

مدرسه شفیعیه نیز در ۱۰۹۹ در عهد شاه سلیمان صفوی به همت محمدشفیع میرزا حسینی ساخته شد. [۷۷]

[۷۸]

شیخ الاسلام

مدرسه شیخ الاسلام نیز از مدارس این دوره است که ملا محمدباقر سبزواری در آن تحصیل می‌کرده است. [۷۹]

[۸۰]

ملا عبدالله

مدرسه ملا عبدالله را شاه عباس اول صفوی برای ملا عبدالله تستری ساخت. [۸۱] [۸۲]

نیم‌آورد

مدرسه کوچک نیم‌آورد، که چهار **حجره** داشته ولی طلاب زیادی در آن مشغول تحصیل بوده‌اند، از همین دوره است. **سید نعمت‌الله جزایری** در ابتدای ورود به اصفهان مدتی در این مدرسه سکونت داشته است. [۸۳]

مریم بیگم

مدرسه مریم بیگم که بانی آن مریم بیگم **دختر** شاه صفی بود در ۱۱۱۵ بنا گردید. [۸۴] [۸۵]

شاهزاده‌ها

مدرسه شاهزاده‌ها را نیز شهربانو خانم دختر شاه سلطان حسین صفوی ساخت. از مدرّسان معروف آن **ملا عبدالجواد حکیم** بوده است. [۸۶] [۸۷]

جده بزرگ و کوچک

مدرسه جده بزرگ و جده کوچک در زمان شاه عباس دوم صفوی ساخته شد. **تولیت** و ریاست تدریس در این مدرسه ابتدا بر عهده **آقا حسین خوانساری** بود. [۸۸]

به گفته جناب اصفهانی [۸۹] در زمان او یعنی اوایل **قرن چهاردهم** شمسی مدرسه جده بزرگ ۶۷ حجره و ۵۰ **طلبه** و مدرسه جده کوچک ۳۸ حجره و ۲۵ طلبه داشته است.

فاطمیه

مدرسه فاطمیه در ۱۰۶۷ دایر بوده و طلبه داشته است. [۹۰]

کلباسی

مدرسه کلباسی یا قرقچای بیک که بانی آن حاج محمدابراهیم کلباسی بود، در ۱۳۵۷ تبدیل به خانه شد. [۹۱]

شیخ لطف‌الله

مدرسه شیخ لطف‌الله یا مدرسه خواجه مُلک مستوفی نیز در دوره صفویه دایر بوده و عالمانی چون آقا حسین خوانساری در آنجا تحصیل علم کرده‌اند. نام این مدرسه خواجه ملک بوده و تاریخچه آن به پیش از صفویه می‌رسد. خواجه ملک در زمان شاه اسماعیل صفوی (حک: ۹۰۷-۹۳۰) آن را بازسازی کرد و بدین جهت به نام او شهرت یافت. اما چون در دوره شاه عباس، شیخ **لطف‌الله میسی** مدت‌ها در آن مدرسه تدریس می‌کرد، به مدرسه شیخ لطف‌الله نیز معروف شده است. [۹۲] [۹۳]

رفیعی مهرآبادی [۹۴] احتمال داده که این مدرسه همان مدرسه **عربان** باشد. در قرن دوازدهم ناظر این مدرسه **ملا محمدزمان بن کلب‌علی تبریزی** از شاگردان محمدباقر مجلسی بود که در کتاب **فرائد الفوائد** خویش اطلاعاتی درباره این مدرسه داده است. وی مدرسه شیخ لطف‌الله را برای **شیعیان** هم‌چون مدارس نظامیه نزد **اهل سنت** دانسته و به نام بسیاری از **علما و فقهای شیعه** که در این مدرسه به **تعلیم و تعلم** مشغول بوده‌اند اشاره کرده است. [۹۵]

نجف‌قلی بیک

ساخت مدرسه نجف‌قلی بیک نیز در ۱۱۰۴ در زمان شاه سلطان حسین صفوی به پایان رسید. [۹۶]

میرزا رضی

مدرسه میرزا رضی از بناهای میرزا رضی صدر اصفهانی است که در دوره صفویه صدارت داشته است. [۹۷]

میرزا تقی

مدرسه میرزا تقی به کوشش میرزا تقی بن محمدباقر دولت‌آبادی در زمان شاه عباس دوم در ۱۰۷۱ برای سید نعمت‌الله جزایری ساخته شد و جزایری چند سال در آن سکونت و به تحصیل اشتغال داشت. با توجه

به کتیبه سردر مدرسه نام آن ظاهراً مدرسه طیبه خالصیه بوده است. این **مدرسه** را مدرسه حوا بیگم نیز خوانده‌اند. [۹۸]

مبارکیه

مدرسه آقامبارک یا مبارکیه به نام آقامبارک از خواجگان شاه سلیمان صفوی بود. اردبیلی در ۱۱۰۰ کتاب جامع الرواء را در این مدرسه به پایان رساند و در جلسه‌ای به دعوت شاه سلیمان، عالمان بزرگ آن روزگار از جمله محمدباقر مجلسی، **آقا جمال خوانساری** و دیگران در آن مدرسه با نوشتن کلمه‌ای از خطبه و مقدمه کتاب، نسخه‌برداری آن نسخه را افتتاح کردند و سپس کاتب، کتابت آن را در همان سال به پایان رساند و مجلسی آن نسخه را از طرف شاه سلیمان صفوی وقف کرد. [۹۹]

اسماعیلیه

مدرسه اسماعیلیه را میر محمداسماعیل خاتون‌آبادی (متوفی ۱۱۱۶) بنا کرد. این مدرسه سال‌های زیادی متروکه بود ولی اکنون دایر است و در بیش‌تر حجره‌های آن طلاب سکونت دارند. [۱۰۰]

دارالعلم

مدرسه دارالعلم نیز مدرسه‌ای است که نسخه‌ای از تأویل الآیات الظاهره فی فضائل العتره الطاهره تألیف سید شرف‌الدین علی حسینی استرآبادی به خط ناصر بن محمد نجفی در ۱۰۶۵ در آن‌جا نوشته شده است. [۱۰۱]

شاه

مدرسه شاه یا مدرسه **مسجد جامع عباسی**، که به گفته جناب اصفهانی [۱۰۲] ده حجره داشته و پانزده طلبه در آن ساکن بوده‌اند، از مهم‌ترین پای‌گاه‌های علمی و آموزشی **شیعه** بود و علمای زیادی در آن به تعلیم و تعلم پرداختند. **سید محمدکاظم طباطبائی یزدی**، صاحب **عروه الوثقی**، در ابتدای تحصیل از طلاب این مدرسه بوده و در محضر **محمدباقر خوانساری**، صاحب روضات، و **محمدباقر مسجدشاهی** و جمعی دیگر شاگردی کرده است [۱۰۳] [۱۰۴] (برای دیگر عالمانی که در این مدرسه تحصیل می‌کرده‌اند به این منبع رجوع کنید [۱۰۵]).
مدرسه شیخ الاسلام نیز محل تحصیل **محمدباقر سبزواری** بوده است. [۱۰۶] [۱۰۷]

شیخ بهایی

مدرسه شیخ بهائی مجاور **مسجد جامع** بوده و شیخ **بهاء‌الدین عاملی** آن‌جا تدریس می‌کرده و **محمدتقی مجلسی**، شیخ بهائی را در آن مدرسه در حال مقابله **صحیفه سجادیه** ملاقات کرده است. [۱۰۸] [۱۰۹]

عبدالله افندی

مدرسه **میرزا عبدالله افندی** صاحب ریاض العلماء نیز محل تدریس وی بوده است. [۱۱۰]

دوران جدید

مدارس علمیه اصفهان در دوران جدید. اگر چه در قرن اخیر با تأسیس **حوزه علمیه قم** از اهمیت حوزه اصفهان کاسته شد، اما هم‌چنان **مدارس علمیه** در این شهر پابرجاست و طلاب به فراگیری علم مشغول‌اند.

سلطانی

برخی از مدارس علمیه که در سال‌های اخیر در اصفهان تأسیس شده یا از گذشته باقی مانده، هم اکنون دایر است از جمله مدرسه چهارباغ (سلطانی) که از آثار شاه سلطان حسین صفوی است و اکنون مدرسه امام صادق علیه‌السلام نام دارد و طلبه‌نشین است. این مدرسه با ۹۶ حجره بزرگ‌ترین مدرسه اصفهان بوده است.^[۱۱۱]

سید

مسجد و مدرسه سید را نیز **سید محمدباقر شفتی** مشهور به حجت الاسلام بنا کرد و بدین جهت به مدرسه سید معروف است. اتمام ساخت و آماده‌سازی این مدرسه در حیات سید محمدباقر ممکن نشد و فرزند و نواده‌اش آن را تکمیل کردند.^{[۱۱۲] [۱۱۳]}

الغدیر

مدرسه الغدیر، مدرسه امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، مدرسه باقرالعلوم، مدرسه صدر پاقلعه یا سید العراقین، مدرسه جوادیه، و مدرسه رکن الملک^[۱۱۴] از دیگر مدارس مشهور اصفهان هستند.

صدر

مدرسه بزرگ صدر که محمدحسین خان صدراعظم اصفهانی در ابتدای قرن سیزدهم آن را تأسیس کرد، نقشه‌ای مشابه مدرسه چهارباغ یا مدرسه سلطانی دارد.^[۱۱۵] این مدرسه به گفته جناب اصفهانی^[۱۱۶] ۶۲ حجره و ۶۰ طلبه داشته است. مجتهدان و عالمان بزرگی چون شیخ **عبدالحسین محلاتی** (متوفی ۱۳۲۳)، **جهانگیرخان قشقایی** (متوفی ۱۳۲۸)، **آخوند ملا محمد کاشانی** (متوفی ۱۳۳۳)، **آقا سید ابوالقاسم دهکردی** (متوفی ۱۳۵۳)، **آخوند ملا محمدحسین فشارکی** (متوفی ۱۳۵۳)، **آقا شیخ علی یزدی** (متوفی ۱۳۵۳)، **محمدحکیم خراسانی** (متوفی ۱۳۵۵)، حاج آقا **حسین طباطبائی بروجردی** و بسیاری دیگر در این مدرسه **تحصیل** یا **تدریس** کرده‌اند.^[۱۱۷] مدرسه صدر چهارباغ خواجو نیز از آثار محمدحسین خان صدراعظم اصفهانی است.

محمودیه

مدرسه محمودیه، مدرسه مسجد رحیم خان و مدرسه میرزا مهدی نیز از مدارس دیگر اصفهان است.^[۱۱۸]

عربان

مدرسه عربان که عرب‌ها در آن تحصیل می‌کردند، رو به ویرانی بود، اما پس از شهریور ۱۳۲۰ سید محمدرضا خراسانی آن را تعمیر کرد و اکنون به مدرسه آیت‌الله خادمی معروف است. [۱۱۹]

کاسه‌گران

مدرسه کاسه‌گران که به همت امیر محمدمهدی حسینی حسینی مشهور به حکیم‌الملک اردستانی در ۱۱۰۵ به اتمام رسید، هم‌اکنون پابرجا و طلبه‌نشین است. [۱۲۰] [۱۲۱]

ناصری

در مدرسه ناصری نیز در دوره ناصرالدین شاه قاجار تعمیراتی صورت گرفت. [۱۲۲]

نوریه

مدرسه نوریه نیز از مدارس اوایل **عهد صفوی** است و به گفته جناب اصفهانی [۱۲۳] ۲۲ حجره داشت و ۲۲ طلبه در آن سکونت داشتند. بنای این مدرسه از نورالدین محمدجابر انصاری اصفهانی بود. **وقف‌نامه** آن را سپنتا آورده و در حاشیه آن خط و مهر محمدتقی مجلسی دیده می‌شود. [۱۲۴]

تدریس در مساجد

علاوه بر این در برخی **مساجد اصفهان** نیز تدریس **علوم دینی** رواج داشته است. در مسجد شاه مدرّسان و طلاب وظایف و مقرری خاصی داشته‌اند. این مسجد یازده مدرس داشته است که دو روز هفته را تعطیل و بقیه ایام هفته را موظف به تدریس در **مسجد** بوده‌اند. [۱۲۵]

منابع درآمد

اوقاف از مهم‌ترین منابع درآمد مدارس در اصفهان بوده است (برای نمونه‌هایی از این اوقاف به این منبع رجوع کنید [۱۲۶] [۱۲۷] [۱۲۸] [۱۲۹] [۱۳۰]).

به علاوه، شاردن از ۵۷ مدرسه طلبه‌نشین در اصفهان خبر داده که بیش‌تر آن‌ها از آثار خیریه پادشاهان بوده و مدیر و مدرّسان آن‌ها و بالطبع هزینه‌هایشان را شاهان تأمین می‌کردند و برای مدرّسان و طلاب از جانب سلاطین مواجب و مستمری تعیین می‌شده است. [۱۳۱]

برخی از طلاب نیز به کارهایی چون استنساخ کتاب، معلمی سرخانه یا **لنگی** بچه‌های دولت‌مردان می‌پرداختند و از این راه هزینه زندگی و تحصیل خویش را تأمین می‌کردند. [۱۳۲] **حاج ملاهادی سبزواری** زندگی خویش را از راه **کشاورزی** می‌گذراند. [۱۳۳] از مناصب مهمی که در اواخر دوره صفویه ایجاد شد، منصب «ملاباشی» گری بود. یکی از وظایف **ملاباشی** که از میان اهل علم انتخاب می‌شد، دریافت وظیفه و مقرری **طلاب** از **حکومت** و تقسیم آن بود. [۱۳۴]

فهرست منابع

- (۱) محمد محسن آقابزرگ طهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعة، چاپ علی نقی منزوی و احمد منزوی، بیروت ۱۴۰۳/۱۹۸۳.
- (۲) محمد محسن آقابزرگ طهرانی، طبقات اعلام الشیعة: الکرام البررة، قسم ۱-۲، مشهد ۱۴۰۴.
- (۳) محمد محسن آقابزرگ طهرانی، طبقات اعلام الشیعة: الکرام البررة، قسم ۳، چاپ حیدر محمد علی بغدادی و خلیل نایفی، قم ۱۴۲۷.
- (۴) محمد محسن آقابزرگ طهرانی، طبقات اعلام الشیعة: نقباء البشر فی القرن الرابع عشر، مشهد، قسم ۱-۴، ۱۴۰۴.
- (۴) محمد محسن آقابزرگ طهرانی، طبقات اعلام الشیعة: نقباء البشر فی القرن الرابع عشر، مشهد، قسم ۵، چاپ محمد طباطبائی بهبهانی، ۱۳۸۸ ش.
- (۵) محمد مهدی بن محمد رضا ارباب اصفهانی، نصف جهان فی تعریف الاصفهان، چاپ منوچهر ستوده، تهران ۱۳۴۰ ش.
- (۶) محمد بن علی اردبیلی، جامع الرواة و ازاحة الاشتباهات عن الطرق و الاسناد، بیروت ۱۴۰۳/۱۹۸۳.
- (۸) عبدالله بن عیسی افندی اصفهانی، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، چاپ احمد حسینی، قم ۱۴۰۱.
- (۹) خوانساری، روضات الجنان فی احوال العلماء .
- (۱۰) مرتضی انصاری، زندگانی و شخصیت شیخ انصاری قدس سره، قم ۱۳۷۳ ش.
- (۱۱) مجتبی ایمانی، تاریخ فرهنگ اصفهان، اصفهان: دانشگاه اصفهان، (بی تا).
- (۱۲) محمد زمان بن کلب علی تبریزی، فرائد الفوائد: در احوال مدارس و مساجد، چاپ رسول جعفریان، تهران ۱۳۷۳ ش.
- (۱۳) علی تبریزی خیابانی، کتاب علماء معاصرین، چاپ سنگی تهران ۱۳۶۶.
- (۱۴) محمد بن سلیمان تنکابنی، قصص العلماء، چاپ محمد برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران ۱۳۸۳ ش.
- (۱۵) محمد حسن جابری انصاری، تاریخ اصفهان و ری و همه جهان، (اصفهان) ۱۳۲۱ ش.
- (۱۶) عبدالله بن نورالدین جزیری، الاجازة الکبیرة، چاپ محمد سمایی حائری، قم ۱۴۰۹.
- (۱۷) رسول جعفریان، احوال و آثار بهاء الدین محمد اصفهانی (مشهور به فاضل هندی)، قم ۱۳۷۴ ش.
- (۱۸) رسول جعفریان، سیاست و فرهنگ روزگار صفوی، تهران ۱۳۸۸ ش.
- (۱۹) علی جناب اصفهانی، الاصفهان، چاپ عباس نصر، اصفهان ۱۳۷۱ ش.
- (۲۰) علی جناب اصفهانی، رجال و مشاهیر اصفهان (الاصفهان)، چاپ رضوان پورعصار، اصفهان ۱۳۸۵ ش.
- (۲۱) محمد بن حسن حرّ عاملی، امل الآمل، چاپ احمد حسینی، بغداد (۱۳۸۵)، چاپ افست قم ۱۳۶۲ ش.
- (۲۲) احمد حسینی اشکوری، تلامذة العلامة المجلسی و المجازون منه، چاپ محمود مرعشی، قم ۱۴۱۰.
- (۲۳) عبدالحسین بن محمد باقر خاتون آبادی، وقایع السنین و الاعوام، یا، گزارش های سالیانه از ابتدای خلقت تا سال ۱۱۹۵ هجری، چاپ محمد باقر بهبودی، تهران ۱۳۵۲ ش.
- (۲۵) ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، آثار ملى اصفهان، تهران ۱۳۵۲ ش.
- (۲۶) محمد حسین ریاحی، ره آورد ایام: مجموعه مقالات اصفهان شناسی، اصفهان ۱۳۸۵ ش.
- (۲۷) عبدالحسین سینتا، تاریخچه اوقاف اصفهان، اصفهان ۱۳۴۶ ش.
- (۲۸) حسن طارمی راد، علامه مجلسی، تهران ۱۳۷۵ ش.
- (۲۹) مهدی قرقانی، زندگانی حکیم جهان گیر خان قشقایی، اصفهان ۱۳۷۱ ش.
- (۳۰) عبدالنبی بن محمد تقی قزوینی، تتمیم امل الآمل، چاپ احمد حسینی، قم ۱۴۰۷.
- (۳۱) عباس قمی، الفوائد الرضویة فی احوال علماء المذهب الجعفریة، چاپ ناصر باقری بیدهندی، قم ۱۳۸۵ ش.
- (۳۲) محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، بحار الانوار، بیروت ۱۴۰۳/۱۹۸۳.
- (۳۳) محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، کتاب الاربعین، قم ۱۳۵۸ ش.
- (۳۴) محمد تقی بن مقصود علی مجلسی، روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، چاپ حسن موسوی کرمانی و علی پناه اشتهدادی، قم ۱۴۰۶-۱۴۱۳.
- (۳۵) محمد تقی بن مقصود علی مجلسی، لوازم صاحبقرانی، المشتبه شرح الفقیه، ج ۱، قم ۱۴۱۴.

- (۳۶) محمدعلی مدرس تبریزی، ریحانه الادب، تهران ۱۳۷۴ ش.
- (۳۷) حجت موحد ابطحی، ریشه‌ها و جلوه‌های تشیع و حوزه علمیه اصفهان در طول تاریخ، اصفهان ۱۴۱۸.
- (۳۸) موسوعه طبقات الفقهاء، اشراف جعفر سبحانی، قم: مؤسسه الامام الصادق، ۱۴۱۸-۱۴۲۴.
- (۳۹) جعفر مهاجر، الهجرة العاملیه الی ایران فی العصر الصفوی: اسبابها التاريخیه و نتائجها الثقافیه و السياسیه، بیروت ۱۹۸۹/۱۴۱۰.
- (۴۰) مصلح‌الدین مهدوی، اصفهان دارالعلم شرق: مدارس دینی اصفهان، تحقیق، تصحیح، اضافات محمدرضا نیل‌فروشان، اصفهان ۱۳۸۶ ش.
- (۴۱) مصلح‌الدین مهدوی، بیان سبب الهدایه فی ذکر اعقاب صاحب الهدایه، یا، تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر، قم ۱۳۶۷ ش.
- (۴۲) میرزا سمیع، تذکره الملوک، چاپ محمد دبیرسیاقی، تهران ۱۳۷۸ ش.
- (۴۳) محمدحسن بن باقر نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت ۱۹۹۲/۱۴۱۲.
- (۴۴) موسی نجفی، حکم نافذ آقانجفی: عرفان، مرجعیت و سیاست و فتاوائی از تحریم سیاست غرب در ایران، (قم) ۱۳۷۱ ش.
- (۴۵) محمدطاهر نصرآبادی، تذکره نصرآبادی، چاپ احمد مدقق یزدی، یزد ۱۳۷۸ ش.
- (۴۶) حسین بن محمدتقی نوری، خاتمه مستدرک الوسائل، قم ۱۴۱۵-۱۴۲۰.
- (۴۷) محمدیوسف واله اصفهانی، خلد برین: ایران در روزگار صفویان، چاپ میرهاشم محدث، تهران ۱۳۷۲ ش.
- (۴۸) محمدطاهر بن حسین وحید قزوینی، عباس‌نامه، یا شرح زندگانی ۲۲ ساله شاه عباس ثانی (۱۰۵۲-۱۰۷۳)، چاپ ابراهیم دهگان، اراک ۱۳۲۹ ش.

۱. حجت موحد ابطحی، ریشه‌ها و جلوه‌های تشیع و حوزه علمیه اصفهان در طول تاریخ، ج ۲، ص ۴۷-۴۸، اصفهان ۱۴۱۸.
۲. محمدحسین ریاحی، ره‌آورد ایام: مجموعه مقالات اصفهان‌شناسی، ج ۱، ص ۱۲۶، اصفهان ۱۳۸۵ ش.
۳. فتوح البلدان، بلاذری، ص ۳۰۸.
۴. جغرافیای کامل ایران، ج ۱، ص ۳۰۸.
۵. مقدمه ای بر تاریخ شهر و شهرنشینی در ایران، سلطان زاده، ص ۹۴، به نقل از صورة‌الارض، ص ۱۰۶.
۶. زندگانی شگفت آور تیمور، ابن عبرشاه، ترجمه محمدعلی نجاتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۳۹، ص ۵۰.
۷. جعفر مهاجر، الهجرة‌العاملية الى ايران في العصر الصفوي: اسبابها التاريخية ونتائجها الثقافية و السياسية، بیروت ۱۹۸۹/۱۴۱۰.
۸. محمدیوسف واله اصفهانی، خلد برین: ایران در روزگار صفویان، ج ۱، ص ۴۳۰، چاپ میرهاشم محدث، تهران ۱۳۷۲ ش.
۹. محمدیوسف واله اصفهانی، خلد برین: ایران در روزگار صفویان، ج ۱، ص ۴۳۳-۴۳۴، چاپ میرهاشم محدث، تهران ۱۳۷۲ ش.
۱۰. عبدالله بن عیسی افندی اصفهانی، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۳، ص ۴۵۵-۴۶۰، چاپ احمد حسینی، قم ۱۴۰۱.
۱۱. خوانساری، روضات الجنان فی احوال العلماء، ج ۴، ص ۳۶۳.
۱۲. خوانساری، روضات الجنان فی احوال العلماء، ج ۲، ص ۳۲۱-۳۲۳.
۱۳. محمدتقی بن مقصود علی مجلسی، روضة المتقين فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج ۱۴، ص ۳۸۲، چاپ حسن موسوی کرمانی و علی پناه اشتهازدی، قم ۱۴۰۶-۱۴۱۳.
۱۴. آل بویه، فقیهی، ص ۳۰۱.
۱۵. تاریخ مدارس ایران، ص ۹۹؛ آموزش قدیم در کشورهای اسلامی، شبلی نعمان، ترجمه فخر داعی، آموزش و پرورش، سال نهم، شماره ۳، ص ۳۰؛ آثار ملی اصفهان، ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، ص ۴۳۱.
۱۶. اصفهان، دکتر لطف الله هنرفر، ص ۲۱۰ و ۲۱۱.
۱۷. اصفهان، دکتر لطف الله هنرفر، ص ۱۶۰؛ تاریخ مغول در ایران، بر تولد اشیرلو، ترجمه دکتر محمود میرآفتاب، ص ۳۱۵.
۱۸. تاریخ مغول، عباس اقبال آشتیانی، ص ۲۵۶.
۱۹. تاریخ مغول، عباس اقبال آشتیانی، ص ۳۰۸.
۲۰. تاریخ مغول، عباس اقبال آشتیانی، ص ۲۵۹.
۲۱. الهجرة‌العاملية الى ايران في العصر الصفوي، جعفر المهاجر، ص ۶۶.
۲۲. الهجرة‌العاملية، فصل «الحركة‌الاجبارية‌المعارضة‌لملجتهدين»، ص ۱۹۹.
۲۳. دین و سیاست در دوره صفوی، رسول جعفریان، فصل در رساله مجلسی درباره حکما، اصولیین و صوفیه» ص ۲۶۰.
۲۴. انتقاد از دانشوران دوره صفوی، رساله ای از فیض کاشانی «الکلمات اطریقة فی منشاء اختلاف الامة‌المرحومة»، ص ۳۵۷.
۲۵. سفرنامه دروویل، ترجمه جواد یحیی، ص ۱۸۱.
۲۶. تاریخ روابط ایران و فرانسه، ابوالحسن غفاری، ص ۱۵۵.
۲۷. محمدحسن آقابزرگ طهرانی، الذریعة الى تصانیف الشیعة، ج ۲، ص ۹۴، چاپ علی تقی منزوی و احمد منزوی، بیروت ۱۹۸۳/۱۴۰۳.
۲۸. محمد بن علی اردبیلی، جامع الرواة و ازاحة‌الاشتباهات عن الطرق و الاسناد، ج ۲، ص ۷۸-۷۹، بیروت ۱۹۸۳/۱۴۰۳.
۲۹. محمد بن حسن حرّ عاملی، امل‌الآمل، ج ۱، ص ۲۴۸، چاپ احمد حسینی، بغداد (۱۳۸۵)، چاپ افسست قم ۱۳۶۲ ش.

۳۰. عبدالله بن عیسیٰ افندی اصفهانی، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۵، ص ۳۹، چاپ احمد حسینی، قم ۱۴۰۱.
۳۱. احمد حسینی اشکوری، تلامذۀ العلامة المجلسی و المجازون منه، چاپ محمود مرعشی، قم ۱۴۱۰.
۳۲. خوانساری، روضات الجنان فی احوال العلماء، ج ۲، ص ۳۶۰-۳۶۲.
۳۳. موسوعۀ طبقات الفقهاء، اشراف جعفر سبحانی، ج ۱۲، ص ۳۸۰، قم: مؤسسۀ الامام الصادق، ۱۴۱۸-۱۴۲۴.
۳۴. عبدالنبی بن محمدتقی قزوینی، تتمیم امل الآمل، ج ۱، ص ۷۹-۸۰، چاپ احمد حسینی، قم ۱۴۰۷.
۳۵. امین، ج ۹، ص ۱۸۸.
۳۶. عبدالنبی بن محمدتقی قزوینی، تتمیم امل الآمل، ج ۱، ص ۸۲، چاپ احمد حسینی، قم ۱۴۰۷.
۳۷. خوانساری، روضات الجنان فی احوال العلماء، ج ۲، ص ۸۸.
۳۸. عبدالنبی بن محمدتقی قزوینی، تتمیم امل الآمل، ج ۱، ص ۶۷-۶۸، چاپ احمد حسینی، قم ۱۴۰۷.
۳۹. خوانساری، روضات الجنان فی احوال العلماء، ج ۱، ص ۱۱۹.
۴۰. محمد محسن آقابزرگ طهرانی، طبقات اعلام الشیعة: الکرام البررة، ج ۱، ص ۲۹۲، قسم ۳، چاپ حیدر محمدعلی بغدادی و خلیل نایفی، قم ۱۴۲۷.
۴۱. امین، ج ۲، ص ۴۰۵.
۴۲. خوانساری، روضات الجنان فی احوال العلماء، ج ۷، ص ۱۴۵-۱۴۷.
۴۳. محمدعلی مدرس تبریزی، ریحانة الادب، ج ۶، ص ۲۶۱-۲۶۲، تهران ۱۳۷۴ ش.
۴۴. مصلح‌الدین مهدوی، بیان سبیل الهدایة فی ذکر اعقاب صاحب الهدایة، ج ۱، ص ۱۳۲، یا، تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر، قم ۱۳۶۷ ش.
۴۵. مصلح‌الدین مهدوی، بیان سبیل الهدایة فی ذکر اعقاب صاحب الهدایة، ج ۱، ص ۱۳۸، یا، تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر، قم ۱۳۶۷ ش.
۴۶. مصلح‌الدین مهدوی، بیان سبیل الهدایة فی ذکر اعقاب صاحب الهدایة، ج ۱، ص ۱۴۴، یا، تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر، قم ۱۳۶۷ ش.
۴۷. مصلح‌الدین مهدوی، بیان سبیل الهدایة فی ذکر اعقاب صاحب الهدایة، ج ۱، ص ۱۴۶، یا، تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر، قم ۱۳۶۷ ش.
۴۸. محمدعلی مدرس تبریزی، ریحانة الادب، ج ۶، ص ۲۶۱-۲۶۲، تهران ۱۳۷۴ ش.
۴۹. امین، ج ۸، ص ۳۱.
۵۰. حجت موحد ابطحی، ریشه‌ها و جلوه‌های تشیع و حوزه علمیه اصفهان در طول تاریخ، ج ۲، ص ۴۸۵، اصفهان ۱۴۱۸.
۵۱. عبدالله بن عیسیٰ افندی اصفهانی، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۱، ص ۱۶۱-۱۶۲، چاپ احمد حسینی، قم ۱۴۰۱.
۵۲. امین، ج ۹، ص ۱۸۸.
۵۳. علی جناب اصفهانی، الاصفهان، ج ۱، ص ۱۰۶، چاپ عباس نصر، اصفهان ۱۳۷۱ ش.
۵۴. علی جناب اصفهانی، الاصفهان، ج ۱، ص ۱۰۵، چاپ عباس نصر، اصفهان ۱۳۷۱ ش.
۵۵. محمدباقر بن محمدتقی مجلسی، کتاب الاربعین، ج ۱، ص ۱۹۲، قم ۱۳۵۸ ش.
۵۶. حسن طارمی‌راد، ج ۱، ص ۱۲، پانویس ۹، علامه مجلسی، تهران ۱۳۷۵ ش.
۵۷. رسول جعفریان، سیاست و فرهنگ روزگار صفوی، ج ۲، ص ۹۷۳-۹۸۵، تهران ۱۳۸۸ ش.
۵۸. موسی نجفی، حکم نافذ آفانجفی: عرفان، ج ۱، ص ۱۶۵-۱۹۰، مرجعیت و سیاست و فتاوائی از تحریم سیاست غرب در ایران، (قم) ۱۳۷۱ ش.

۵۹. حسن طارمی‌راد، علامه مجلسی، ج ۱، ص ۸۹-۹۶، تهران ۱۳۷۵ ش.
۶۰. محمدطاهر بن حسین وحید قزوینی، عباس‌نامه، ج ۱، ص ۱۸۴-۱۸۵، یا شرح زندگانی ۲۲ ساله شاه عباس ثانی (۱۰۵۲-۱۰۷۳)، چاپ ابراهیم دهگان، اراک ۱۳۲۹ ش.
۶۱. عبدالله بن عیسی افندی اصفهانی، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۳، ص ۳۹۴-۳۹۶، چاپ احمد حسینی، قم ۱۴۰۱.
۶۲. خوانساری، روضات الجنان فی احوال العلماء، ج ۴، ص ۳۷۶-۳۷۷.
۶۳. رسول جعفریان، سیاست و فرهنگ روزگار صفوی، ج ۲، ص ۱۳۴۷-۱۳۸۸، تهران ۱۳۸۸ ش.
۶۴. محمد محسن آقابزرگ طهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۲، ص ۲۰۰، چاپ علی‌نقی منزوی و احمد منزوی، بیروت ۱۹۸۳/۱۴۰۳.
۶۵. محمد محسن آقابزرگ طهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۱۰، ص ۲۰۴، چاپ علی‌نقی منزوی و احمد منزوی، بیروت ۱۹۸۳/۱۴۰۳.
۶۶. محمد محسن آقابزرگ طهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۱۱، ص ۹۵، چاپ علی‌نقی منزوی و احمد منزوی، بیروت ۱۹۸۳/۱۴۰۳.
۶۷. حسن طارمی‌راد، علامه مجلسی، ج ۱، ص ۲۱۸-۲۴۲، تهران ۱۳۷۵ ش.
۶۸. رسول جعفریان، سیاست و فرهنگ روزگار صفوی، ج ۱، ص ۷۸۸-۹۲۹، تهران ۱۳۸۸ ش.
۶۹. ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، آثار ملی اصفهان، ج ۱، ص ۷۵۹، تهران ۱۳۵۲ ش.
۷۰. حجت موحد ابطحی، ریشه‌ها و جلوه‌های تشیع و حوزه علمیه اصفهان در طول تاریخ، ج ۲، ص ۱۰۸-۱۱۱، اصفهان ۱۴۱۸.
۷۱. حجت موحد ابطحی، ریشه‌ها و جلوه‌های تشیع و حوزه علمیه اصفهان در طول تاریخ، ج ۲، ص ۱۱۱، اصفهان ۱۴۱۸.
۷۲. مصلح‌الدین مهدوی، اصفهان دارالعلم شرق: مدارس دینی اصفهان، ج ۱، ص ۱۰۰-۱۰۱، تحقیق، تصحیح، اضافات محمدرضا نیل‌فروشان، اصفهان ۱۳۸۶ ش.
۷۳. مصلح‌الدین مهدوی، بیان سبب الهدایة فی ذکر اعقاب صاحب الهدایة، ج ۳، ص ۲۹۲، یا، تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر، قم ۱۳۶۷ ش.
۷۴. حجت موحد ابطحی، ریشه‌ها و جلوه‌های تشیع و حوزه علمیه اصفهان در طول تاریخ، ج ۲، ص ۱۰۷-۱۰۸، اصفهان ۱۴۱۸.
۷۵. محمد حسن جابری انصاری، تاریخ اصفهان و ری و همه جهان، ج ۱، ص ۳۱۲، (اصفهان) ۱۳۲۱ ش.
۷۶. مصلح‌الدین مهدوی، بیان سبب الهدایة فی ذکر اعقاب صاحب الهدایة، ج ۳، ص ۲۹۲، یا، تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر، قم ۱۳۶۷ ش.
۷۷. ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، آثار ملی اصفهان، ج ۱، ص ۳۹-۴۰، تهران ۱۳۵۲ ش.
۷۸. مصلح‌الدین مهدوی، اصفهان دارالعلم شرق: مدارس دینی اصفهان، ج ۱، ص ۱۶۸-۱۷۰، تحقیق، تصحیح، اضافات محمدرضا نیل‌فروشان، اصفهان ۱۳۸۶ ش.
۷۹. ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، آثار ملی اصفهان، ج ۱، ص ۴۰، تهران ۱۳۵۲ ش.
۸۰. مصلح‌الدین مهدوی، اصفهان دارالعلم شرق: مدارس دینی اصفهان، ج ۱، ص ۱۸۰، تحقیق، تصحیح، اضافات محمدرضا نیل‌فروشان، اصفهان ۱۳۸۶ ش.
۸۱. محمد مهدی بن محمدرضا ارباب اصفهانی، نصف جهان فی تعریف الاصفهان، ج ۱، ص ۷۲، چاپ منوچهر ستوده، تهران ۱۳۴۰ ش.
۸۲. ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، آثار ملی اصفهان، ج ۱، ص ۴۹۴-۴۹۷، تهران ۱۳۵۲ ش.
۸۳. محمد مهدی بن محمدرضا ارباب اصفهانی، نصف جهان فی تعریف الاصفهان، ج ۱، ص ۷۲، چاپ منوچهر ستوده، تهران ۱۳۴۰ ش.

۸۴. محمد مهدی بن محمدرضا ارباب اصفهانی، نصف جهان فی تعریف الاصفهان، ج ۱، ص ۷۲، چاپ منوچهر ستوده، تهران ۱۳۴۰ ش.
۸۵. محمد حسن جابری انصاری، تاریخ اصفهان و ری و همه جهان، ج ۱، ص ۳۰۵، (اصفهان) ۱۳۲۱ ش.
۸۶. محمد مهدی بن محمدرضا ارباب اصفهانی، نصف جهان فی تعریف الاصفهان، ج ۱، ص ۷۳، چاپ منوچهر ستوده، تهران ۱۳۴۰ ش.
۸۷. ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، آثار ملی اصفهان، ج ۱، ص ۳۹، تهران ۱۳۵۲ ش.
۸۸. محمد طاهر نصرآبادی، تذکره نصرآبادی، ج ۱، ص ۲۲۱، چاپ احمد مدقق یزدی، یزد ۱۳۷۸ ش.
۸۹. علی جناب اصفهانی، الاصفهان، ج ۱، ص ۱۱۰، چاپ عباس نصر، اصفهان ۱۳۷۱ ش.
۹۰. ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، آثار ملی اصفهان، ج ۱، ص ۴۴، تهران ۱۳۵۲ ش.
۹۱. ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، آثار ملی اصفهان، ج ۱، ص ۴۳-۴۴، تهران ۱۳۵۲ ش.
۹۲. ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، آثار ملی اصفهان، ج ۱، ص ۳۸، تهران ۱۳۵۲ ش.
۹۳. مجتبی ایمانی، تاریخ فرهنگ اصفهان، ج ۱، ص ۸۲، اصفهان: دانشگاه اصفهان، (بی تا).
۹۴. ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، آثار ملی اصفهان، ج ۱، ص ۳۸، تهران ۱۳۵۲ ش.
۹۵. محمد زمان بن کلب علی تبریزی، فرائد الفوائد: در احوال مدارس و مساجد، ج ۱، ص ۲۹۴-۲۹۹، چاپ رسول جعفریان، تهران ۱۳۷۳ ش.
۹۶. ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، آثار ملی اصفهان، ج ۱، ص ۴۰، تهران ۱۳۵۲ ش.
۹۷. ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، آثار ملی اصفهان، ج ۱، ص ۴۱، تهران ۱۳۵۲ ش.
۹۸. ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، آثار ملی اصفهان، ج ۱، ص ۴۱-۴۲، تهران ۱۳۵۲ ش.
۹۹. حجت موحد ابطحی، ریشه‌ها و جلوه‌های تشیع و حوزه علمیه اصفهان در طول تاریخ، ج ۲، ص ۲۲۸-۲۲۹، اصفهان ۱۴۱۸.
۱۰۰. حجت موحد ابطحی، ریشه‌ها و جلوه‌های تشیع و حوزه علمیه اصفهان در طول تاریخ، ج ۲، ص ۱۰۶، اصفهان ۱۴۱۸.
۱۰۱. مصلح‌الدین مهدوی، اصفهان دارالعلم شرق: مدارس دینی اصفهان، ج ۱، ص ۱۳۸، تحقیق، تصحیح، اضافات محمدرضا نیل‌فروشان، اصفهان ۱۳۸۶ ش.
۱۰۲. علی جناب اصفهانی، الاصفهان، ج ۱، ص ۱۱۰، چاپ عباس نصر، اصفهان ۱۳۷۱ ش.
۱۰۳. محمد علی مدرس تبریزی، ریحانه‌الادب، ج ۶، ص ۳۹۲، تهران ۱۳۷۴ ش.
۱۰۴. حجت موحد ابطحی، ریشه‌ها و جلوه‌های تشیع و حوزه علمیه اصفهان در طول تاریخ، ج ۲، ص ۲۴۶-۲۴۷، اصفهان ۱۴۱۸.
۱۰۵. حجت موحد ابطحی، ریشه‌ها و جلوه‌های تشیع و حوزه علمیه اصفهان در طول تاریخ، ج ۲، ص ۲۴۶-۲۴۷، اصفهان ۱۴۱۸.
۱۰۶. ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، آثار ملی اصفهان، ج ۱، ص ۴۰، تهران ۱۳۵۲ ش.
۱۰۷. مصلح‌الدین مهدوی، اصفهان دارالعلم شرق: مدارس دینی اصفهان، ج ۱، ص ۱۸۰، تحقیق، تصحیح، اضافات محمدرضا نیل‌فروشان، اصفهان ۱۳۸۶ ش.
۱۰۸. محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۲۷۷، بیروت ۱۴۰۳/۱۹۸۳.
۱۰۹. مصلح‌الدین مهدوی، اصفهان دارالعلم شرق: مدارس دینی اصفهان، ج ۱، ص ۳۰۶، تحقیق، تصحیح، اضافات محمدرضا نیل‌فروشان، اصفهان ۱۳۸۶ ش.
۱۱۰. مصلح‌الدین مهدوی، اصفهان دارالعلم شرق: مدارس دینی اصفهان، ج ۱، ص ۶۲، تحقیق، تصحیح، اضافات محمدرضا نیل‌فروشان، اصفهان ۱۳۸۶ ش.
۱۱۱. علی جناب اصفهانی، الاصفهان، ج ۱، ص ۱۰۹، چاپ عباس نصر، اصفهان ۱۳۷۱ ش.

۱۱۲. مجتبی ایمانیه، تاریخ فرهنگ اصفهان، ج ۱، ص ۱۴۴-۱۴۵، اصفهان: دانشگاه اصفهان، (بی تا).
۱۱۳. مصلح‌الدین مهدوی، اصفهان دارالعلم شرق: مدارس دینی اصفهان، ج ۱، ص ۱۶۰-۱۶۱، تحقیق، تصحیح، اضافات محمدرضا نیل‌فروشان، اصفهان ۱۳۸۶ ش.
۱۱۴. حجت موحد ابطحی، ریشه‌ها و جلوه‌های تشیع و حوزه علمیه اصفهان در طول تاریخ، ج ۲، ص ۲۸۸-۲۹۵، اصفهان ۱۴۱۸.
۱۱۵. محمدمهدی بن محمدرضا ارباب اصفهانی، نصف جهان فی تعریف الاصفهان، ج ۱، ص ۷۱، چاپ منوچهر ستوده، تهران ۱۳۴۰ ش.
۱۱۶. علی جناب اصفهانی، الاصفهان، ج ۱، ص ۱۰۹، چاپ عباس نصر، اصفهان ۱۳۷۱ ش.
۱۱۷. حجت موحد ابطحی، ریشه‌ها و جلوه‌های تشیع و حوزه علمیه اصفهان در طول تاریخ، ج ۲، ص ۳۰۳-۳۱۶، اصفهان ۱۴۱۸.
۱۱۸. حجت موحد ابطحی، ریشه‌ها و جلوه‌های تشیع و حوزه علمیه اصفهان در طول تاریخ، ج ۲، ص ۳۱۶-۳۲۳، اصفهان ۱۴۱۸.
۱۱۹. مصلح‌الدین مهدوی، اصفهان دارالعلم شرق: مدارس دینی اصفهان، ج ۱، ص ۲۰۲-۲۰۳، تحقیق، تصحیح، اضافات محمدرضا نیل‌فروشان، اصفهان ۱۳۸۶ ش.
۱۲۰. محمدمهدی بن محمدرضا ارباب اصفهانی، نصف جهان فی تعریف الاصفهان، ج ۱، ص ۷۲، چاپ منوچهر ستوده، تهران ۱۳۴۰ ش.
۱۲۱. مصلح‌الدین مهدوی، اصفهان دارالعلم شرق: مدارس دینی اصفهان، ج ۱، ص ۲۱۶-۲۱۸، تحقیق، تصحیح، اضافات محمدرضا نیل‌فروشان، اصفهان ۱۳۸۶ ش.
۱۲۲. مصلح‌الدین مهدوی، اصفهان دارالعلم شرق: مدارس دینی اصفهان، ج ۱، ص ۲۵۹، تحقیق، تصحیح، اضافات محمدرضا نیل‌فروشان، اصفهان ۱۳۸۶ ش.
۱۲۳. علی جناب اصفهانی، الاصفهان، ج ۱، ص ۱۰۹، چاپ عباس نصر، اصفهان ۱۳۷۱ ش.
۱۲۴. عبدالحسین سپنتا، تاریخچه اوقاف اصفهان، ج ۱، ص ۷۴-۱۱۰، اصفهان ۱۳۴۶ ش.
۱۲۵. عبدالحسین سپنتا، تاریخچه اوقاف اصفهان، ج ۱، ص ۵۸-۶۰، اصفهان ۱۳۴۶ ش.
۱۲۶. عبدالحسین سپنتا، تاریخچه اوقاف اصفهان، ج ۱، ص ۷۴-۱۰۹، اصفهان ۱۳۴۶ ش.
۱۲۷. عبدالحسین سپنتا، تاریخچه اوقاف اصفهان، ج ۱، ص ۱۶۹، اصفهان ۱۳۴۶ ش.
۱۲۸. عبدالحسین سپنتا، تاریخچه اوقاف اصفهان، ج ۱، ص ۱۹۰، اصفهان ۱۳۴۶ ش.
۱۲۹. عبدالحسین سپنتا، تاریخچه اوقاف اصفهان، ج ۱، ص ۱۹۷-۱۹۸، اصفهان ۱۳۴۶ ش.
۱۳۰. عبدالحسین سپنتا، تاریخچه اوقاف اصفهان، ج ۱، ص ۲۰۰-۲۰۱، اصفهان ۱۳۴۶ ش.
۱۳۱. اسکندر منشی، ج ۱، ص ۱۵۷.
۱۳۲. اسکندر منشی، ج ۳، ص ۹۴.
۱۳۳. محمدعلی مدرس تبریزی، ریحانۃ الادب، ج ۲، ص ۴۲۳، تهران ۱۳۷۴ ش.
۱۳۴. میرزا سمیعا، تذکرۃ الملوک، ج ۱، ص ۱-۲، چاپ محمد دبیرسیاقی، تهران ۱۳۷۸ ش.

حوزه علمیه بغداد

نُضح گرفتن **حوزه شیعی** در **بغداد** چندان متأخرتر از تاریخ ساخت و افتتاح این **شهر** نبوده است.

قدمت

نُضح گرفتن **حوزه شیعی** در **بغداد** چندان متأخرتر از تاریخ ساخت و افتتاح این **شهر** نبوده است. تقارن تاریخ بنای بغداد (سال ۱۴۸) با شروع **امامت امام موسی کاظم**، از قدمت بنیان‌ها و ریشه‌های علمی و معنوی حوزه بغداد نشان دارد.

امام موسی کاظم در زمان **خلافت هارون الرشید**، از **مدینه** به بغداد آورده شد و در این شهر **زندانی** گردید و سپس در همین شهر از دنیا رفت و در **مقابر قریش** (امروزه شهر **کاظمین**) به خاک سپرده شد. در واقع از همان آغاز، شماری از **شیعیان** در این شهر اقامت گزیدند.

این پیوند در سال‌های بعد نیز، با توجه به حضور **امام جواد** در بغداد از ۲۱۵ تا هنگام **وفات** (سال ۲۲۰) و انتقال اجباری **امام علی بن محمد الهادی** به سامرا، در ۱۲۴ کیلومتری شمال بغداد، و سپس اقامت **امام حسن عسکری** در همین شهر و آنگاه فعالیت همه **نواب اربعه** در بغداد هم‌چنان قابل ملاحظه است. این سخن البته به معنای اطلاع دقیق ما از تاریخ مشخص تأسیس مراکز تدریس و **معارف شیعی** در بغداد نیست. گرچه با بررسی زندگی‌نامه شماری از **عالمان شیعی** چنین به نظر می‌آید که شیعیان از اواخر **سده دوم** در بغداد در کار **تعلیم و تعلم علوم اسلامی** بوده‌اند.

علمای قرن دوم و سوم

علمای شیعی بزرگی هم‌چون **علی بن یقطین** و **ابن ابی عمیر** که عموماً از **صحابه ائمه** بودند، در این دو **قرن** در بغداد خدمات بسیاری انجام دادند.

خاندان یقطینی

یکی از قدیم‌ترین خاندان‌های شیعی، که از اواخر سده دوم به این سو در بغداد فعالیت‌های علمی داشته، **خاندان یقطینی** است.

علی بن یقظین

علی بن یقظین بغدادی (متوفی ۱۸۲) که از **اصحاب امام جعفر صادق** و امام موسی کاظم بوده، به ویژه از **امام کاظم احادیث** بسیار نقل کرده است. وی کتاب **ما سئل عنه الصادق من امور الملاحم** و کتاب **مناظرته للشاک** بحضرة جعفر را نوشته است. [۱] [۲]

محمد بن عیسی

از همین **خاندان**، **محمد بن عیسی بن عبید** از **اصحاب امام محمدتقی** و از **راویان** برجسته حدیث بود. وی کتاب‌های بسیاری تألیف کرد، از جمله: کتاب **الامامة**، کتاب **المعرفة**، کتاب **الوصایا**، کتاب **الفیء** و **الخمس** و کتاب **الرجال**. [۳]

یونس بن عبدالرحمان

از میان وابستگان خاندان یقظینی نیز **عالم** و **فقیه** و **محدث** و **مفسر** بسیار پراعتبار، **یونس بن عبدالرحمان** (قبل از ۱۲۵-۲۰۸)، ظهور کرد. وی که از موالی علی بن یقظین بود، از امام موسی کاظم و **امام علی بن موسی الرضا** سلام‌الله‌علیهما احادیث بسیار نقل کرده است. یونس از بزرگانی است که علمای شیعه بر دانش و صدق گفتار او اتفاق نظر دارند و امام رضا شیعیان را به مراجعه علمی به او توصیه می‌کرده است. وی بیش از سی کتاب نوشته، از جمله: **جامع الآثار**، کتاب **الشرايع**، کتاب **العلل الکبیر**، کتاب **الصیام** و **اختلاف الحدیث**. [۴] [۵] [۶] از مهم‌ترین روی‌دادهای زندگی یونس، **مقابله با جریان وقف (واقفه / واقفیه)**، پس از **شهادت امام کاظم** و دفاع از **امامت حضرت علی بن موسی الرضا** بود. [۷]

محمد بن ابن عمیر

محمد بن ابی عمیر (متوفی ۲۱۷) از **اصحاب امام موسی کاظم** و امام رضا علیهماالسلام نیز در بغداد به دنیا آمد و در همان شهر زیست و با جدیت و پی‌گیری شمار زیادی از آثار **اصحاب امامیه** را **روایت** کرد. وی در نظر پیروان همه **مذاهب اسلامی** محترم بود. او در دوره خلافت رشید دستگیر شد و برای آشکار کردن نام و نشانی شیعیان، هزار **تازیانه** به او زدند ولی با مقاومت سرسختانه او مواجه شدند. خواهرش در هنگام حبس چهار ساله او، کتاب‌هایش را در **زمین پنهان** کرد که این موجب از میان رفتن آنها شد. وی سپس از حفظ، حدیث می‌گفت، ولی **وثاقت** او موجب شد که به **روایات مرسل** وی اعتماد کنند. [۸] وی بیش از ۹۴ کتاب نوشت، از جمله **اختلاف الحدیث**، و **الاحتجاج فی الامامة**. [۹] [۱۰]

خاندان همّام

همام بن سهیل و فرزندش **محمد بن همام اسکافی** و دیگر وابستگان این خانواده ایرانی تبار بغداد، از **راویان حدیث** بودند.

همام در بین علمای امامی منزلت ویژه‌ای داشت و با امام حسن عسکری **مکاتبه** می‌کرد. فرزندش **محمد اسکافی** (متوفی ۳۳۶) نیز از **محدثان بزرگ شیعه** بود. کتاب **الانوار فی تاریخ الائمة** از اوست. [۱۱]

قرن چهارم و پنجم

فعالیت‌های علمی این علما، که فقط گزیده‌ای از انبوه عالمان شیعی قرن دوم و سوم در بغدادند، در قرن‌های چهارم و پنجم با شتاب و عمق بیشتری پی گرفته شد و به طور کلی چشم‌گیرترین دوره فعالیت حوزه بغداد مربوط به دهه‌های نخستین قرن چهارم تا میانه سده پنجم است، به ویژه در بیش از صد سالی که **خلفای عباسی** تحت سلطه حاکمان شیعه مذهب **آل بویه** دیگر قدرت چندانی نداشتند.

علمای مشهور

در این دوره با ظهور عالمان تأثیرگذاری مثل **ابن جنید**، **شیخ مفید**، **سید مرتضی** و **شیخ طوسی** حوزه بغداد به اوج شکوفایی خود رسید. ظهور این دانشمندان برجسته و پرورش شاگردان فراوان شایسته به دست آن‌ها در حوزه بغداد، خود از مقتضیات زمانه این دانشمندان بوده است.

فرقه‌ها

حوزه بغداد، بر خلاف **حوزه قم**، در محیط تقریباً یک دست شیعه‌نشین پا نگرفت. در بغداد به ویژه در سده چهارم در کنار شیعیان، **مسلمانان پرشمار سنی**، از مذاهب مختلف زندگی می‌کردند. اینان بر خلاف شیعیان، بسیار زود به گرایش‌های **اجتهادی** توجه نشان دادند.

اختلافات کلامی

اختلافات گسترده **کلامی** میان پیروان مذاهب مختلف اسلامی و نیز میان شیعیان بسیار نظرگیر بود. در این فضای فکری، مکتب صرفاً حدیثی **قم** و ری نمی‌توانست با **مکتب فقهی** شکل پذیرفته اهل سنت در بغداد، هم‌اوردی کند؛ چنان‌که مقابله با گرایش‌های کلامی متعدد که بسیاری از آن‌ها خود متأثر از سیطره **فلسفه و منطق** یونانی بر روح فکری حاکم بر بغداد بود، کار را بر شیعیان دشوار کرده بود. چنین بود که حوزه علمی شیعیان بغداد برای نگاه‌بانی از **مکتب تشیع** و دفاع از اصول آن و مرزبندی کردن میان معارف شیعی و مذاهب رقیب نقش منحصر به فردی بر عهده گرفت.

البته مقتضای ایفای این نقش، در آن جامعه مذهبی متکثر، آن بود که عالمان شیعه مقتضیات زمان را در نظر آورند و به تعامل علمی با سایر دانشمندان روی آورند و با توجه به اوضاع جدید، به ویژه وقوع **غیبت امام دوازدهم**، در همه حوزه‌های علمی و در همه مباحثات متنازع‌فیه به **پژوهش** و **تحقیق** و **تدریس** پردازند و به دانش‌هایی چون **اصول فقه**، **فقه**، **تفسیر** و **کلام** توجه ویژه نشان دهند.

دانش‌های رایج

دانش‌های رایج در حوزه علمی بغداد روی‌کرد جدید آن را به خوبی نشان می‌دهد:

فقه و اصول فقه

تدریس فقه از برنامه‌های اصلی حوزه علمی بغداد بود.

نظام فقهی نو

در این حوزه، افزون بر فراوانی فقه‌پژوهان برجسته، مانند **ابن جنید اسکافی** (قرن چهارم)، شیخ مفید مشهور به **ابن المعلم** (متوفی ۴۱۳)، **سید مرتضی علم الهدی** (متوفی ۴۳۶)، **سلار دیلمی** (متوفی ۴۴۸)، شیخ طوسی (متوفی ۴۶۰) و **ابن براج** (متوفی ۴۸۱)، شاهد روی‌کردی نو در نظام فقهی هستیم.

حدیث‌گرایان

پیش از حوزه بغداد سده‌های چهارم و پنجم، جدی‌ترین و رایج‌ترین روش فقهی، روش **حدیث‌گرایان** یعنی معتقدان به **فقه منصوص** بود. اینان مانند **کلینی** و **شیخ صدوق**، استدلال‌های اجتهادی را در **استنباط احکام** دخالت نمی‌دادند و بیش‌تر بر **نصوص** تکیه داشتند و البته، **متن حدیث** را به مثابه **فتوای** خود بیان می‌کردند، ضمن آن‌که **روایات** را بر اساس موازین **علم رجال** نقادی می‌کردند.

ابن جنید

در برابر آنان، روش و روی‌کرد ابن جنید اسکافی بود که از **قیاس** در **استنباط احکام** استفاده می‌کرد. ابن جنید دو کتاب فقهی مهم داشت، **تهذیب الشریعه لاحکام الشریعه** و **الاحمدی فی الفقه المحمدی**. وی در کنار بحث از **فقه شیعه** به فقه دیگر **مذاهب** نیز توجه می‌کرد.^[۱۲]

با این همه، سید مرتضی و فقهای متأخری چون **شهید اول**، **شهید دوم** و **فاضل مقداد سیوری** در عین مخالفت با قیاس، آرای ابن جنید را معتبر دانسته‌اند. برخی نیز کوشیده‌اند گرایش ابن جنید به قیاس را به نحوی موجه سازند.^[۱۳]

شیخ مفید

در این میان، روی‌کرد شیخ مفید و شاگردان حوزه درسی او توانست غالب **فقه‌های شیعه** بغداد را با خود همراه سازد. این گروه در عین توجه به **اخبار** و استفاده گسترده از آن در استنباط احکام، روی‌کرد و گرایش اجتهادی داشتند. اینان نه روش **محدثان** را در استنباط احکام کافی می‌دیدند و نه با استفاده از داده‌های شبه عقلی و قیاس موافقتی داشتند. مفید برای تبیین دیدگاه سوم، کتاب **المقنعه** را نوشت که همه **ابواب فقه** را در بردارد.

وی به سلطه فقهی **محدثان** بر فقه پایان داد و با استدلال‌های استوار عقلی و با تمسک به **سیره اهل بیت** علیهم‌السلام، در رد **ظاهرگرایی** آنان می‌کوشید.

شیخ مفید را باید نخستین فقیهی دانست که به گردآوری مسائل اصولی پرداخت. وی گزیده این مسائل را در کتابی گرد آورد و نام آن را **التذکره باصول الفقه** نهاد.^[۱۴] پس از شیخ مفید، شاگرد ممتاز او، سید مرتضی، کتاب **الذریعه الی اصول الشریعه** را در اصول فقه و کتاب **الانتصار و ناصریات** را در فقه نگاشت. کتاب الذریعه او پس از اصول الفقه شیخ مفید، جامع‌ترین کتاب اصولی شیعه است.^{[۱۵] [۱۶] [۱۷]} سید در این کتاب اقوال علمای اصولی دیگر مذاهب را بررسی و سپس دیدگاه خود را تبیین کرده است. عقل در مبانی اصولی سید جای‌گاه ویژه داشت. وی نه تنها با **اشاعره** که با **ظاهرگرایان شیعه** نیز مخالفت می‌کرد.

شیخ طوسی

پس از سید، شاگرد او شیخ طوسی، آثار متعددی در فقه و اصول با نوآوری‌های فراوان پدید آورد. مکتب فقهی‌ای که او بنیاد نهاده بود تا **سده ششم** و آغاز درخشش **حوزه علمیه حله** هم‌چنان برپا بود و تا زمان **ابن ادریس حلی** (متوفی ۵۹۸) کسی را تصور مخالفت با آرای شیخ طوسی نبود. شیخ طوسی در موضوع اصول، کتاب **عده الاصول** را نوشت و در مقدمه این کتاب،^[۱۸] تصریح کرد که وی نخستین کسی در **شیعه** است که در این فن کتابی جامع نوشته است. وی همچنین کتاب **المبسوط** را با گرایش اجتهادی تألیف کرد.

شیخ در این کتاب به تفریع فروع پرداخت و از این راه، بدون نیاز به قیاس و **استحسان** و دیگر داده‌های شبه عقلی، در صدد برآمد به نیازهای فقهی جامعه پاسخ دهد. وی پیش از تألیف **المبسوط**، برای آماده ساختن ذهن جامعه علمی شیعه برای پذیرش این روش، کتاب **النهایه** را به روش فقهای پیشین نوشته بوده است. این کتاب تا پیش از تألیف **شرائع الاسلام** تألیف **محقق حلی**، کتاب درسی حوزه‌های علمی شیعی بود و علما آن را به شاگردان خود اجازه می‌دادند.^[۱۹] **شیخ طوسی** در کتاب دیگرش، **الخلاف**، به گستردگی به مقایسه میان آرای فقهای مذاهب پرداخته است. این کتاب امروزه نیز یکی از منابع شناخت آرای فقهی **مذاهب اسلامی** و مرجع پژوهش‌گران است.

علم حدیث

حوزه علمی بغداد نیز مانند **حوزه ری** و **قم قدیم** و به طور کلی عموم **حوزه‌های علمی شیعی** پیش از سده چهارم، در مراحل نخستین تکوین عمدتاً حوزه‌ای حدیثی بوده است. حضور محدثانی که در حلقه‌های درسی **امام صادق** و **امامان** بعدی شیعه **حدیث** آموخته بودند در شهر بغداد، زمینه‌های چنین روی‌کردی را هموار

محدثان

علاوه بر محدثان بزرگی چون **ابن ابی عمیر** و **یونس بن عبدالرحمان**، **حفص بن بختری** از اصحاب **امام صادق** و **امام کاظم علیهما السلام**،^[۲۰] **یعقوب بن یزید انباری** از اصحاب **امام جواد** علیه‌السلام که به بغداد نقل مکان کرد و کاتب **منتصر عباسی** شد،^[۲۱] **نضر بن سَوید کوفی** که بغداد را برای سکونت برگزید^[۲۲]

و محمد بن محمد بجللی، محدث کوفی که در محله کرخ بغداد ساکن شد و جایگاهی معتبر در میان شیعیان یافت، ولی در پی از دست دادن بینایی خود به کوفه بازگشت،^[۲۳] کسان دیگری نیز در تقویت بنیه حدیثی این حوزه سهم جدی داشتند.

کلینی

از جمله در این میان، بزرگترین و مشهورترین و معتبرترین مجموعه حدیثی منتشر شده در بغداد جامع کافی تألیف محمد بن یعقوب کلینی (متوفی ۳۲۹) بود.

کلینی که خود از مشایخ بزرگ ری بود،^[۲۴] این کتاب را در بغداد روایت کرد و هارون بن موسی تلعکبری (متوفی ۳۸۵) و ابوغالب زراری و ابوعبدالله کاتب نعمانی و ابوعبدالله محمد بن احمد بن عبدالله صفوانی آن را نوشتند.^[۲۵] این کتاب بلافاصله پس از تألیف در شمار متون درسی حوزه علمی بغداد در آمد.^[۲۶]

شیخ طوسی

تألیف دو کتاب دیگر از مجموعه کتب اربعه شیعه، الاستبصار و تهذیب، نیز مدیون حوزه بغداد است. این هر دو کتاب را شیخ طوسی تألیف کرده است (استبصار؛ تهذیب الاحکام).

قولویه قمی

جعفر بن محمد بن قولویه قمی (متوفی ۳۶۸)، از استادان شیخ مفید نیز در بغداد به نشر حدیث پرداخت و کتاب کامل الزیارات و آثار متعدد فقهی نوشت.^[۲۷]

نقادی روایات

در حوزه حدیثی بغداد نیز نقادی روایات کاری جدی بود. محدثان بغداد مانند مفید و شیخ طوسی، با بررسی روایات، صحیح و سقیم آنها را از یکدیگر جدا می‌کردند. شیخ مفید در مباحث فقهی و کلامی، احادیثی را که با عقل صریح در تعارض می‌دید، نمی‌پذیرفت، هم‌چنان‌که احادیثی را از نظر اطمینان به صدور مورد بررسی قرار می‌داد. عده‌ای دیگر از محدثان شیعه بغداد نیز کتاب‌هایی در شناخت روایات ساختگی و موضوعات تألیف کردند. چنان‌که ابومحمد ثیب بن محمد عسکری، از اصحاب امام دهم و یازدهم، کتاب تولیدات بنی امیه فی الحدیث و ذکر الاحادیث الموضوعه را نوشت.^[۲۸] نجاشی و شیخ طوسی نیز در کتاب‌های فهرست و رجال خود، علاوه بر گزارش آثار و شخصیت‌های مهم شیعه از آغاز تا آن زمان، راویان ساده‌اندیش و کم‌دقت و غالی و امثال آنها را نیز معرفی کردند.

کلام و حکمت

فضای فکری و فرهنگی بغداد، از قرن سوم به بعد، و مشاجرات مستمر فلسفی و کلامی میان مذاهب فکری مختلف، به ویژه دو فرقه بزرگ معتزله و اشعری، موضوعات و مباحث و مناقشات کلامی و فلسفی

متعددی را در میان آورد. حوزه شیعی بغداد که در کانون این مجادلات فعالیت می‌کرد، هم به سبب تبعیت از توصیه **امامان شیعه** به مباحثات عقلانی و هم به تبع ضرورت‌های زمان، به دروس و موضوعات کلامی توجه ویژه نشان داد. از این‌رو درس **کلام** در شمار برنامه‌های درسی حوزه بغداد قرار گرفت و استادان ناموری مشغول **تدریس** مباحث کلامی شدند.

هشام بن حکم

یکی از قدیم‌ترین **متکلمان شیعی** **هشام بن حکم** بود. وی که در کوفه زاده شد و سپس در مکتب **امام صادق و امام کاظم** پرورش یافت، در سال ۱۹۹ به بغداد آمد و ضمن **تجارت**، به مباحثات کلامی پرداخت. او دست کم ۲۷ کتاب در حوزه باورهای دینی و رد بر مخالفان نوشت، مانند **الرّد علی الزنادقه**، کتاب **الشیخ و الغلام فی التوحید**، که ظاهراً به سبک پرسش و پاسخ میان شاگرد و استاد بوده است، کتاب **اختلاف الناس فی الامامه**، کتاب **الرّد علی ارسطاطاليس فی التوحید**، و کتاب **المجالس فی التوحید**.^[۲۹] کتاب‌هایی که در **نقد** و بررسی آرای کلامی هشام نوشته شده نشانه جای‌گاه ویژه او در دانش کلام است؛ از جمله این کتاب‌ها **الاستطاعه علی مذهب هشام** نوشته حسن بن موسی نوبختی است.^[۳۰] شاگردان هشام نیز در نشر مکتب کلامی او نقش ارزنده‌ای داشتند، چنان‌که ابوالحسن **علی بن منصور** سخنان کلامی استادش، هشام، را در کتاب **التدبیر فی التوحید و الامامه** گرد آورد.^{[۳۱] [۳۲]}

خاندان نوبختی

یکی از شاخص‌ترین خاندان‌های علمی که متکلمان برجسته‌ای از میان آن‌ها برخاسته‌اند، **خاندان نوبختی**، **نوبختیان** است.

ابوسهل

مهم‌ترین فرد این خاندان در **عصر غیبت ابوسهل اسماعیل بن علی** (۲۳۷-۳۱۱) است که در زمان خود از بزرگان شیعه و به تعبیر نجاشی^[۳۳] شیخ متکلمان امامی و غیر امامی و در شمار **اصحاب امام عسکری** بوده است.

شیخ طوسی هفده کتاب از وی را خود نامبرده و چند کتاب دیگر را نیز از **ابن ندیم** نقل کرده است، از جمله: **الاستیفاء فی الامامه**، **الرّد علی الیهود**، **الرّد علی الغلاة** و کتاب **فی الصفات**.^{[۳۴] [۳۵] [۳۶]} وی در مناظرات خود با سران **مذاهب کلامی** دیگر، می‌کوشید نظر شیعه را از گروه‌های منحرف جدا سازد. وی در حوزه بغداد تدریس می‌کرد و مجلس درس او کانون نقد و کندوکاو مسائل کلامی بود. تلاش او در کلام از دو جهت اهمیت دارد؛ نخست آن‌که وی علاوه بر دفاع از **عقاید** مدون کلامی شیعه، کوشید روش‌های معتزله را در تقریر مسائل کلامی **امامیان** به کار گیرد و حتی آموزه‌های آن دو را به یکدیگر نزدیک کند^[۳۷] و دوم آن‌که ابوسهل نوبختی از اولین کسانی بود که در اثبات وجوب **امامت** و بیان اوصاف **امام دلایل عقلی** آورد و بر خلاف متکلمان گذشته به **ادله نقلی** اکتفا نکرد.^[۳۸]

ابوسهل نوبختی شاگردان برجسته‌ای در کلام تربیت کرد که از مهم‌ترین آنان **ابوالجیش بلخی** (متوفی ۳۶۷) **متکلم** و **محدث** مشهور خراسانی است که کتاب‌هایی چون **النکت و الاغراض فی الامامة**، و **نقض العثمانیه** علی الجاحظ را نوشته است. **شیخ مفید** از او کلام آموخت و کتاب‌هایش را برای ابوالعباس احمد بن علی نجاشی معرفی کرد. [۳۹]

حسن بن موسی

دیگر متکلم برجسته خاندان نوبختی، ابومحمد **حسن بن موسی نوبختی** (متوفی بین ۳۰۱-۳۱۰) خواهرزاده ابوسهل نوبختی است. وی حدود چهل کتاب در **حکمت** و کلام به ویژه در موضوع **توحید** و در رد بر مخالفان نوشته که از آن همه فقط فرق الشیعه او به دست ما رسیده است. کتاب **الآراء و الدیانات** او را، که حاوی دانش‌های فراوان بود، شیخ مفید در حوزه بغداد تدریس می‌کرد. [۴۰]

ابراهیم نوبختی

ابواسحاق ابراهیم نوبختی نیز از بزرگان و قدمای **متکلمان شیعه** در نیمه اول قرن چهار ماست. **علامه حلّی** [۴۱] از او با وصف «شیخ اقدم و امام اعظم» یاد کرده است. از جمله تألیفات وی کتاب **الابتهاج فی اثبات اللذة العقلیة لله تعالی** و نیز کتاب **الیاقوت** است که علامه حلّی آن را شرح کرده است. کتاب **الیاقوت** از قدیم‌ترین کتاب‌های کلامی شیعه است. [۴۲] [۴۳]

علی بن عبدالله بغدادی

یکی از شاگردان ابوسهل نوبختی در حوزه **علم کلام**، **علی بن عبدالله بن وصیف بغدادی** (متوفی ۳۶۵) بود. وی در مناظره‌ها با شور و حرارت از معتقدات امامی دفاع می‌کرد. هم‌چنین اشعار بسیاری در **مدح اهل بیت** سرود. [۴۴]

ابن جنید

ابن جنید اسکافی، که پیش از این از او یاد شد، نیز بیش از سی کتاب در کلام نوشت، از جمله کتاب **التحریر و التقرير**، و کتاب **کشف الاسرار**. [۴۵]

شیخ مفید

یکی از بزرگ‌ترین استادان کلام در حوزه بغداد و بلکه در سرتاسر **جهان اسلام**، محمد بن محمد بن نعمان حارثی،

معروف به شیخ مفید یا ابن المعلم بود که کتاب‌های متعددی در موضوعات مختلف کلامی تألیف کرد. [۴۶] وی در مناظره‌های کلامی، به ویژه در مسئله امامت، با جریان پر قدرت معتزله روبه‌رو بود که آرای مشترکی نیز با **زیدیه** داشتند و سخت سرگرم **تبلیغ** و ترویج دیدگاه‌های خود و مناقشه جدی در عقاید شیعیان امامی بودند؛ او هم‌زمان در صدد ارائه مستدل و مدون باورهای شیعی بود. وی چندین رساله در نقد دیدگاه‌های

کلامی معتزله تألیف کرد و آثار متعددی نیز در ساماندهی استدلالی آموزه‌های شیعی و مقابله با حدیث‌گرایی غیرعلمی پدید آورد.

کتاب **تصحیح الاعتقاد** او، حاوی توضیحات و نیز نقدها و اعتراضات او بر **اعتقاد الامامیه شیخ صدوق**، نمونه‌ای از فعالیت‌های علمی وی در همین مسیر است. وی که مردی زبان‌آور نیز بود، در جلسات مناظره با رقیبان شرکت می‌کرد. **مناظره** وی با قاضی عبدالجبار معتزلی درباره امامت معروف است. پیروزی وی در این مناظره به کسب جای‌گاه والای او نزد عضد الدوله دیلمی منجر شد. ^[۴۷] شاگردان مفید چون **سید مرتضی و شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی** نیز در کلام خبره بودند.

سید مرتضی

سید مرتضی در کتاب **تنزیه الانبیاء**، بر نقطه مرکزی اختلاف نظر در میان **امامیه** و معتزله درباره **عصمت انبیا** انگشت می‌نهد. امامیه بر آن‌اند که **پیامبران** مرتکب هیچ‌گونه **خطا** نمی‌شوند، ولی معتزله فقط ارتکاب **گناهان کبیره** و گناهانی را که موجب **استخفاف** آن‌ها می‌شود **محال** می‌دانند. سید در این کتاب ضمن رد نظر معتزله، به شبهه‌های **زندیقان** بر پیامبران نیز پاسخ داده است (تنزیه الانبیاء).

شیخ طوسی

شیخ طوسی نیز چندین اثر کلامی تألیف کرد که از همه مهم‌تر، شرح بخش کلام کتاب **جمل العلم و العمل** سید مرتضی است با عنوان **تمهید الاصول**، و نیز **المفصح فی الامامه و مقدمه فی المدخل الی علم الکلام**.
[۴۸]

امامت و غیبت امام

از مهم‌ترین موضوعات کلامی مطرح در حوزه بغداد و بلکه در محافل علمی این شهر، موضوع امامت و **غیبت امام** بود. حوزه بغداد که مدافع امامت و غیبت بود، رقیبان و مخالفان سرسختی داشت.

مخالفان امامت

در رأس مخالفان امامت، **خلفای عباسی** بودند که همواره به امامان به چشم رقبای سیاسی خود می‌نگریستند و برای تضعیف و نابودی جریان امامت از هیچ کوششی خودداری نمی‌کردند. از دیگر مخالفان امامت **حنبل‌ها** بودند.

جریان پر قدرت معتزله نیز گرچه **علی علیه‌السلام** امام اول شیعیان را، از نظر علمی، بر دیگر **خلفا** رجحان می‌نهاد، با **باور** امامیه در امامت و وحیانی دانستن منشأ آن مخالف بود.

مدعیان **باییت امام زمان** در دوره **غیبت صغری** و مخالفت کنندگان با **نواب** و **وکلائی ائمه** نیز از فتنه‌های درون مذهبی بودند. اینان با سوء استفاده از مشکلات ناشی از غیبت امام و تنگناها و دشواری‌های سیاسی جامعه شیعه، ادعای نمایندگی امام و دعوی‌های نادرست دیگر می‌کردند. نام برخی از این **مدعیان دروغین** این‌هاست: ابومحمد شریعی از اصحاب امام دهم و یازدهم، مدعی باییت امام زمان ^[۴۹] احمد بن هلال

کرخی (متوفی ۲۶۷) از اصحاب امام حسن عسکری که از پذیرش وکالت **محمد بن عثمان** سرپیچید؛ ابوطاهر محمد بن علی بن بلال که از تسلیم کردن اموال **امام** به محمد بن عثمان خودداری و خود دعوی وکالت کرد [۵۰] [۵۱] محمد بن مظفر معروف به ابودکف مجنون از **غالیان** و **مفوضه**؛ و محمد بن علی شلمغانی (متوفی ۳۲۲) از عالمان بزرگ و مبرز شیعه که بعدها در پی مخالفت با **نیابت حسین بن روح نوبختی** و سپس دعوی بابت امام زمان و ادعای حلول روح خداوندی در خود انحرافش آشکار شد. [۵۲] [۵۳]

تلاش علما

در این وضع، رسالت جدی و دشوار حوزه بغداد، تبیین مبانی امامت و دفع شبهه‌های فرقه‌های رقیب و مقابله با فتنه انگیزی‌های درون مذهبی به ویژه **مدعیان نیابت امام زمان** علیه‌السلام بود.

چنین بود که متکلمان و محدثان خردگرای بغداد به تبیین جای‌گاه معنوی و سیاسی امامت و بیان اوصاف و شروط امامان و تفهیم موضوع غیبت همت گماشتند. ابوعلی **محمد بن هارون وراق** چند کتاب در اثبات معتقدات شیعه در امامت نوشت، مانند کتاب الامامه، السقیفه، و اختلاف الشیعه و المقالات. [۵۴]

کلینی افزون بر گردآوری و تدریس و شرح صدها حدیث درباره امامت و موضوع غیبت، کتابی نیز در رد جریان **قرامطه** نوشت [۵۵] و با تفکیک آرای شیعه امامی از آنان، **اتهام هم‌سویی قرمطیان** و **شیعیان** را که **عباسیان** بدان دامن می‌زدند، رد کرد.

محمد بن ابراهیم بن جعفر معروف به **کاتب نعمانی** (متوفی بعد از ۳۴۲) از مشایخ شیعه بغداد که در درس کلینی شرکت می‌کرد و از راویان **کافی** بود، کتاب الغیبه و کتاب الرد علی الاسماعیلیه را نوشت. [۵۶] [۵۷] [۵۸] [۵۹] [۶۰] به نوشته **نجاشی**، [۶۱] کتاب الغیبه در مشهد العتیقه واقع در جنوب شرقی بغداد تدریس می‌شده است.

محمد بن قاسم معروف به ابوبکر بغدادی، محدث شیعی و از معاصران ابن همّام اسکافی (۲۵۸-۳۳۶) کتاب الغیبه را نوشت. [۶۲]

ابوسهل نوبختی نیز کتابی در باب **غیبت** به نام التنبیه تألیف کرد. این کتاب اکنون در دست نیست اما قطعه‌هایی از آن را ابن بابویه در کتاب **کمال الدین** [۶۳] درج کرده است. شیخ مفید نیز علاوه بر چند کتاب در بحث امامت، چند اثر درباره امام زمان و غیبت پدید آورد، از جمله: المسائل العشره فی الغیبه، کتاب مختصر فی الغیبه، النقض علی الطلحی فی الغیبه، الجوابات فی خروج (الامام) المهدی (علیه‌السلام). [۶۴] **سید مرتضی علم الهدی** نیز در موضوع امامت کتاب‌های ارزشمندی نوشت از جمله الشافی. وی این کتاب را در پاسخ مطالب بخش امامت المغنی، اثر قاضی عبدالجبار معتزلی نوشت. [۶۵] این کتاب را **شیخ طوسی**، شاگرد سید مرتضی، تلخیص کرد (تلخیص الشافی) و بعدها ابوالحسین بصری در آن نقض الشافی را نوشت که ابویعلی **سلار دیلمی** در رد این اثر اخیر، النقض علی النقض را منتشر ساخت و همه این‌ها در مدت **حیات** سید مرتضی اتفاق افتاد. [۶۶]

این کتاب اثری بسیار مفید در شناخت عمق عقیده امامت در تعلیم شیعی است و تفاوت میان دیدگاه‌های شیعه با زیدیه و با معتزله را به خوبی نشان می‌دهد.^[۶۷] نویسنده الشافی، در موضوع غیبت نیز کتابی با نام **المقنع فی الغیبه** نوشته است. شیخ طوسی نیز درباره غیبت کتاب مبسوطی با نام **الغیبه** نگاشت. وی این کتاب را به توصیه استادش شیخ مفید در تبیین جوانب مختلف غیبت و پاسخ به شبهه‌های مخالفان نوشت. شیخ طوسی در این اثر به همه جوانب مسئله غیبت به گونه‌ای دقیق و مستدل پاسخ داده است.^[۶۸]

تفسیر قرآن

در حوزه بغداد قرآن‌پژوهان برجسته‌ای تربیت شدند: ابو محمد **حسن بن موسی نوبخت** ی (متوفی ۳۱۰) کتاب **التنزیه** و ذکر متشابهه قرآن را نوشت.^[۶۹] ابو عبدالله **احمد بن محمد جوهری** کتاب **ما نزل فی القرآن** فی صاحب الزمان را تألیف کرد.^[۷۰]

محمد بن عباس معروف به **ابن جحام** (زنده در ۳۲۸) از عالمان **ثقه** بغداد، علاوه بر تألیف چند کتاب فقهی، کتاب **ما نزل من القرآن فی اهل البیت** را در هزار ورق نوشت که به شهادت گروهی از عالمان هم‌روزگارش مانند آن تا زمان او تألیف نشده بود.^[۷۱] شیخ مفید نیز، کتاب‌هایی ویژه **علوم قرآن** و **تفسیر** نوشته بود، مانند **الکلام فی وجوه اعجاز القرآن**، **البیان فی تألیف القرآن**، و **البیان عن غلط قُطْرَب فی القرآن**.^[۷۲] **سید رضی** (متوفی ۴۰۶) شاگرد مفید و برادر سید مرتضی، چندین اثر قرآنی تألیف کرد، از جمله **حقائق التأویل فی متشابهه التنزیل**، و **معانی القرآن**.

سید مرتضی نیز از قرآن‌پژوهان بزرگ حوزه بغداد بود. وی در مهم‌ترین اثر قرآنی خود، **المَوْضِح عن جهه اعجاز القرآن**، **نظریه صرفه** را در باب **اعجاز قرآن** مطرح کرد، که مورد توجه و نقد قرآن‌پژوهان قرار گرفت. کتاب امالی یا **غررالفوائد و دُررالقلائد** او، در تفسیر شمار زیادی از **آیات** مشکل، حاصل هشتاد جلسه تدریس وی در خانه‌اش در **بغداد** است که متناوباً برگزار می‌شد و در سال ۴۱۳ به پایان رسید.^[۷۳] مهم‌ترین و جامع‌ترین و مشهورترین تفسیر را در حوزه بغداد، آخرین استاد برجسته این حوزه، یعنی شیخ طوسی نوشته است.

وی در تفسیر مشهور **التبیان** به جنبه‌های گوناگون **لغوی**، **بدیعی**، **صرفی** و **نحوی**، فقهی، کلامی و **تاریخی** آیات توجه کرده است، ضمن آن‌که تفسیر او تحت تأثیر فضای حاکم بر بغداد آن روزگار بیش‌تر صبغه کلامی دارد.

تاریخ و تراجم و رجال

رواج **تاریخ نویسی عمومی** در بغداد و رونق مباحث کلامی در حوزه شیعی بغداد، که یکی از اصلی‌ترین مسائل آن موضوع امامت بود، ناگزیر از توجه ویژه به تاریخ زندگی ائمه شیعه بود؛ چنان‌که نقد و بررسی **احادیث** و **جرح و تعدیل** آن‌ها محتاج شناخت و بررسی راویان آن‌ها و توجه ویژه به **علم رجال** بود. از این‌رو تاریخ و کتاب‌های شرح حال و آثار رجالی در حوزه بغداد بسیار محل توجه واقع شد.

مورخان

محمد بن عمر جعابی (۲۸۴-۳۵۵) مورخ و تذکره‌شناس بزرگ شیعی در این باره کتاب‌های بسیار نوشت، از جمله اخبار آل ابی طالب، اخبار بغداد، الشیعه من اصحاب الحدیث و طبقاتهم، کتاب اخبار علی بن الحسین علیهما السلام.^[۷۴]

سید رضی نیز خصائص الائمه را در **تاریخ شیعه** نوشت. **ابوالفضل محمد شیبانی** (متوفی ۳۸۷) نیز از عالمان تاریخ‌دان بغداد بود؛ از کتاب‌های تاریخی او مزار امیرالمؤمنین، مزار الحسین، کتاب من روی حدیث غدیر خم، و کتاب اخبار ابی حنیفه است. نجاشی از این استاد تاریخ‌دان در حوزه مسائل تاریخی استفاده بسیار کرده است.^[۷۵] بخش بزرگی از تألیفات **احمد بن محمد جوهری** (متوفی ۴۰۱) در باب مسائل تاریخ است مانند، اخبار جابر الجعفی، کتاب فی ذکر الشّجاج، کتاب اخبار السید (یعنی **سید حمیری شاعر** معروف شیعی)، کتاب اخبار و کلاء الائمه الاربعه.^[۷۶] شیخ مفید نیز در حوزه تاریخ **امامان شیعه** آثار مهمی تألیف کرد، از جمله **الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد**، و **الجمل** درباره **جنگ جمل** در **بصره** و تحلیل آن. در دانش **تراجم** و رجال‌شناسی نیز سهم عمده پژوهش‌های علمی بر دوش حوزه بغداد بوده است.

رجال

احمد بن محمد بن عمران معروف به **ابن الجندی** (متوفی ۳۹۰ یا ۳۹۲) ساکن بغداد و از مشایخ **نجاشی**، کتاب الرجال را نوشت.^{[۷۷] [۷۸]} احمد بن حسین بن عبدالله غضائری معروف به **ابن عضائری** (زنده پس از ۴۱۱) از هم‌درسان نجاشی، از علمای رجالی حوزه بغداد بود و نجاشی در جرح و تعدیل **راویان** به دیدگاه‌های او توجه نشان می‌داد.^{[۷۹] [۸۰] [۸۱]} اثر رجالی ابن غضائری بر پایه اطلاعات موجود در منابع سپسین، **تدوین** شده و با نام الرجال در ۱۳۸۰ ش در **قم** به چاپ رسیده است. اما سهم عمده در پیش‌برد علم رجال در حوزه بغداد و بلکه در تاریخ شیعه، از آن شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی و ابوالعباس احمد بن علی نجاشی بوده است؛ با این ملاحظه که شیخ طوسی یک تنه سه کتاب از **کتب اربعه رجالی شیعه** را تألیف کرد:

(۱) **الفهرست** یا فهرست کتب الشیعه و اصولهم و اسماء المصنّفین و اصحاب الاصول (تاریخ تألیف: ۴۰۸)، که در آن حدود نصد شرح حال از کسانی که دارای تألیف بوده یا آثاری را روایت کرده بودند، همراه با فهرستی از تصانیف آنان عرضه شده است.^[۸۲]

هدف اصلی در تنظیم این فهرست معرفی مؤلفان شیعه و آثار آنها بوده است.^[۸۳]

(۲) **اختیار معرفه الرجال**، که گزیده‌ای سامان یافته از **معرفه الناقلین ابو عمرو کشی** است.^[۸۴] این کتاب از معتبرترین اسناد تاریخ شیعه در دوران حیات امامان به شمار می‌آید که به بیان مناسبات شیعیان با امامان و تشکیلات شیعه و رقابت‌ها و دعوی‌های برخی از متشیعان، شناخت غالیان و بدعت‌گذاران و جرح و تعدیل راویان پرداخته است.

۳) **الرجال**، که حاوی معرفی بیش از ۵۸۰۰ نفر از راویان امامان است و غرض از تألیف آن، احصای نام‌ها و جمع آن‌ها و تعیین طبقات آن‌ها بوده است. چهارمین کتاب رجالی شیعه را نجاشی (۳۷۲-۴۵۰) رجال‌شناس مسلم حوزه بغداد نوشته است. کتاب او که از سنخ فهرست است، غالباً با عنوان **الرجال** (کتاب الرجال) معرفی می‌شود.

به اعتقاد شمار زیادی از محققان، کتاب نجاشی بر کتاب‌های مشابه، از جمله سه اثر پیش گفته شیخ طوسی، ترجیح دارد [۸۵] [۸۶] (برای تفصیل به این منبع رجوع کنید [۸۷]).

دانش‌های دیگر

ذکر دانش‌های رایج در حوزه بغداد چون **فقه** و **اصول** و **حدیث** و **کلام** و **رجال** به معنای بی‌توجهی حوزه بغداد به علوم دیگر نیست؛ بلکه مراد بیان این واقعیت است که اولاً حوزه بغداد در این علوم خوش درخشیده و ثانیاً اصلی‌ترین موضوع حوزه‌های شیعی و رسالت مذهبی آن‌ها تدریس این دانش‌ها و پژوهش در آن‌ها بوده است؛ و گرنه پیداست که علوم دیگری نیز در این **حوزه** محلّ توجه بوده است.

علوم ادبی

مثلاً **علوم ادبی** مانند همه حوزه‌های دینی، در حوزه بغداد، هم در سطح مقدماتی و هم در سطح عالی، تدریس می‌شده است. از قدیم‌ترین عالمان و ادیبان شیعی در بغداد باید به ابویوسف یعقوب بن اسحاق معروف به **ابن سکّیت** (۱۸۶-۲۴۴) از **اصحاب امام جواد** و **امام هادی** اشاره کرد که در لغت و صرف و نحو و بدیع کتاب‌هایی تألیف کرد، از جمله: **اصلاح المنطق**، کتاب **الالفاظ**، کتاب **الاضداد**، کتاب **المذکر** و **المؤنث**. [۸۸]

علاوه بر ابن سکّیت، اشخاص دیگری چون علی بن عبدالله بن وصیف معروف به **ناشیء الاصغر** (متوفی ح ۳۶۵) **متکلم** و شاعر مشهور **اهل بیت**، [۸۹] ابوعبیدالله **محمد بن عمران مرزبانی** (متوفی ۳۸۴ یا ۳۷۸) ادیب مشهور شیعه [۹۰] و **مهیار دیلمی** (متوفی ۴۲۸) شاعر خلاق شیعی و شاگرد سید رضی در **شعر** و **ادب**، درخور ذکرند. [۹۱]

اما بزرگ‌ترین ادیب و شاعر شیعه در بغداد که برخی او را بزرگ‌ترین شاعر **قریش** خوانده‌اند، شریف رضی از علمای حوزه بغداد بوده [۹۲] [۹۳] و دیوان شعر او هم به دست ما رسیده است.

دانش‌های کاربردی

علاوه بر این در حوزه بغداد، **ریاضیات**، **هندسه**، **نجوم**، **طب** و دیگر دانش‌های کاربردی نیز تدریس می‌شد. مثلاً ابن سکّیت که بیش‌تر یک شخصیت ادبی بود، در **علوم طبیعی** نیز تألیفاتی داشت، از جمله: کتاب **الطیر**، کتاب **النبات**، کتاب **الوحش**، و کتاب **الارضین** و **الجبال** و **الودیه**. [۹۴] **علی بن حسن علوی**، صاحب **زیج** موسوم به **زیج ابن اعلم**، از منجمان بسیار برجسته بغداد بود. [۹۵] ابوعبیدالله احمد بن محمد جوهری و از مشایخ **ابوالعباس نجاشی** علاوه بر تألیفات مذهبی، کتابی با نام **اللؤلؤ** و صنعت و انواعه داشته است. [۹۶]

کانون‌های آموزش

در عموم گزارش‌های موجود درباره تاریخ آموزش، بیشتر به اسامی معلمان و شاگردان اشاره شده و از مکان‌های آموزش بسیار کم سخن رفته است. با این حال تردیدی نیست که **مساجد** و مکان‌های مقدس از کانون‌های اصلی آموزش در حوزه بغداد بوده است.

مساجد و اماکن مقدس

به گزارش نجاشی^[۹۷] عده‌ای کتاب الغیبه **محمد بن ابراهیم نعمانی** را نزد محمد بن علی شجاعی کاتب در مشهد العتیقه، از مراکز دینی شیعیان در جنوب شرقی مدینه المنصور، می‌خواندند. نجاشی^[۹۸] هم‌چنین شاهد تدریس کتاب **کافی کلینی** توسط ابوالحسین احمد بن احمد کوفی کاتب در مسجد لؤلؤی بغداد بوده است. به نوشته **طوسی**،^[۹۹] این صلت اهوازی در مسجدش در کوی دارالرقیق بغداد در سال ۴۰۹ تدریس **حدیث** می‌کرده است.

خانه علما

در کنار مساجد، خانه‌های علما نیز از محل‌های عمده تدریس بوده است. مثلاً نجاشی^[۱۰۰] شاهد تدریس ابومحمد هارون بن موسی تلکبری در خانه خودش در بغداد بوده است. جلسات **درس** و **مناظره** شیخ مفید در خانه‌اش در محله درب رباح تشکیل می‌شد و از پیروان همه مذاهب در آن شرکت می‌کردند.^[۱۰۱] شیخ طوسی در سال ۴۱۰ در حلقه درس حدیث عبدالواحد بن محمد، مشهور به ابن مهدی، واقع در خانه او در درب زعفرانی در میدان ابن مهدی، و نیز در ۴۱۱ در مجلس دیگری از درس حدیث در منزل ابن بشران معتل در **بغداد** شرکت کرد.^{[۱۰۲] [۱۰۳]} حسین بن محمد بن حسن حلوانی نیز در ۴۲۹ در منزلش در کوی برکه زلز بغداد مجلس درس داشته است.^[۱۰۴]

حسن بن محمد معروف به ابن الحمامی (متوفی ۴۳۹)، محدث امامی و از مشایخ **خطیب بغدادی** (متوفی ۴۶۳) در سرای خود در کوی کرخ بغداد تدریس میکرد.^[۱۰۵] این رسم تدریس در خانه‌ها پس از تأسیس مدارس بزرگ نیز ادامه داشت.

وقتی ابوالحسن علی بن محمد فصیحی (متوفی ۵۱۶) استاد درس نحو نظامیه را به جرم **تشیع** از تدریس بازداشتند، وی در سرای خود به طالبان دانش درس میداد.^[۱۰۶] نظام آموزشی حوزه بغداد، تا آنجا که از منابع بر می‌آید، کمابیش مانند **حوزه‌های علمی** و مدارس و جوامع بوده است.

نظام مالی

از نظام مالی حاکم بر حوزه بغداد و طریق امرار معاش استادان و شاگردان هم اطلاع قابل توجهی در دست نیست.

کسب و کار

از مرور سرگذشت برخی از عالمان و از وجود برخی از اسم‌ها یا القاب مانند بزاز و وراق و سبّاک همراه با نام اصلی شماری از آنان، این نظر قوت می‌گیرد که آنان از راه کسب و کار گذران زندگی می‌کردند. وراقی یکی از مشاغل برخی **علما** بود، چه نیاز دائمی محصلان و استادان به کتاب و دفتر موجب رونق این شغل شده بود. عباس بن موسی، عالم و نویسنده امامی **قرن سوم** و از اصحاب **یونس بن عبدالرحمان**، وراقی می‌کرد و از همین رو به او ابوالفضل وراق می‌گفتند. [۱۰۷]

محمد بن علی بن یعقوب معروف به ابوالفرج قناتی کاتب، معاصر و معاشر **نجاشی**، وراق بود. [۱۰۸] محمد بن خلیل بغدادی، **متکلم** و صاحب چند اثر کلامی و از شاگردان و یاران **هشام بن حکم** در **ضرب سکه** مهارت داشت. [۱۰۹] علی بن عبدالله بن وصیف (متوفی ۳۶۵) از متکلمان برجسته نیمه قرن چهارم در کار ساخت لوازم و وسایل برنجین به ویژه قندیل‌ها بسیار ماهر بود. [۱۱۰]

موقوفات و افراد خیر

پیداست که اشتغال استادان و عالمان به حرفه‌ای مشخص دست بالا می‌توانست موجب گذران زندگی خود آنان گردد، اما تأمین هزینه مراکز آموزشی و **طلاب** نیازمند بودجه‌ای سنگین و مستمر بود. گو این‌که این‌گونه مراکز بیش‌تر از طریق **موقوفات** و کمک‌های افراد خیر حمایت می‌شده‌اند. سید مرتضی مرکزی موسوم به دارالعلم را اداره می‌کرد و به شاگردان حوزه درسی خود در این دارالعلم **مقرری** ماهیانه می‌پرداخت، چنان‌که به شیخ طوسی ماهی دوازده **دینار** و به عبدالعزیز بن براج، هشت دینار پرداخت می‌شد. سید مرتضی هم‌چنین روستایی را برای تأمین کاغذ **فقها** و **طلاب** **وقف** کرده بود. [۱۱۱]

حاکمان دانش‌پرور

علاوه بر این‌ها حاکمان دانش‌پرور نیز به حوزه‌های علوم دینی کمک‌های مالی می‌کردند. با توجه به اهتمام عضدالدوله به رسیدگی به وضع مالی دانشمندان رشته‌های مختلف، اعم از فقها، **محدثان**، **مفسران**، متکلمان، نحویان، شاعران، پزشکان و مهندسان و اهتمام خاص او به آبادی **کربلا** و **نجف**، [۱۱۲] احتمالاً باید وضع مالی حوزه علمی شیعی بغداد هم در دوره او بهتر شده باشد.

دوره افول

حوزه بغداد که به ویژه در عصر **آل بویه**، با مرجعیت علمی شیخ الطائفه به اوج شکوفایی رسیده بود، با ورود طغرل سلجوقی به بغداد، به دعوت خلیفه عباسی در ۴۴۷، از رونق افتاد. **سلجوقیان حنفی** مذهب توانستند با تحریک فرقه‌گرایان مذهبی به نفوذ آل بویه بر بغداد پایان دهند. به دنبال حمله سلجوقیان، مدارس و مساجد و کتابخانه‌های شیعیان مورد هجوم قرار گرفت و بخش اعظم میراث مکتوب شیعه از میان رفت. کتابخانه شاپور بن اردشیر (تأسیس ۳۸۱)، وزیر بهاءالدوله دیلمی، با افزون بر ده هزار جلد کتاب به **آتش** کشیده شد. کتابخانه شیخ الطائفه ابوجعفر طوسی را نیز به **غارت**

بردند و آتش زدند و شیخ طوسی که قبل از ورود طغرل و سپاهش به بغداد، برای زیارت **مرقد امیرمؤمنان** علیه‌السلام به نجف رفته بود، ناگزیر از اقامت در همان‌جا شد. [۱۱۳] [۱۱۴] [۱۱۵] [۱۱۶]

این **مهاجرت اجباری**، پایان درخشش حوزه علمیه بغداد و سرآغاز تکوین **حوزه دیرسال نجف** بوده است. با این حال، درآمدن سلجوقیان به بغداد را نباید پایان بخش همه فعالیت‌های علمی حوزه بغداد تلقی کرد، چرا که **علمای شیعه** تا قرن‌ها بعد نیز کمابیش به تألیف و تدریس و تربیت شاگردان در حوزه بغداد اشتغال داشته‌اند.

چنان‌که **کاظمین**، از محلات غربی بغداد و مزار دو تن از امامان شیعه، **امام کاظم** و **امام جواد** سلام‌الله‌علیهما، به ویژه در دوره خلافت ناصر عباسی (حک: ۵۷۵-۶۲۲)، رونقی گرفته بود و علمای شیعه در اطراف **حرم** حلقه‌های درس داشتند. [۱۱۷] کاظمین که بعدها به صورت شهری مستقل در شمال بغداد و پیوسته به آن درآمد، از **سده** سیزدهم به این سو دارای حوزه علمی مستقلی — البته تحت تأثیر مکتب نجف — شد. این حوزه به ویژه از زمان **محمد مهدی خالصی کاظمی** که وی را مؤسس **حوزه علمی کاظمین** نیز می‌دانند، اهمیت مضاعف یافت و خاندان‌های علمی مشهوری در آن‌جا ظهور کردند. اما تقریباً از میانه‌های قرن پنجم و سده‌های سپسین، کانون اصلی فعالیت‌های حوزه شیعی به جای بغداد، ابتدا نجف و سپس **حلّه** بوده است.

فهرست منابع

- (۱) محمد محسن آقابزرگ طهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعة، چاپ علی نقی منزوی و احمد منزوی، بیروت ۱۹۸۳/۱۴۰۳.
- (۲) محمد محسن آقابزرگ طهرانی، طبقات اعلام الشیعة: النابس فی القرن الخامس، چاپ علینقی منزوی، بیروت ۱۹۷۱/۱۳۹۱.
- (۳) محمد محسن آقابزرگ طهرانی، طبقات اعلام الشیعة: نوابغ الرواة فی رابعة المئات، چاپ علی نقی منزوی، بیروت ۱۹۷۱/۱۳۹۰.
- (۴) محمد حسن آل یاسین، تاریخ حرم کاظمین (علیهما السلام)، ترجمه غلامرضا اکبری، (مشهد) ۱۳۷۱ ش.
- (۵) ابن ابی زینب، کتاب الغیبة، چاپ علی اکبر غفاری، تهران (۱۳۹۷).
- (۶) ابن اثیر، الکامل فی التاریخ.
- (۷) ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمة، چاپ علی اکبر غفاری، قم ۱۳۶۳ ش.
- (۸) ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، چاپ محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت ۱۹۹۲/۱۴۱۲.
- (۹) ابن خلکان، وفيات الاعیان.
- (۱۰) ابن ندیم، الفهرست، (تهران).
- (۱۱) عبدالله بن عیسی افندی اصفهانی، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، چاپ احمد حسینی، قم ۱۴۰۱.
- (۱۲) عباس اقبال آشتیانی، خاندان نوبختی، تهران ۱۳۵۷ ش.
- (۱۳) علی خامنه‌ای، «چهار کتاب اصلی علم رجال»، در یادنامه علامه امینی: مجموعه مقالات تحقیقی به اهتمام جعفر شهیدی و محمدرضا حکیمی، تهران: مؤسسه انجام کتاب، ۱۳۶۱ ش.
- (۱۴) خطیب بغدادی، تاریخ بغدادی.
- (۱۵) محمود ذریاب نجفی، المعجم الموحد، قم ۱۴۱۴.
- (۱۶) علی دوانی، مفاخر اسلام، تهران ۱۳۶۳ ش.
- (۱۷) محمد بن احمد ذهبی، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، چاپ عمر عبدالسلام تدمری، حوادث و وفیات ۴۴۱-۴۶۰ هـ، بیروت ۱۹۹۴/۱۴۱۴.
- (۱۸) شوشتری، قاموس الرجال.
- (۱۹) عبدالعزیز طباطبائی، «شخصیت علمی و مشایخ شیخطوسی»، در میراث اسلامی ایران، دفتر ۲، بهکوشش رسول جعفریان، قم: کتابخانه آیتالله مرعشی نجفی، ۱۳۷۴ ش.
- (۲۰) محمد بن حسن طوسی، الامالی، قم ۱۴۱۴.
- (۲۱) محمد بن حسن طوسی، عده الاصول، و بذیله الحاشیة الخلیلیة، لخلیل بن غازی قزوینی، چاپ محمدمهدی نجف، (قم) ۱۹۸۳/۱۴۰۳.
- (۲۲) محمد بن حسن طوسی، فهرست کتب الشیعة و اصولهم و اسماء المصنفین و اصحاب الاصول، چاپ عبدالعزیز طباطبائی، قم ۱۴۲۰.
- (۲۳) محمد بن حسن طوسی، کتابالغیبة، تهران (۱۳۹۸).
- (۲۴) حسن بن یوسف علامه حلّی، انوارالملکوت فی شرح الیاقوت، چاپ محمد نجمی زنجانی، (قم) ۱۳۶۳ ش.
- (۲۵) علی بن حسین علم الهدی، امالی المرتضی: غررالفوائد و دررالقلائد، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره ۱۹۵۴/۱۳۷۳.
- (۲۶) علی بن حسین علم الهدی، الذریعة الی اصول الشریعة، چاپ ابوالقاسم گرجی، تهران ۱۳۴۶-۱۳۴۸ ش.
- (۲۷) علی بن حسین علم الهدی، الشافی فی الامامة، چاپ عبدالزهراء حسینی خطیب، تهران ۱۴۱۰.
- (۲۸) عباس قمی، فواید رضویه در شرححال علمای جعفریه (ع)، چاپ عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، قم ۱۳۸۵ ش.
- (۲۹) کلینی، اصول کافی.
- (۳۰) احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ۱۹۸۸/۱۴۰۸.
- (۳۱) یاقوت حموی، معجمالادباء، چاپ احسان عباس، بیروت ۱۹۹۳.

پانویس

۱. ابن ندیم، الفهرست، ج ۱، ص ۲۷۹، (تهران) .
۲. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ۲، ص ۱۰۸-۱۰۷، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ۱۹۸۸/۱۴۰۸.
۳. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ۲، ص ۲۱۸-۲۱۹، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ۱۹۸۸/۱۴۰۸.
۴. ابن ندیم، الفهرست، ج ۱، ص ۲۷۶، (تهران) .
۵. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ۲، ص ۴۲۰-۴۲۲، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ۱۹۸۸/۱۴۰۸.
۶. محمد بن حسن طوسی، فهرست کتب الشیعہ و اصولهم و اسماء المصنفین و اصحاب الاصول، ج ۱، ص ۵۱۱، چاپ عبدالعزیز طباطبائی، قم ۱۴۲۰.
۷. احمد بن علی نجاشی، ج ۲، ص ۴۲۱، رجال النجاشی، ثبت علی الحق، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ۱۹۸۸/۱۴۰۸.
۸. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ۲، ص ۲۰۶-۲۰۵، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ۱۹۸۸/۱۴۰۸.
۹. محمد محسن آقابزرگ طهرانی، الذریعہ الی تصانیف الشیعہ، ج ۱، ص ۲۸۳، چاپ علی نقی منزوی و احمد منزوی، بیروت ۱۹۸۳/۱۴۰۳.
۱۰. محمد محسن آقابزرگ طهرانی، الذریعہ الی تصانیف الشیعہ، ج ۱، ص ۳۶۱، چاپ علی نقی منزوی و احمد منزوی، بیروت ۱۹۸۳/۱۴۰۳.
۱۱. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ۲، ص ۲۹۷-۲۹۵، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ۱۹۸۸/۱۴۰۸.
۱۲. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ۲، ص ۳۱۰، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ۱۹۸۸/۱۴۰۸.
۱۳. علی دوانی، مفاخر اسلام، ج ۳، ص ۲۰۸، تهران ۱۳۶۳ ش.
۱۴. محمد محسن آقابزرگ طهرانی، الذریعہ الی تصانیف الشیعہ، ج ۲، ص ۲۰۹، چاپ علی نقی منزوی و احمد منزوی، بیروت ۱۹۸۳/۱۴۰۳.
۱۵. محمد محسن آقابزرگ طهرانی، الذریعہ الی تصانیف الشیعہ، ج ۲، ص ۳۶۰، چاپ علی نقی منزوی و احمد منزوی، بیروت ۱۹۸۳/۱۴۰۳.
۱۶. محمد محسن آقابزرگ طهرانی، الذریعہ الی تصانیف الشیعہ، ج ۱۰، ص ۲۶، چاپ علی نقی منزوی و احمد منزوی، بیروت ۱۹۸۳/۱۴۰۳.
۱۷. محمد محسن آقابزرگ طهرانی، الذریعہ الی تصانیف الشیعہ، ج ۲۰، ص ۳۷۰-۳۷۱، چاپ علی نقی منزوی و احمد منزوی، بیروت ۱۹۸۳/۱۴۰۳.
۱۸. محمد بن حسن طوسی، عدۃ الاصول، ج ۱، ص ۳۶، و بذیلہ الحاشیۃ الخلیلیۃ، لخلیل بن غازی قزوینی، چاپ محمد مهدی نجف، (قم) ۱۹۸۳/۱۴۰۳.
۱۹. عبدالعزیز طباطبائی، «شخصیت علمی و مشایخ شیخ طوسی»، ج ۱، ص ۳۶۸، در میراث اسلامی ایران، دفتر ۲، بهکوشش رسول جعفریان، قم: کتابخانه آیتالله مرعشی نجفی، ۱۳۷۴ ش.
۲۰. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ۱، ص ۳۲۴، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ۱۹۸۸/۱۴۰۸.
۲۱. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ۲، ص ۴۲۷-۴۲۶، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ۱۹۸۸/۱۴۰۸.
۲۲. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ۲، ص ۳۸۴، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ۱۹۸۸/۱۴۰۸.
۲۳. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ۲، ص ۳۱۷-۳۱۸، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ۱۹۸۸/۱۴۰۸.

٢٤. شيخُ اصحابنا في وقته بالري، احمد بن علي نجاشي، ج ٢، ص ٢٩٠-٢٩١، رجال النجاشي، چاپ محمدجواد نائيني، بيروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٢٥. كليني، اصول كافي، ج ١، مقدمه حسينعلي محفوظ، ص ١٩-٢٠.
٢٦. احمد بن علي نجاشي، رجال النجاشي، ج ٢، ص ٢٩١، چاپ محمدجواد نائيني، بيروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٢٧. احمد بن علي نجاشي، رجال النجاشي، ج ١، ص ٣٠٥-٣٠٦، چاپ محمدجواد نائيني، بيروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٢٨. احمد بن علي نجاشي، رجال النجاشي، ج ١، ص ٢٩٣، چاپ محمدجواد نائيني، بيروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٢٩. احمد بن علي نجاشي، رجال النجاشي، ج ٢، ص ٣٩٧-٣٩٨، چاپ محمدجواد نائيني، بيروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٣٠. محمد محسن آقابزرگ طهراني، الذريعة الى تصانيف الشيعة، ج ٢، ص ٢٧، چاپ علي نقى منزوى و احمد منزوى، بيروت ١٩٨٣/١٤٠٣.
٣١. احمد بن علي نجاشي، رجال النجاشي، ج ٢، ص ٧١، چاپ محمدجواد نائيني، بيروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٣٢. احمد بن علي نجاشي، رجال النجاشي، ج ٢، ص ٣٩٨-٣٩٧، چاپ محمدجواد نائيني، بيروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٣٣. احمد بن علي نجاشي، رجال النجاشي، ج ١، ص ١٢١، چاپ محمدجواد نائيني، بيروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٣٤. ابن نديم، الفهرست، ج ١، ص ٢٢٥، (تهران) .
٣٥. محمد بن حسن طوسي، فهرست كتب الشيعة و اصولهم و اسماء المصنفين و اصحاب الاصول، ج ١، ص ٣١-٣٢، چاپ عبدالعزيز طباطبائي، قم ١٤٢٠.
٣٦. احمد بن علي نجاشي، رجال النجاشي، ج ١، ص ١٢١، چاپ محمدجواد نائيني، بيروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٣٧. عباس اقبال آشتياني، خاندان نويختي، ج ١، ص ١٠٢، تهران ١٣٥٧ ش.
٣٨. عباس اقبال آشتياني، خاندان نويختي، ج ١، ص ١٠٢-١٠٣، تهران ١٣٥٧ ش.
٣٩. احمد بن علي نجاشي، رجال النجاشي، ج ٢، ص ٣٧٣-٣٧٤، چاپ محمدجواد نائيني، بيروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٤٠. احمد بن علي نجاشي، رجال النجاشي، ج ١، ص ١٨٠، چاپ محمدجواد نائيني، بيروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٤١. حسن بن يوسف علامه حلي، انوارالملكوت في شرح الياقوت، ص ٢، چاپ محمد نجمي زنجاني، (قم) ١٣٦٣ ش.
٤٢. عباس اقبال آشتياني، خاندان نويختي، ج ١، ص ١٧١، تهران ١٣٥٧ ش.
٤٣. عباس اقبال آشتياني، خاندان نويختي، ج ١، ص ١٧٧، تهران ١٣٥٧ ش.
٤٤. ياقوت حموي، معجم الادباء، ج ٤، ص ١٧٨٤-١٧٨٦، چاپ احسان عباس، بيروت ١٩٩٣.
٤٥. احمد بن علي نجاشي، رجال النجاشي، ج ٢، ص ٣٠٦-٣١٠، چاپ محمدجواد نائيني، بيروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٤٦. احمد بن علي نجاشي، رجال النجاشي، ج ٢، ص ٣٢٧-٣٣١، چاپ محمدجواد نائيني، بيروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٤٧. عبدالله بن عيسى افندي اصفهاني، رياض العلماء و حياض الفضلاء، ج ٥، ص ١٧٨، چاپ احمد حسيني، قم ١٤٠١.
٤٨. احمد بن علي نجاشي، رجال النجاشي، ج ٢، ص ٣٣٢-٣٣٣، چاپ محمدجواد نائيني، بيروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٤٩. محمد بن حسن طوسي، كتاب الغيبة، ج ١، ص ٣٩٧، تهران (١٣٩٨).
٥٠. محمد بن حسن طوسي، كتاب الغيبة، ج ١، ص ٣٩٩، تهران (١٣٩٨).
٥١. محمد بن احمد ذهبي، تاريخ الاسلام و وفيات المشاهير و الاعلام، چاپ عمر عبدالسلام تدمري، حوادث و وفيات ٤٤١-٤٦٠ هـ، بيروت ١٩٩٤/١٤١٤.
٥٢. محمد بن حسن طوسي، كتاب الغيبة، ج ١، ص ٣٠٧-٣٠٧، تهران (١٣٩٨).
٥٣. محمد بن حسن طوسي، كتاب الغيبة، ج ١، ص ٤١٤، تهران (١٣٩٨).
٥٤. احمد بن علي نجاشي، رجال النجاشي، ج ٢، ص ٢٨٠-٢٨١، چاپ محمدجواد نائيني، بيروت ١٩٨٨/١٤٠٨.

٥٥. محمد بن حسن طوسی، فهرست کتب الشیعة و اصولهم و اسماء المصنفین و اصحاب الاصول، ج ١، ص ٣٩٤، چاپ عبدالعزیز طباطبائی، قم ١٤٢٠.
٥٦. ابن ابی زینب، کتاب الغیبة، ج ١، ص ٦٠، چاپ علی اکبر غفاری، تهران (١٣٩٧).
٥٧. ابن ابی زینب، کتاب الغیبة، ج ١، ص ١٣٨-١٣٩، چاپ علی اکبر غفاری، تهران (١٣٩٧).
٥٨. ابن ابی زینب، کتاب الغیبة، ج ١، ص ١٨٨، چاپ علی اکبر غفاری، تهران (١٣٩٧).
٥٩. ابن ابی زینب، کتاب الغیبة، ج ١، ص ٢٠٢، چاپ علی اکبر غفاری، تهران (١٣٩٧).
٦٠. ابن ابی زینب، کتاب الغیبة، ج ١، ص ١٢، چاپ علی اکبر غفاری، تهران (١٣٩٧).
٦١. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ٢، ص ٣٠٢، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٦٢. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ٢، ص ٢٩٨، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٦٣. ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمة، ج ١، ص ٨٨٩٤، چاپ علی اکبر غفاری، قم ١٣٦٣ ش.
٦٤. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ٢، ص ٣٣٠-٣٢٧، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٦٥. علی بن حسین علم الهدی، الشافی فی الامامة، ج ١، ص ٣٣، چاپ عبدالزهراء حسینی خطیب، تهران ١٤١٠.
٦٦. علی بن حسین علم الهدی، الذریعة الی اصول الشریعة، قسمت ١، مقدمه گرجی، ص پانزده، چاپ ابوالقاسم گرجی، تهران ١٣٤٦-١٣٤٨ ش.
٦٧. علی بن حسین علم الهدی، الذریعة الی اصول الشریعة، قسمت ١، مقدمه گرجی، ص پانزده، چاپ ابوالقاسم گرجی، تهران ١٣٤٦-١٣٤٨ ش.
٦٨. محمد بن حسن طوسی، کتاب الغیبة، ج ١، ص ٣، تهران (١٣٩٨).
٦٩. محمد محسن آقابزرگ طهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ٤، ص ٤٥٥، چاپ علی نقی منزوی و احمد منزوی، بیروت ١٩٨٣/١٤٠٣.
٧٠. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ١، ص ٢٢٥، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٧١. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ٢، ص ٢٩٥-٢٩٤، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٧٢. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ٢، ص ٣٣١-٣٢٧، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٧٣. علی بن حسین علم الهدی، امالی المرتضی: غرر الفوائد و درر القلائد، قسم ١، مقدمه محمد ابوالفضل ابراهیم، ص ٢٠، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره ١٩٥٤/١٣٧٣.
٧٤. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ٢، ص ٣٢٠-٣١٩، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٧٥. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ٢، ص ٣٢٢-٣٢١، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٧٦. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ١، ص ٢٢٦-٢٢٥، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٧٧. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ١، ص ٢٢٤، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٧٨. محمد محسن آقابزرگ طهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ١٠، ص ٨٤، چاپ علی نقی منزوی و احمد منزوی، بیروت ١٩٨٣/١٤٠٣.
٧٩. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ١، ص ٣٠٣-٣٠٢، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٨٠. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ١، ص ٣٥٨، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٨١. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ١، ص ٤١٧-٤١٨، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
٨٢. محمود ذریاب نجفی، المعجم الموحد، ج ١، ص ٢٣، قم ١٤١٤.
٨٣. محمد بن حسن طوسی، فهرست کتب الشیعة و اصولهم و اسماء المصنفین و اصحاب الاصول، ج ١، ص ٦٧، چاپ عبدالعزیز

طباطبائي، قم ١٤٢٠.

- ٨٤ شوشتری، قاموس الرجال، ج ١، ص ٢٥-٢٦.
- ٨٥ احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ١، مقدمه نائینی، ص ١٥-٢١، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
- ٨٦ محمود ذریاب نجفی، المعجم الموحد، ج ١، ص ٣٠، قم ١٤١٤.
- ٨٧ علی خامنه‌ای، «چهار کتاب اصلی علم رجال»، ج ١، ص ٣٧٢-٤١٢، در یادنامه علامه امینی: مجموعه مقالات تحقیقی به اهتمام جعفر شهیدی و محمدرضا حکیمی، تهران: مؤسسه انجام کتاب، ١٣٦١ ش.
- ٨٨ احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ٢، ص ٤٢٥، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
- ٨٩ ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ٣، ص ٣٦٩-٣٧١.
- ٩٠ ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ٤، ص ٣٥٤-٣٥٦.
- ٩١ ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ٥، ص ٣٥٩-٣٦٣.
- ٩٢ خطیب بغدادی، تاریخ بغدادی، ج ٣، ص ٤٠-٤١.
- ٩٣ ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ٤، ص ٤١٤-٤٣٠.
- ٩٤ احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ٢، ص ٤٢٥-٤٢٦، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
- ٩٥ محمدحسن آقابزرگ طهرانی، طبقات اعلام الشيعة: نوابغ الرواة في رابعة المئات، ج ١، ص ١٧٨، چاپ علی نقی منزوی، بیروت ١٩٧١/١٣٩٠.
- ٩٦ احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ١، ص ٢٢٥-٢٢٦، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
- ٩٧ احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ٢، ص ٣٠٢، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
- ٩٨ احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ٢، ص ٢٩١، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
- ٩٩ محمد بن حسن طوسی، الامالی، ج ١، ص ٣٣١، قم ١٤١٤.
- ١٠٠ احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ٢، ص ٤٠٧-٤٠٨، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
- ١٠١ ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الملوك و الامم، ج ١٥، ص ١٥٧، چاپ محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت ١٩٩٢/١٤١٢.
- ١٠٢ محمد بن حسن طوسی، الامالی، ج ١، ص ٢٥٧، قم ١٤١٤.
- ١٠٣ محمد بن حسن طوسی، الامالی، ج ١، ص ٣٩٤، قم ١٤١٤.
- ١٠٤ محمدحسن آقابزرگ طهرانی، طبقات اعلام الشيعة: النابغ في القرن الخامس، ج ١، ص ٦٦، چاپ علینقی منزوی، بیروت ١٩٧١/١٣٩١.
- ١٠٥ خطیب بغدادی، تاریخ بغدادی، ج ٨، ص ٤٥٤-٤٥٥.
- ١٠٦ یاقوت حموی، معجم الادباء، ج ٥، ص ١٩٦٤، چاپ احسان عباس، بیروت ١٩٩٣.
- ١٠٧ احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ٢، ص ١٢٠، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
- ١٠٨ احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ٢، ص ٣٢٦، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
- ١٠٩ احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ج ٢، ص ٢١١، چاپ محمدجواد نائینی، بیروت ١٩٨٨/١٤٠٨.
- ١١٠ یاقوت حموی، معجم الادباء، ج ٤، ص ١٧٨٥-١٧٨٦، چاپ احسان عباس، بیروت ١٩٩٣.
- ١١١ عباس قمی، فواید رضویه در شرح حال علمای جعفریه (ع)، ج ١، ص ٣٣٥، چاپ عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، قم ١٣٨٥ ش.
- ١١٢ ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، ج ٨، ص ٧٠٤٧٠٥.
- ١١٣ ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الملوك و الامم، ج ١٦، ص ١٦، چاپ محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت

١١٤. ابن اثير، الكامل فى التاريخ، ج٩، ص ٣٥٠.
١١٥. ابن اثير، الكامل فى التاريخ، ج٩، ص ٦٣٧٦٣٨.
١١٦. محمد بن احمد ذهبى، تاريخ الاسلام و وفيات المشاهير و الاعلام، ج١، ص ٤٩٠-٤٩١، چاپ عمر عبدالسلام تدمرى، حوادث و وفيات ٤٤١-٤٦٠ هـ، بيروت ١٩٩٤/١٤١٤.
١١٧. محمدحسن آل ياسين، تاريخ حرم كاظمين (عليهماالسلام)، ج١، ص ٣٧، ترجمه غلامرضا اكبرى، (مشهد) ١٣٧١ ش.

حوزه علمیه حله

حوزه علمیه حله تقریباً از زمان تکمیل شهر حله، تأسیس شد.

قدمت

تأسیس حوزه علمیه شیعی در حله نباید از حدود سال ۵۰۰، زمان تکمیل ساخت شهر حله، چندان این سوتر باشد. بر اساس نشانه‌هایی می‌توان حدس زد که تقریباً دو یا سه دهه پس از بنای شهر، حوزه‌های علمیه شیعی نیز در آنجا برپا بوده است. این نشانه‌ها از مطالعه زندگی‌نامه شماری از عالمان شیعه حله در سده ششم به دست آمده است.

علماء

از جمله این عالمان، عربی بن مسافر حلّی (متوفی پس از ۵۸۰) است که به نوشته ذهبی،^[۱] بسیاری از شیعیان از مناطق اطراف برای تعلم نزد او می‌رفتند (البته ذهبی یا کاتبان نسخه‌های کتاب او نام عربی را به اشتباه علی ضبط کرده‌اند) (رجوع کنید به این منابع^[۲] ^[۳] ^[۴] ^[۵] که همه نام او را «عربی» ضبط کرده‌اند). هم‌چنین ابوعبدالله حسین بن هبة‌الله بن رطبه سواری، دانشمند و نویسنده شیعی (متوفی ۵۷۹) در حله به تدریس اشتغال داشته است.^[۶]

از این دو معروف‌تر ابوعبدالله محمد بن ادریس، معروف به ابن ادریس حلّی (متوفی ۵۹۸)، است که به گفته ذهبی^[۷] در دوره خویش در میان علمای شیعه مانند نداشت و یاران و شاگردان زیادی از درس او بهره می‌گرفتند.

گزارش حمصی

از این شواهد گویاتر گزارشی است که از سفر سدیدالدین حمصی، شیخ متکلمان شیعه در سده ششم، در دست است. سدیدالدین حمصی که از استادان منتجب‌الدین رازی، صاحب الفهرست،^[۸] بوده در مقدمه کتابش با نام المنقذ من التقليد و المرشد الی التوحید تصریح کرده است که در راه بازگشت از سفر حج، به اصرار علمای شیعه یک چند در حله اقامت گزیده و این کتاب را در همان‌جا در ۵۸۱ تصنیف کرده و در آن ایام، به تدریس و مذاکره علمی مشغول بوده است.^[۹] ^[۱۰]

این چند گزارش نه تنها بر رونق حوزه علمیه شیعه در چند دهه آخر سده ششم تصریح دارد، بلکه در عین حال از این واقعیت حکایت می‌کند که با وجود این عالمان در حله، چه در مسند تدریس و استادی و چه در حلقه شاگردان، سابقه رونق حوزه علمیه حله به پیش از اواسط قرن ششم می‌رسد.

گزارش ابن مشهدی

گزارشی هم از **محمد بن جعفر مشهدی**، مشهور به **ابن مشهدی** (متوفی ۶۰۵)، [۱۱] [۱۲] در دست است که هم به صراحت، زمان تشکیل جلسات درسی حوزه علمیه حلّه را تا **دهه** ششم سده ششم به عقب می‌برد و هم محلّ مشخص تدریس را ذکر می‌کند. به گفته ابن مشهدی، [۱۳] [۱۴] که خود نیز در این حلقه‌های درسی شرکت داشته است، مجالس تدریس **حدیث** در خانه ابوالبقاء **هبة‌الله بن نما** در شهر حلّه در ۵۶۹ و نیز مجلس مشابه دیگری در خانه **عربی بن مسافر عبادی** در ۵۷۳ در حلّه دایر بوده است (برای تاریخ ۵۶۵ به این منبع رجوع کنید [۱۵]).

البته تدریس به خانه‌های علما منحصر نبوده، چنان‌که چند دهه بعدتر، از مدرسه‌ای جنب مشهد صاحب الزمان یاد شده است که نوه هبة‌الله بن نما، نجیب‌الدین محمد بن جعفر، معروف به **ابن نمای حلّی** که خود از استادان برجسته این شهر بود، اتاق‌های آن را در ۶۳۳ بازسازی کرد و گروهی از **فقیهان** را در آنجا اسکان داد. [۱۶]

حمله مغول

حوزه علمیه حلّه بر خلاف مراکز علمی بسیاری از شهرها که در سده هفتم در پی هجوم ویران‌گر **مغول** دچار رکود و حتی نیستی شدند، پس از سقوط **عباسیان** رونق گرفت. به نوشته وصّاف الحضرة، [۱۷] پس از غلبه هولاکو بر **بغداد** (۶۵۶)، سدیدالدین **یوسف بن مطهر**، پدر **علامه حلّی** (متوفی ۷۲۶)، و مجدالدین **محمد بن حسن بن طاووس حلّی** و شمس‌الدین **محمد بن العز** به نمایندگی از مردم حلّه با مکتوبی به درگاه هولاکو رفتند و ضمن اعلام فرمان‌برداری به وی گفتند که خبر پیروزی مغولان را از طریق اخبار اجداد خویش، **امامان معصوم شیعه** به ویژه **امیرمؤمنان علیه‌السلام**، شنیده‌اند. هولاکو نیز آنان را نواخت و تکّله و علاء‌الدین عجمی را به شحنگی آن‌جا فرستاد. ظاهراً در نتیجه این **تدبیر** علمای حلّه و **آرامش** و **امنیت** متعاقب آن، این شهر پناه‌گاه و مجمع **علما** به ویژه **علمای امامی** شد؛ چندان که به نوشته **افندی اصفهانی** [۱۸] در روزگار **علامه حلّی**، ۴۴۰ **مجتهد** و **فقیه** در حلّه می‌زیستند.

بدین ترتیب، حوزه علمیه حلّه که سال‌ها پیش از حمله مغول پایه‌گذاری شده بود، بعد از فتح بغداد و امان نامه گرفتن مردم شهر از ایلخان مغول، اصلی‌ترین **حوزه علمی شیعه** شد. دیدار **خواجه نصیرالدین طوسی**، در مقام صدر اعظم هولاکو، از این **حوزه علمی** و حضور احترام‌آمیز او در مجلس درس **محقق حلّی**، که به یک پرسش و پاسخ فقهی و مکاتبه علمی این دو با یکدیگر و نیز پرسش از آینده علمی این حوزه انجامید، نشانه جای‌گاه معتبر این حوزه است. [۱۹]

ویژگی‌ها و دستاوردها

حیات علمی حوزه حلّه و رونق آن، به ویژه در قرن ششم تا هشتم، با بررسی عواملی چون کثرت **طلاب** و مدرّسان و مشاهیر علمی این **حوزه** و اعتبار مدرّسان و دانش‌آموختگان و کتاب‌های مهمی که به ویژه در حوزه **فقه** و **اصول** تألیف کرده بودند و نیز از طریق گام‌هایی که در پیش‌برد دانش‌های اسلامی برداشته شده

بود مشخص می‌شود. مهم‌ترین ویژگی‌ها و دستاوردهای حوزه حلّه — البته با نظر به تاریخی و زمان‌مند بودن آن‌ها — عبارت‌اند از:

احیای روح تحقیق

مواجهه با رکود علمی و احیای روح تحقیق یکی از ویژگی‌ها و دستاوردها می‌باشد. شیوه فقهی شیخ طوسی، که به ویژه در کتاب **المبسوط** بیان شده است، به علت شخصیت و سیادت علمی شیخ و روش اعتدالی او، تا یک سده شیوه مسلط میان **فقیهان امامی** بوده و فقیهان پس از او تا مدت‌ها شارح و ناقل آرا و فتاوی او بودند و در صدد نقد آرای او بر نمی‌آمدند. [۲۰]

این سنت طولانی **تقلید** از شیخ طوسی، مشهور به **شیخ الطائفه**، را ابن ادریس حلّی، یکی از بزرگ‌ترین علمای حوزه علمیه حلّه، درهم شکست. ابن ادریس نزد استادانی چون عمادالدین **محمد بن ابی القاسم طبری**، عربی بن مسافر، حسین بن هبه‌الله بن رطبه درس خواند. [۲۱] [۲۲] [۲۳] [۲۴] [۲۵] [۲۶] او شاگردان زیادی را در حلّه پرورش داد که از میان آن‌ها **فخار بن معّد موسوی**، [۲۷] [۲۸] محمد بن جعفر بن هبه‌الله بن نمای حلّی، [۲۹] [۳۰] علی بن یحیی خیاط [۳۱] و احمد بن مسعود اسدی [۳۲] [۳۳] درخور ذکرند. او به ویژه با تألیف کتاب فقهی بدیع خود، السرائر، راه نقد اسلاف را پیش گرفت و **رخوت** حاکم بر **فقه امامی** را با شیوه **اجتهادی** خویش از میان برد.

شهرت **ابن ادریس** بیش‌تر به سبب انتقادهای صریح او از شیخ طوسی است. مخالفت ابن ادریس با **حجیت خبر واحد** از موارد صریح مخالفت او با شیخ طوسی بود. در واقع اصرار او بر آزاداندیشی و لزوم خروج از تقلید از بزرگان و اهتمام در نقد آرای فقهای بزرگ مایه‌های پیشرفت و تکامل دانش فقه را فراهم کرد. [۳۴] [۳۵]

از این رو احیای روح تحقیق و انتقاد از آرای فقهی بزرگان یکی از کارکردهای بسیار مثبت حوزه علمی حلّه به شمار می‌رود.

مرحله جدید علم حدیث و رجال

ویژگی دیگر حوزه علمیه حلّه، دسته‌بندی **احادیث** به اعتبار **سند** و تدوین آثار رجالی است. در حوزه حلّه، **علم حدیث** و **رجال** نیز وارد مرحله جدیدی شد. در واقع، دور شدن از عصر حضور و وقوع روی‌دادهایی مانند از بین رفتن کتابخانه‌های مهم شیعیان در بغداد و نیز پراکندگی‌های شیعیان در شهرهای مختلف و گاه **مهاجرت** آنان به نقاط دوردست موجب ناکارآمدی روش‌ها و قرائنی شد که محدثان متقدم در گذشته برای تشخیص **روایات** درست از نادرست به کار می‌گرفتند.

از این رو، **فقیه** و رجالی حوزه حلّه، سید جمال‌الدین **احمد بن موسی بن طاووس** (متوفی ۶۷۳)، طرح تقسیم‌بندی احادیث از نظر سند را — که پیشتر در میان محدثان متقدم **اهل سنت** صورت گرفته بود — در چهار قسم **صحیح** و **موثق** و **حسن** و **ضعیف** ارائه کرد.

این تقسیم‌بندی را علامه حلّی تحکیم کرد و در استدلال‌های خود به کار گرفت.^[۳۷] پس از او تا زمان معاصر، این روش، با ملاحظات تکمیلی و اصلاحی، مورد توجه و استناد فقها بوده است. به علاوه، در همین حوزه، سه کتاب مهم رجال توسط همین **ابن طاووس** و علامه حلّی و **ابن داوود حلّی** تدوین شد.

سبک نوین حدیثی فتوایی

دستاورد دیگر این حوزه علمی، ارائه سبک نوین «حدیثی - فتوایی» در **تدوین** و **تدریس** فقه می‌باشد. در **عصر حضور امامان** تا نخستین دهه‌های **دوران غیبت**، کتاب‌های فقهی شیعه مانند آثار **کلینی**، **محمد بن علی بن بابویه** و پدرش **علی بن حسین بن بابویه** بیش‌تر حاوی احادیث بود و تدوین کنندگان این کتاب‌ها که **اصحاب حدیث** خوانده می‌شوند. متن احادیث را به عنوان **فتوای فقهی** خود عرضه می‌کردند؛ در مقابل اینان، فقیهانی چون **ابن جنید اسکافی** (قرن چهارم)، **شیخ مفید** (متوفی ۴۱۳)، **سید مرتضی** (متوفی ۴۳۶) و **شیخ طوسی** (متوفی ۴۶۱) کتاب‌هایی مختص **فتوا** در موضوعات مختلف نوشتند (برای نمونه‌ای از این فتاوی به این منبع رجوع کنید^[۳۸])، اما محقق حلّی (متوفی ۶۷۶) با درآمیختن احادیث و فتوا این دو را در کنار هم و به سبک تلفیقی ارائه کرد.^[۳۹]

محقق حلّی در حله نزد بزرگانی چون ابن نما حلّی و فخّار بن معد موسوی **تلمذ** کرد^{[۴۰] [۴۱]} و در حوزه درسی او شاگردان بسیاری چون علامه حلّی، عبدالکریم بن احمد بن طاووس نویسنده **فرحه الغری**، محمد بن علی بن طاووس، ابن داوود حلّی، عزالدین حسن بن ابی طالب یوسفی آبی صاحب **کشف الرموز** در شرح مختصر نافع، پرورش یافتند.^{[۴۲] [۴۳] [۴۴] [۴۵]}

مهم‌ترین اثر او، **شرایع الاسلام** است که از همان آغاز کتاب درسی بود و هم‌چنان یکی از کتب درسی و متون فتوایی در **فقه امامیه** است و شروح و حواشی بسیاری بر آن نوشته‌اند.^[۴۶]

نوگرایی در ابواب فقهی

نوگرایی در باب‌بندی موضوعات فقهی از دستاوردهای جدیدی بود که در حوزه علمیه حله محقق شد. عدم نظم و انسجام موضوعی مناسب در کتاب **المبسوط** شیخ طوسی، محقق حلّی را به اندیشه تقسیم‌بندی دقیق مباحث فقهی رهنمون شد. او همه **باب‌های فقه** را در چهار بخش **عبادات**، **احکام**، **عقود** و **ایقاعات** دسته‌بندی کرد. فقهای معاصر نیز این تقسیم‌بندی را ضمن افزودن برخی نکات پذیرفته‌اند.^[۴۷]

علمای مشهور

محقق حلّی

بخش در خور توجهی از نوآوری‌ها و دستاوردهای حوزه علمیه حله، حاصل کوشش‌های پی‌گیرانه و دقت‌های ژرف محقق حلّی بوده که پس از او به دست مؤثرترین و مشهورترین عالم حوزه علمی حله، جمال‌الدین حسن بن یوسف بن مطهر معروف به علامه حلّی تداوم یافته است. او علاوه بر پدرش، نزد محقق حلّی، خواجه نصیرالدین طوسی، **ابن میثم بحرانی** و **سید علی بن طاووس** و **احمد بن طاووس** فقه و اصول و حدیث و **کلام** و **فلسفه** و **منطق** و **ریاضیات** خواند.

علامه حلّی

علامه حلّی خود نیز شاگردان بسیاری در حوزه علمیه حلّه تربیت کرد که مشهورترین آنان فرزندش **فخرالمحققین** (متوفی ۷۷۱)، خواهرزادگانش، عمیدالدین عبدالمطلب و ضیاءالدین عبدالله و تاج‌الدین حسنی و قطب‌الدین محمد رازی معروف به **قطب تحتانی** بودند. [۴۸] [۴۹] [۵۰] کتاب‌های **ارشاد الاذهان**، **تبصره المتعلمین**، **قواعد الاحکام**، **مختلف الشیعه** و **تذکره الفقهاء** در فقه، **تهذیب الوصول** در دانش اصول، **الجواهر النضید** در منطق، **خلاصه الاقوال** در مباحث رجالی، **کشف المراد** و **الباب الحادی عشر** در کلام از جمله تألیفات متعدد اوست [۵۱] (برای گزارش تفصیلی آثار او به این منبع رجوع کنید [۵۲]). بیشتر این کتاب‌ها متون درسی حوزه‌های علمیه بوده‌اند و بر آن‌ها شرح و حاشیه نوشته شده است.

علامه با پیروی از روش فقهی اسلاف خود، شیخ طوسی و محقق حلّی، **فقه تفریعی** را با توجه به موضوع‌بندی محقق حلّی و با بهره‌گیری از تسلط خود بر **قواعد فقهی** کمال بخشید. او با نگارش دو کتاب **تذکره الفقهاء**، در بررسی و نقد آرای **مذاهب مختلف اسلامی**، و **مختلف الشیعه**، در بررسی اختلافات فتوایی فقه‌های امامی، هم کار شیخ طوسی را به کمال رساند و هم در واقع **فقه تطبیقی مذهب امامی** را بنیان گذارد.

کتاب‌های اصولی او چون **تهذیب الوصول** و کتاب **نهج الوصول الی علم الاصول** نیز در کمال‌بخشی فقه امامیه تأثیر جدی داشت.

فخرالمحققین

پس از علامه، نام‌بردارترین دانشمند حوزه حلّه فخرالمحققین بود. او بر چند کتاب فقهی و کلامی پدرش شرح نوشت که از همه مشهورتر **ایضاح الفوائد** (شرح قواعد) است. [۵۳] مطالب استدلالی او در این شرح به سبب دقت و موشکافی مؤلف همواره محل توجه افرادی چون **شیخ مرتضی انصاری** بوده است. [۵۴] [۵۵]

[۵۶] [۵۷] [۵۸]

شاگردان بسیاری از محضر درس این استاد حوزه حلّه (فخرالمحققین) بهره بردند که از جمله آنان **محمد بن مکی عاملی** معروف به **شهید اول** (متوفی ۷۸۶)، فخرالدین احمد بن عبدالله معروف به **ابن متوج** بحرانی و **فیروزآبادی** صاحب **القاموس المحیط** است. [۵۹]

در میان این شاگردان، شهید اول شهرت بسیار پیدا کرد. او که برای تکمیل مراحل تحصیل خود از قریه جزین **جبل عامل** به حلّه سفر کرده بود، علاوه بر فخرالمحققین، نزد سید ضیاءالدین حسینی و برادرش سید عمیدالدین و سید تاج‌الدین ابن معیه حسنی و دیگران درس خواند و **حکمت** و **علوم عقلی** را در شام نزد قطب‌الدین **محمد بن محمد رازی** که خود از پرورش یافتگان حوزه علمی حلّه بود، فرا گرفت. [۶۰]

[۶۱] تأسیس و شکوفایی **حوزه علمیه جبل عامل** مرهون فعالیت‌های علمی و تدریسی او بوده است.

دوره رکود

حوزه علمیه حلّه که از اواسط قرن ششم و سرتاسر قرن هفتم و هشتم معتبرترین و پرکارترین حوزه شیعی بود، عمدتاً به علت درگیری‌های مکرری که در دوره ملوک الطوائفی پس از سقوط ایلخانان (حک: ۶۵۴-۷۵۰) بر سر تصرف حلّه روی داد، رفته رفته رونق خود را از دست داد. در واقع صرف‌نظر از دوره شیخ حسن بزرگ جلایری که در ۷۳۹ حلّه را فتح کرد، به سبب درگیری‌های مکرر جلایریان با تیموریان از ۷۹۵ تا دهه نخست قرن نهم و سپس تداوم این درگیری‌ها تا ۸۵۰ میان جلایریان و قره قوینلوها، این شهر سخت ناامن شد [۶۲] نیز حلّه).

این ناامنیها در رکود حوزه حلّه مؤثر افتاد، چنان‌که فقیه و متکلم حوزه حلّه، فاضل مقداد سیوری حلّی، شاگرد شهید اول و فخرالمحققین و استاد ابن فهد حلّی، به همراه بسیاری از علمای بزرگ حلّه، این شهر را به قصد نجف ترک کرد و در ۸۲۶ در این شهر درگذشت. [۶۳] [۶۴]

با این همه در طی این حادثه‌ها فعالیت حوزه حلّه متوقف نشد. چنان‌که مدرسه علمی موسوم به زعیه/ زعبه/ زعینه/ زعنیه/ رعیه در حلّه دایر بود و جمال‌الدین احمد بن شمس‌الدین محمد، مشهور به ابن فهد حلّی، در این مدرسه به تدریس اشتغال داشت. [۶۵] سرانجام در پی ادعای مهدویت سید محمد بن فلاح مشعشع، درس خوانده حوزه حلّه و شاگرد ابن فهد حلّی، و تسلط او بر حلّه و سپس جنگ‌های ویرانگر اخلاف او با آق قوینلوها، امنیت به کلی از شهر حلّه رخت بر بست. [۶۶] [۶۷]

بدین‌گونه به مرور حوزه علمیه جبل عامل، که در سال‌های پایانی دهه هشتاد قرن هشتم پایه‌گذاری شده بود، و سپس حوزه نجف، که به سبب برخی اقدامات رفاهی و امنیتی حاکمان شهر دوباره رو به رونق گرفتن داشت، جانشین حوزه علمیه حلّه شدند. [۶۸] با آن‌که این حوزه کاملاً از حرکت بازنايستاد، دیگر هیچ‌گاه به دوران طلایی و درخشان خود بازنگشت.

فهرست منابع

- (۱) محمد محسن آقابزرگ طهرانی، طبقات اعلام الشيعة: الثقات العيون في سادس القرون، چاپ علی نقی منزوی، بیروت ۱۳۹۲/۱۹۷۲.
- (۲) محمد محسن آقابزرگ طهرانی، طبقات اعلام الشيعة: الحقائق الراهنة في المائة الثامنة، چاپ علی نقی منزوی، بیروت ۱۹۷۵.
- (۳) ابن ادریس حلّی، موسوعة ابن ادریس الحلّی: کتاب السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، چاپ محمد مهدی موسوی خراسان، قم ۱۳۸۷ ش.
- (۴) ابن جنید اسکافی، مجموعه فتاوی ابن الجنید، تألیف علی پناه اشتهااردی، قم ۱۴۱۶.
- (۵) ابن داوود حلّی، کتاب الرجال، چاپ جلال الدین محدث ارموی، تهران ۱۳۴۲ ش.
- (۶) ابن مشهدی، المزار الکبیر، چاپ جواد قیومی اصفهانی، قم ۱۴۱۹.
- (۷) محمد امین بن محمد شریف استرآبادی، الفوائد المدنیة، چاپ سنگی تبریز ۱۳۲۱، چاپ افست (قم ۱۴۰۵).
- (۸) زاینه اشمیتکه، اندیشه های کلامی علامه حلّی، ترجمه احمد نمایی، مشهد ۱۳۷۸ ش.
- (۹) عبدالله بن عیسی اصفهانی، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، چاپ احمد حسینی، قم ۱۴۰۱.
- (۱۱) مرتضی بن محمد امین انصاری، کتاب المکاسب، قم ۱۴۱۱.
- (۱۲) محمد بحر العلوم، «الدراسة و تاریخها فی النجف»، در موسوعة العتبات المقدسة، تألیف جعفر خلیلی، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۹۸۷/۱۴۰۷.
- (۱۳) یوسف بن احمد بحرانی، لؤلؤة البحرين، چاپ محمد صادق بحر العلوم، قم (بی تا).
- (۱۴) محمد بن حسن حرّ عاملی، امل الآمل، چاپ احمد حسینی، بغداد (۱۹۶۵)، چاپ افست قم ۱۳۶۲ ش.
- (۱۵) یوسف حلّی، تاریخ الحلة، نجف ۱۳۸۵/۱۹۶۵، چاپ افست قم ۱۳۷۲ ش.
- (۱۶) محمود بن علی حمصی رازی، المتقد من التقليد، قم ۱۴۱۲-۱۴۱۴.
- (۱۹) محمد بن مکی شهید اول، الاربعون حديثاً، قم ۱۴۰۷.
- (۲۰) حسن صدر، تکملة املاآمل، چاپ حسین علی محفوظ، عبدالکریم دباغ، و عدنان دباغ، بیروت ۲۰۰۸/۱۴۲۹.
- (۲۱) مجلسی، بحار الانوار.
- (۲۲) جعفر بن حسن محقق حلّی، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، چاپ عبدالحسین محمد علی بقال، نجف ۱۳۸۹/۱۹۶۹.
- (۲۳) جعفر بن حسن محقق حلّی، مختصر نافع: (ترجمه فارسی)، چاپ محمد تقی دانش پزوه، تهران ۱۳۶۲ ش.
- (۲۴) جعفر بن حسن محقق حلّی، المعترف فی شرح المختصر، چاپ سنگی (تهران) ۱۳۱۸.
- (۲۵) علی بن عبیدالله منتجب الدین رازی، الفهرست، چاپ جلال الدین محدث ارموی، قم ۱۳۶۶ ش.
- (۲۶) موسوعة طبقات الفقهاء، اشراف جعفر سبحانی، قم: مؤسسه الامام الصادق، ۱۴۱۸-۱۴۲۴.
- (۲۷) عبدالله بن فضل الله و صاف الحضرة، تاریخ و صاف، چاپ سنگی بمبئی ۱۲۶۹.
- (۲۸) محمد بن احمد ذهبی، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، چاپ عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، حوادث و وفیات ۵۷۱-۵۸۰هـ، ۱۴۱۷.
- (۲۹) محمد بن احمد ذهبی، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، چاپ عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، حوادث و وفیات ۵۸۱-۵۹۰هـ، ۱۴۱۷.
- (۳۰) محمد بن احمد ذهبی، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، چاپ عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، حوادث و وفیات ۵۹۱-۶۰۰هـ، ۱۴۱۷؛

۱. محمد بن احمد ذهبی، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، ج ۱، ص ۴۰۰-۴۰۱، چاپ عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، حوادث و وفیات ۵۵۸۱۵۹۰، ۱۴۱۷.
۲. علی بن عبدالله منتجب‌الدین رازی، الفهرست، ج ۱، ص ۹۱، چاپ جلال‌الدین محدث ارموی، قم ۱۳۶۶ ش.
۳. ابن مشهدی، المزار الکبیر، ج ۱، ص ۵۶۶، چاپ جواد قیومی اصفهانی، قم ۱۴۱۹.
۴. عبدالله بن عیسی افندی اصفهانی، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۳، ص ۳۱۰، چاپ احمد حسینی، قم ۱۴۰۱.
۵. موسوعه طبقات الفقهاء، اشراف جعفر سبحانی، ج ۶، ص ۱۷۸، قم: مؤسسه الامام الصادق، ۱۴۱۸۱۴۲۴.
۶. محمد بن احمد ذهبی، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، ج ۱، ص ۲۸۶، چاپ عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، حوادث و وفیات ۵۵۷۱۵۸۰، ۱۴۱۷.
۷. محمد بن احمد ذهبی، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، ج ۱، ص ۳۱۴، چاپ عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، حوادث و وفیات ۵۵۹۱۶۰۰، ۱۴۱۷.
۸. علی بن عبدالله منتجب‌الدین رازی، الفهرست، ج ۱، ص ۱۰۷، چاپ جلال‌الدین محدث ارموی، قم ۱۳۶۶ ش.
۹. محمود بن علی حمصی رازی، المنقذ من التقليد، ج ۱، ص ۱۸۱۷، قم ۱۴۱۲-۱۴۱۴.
۱۰. محمود بن علی حمصی رازی، المنقذ من التقليد، ج ۲، ص ۴۰۲، قم ۱۴۱۲-۱۴۱۴.
۱۱. ابن مشهدی، المزار الکبیر، ج ۱، ص ۴۳۴۴۳۵، چاپ جواد قیومی اصفهانی، قم ۱۴۱۹.
۱۲. ابن مشهدی، المزار الکبیر، ج ۱، ص ۵۶۶۵۶۷، چاپ جواد قیومی اصفهانی، قم ۱۴۱۹.
۱۳. ابن مشهدی، المزار الکبیر، ج ۱، ص ۴۳۴۴۳۵، چاپ جواد قیومی اصفهانی، قم ۱۴۱۹.
۱۴. ابن مشهدی، المزار الکبیر، ج ۱، ص ۵۶۶۵۶۷، چاپ جواد قیومی اصفهانی، قم ۱۴۱۹.
۱۵. محمد محسن آقابزرگ طهرانی، طبقات اعلام الشیعہ: الثقات العیون فی سادس القرون، ج ۱، ص ۳۳۴-۳۳۵، چاپ علی نقی منزوی، بیروت ۱۳۹۲/۱۹۷۲.
۱۶. حسن صدر، تکملة امل الآمل، ج ۴، ص ۴۲۵، چاپ حسین علی محفوظ، عبدالکریم دباغ، و عدنان دباغ، بیروت ۲۰۰۸/۱۴۲۹.
۱۷. عبدالله بن فضل الله و صاف الحضرة، تاریخ و صاف، ج ۱، ص ۳۶، چاپ سنگی بمبئی ۱۲۶۹.
۱۸. عبدالله بن عیسی افندی اصفهانی، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۱، ص ۳۶۱، چاپ احمد حسینی، قم ۱۴۰۱.
۱۹. یوسف بن احمد بحرانی، لؤلؤة البحرين، ج ۱، ص ۲۳۰-۲۳۱، چاپ محمد صادق بحر العلوم، قم (بی تا).
۲۰. محمد بحر العلوم، «الدراسة و تاریخها فی النجف»، ج ۱، ص ۴۸-۵۰، در موسوعه العتبات المقدسه، تألیف جعفر خلیلی، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۹۸۷/۱۴۰۷.
۲۱. محمد بن مکی شهید اول، ج ۱، ص ۲۲، الاربعون حدیثاً، قم ۱۴۰۷.
۲۲. محمد بن مکی شهید اول، ج ۱، ص ۳۵، الاربعون حدیثاً، قم ۱۴۰۷.
۲۳. محمد بن حسن حرّ عاملی، امل الآمل، ج ۱، ص ۸۰، چاپ احمد حسینی، بغداد (۱۹۶۵)، چاپ افست قم ۱۳۶۲ ش.
۲۴. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۶، ص ۳۸۳۹.
۲۵. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۷، ص ۶۵.
۲۶. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۷، ص ۷۰.
۲۷. محمد بن مکی شهید اول، الاربعون حدیثاً، ج ۱، ص ۸۱، قم ۱۴۰۷.

۲۸. مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۰۴، ص ۷۹.
۲۹. ابن داوود حلّی، کتاب الرجال، ستون ۵، چاپ جلال‌الدین محدث ارموی، تهران ۱۳۴۲ ش.
۳۰. ابن داوود حلّی، کتاب الرجال، ستون ۶، چاپ جلال‌الدین محدث ارموی، تهران ۱۳۴۲ ش.
۳۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۰۴، ص ۱۳۵.
۳۲. محمد بن مکی شهید اول، الاربعون حديثاً، ج ۱، ص ۲۱۲۲، قم ۱۴۰۷.
۳۳. محمد بن مکی شهید اول، الاربعون حديثاً، ج ۱، ص ۳۵، قم ۱۴۰۷.
۳۴. ابن ادریس حلّی، موسوعه ابن ادریس الحلّی: کتاب السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۸، مقدمه موسوی خراسان، ص ۷۳، چاپ محمد مهدی موسوی خراسان، قم ۱۳۸۷ ش.
۳۵. ابن ادریس حلّی، موسوعه ابن ادریس الحلّی: کتاب السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۸، مقدمه موسوی خراسان، ص ۱۰۹، چاپ محمد مهدی موسوی خراسان، قم ۱۳۸۷ ش.
۳۶. ابن ادریس حلّی، موسوعه ابن ادریس الحلّی: کتاب السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۸، مقدمه موسوی خراسان، ص ۱۱۴-۱۱۶، چاپ محمد مهدی موسوی خراسان، قم ۱۳۸۷ ش.
۳۷. محمد امین بن محمد شریف استرآبادی، الفوائد المدنیة، ج ۱، ص ۸۸۸۷، چاپ سنگی تبریز ۱۳۲۱، چاپ افست (قم ۱۴۰۵).
۳۸. ابن جنید اسکافی، مجموعۀ فتاوی ابن الجنید، تألیف علی پناه اشتهاردی، قم ۱۴۱۶.
۳۹. جعفر بن حسن محقق حلّی، المعتبر فی شرح المختصر، ج ۱، ص ۷، چاپ سنگی (تهران) ۱۳۱۸.
۴۰. محمد بن حسن حرّ عاملی، امل الآمل، ج ۱، ص ۲۵۳، چاپ احمد حسینی، بغداد (۱۹۶۵)، چاپ افست قم ۱۳۶۲ ش.
۴۱. خوانساری، ج ۵، ص ۳۴۷.
۴۲. ابن داوود حلّی، کتاب الرجال، ستون ۸۳، چاپ جلال‌الدین محدث ارموی، تهران ۱۳۴۲ ش.
۴۳. محمد بن حسن حرّ عاملی، امل الآمل، ج ۱، ص ۴۹، چاپ احمد حسینی، بغداد (۱۹۶۵)، چاپ افست قم ۱۳۶۲ ش.
۴۴. محمد بن حسن حرّ عاملی، امل الآمل، ج ۱، ص ۸۱، چاپ احمد حسینی، بغداد (۱۹۶۵)، چاپ افست قم ۱۳۶۲ ش.
۴۵. خوانساری، ج ۲، ص ۱۸۳.
۴۶. جعفر بن حسن محقق حلّی، مختصر نافع: (ترجمه فارسی)، پیشگفتار دانش‌پژوه، ص بیست و سه - بیست و چهار، چاپ محمد تقی دانش‌پژوه، تهران ۱۳۶۲ ش.
۴۷. جعفر بن حسن محقق حلّی، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام، ج ۱، مقدمه بقال، صن، چاپ عبدالحسین محمد علی بقال، نجف ۱۹۶۹/۱۳۸۹.
۴۸. محمد بن حسن حرّ عاملی، امل الآمل، ج ۱، ص ۸۱، چاپ احمد حسینی، بغداد (۱۹۶۵)، چاپ افست قم ۱۳۶۲ ش.
۴۹. حمد محسن آقابزرگ طهرانی، طبقات اعلام الشیعة: الحقائق الراهنة فی المائة الثامنة، ج ۱، ص ۵۳-۵۲، چاپ علی نقی منزوی، بیروت ۱۹۷۵.
۵۰. موسوعه طبقات الفقهاء، اشرف جعفر سبحانی، ج ۸، ص ۷۹، قم: مؤسسه الامام الصادق، ۱۴۱۸/۱۴۲۴.
۵۱. محمد بن حسن حرّ عاملی، امل الآمل، ج ۱، ص ۸۵-۸۲، چاپ احمد حسینی، بغداد (۱۹۶۵)، چاپ افست قم ۱۳۶۲ ش.
۵۲. زاینه اشمیتکه، اندیشه‌های کلامی علامه حلّی، ج ۱، ص ۵۰-۱۱۴، ترجمه احمد نمایی، مشهد ۱۳۷۸ ش.
۵۳. عبدالله بن عیسی افندی اصفهانی، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۵، ص ۷۷، چاپ احمد حسینی، قم ۱۴۰۱.
۵۴. مرتضی بن محمد امین انصاری، کتاب المکاسب، ج ۱، ص ۱۲۸، قم ۱۴۱۱.
۵۵. مرتضی بن محمد امین انصاری، کتاب المکاسب، ج ۲، ص ۲۳۸، قم ۱۴۱۱.
۵۶. مرتضی بن محمد امین انصاری، کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۶۳، قم ۱۴۱۱.

٥٧. مرتضى بن محمدامين انصارى، كتاب المكاسب، ج٣، ص٦٨، قم ١٤١١.
٥٨. مرتضى بن محمدامين انصارى، كتاب المكاسب، ج٣، ص٧٦، قم ١٤١١.
٥٩. محمد محسن آقابرگ طهرانى، طبقات اعلام الشيعة: الحقائق الراهنة فى المائة الثامنة، ج١، ص١٨٥، چاپ على نقى منزوى، بيروت ١٩٧٥.
٦٠. امين، ج١٠، ص٥٩.
٦١. امين، ج١٠، ص٦١-٦٢.
٦٢. يوسف حلى، تاريخ الحلة، ج١، ص١٠٠-١٠٨، نجف ١٣٨٥/١٩٦٥، چاپ افست قم ١٣٧٢ ش.
٦٣. عبدالله بن عيسى افندى اصفهانى، رياض العلماء و حياض الفضلاء، ج٥، ص٢١٦، چاپ احمد حسينى، قم ١٤٠١.
٦٤. موسوعة طبقات الفقهاء، اشرف جعفر سبجاني، ج٩، ص٢٨٤٢٨٦، قم: مؤسسه الامام الصادق، ١٤٢٤/١٤١٨.
٦٥. خوانسارى، ج١، ص٧٢.
٦٦. خوانسارى، ج١، ص٧٣-٧٤.
٦٧. يوسف حلى، تاريخ الحلة، ج١، ص١٠٨-١١٢، نجف ١٣٨٥/١٩٦٥، چاپ افست قم ١٣٧٢ ش.
٦٨. محمد بحر العلوم، «الدراسة و تاريخها فى النجف»، ج١، ص٥٧-٥٩، در موسوعة العتبات المقدسة، تأليف جعفر خليلي، بيروت: مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، ١٩٨٧/١٤٠٧.

حوزه علمیه مشهد

حوزه علمیه مشهد که اینک در شمار مهم‌ترین و معتبرترین حوزه‌های علمیه شیعی است، مراحل تاریخی مختلفی را پشت سر گذاشته است. حوزه علمیه مشهد خاص این شهر نیست، بلکه به خراسان بزرگ اختصاص دارد. چرا که این دوره عصر حضور امام رضا (علیه‌السلام) را در بر می‌گیرد و امام تنها در یک شهر ساکن نبودند، بلکه از مدینه تا خراسان در طی عبور از شهرهای مختلف به نشر معارف علوی اهتمام داشتند و حدیث سلسله الذهب^[۱] [۲] که در نیشابور ایراد شد یکی از آن موارد است.

مکتب رضوی

این حوزه علمی سیار در حالی به ایفای نقش پرداخته که امام از سوی رژیم غاصب عباسی، در محاصره کامل قرار داشت و راه‌هایی انتخاب شد که امام از دسترس شیعیان دور باشد. چنان‌که شیخ مفید می‌نویسد: مأمون به فرستادگان خود دستور داد امام (علیه‌السلام) و گروهی از خاندان ابی طالب را از راه بصره، اهواز و فارس به سوی مرو حرکت دهند^[۳] و راه دیگر را که همان راه کوفه، جبل در عراق، کرمانشاه و قم - که از نقاط شیعه‌نشین و مراکز قدرت شیعیان بود - روا ندانست. چون ممکن بود با مشاهده امام (علیه‌السلام) هیجانی شیعیان مسیر را فرا گیرد و وی را نزد خویش نگاه داشته، مانع از حرکت ایشان به مرو گردند. ورود امام رضا (علیه‌السلام) به مرو هم‌زمان با توطئه دیگری بود که مأمون برای از میان بردن فرهنگ شیعی در خصوص «علم لدنی» امام پی افکنده بود.

تشکیل جلسات با حضور دانشمندان مذاهب و فرق مختلف اسلامی و دیگر ادیان جز برای مخدوش جلوه دادن علم امام و از اعتبار انداختن منصب امامت چیز دیگری نبود. ولی از آنجایی که تمام این مناظرات علمی با پیروزی امام رضا (علیه‌السلام) همراه بود، مأمون بر آن شد که امام را در محدودیت قرار دهد و از برپایی جلسات مناظره خودداری کند.

عصر رضوی برابر با نهضت ترجمه بود و این مسأله باعث رویارویی دو نوع اندیشه متضاد شد که امام رضا (علیه‌السلام) در مکتب توحیدی خویش با مباحث کلامی به آن پاسخ می‌فرمود. از جمله مواردی که به دست ما رسیده است عناوین ذیل است:

- مقابله با تشبیه و تجسیم خداوند
- توصیف صفات الهی

- مقابله با اندیشه **رؤیت خداوند**
- مسأله **بداء** و ... که این همه مناظرات و احتجاجات امام تدوین و شرح شده و دیدگاه **اسلام** را در مبحث **الهیات** بیان داشته است. [۴]

مکتب رضوی پس از وجود مبارک حضرت زیر نظر شاگردان برجسته شان تداوم یافت و در نشر **تفکر شیعی** مؤثر افتاد.

مشهد الرضا

پس از **شهادت** هشتمین پیشوای شیعیان در **ایران**، ایشان در **قریه‌ای** از قراء **طوس** به نام «**سناباد**» «مدفون گردید و شیعه از آن پس این نقطه را مرکز علمی فرهنگی خویش قرار داد و با ایجاد حلقات درس در کنار تربت آن امام بر رونق منطقه افزوده گشت.

این دوره از **قرن سوم** تا نهم هجری را شامل می‌گردد که در آن بزرگانی بسان **شیخ طوسی** و **شیخ طبرسی** متوفی ۵۸۴ ق می‌زیسته‌اند. [۵] لیکن اوضاع آشفته این دوره با روی کار بودن دولت‌های سنی مذهب و رجال سخت‌گیر آن‌ها مانند خواجه نظام الملک و وجود **جنگ‌ها** و حملات وحشیانه **تیموریان** و **مغولان**، باعث **رکود علمی** در این **حوزه** گردیده است. با وجود این همه حملات نظامی و فرهنگی، کتاب وزین **مجمع البیان فی تفسیر القرآن** اثر شیخ طبرسی در این دوره از حوزه علمیه مشهد نگارش یافته است. مدارس که در این دوره در **مشهد الرضا** (علیه‌السلام) وجود داشت عبارت بودند از:

۱. مدرسه مشهد امام رضا (علیه‌السلام)

۲. مدرسه بالاسر

۳. مدرسه پریراد

۴. مدرسه دو در

۵. مدرسه امیر سیدی [۶] [۷]

دوران بالندگی

این دوره از قرن دهم تا سیزدهم را شامل می‌گردد.

قرن دهم

گویا در قرن دهم با وجود توجه فراوانی که به **مشهد** از جنبه مذهبی می‌شد، **حوزه علمیه** این شهر چندان رونق نداشته و علمای معروف در آن **حوزه** به **تدریس** اشتغال نداشته‌اند و شاید به همین جهت بوده که **مدارس علمی** آن از دو یا سه مدرسه قدیمی تجاوز نمی‌کرد و مدرسه جدیدی در آن بنیاد نشده است. **علمای معروف مشهد** در این قرن، یکی **ملا عبدالله شوشتری** (متوفی ۹۹۷ ق) است که به دست **ازبکان** در هرات به **قتل** رسیده و دیگری **مولانا محمد رستم داری** متوفی اوایل قرن یازدهم که نامه‌اش به علمای ازبک به تفصیل در مجالس المؤمنین و مطلع الشمس نقل شده و گواه دانش و قدرت علمی اوست.

قرن یازدهم

در قرن یازدهم وضع حوزه تفاوت زیادی یافته و علما و مدرسان معروف در آن به تدریس مشغول شده‌اند؛ مدارس متعددی بنا شده و **طلاب** و محصلین برای استفاده از هر سو گرد آمده‌اند. در حقیقت قرن یازدهم را می‌توان مبدأ اهمیت و عظمت حوزه علمی **مشهد** دانست؛ مخصوصاً در نیمه دوم این قرن، حوزه مشهد از لحاظ کثرت علما و مدرسین در ردیف حوزه‌های مهم **شیعه** قرار گرفت و **طلاب** از شهرهای دیگر به آن رو آوردند و حتی مدرس بزرگ و معروفی هم‌چون «مولانا محمد باقر» معروف به **محقق سبزواری** مؤلف دو کتاب، ذخیره و کفایه در **فقه** که در **اصفهان** دارای مقام ریاست علمی و ملقب به **شیخ الاسلام** بود، در اواخر این قرن به **مشهد هجرت** کرد و مدرسه قدیمی «سمیعیه» را - که از آن پس به نام او «باقریه» نامیده شد و تاکنون به این نام باقی است، تجدید بنا نمود و خود در آن به تدریس و تربیت شاگردان مشغول شد.

[۸]

از دیگر رجال علم و دانشمند **شیعه** که در این دوره حوزه علمیه مشهد را رونق بخشیدند، **شیخ محمد حر عاملی** متوفی ۱۱۰۴ ق است که با تألیفات خویش بسان **وسائل الشیعه** و **اثبات الهداة** در تدوین **احادیث فقهی شیعه امامیه** و اثبات حقانیت **امامان معصوم** (علیهم‌السلام) تلاش بلیغ نموده و کتاب حدیثی او تا زمان ما مورد رجوع **فقه‌های امامیه** است و **محدث نوری** با تدوین کتاب **مستدرک** به تکمیل آن همت گمارده است.

قرن دوازدهم و سیزدهم

حوزه علمیه مشهد پس از یک قرن فعالیت پربار، در دو قرن ۱۲ و ۱۳ هجری رونق خود را از دست داد و دانش‌پژوهان پس از طی علوم مقدماتی و سطح، در **حوزه‌های علمیه اصفهان و نجف** به ادامه تحصیل می‌پرداختند.

دوران تکاپو

این دوره دو قرن چهاردهم و پانزدهم قمری را شامل می‌گردد.

علوم عقلی

در این دوره حوزه علمیه مشهد در **علوم عقلی** و **ادبی** پیشرو تمامی **حوزه‌های علمیه شیعه** بوده است. هرچند **فقه** و **اصول** در **حوزه نجف** از رونق بیشتری برخوردار بوده و **طلاب** برای آموزش سطوح عالی و اخذ **اجتهاد** راهی **حوزه نجف اشرف** می‌شده‌اند.

تأسیس حوزه قم

از دیگر مسائلی که در این دوره پیش آمد، تأسیس **حوزه علمیه قم** در سال ۱۳۴۰ ق است که باعث تحت الشعاع قرار گرفتن حوزه علمیه مشهد گردید.

اساتید

اساتید علوم ادبی و فلسفه و حکمت حوزه مشهد در این دوره عبارتند از:

۱. شیخ عبدالجواد ادیب نیشابوری متوفی ۱۳۴۴ ق استاد ادبیات.
 ۲. ملا محمدعلی، معروف به «حاجی فاضل» متوفی ۱۳۴۲ ق استاد فقه، اصول و فلسفه.
 ۳. میرزای عسکری شهیدی، معروف به «آقا بزرگ» متوفی ۱۳۵۵ ق استاد فلسفه.
 ۴. شیخ اسدالله یزدی متوفی ۱۳۴۲ ق استاد فلسفه.
- همان‌گونه که شاگردان ادیب نیشابوری به حضور در مکتب ادیبی بسان او افتخار می‌کنند، شاگردان حوزه درس میرزای عسکری شهیدی نیز به استادی که بالغ بر ۲۳ سال از عمر شریفش را در تدریس حکمت الهی و فلسفه اسلامی گذارنیده است، مباهات می‌نماید.
- حضرت آیه‌الله خامنه‌ای (مدظله‌العالی) طی گزارشی که از حوزه علمیه مشهد دارند اشاره می‌کنند که در قرن چهاردهم حوزه علمیه مشهد خالی از حوزه درس خارج فقه و اصول بود و دانشمندان مبرزی بسان سید علی سیستانی متوفی ۱۳۴۰ ق و سید عباس شاهرودی متوفی ۱۳۴۱ ق و حاجی فاضل - ملا محمدعلی - به تدریس دروس سطح قناعت می‌ورزیدند، تا این‌که دو مدرس بزرگ که از حوزه علمیه نجف اشرف فارغ التحصیل شده و به مقام اجتهاد رسیده بودند، در حوزه مشهد به تدریس خارج فقه و اصول همت گماردند.

۱. حضرت آیه‌الله حاج آقا حسین قمی متوفی ۱۳۶۶ ق.
 ۲. حضرت آیه‌الله حاج میزا محمد کفایی خراسانی - آقازاده - متوفی ۱۳۵۶ ق.
- پس از این دو بزرگ شیخ مرتضی آشتیانی متوفی ۱۳۵۶ ق نیز به تدریس خارج اشتغال ورزید. از دانشمندان و مدرسانی که به تدریس سطح اشتغال داشتند باید از افراد زیر نام برد:
۱. شیخ حسن برسی متوفی ۱۳۵۳ ق.
 ۲. شیخ حسن کاشی.
 ۳. شیخ حسین پایین خیابانی متوفی ۱۳۶۶ ق.
 ۴. میرزا مهدی اصفهانی.^[۹]

اقدامات سیاسی

این دوره مقارن با نهضت اسلامی تنباکو، انقلاب مشروطیت، قیام گوهرشاد و انقلاب اسلامی است.

قیام گوهرشاد

در حقیقت نام گوهرشاد از حوزه علمیه مشهد برخاسته است.

رهبری قیام

رهبری این قیام اسلامی را مراجع تقلید مشهد بر عهده داشتند. حاج آقا حسین قمی که در سال ۱۳۳۱ ق از نجف به خراسان آمد و به تدریس خارج فقه و اصول اشتغال داشت، در مقابل افکار غرب‌گرایانه رضاخان

ایستاد تا آن‌که به سال ۱۳۵۴ ق/ ۱۳۱۴ ش از ایران به **عراق تبعید** شد و حاج میرزا محمد کفایی خراسانی، معروف به «آقازاده» فرزند **آخوند ملا محمد کاظم خراسانی** نیز در این نهضت نقش فعال داشت. از این روی نیز به **یزد تبعید** گردید و **آیه‌الله سید یونس اردبیلی** نیز زندانی و سپس به اردبیل تبعید شد. [۱۰]

آیه‌الله حاج آقا حسین قمی پس از مرگ **رضاخان** به ایران آمد و خواسته‌های خود را با شاه در میان گذاشت و پس از جامه عمل پوشیدن آرمان‌های والای اسلامی دیگر بار به **حوزه علمیه نجف** بازگشت.

خواسته‌ها

خواسته‌های ایشان عبارت بودند از:

- اول این‌که **حجاب** آزاد شود؛ تا آن موقع **کشف حجاب** اجباری بود و کسی نمی‌توانست با **چادر** یا **روسری** از خانه خارج شود.
- دوم این‌که **تعلیمات دینی** که از برنامه درس دانش‌آموزان حذف شده بود، دیگر بار به عنوان کتاب درسی در برنامه آموزشی قرار بگیرد.
- سومین درخواست ایشان هم ایجاد **مدارس دینی** بود که تا قبل از این، وزارت فرهنگ اجازه نمی‌داد مدارس ملی به صورت دینی اداره شود. [۱۱]

دوره رکود

تبعید فقهای چون حاج آقا حسین قمی و حاج میرزا محمد کفایی خراسانی حوزه علمیه مشهد را از دانشمندان درجه اول خالی و دوران **فترت** و **رکود علمی** به این **حوزه** دیگر بار روی آورد. این رکود علمی از ناحیه دیگری نیز تشدید شد و آن مخالفت «**میرزا مهدی اصفهانی**» با **فلسفه** و **عرفان اسلامی** بود. چرا که حوزه علمیه مشهد پیش از آن‌که حوزه‌ای فقهی و اصولی شناخته شود، حوزه‌ای فلسفی بود که با بنیان‌گذاری **مکتب ضد فلسفه**، حوزه مشهد از این فضیلت نیز بی‌بهره شد. [۱۲]

این رکود تا ورود حضرت **آیه‌الله سید محمدهادی میلانی** ادامه داشت. تا این‌که ایشان به سال ۱۳۷۳ ق به منظور **زیارت** به **مشهد الرضا** (علیه‌السلام) آمدند و خواهش **علمای حوزه مشهد** را پذیرفته با تدریس خویش به حوزه مشهد رونق بخشیدند.

آیه‌الله میلانی از شاگردان **میرزای نائینی**، حاج آقا حسین قمی و **شیخ محمدحسین اصفهانی کمپانی** بود. وی توانست با حضور خویش حوزه مشهد را به عصر شکوفایی و آن را در ردیف **حوزه‌های رایج شیعه** قرار دهد.

علاوه بر **قیام گوهرشاد** که به تبعید آیه‌الله حاج آقا حسین قمی و آیه‌الله سید یونس اردبیلی منجر گردید، **شهادت** آیه‌الله زاده کفایی را در پی داشت.

انقلاب اسلامی

در حوادث اخیر ایران و قیام شکوهمند امام خمینی در طی سال‌های ۱۳۴۱ به بعد مدارس علمیه مشهد به کانون‌های مقاومت علیه نظام طاغوت تبدیل گردید و در پی همین روی‌دادها بسیاری از طلاب روشن‌فکر و مبارز به زندان و تبعید گرفتار شدند و رژیم پهلوی با تمام قدرت و توان، نتوانست این شعله مقدس را خاموش سازد.

قیام طلاب مدارس علمیه مشهد در سال ۱۳۵۴ ش و درگیری آنان با مأموران و عمال ساواک اوج این مبارزه قهرمانان است که به دنبال آن گروهی از طلاب انقلابی دستگیر شدند و تحت سخت‌ترین شکنجه‌های روحی و جسمی قرار گرفتند و در همین وقایع دانشمند بزرگوار شهید هاشمی‌نژاد و آیت‌الله واعظ طبسی و گروه دیگری از طلاب مبارز دستگیر شدند و حضرت آیة‌الله خامنه‌ای که از موقعیت و پای‌گاه عظیم اجتماعی در میان مردم و روحانیون برخوردار بود، از مشهد به سیستان و بلوچستان تبعید شد. مبارزه روحانیون به موجب تأثیری که در میان اقشار مختلف مردم و به ویژه نسل جوان داشت، سبب شد که رژیم ستم‌شاهی در یک عکس‌العمل ناندیشیده، مدارس علمیه را که به کانون‌های مبارزه ضد رژیم تبدیل گردیده بود، به بهانه طرح توسعه اطراف فلکه حرم مطهر ویران و طلاب را آواره سازد تا به این وسیله چند صباحی پایه‌های حکومت خود را استوار کند. ولی رژیم با تخریب مدارس، سرکوب و تعقیب، شکنجه و زندان و تبعید طلاب نتوانست این خشم مقدس را خاموش سازد و بر حوزه علمیه تسلط یابد. طلاب مبارز هم‌چنان به مبارزه خود بر اساس خط رهبری و ولایت فقیه و پیروی از امام خمینی تأکید ورزیدند تا سرانجام اسلام بر کفر پیروز گردید و نظام جمهوری اسلامی استقرار یافت. [۱۳] [۱۴]

۱. کتاب التوحید، شیخ صدوق، ص ۲۵، روایت ۲۳.
۲. صحیفه الامام الرضا (علیه السلام)، ص ۴۰، روایت اول.
۳. الارشاد، ج ۲، ص ۲۵۰.
۴. عیون اخبار الرضا (علیه السلام) و تفسیر بر احتجاج امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) با عمران صابی، استاد محمد تقی جعفری از مجموعه آثار دومین کنفرانس جهانی حضرت رضا، ۴۸۹ - ۵۸۲.
۵. طبقات اعلام الشیعۀ، الثقات العیون فی سادس القرون، ج ۲، ص ۲۱۶-۲۱۷.
۶. گزارشی از سابقه تاریخی و اوضاع کنونی حوزه علمیه مشهد، حضرت آیه الله خامنه ای، ص ۱۲ و ۱۳.
۷. تاریخ مدارس ایران، ص ۲۰۴ - ۲۰۹.
۸. گزارشی از سابقه تاریخی و اوضاع کنونی حوزه علمیه مشهد، ص ۱۵ و ۱۶.
۹. گزارشی از سابقه تاریخی و اوضاع کنونی حوزه علمیه مشهد، ص ۲۵ و ۲۶.
۱۰. اندیشه، نشریه حوزه علمیه مشهد، سال اول، شماره دوم، ۱۳۷۰، ص ۷۹.
۱۱. ناگفته ها، خاطرات شهید حاج مهدی عراقی، ص ۲۰.
۱۲. گزارشی از سابقه تاریخی و اوضاع کنونی حوزه علمیه مشهد، ص ۲۶ و ۲۷.
۱۳. گزارشی از سابقه تاریخی و اوضاع کنونی حوزه علمیه مشهد، ملحقات، ص ۱۳۶ و ۱۳۷.
۱۴. حوزه های علمیه شیعه در گستره جهان، ص ۳۵۲.

تاریخ مستقل نهاد مرجعیت

ظهور مفهوم اجتهاد در مذهب شیعه را به قرن پنجم نسبت می‌دهند. عهد شیخ طوسی و شیخ مفید که پایه‌گذاران این روش استنباط احکام دینی بودند. این گزاره البته تنها زمانی معتبر است که تلاش‌های امامان شیعه بخصوص امام جعفر صادق(ع) برای تاسیس مکتب و مشرب و مذهب فقهی مستقل اهل بیت را در پس‌زمینه پیدایش مجتهدان ببینیم و این فرض را بپذیریم که پس از پایان یافتن عصر امامان و عصر نواب امام زمان، وظیفه تدوین فقه شیعه بر عهده فقیهان قرار گرفت. از اولین این فقها ابن‌بابویه بود که کتاب «الشرايع» را نوشت و دیگری ابن‌جنید اسکافی بود و نیز شیخ اسحاق کلینی که مولف «الکافی فی علوم الدین» بود. پس از او شیخ صدوق ظهور کرد که مولف «من لا یحضره الفقیه» بود و شیخ مفید که «المقنعه» را نوشت و سیدمرتضی علم‌الهدی که استاد استادان فقه شیعه بود. این فقها البته هر یک در جمع محدودی از طلاب و در میان اقلیت شیعه تدریس می‌کردند و برای حکومتی که امام آن غایب بود و درباره امامانی که جز در عهد علی بن ابی‌طالب(ع) و حسن بن علی(ع) به قدرت نرسیده بودند فقه می‌نوشتند و قانون اداره جامعه از نگاه شیعه را تدوین می‌کردند. در این زمان یکی از اولین و مهمترین نهادهای علمی شیعه به همت شیخ طوسی شکل گرفت و حوزه علمیه نجف تاسیس شد که امروزه حوزه هزارساله شناخته می‌شود. به تدریج بزرگترین فقهای شیعه در عراق و لبنان و سوریه ظهور کردند: محقق حلی و علامه حلی، اما اولین تحول اساسی زمانی رخ داد که شیعیان خراسان دولت سربداران را تاسیس کردند و نیازمند قانونی برای اداره جامعه شدند از این رو به علمای شیعه در لبنان و سوریه و عراق نامه نوشتند و طلب فقه کردند. این توضیح ضروری است که فقه شیعه بدین ترتیبی که آمد اولین قانون اداره جامعه ایرانی پس از اسلام بود.

گرچه پس از ظهور اسلام در ایران دولتهایی مانند آل زیار و آل بویه از شمال ایران (مازندران و گیلان) شکل گرفته بودند که پیرو مذهب اهل سنت نبودند و امرای آنان شیعه مذهب اهل بیت به حساب می‌آمدند و گرچه در دیگر سرزمین‌های اسلامی میان مصر و سوریه در دولت‌های فاطمی و حمدانی برخی از شیعیان حکومت تاسیس کرده بودند اما سربداران اولین دولت شیعی ایران بود که به دلیل فقدان تاریخ حکومت پیروان اهل بیت به شهید اول نامه نوشتند و از او خواستند رهبری دینی دولت خراسان را در دست گیرد. او پرهیز کرد اما برای سربداران لمعه و مثنیه را نوشت که کتاب قانون بود. با وجود این دولت سربداران دولت مستعجل بود و با سقوط آن و سلطه طولانی امرای مغول و ترک بر ایران دومین هجوم و انحطاط تاریخی ایران پس از حمله عرب شکل گرفت و ایران تا ظهور صفویان سر بر نیاورد و فقهای شیعه تا طلوع صفویان از ایران دور بودند و در لبنان و عراق و سوریه و مصر به عنوان رهبران مذهب اقلیت به حیات

خود ادامه می‌دادند. این فقها از ابن‌بابویه تا شهید اول را باید متقدمین فقهای شیعه خواند که میان عصر امامت و عصر مرجعیت زندگی می‌کردند. در عصر متقدمین نه مملکت شیعه وجود داشت و نه دولت شیعه. مذهب اهل بیت بخصوص مذهب شیعه جعفری دوازده امامی در هیچ سرزمینی اکثریت نداشت و در سراسر سرزمین‌های اسلامی پراکنده بود. دولت‌های آل‌زیار (در مازندران)، آل بویه (در گیلان و سپس در سراسر ایران تا مرز بغداد)، آل فاطمه (فاطمیان مصر) و آل حمدان (حمدانیان سوریه) دولت شیعه به معنای فقهی کلمه نبودند و بیشتر دولت اسلامی محسوب می‌شدند. خاطره سربداران هم خاطره‌ای کوتاه در خراسان بود که به دست مغول نابود شد.

با تاسیس دولت صفویه در ایران اما تاریخ سربداران خراسان تکرار شد. این بار هم آنان رو به سوی لبنان کردند و از محقق کرکی یا محقق ثانی و شهید ثانی خواستند پشتیبان دولت شیعه ایران باشند. شهید ثانی از اهالی بعلبک و محقق کرکی از مردم جبل‌عامل لبنان بود که هم او اولین فقیه رسمی شیعه شد و در عهد شاه‌طهماسب صفوی به مقام شیخ‌الاسلامی ایران رسید. مقام شیخ‌الاسلامی مهمترین مقام فقهای شیعه پس از عصر امامت بلکه امامت علی‌بن‌ابی‌طالب بود که آنان را در مقام تنفیذکننده مشروعیت حکومت و مشروعیت‌بخش دولت قرار می‌داد. از این تاریخ دو مقام شاه و فقیه به عنوان دو جزء مکمل قدرت سیاسی در عصر غیبت امامت در ایران شیعه تعبیه می‌شوند و شاهان ایران که می‌دانستند براساس سنت فقه شیعه فاقد مشروعیت لازم برای اعمال قدرتند به فقهای شیعه متوسل می‌شوند و به نوعی همزیستی (تا عهد رضاخان) در پیش می‌گیرند. پیدایش دولت متمرکز و مقتدر در ایران اتفاقی است که همزمان با پیدایش مرجعیت متمرکز و مقتدر در تشیع رخ می‌دهد و تا زمانی که این دو نهاد تاریخی همپای هم بودند وقوع انقلاب اسلامی ممکن نبود. از این تاریخ هر زمان که در ایران فقهی مقتدر رئیس مذهب بود دولت نیز رئیسی قدرتمند داشت و این تعادل تا وقوع انقلاب مشروطیت برقرار بود. اینگونه بود که اولین رساله عملیه فقهی به زبان فارسی به قلم شیخ بهایی در عصر شاه‌عباس صفوی نوشته شد که جامع عباسی نام داشت و یک دوره ساده فقه به زبان فارسی بود و از این رو باید آن را نیای رساله‌ها عملیه و قوانین اساسی ایران دانست.

در عصر «شاه‌عباس / شیخ بهایی» اقتدار از دست رفته دولت صفوی احیا شد و قدرت دولت ایران در جایگاهی حتی بالاتر از عصر «شاه‌طهماسب / محقق کرکی» قرار گرفت در عین حال این تداوم سنت قدرت دوپایه‌ای جالب توجه است. در واقع دولت ایران از عهد صفوی تا جمهوری اسلامی نهادی دوپایه است؛ اتحاد شیخ و شاه. مقام شیخ‌الاسلام در پایان عصر صفویه به مرحوم محمدتقی مجلسی رسید که برخلاف شیخ بهایی نگاهی منع‌گرایانه به شریعت داشت و تساهل و تسامح عصر عباسی نسبت به اهل کتاب را فروگذارد. همچنین تطور تاریخی مقام شیخ‌الاسلامی در عصر صفوی علما و فقهای شیعه را از حاشیه‌نشینان قدرت به ساکنان متن قدرت تبدیل کرد و گرچه علمایی مانند شهید ثانی در عهد شاه‌طهماسب یا مقدس اردبیلی در عصر شاه‌عباس وارد قدرت نشدند، میان فقهای مدرسی و فقهای دولتی مرزبندی به‌وجود آمد اما در مجموع روحانیت شیعه در زمره ارکان حاکمیت قرار گرفت. دیگر رویداد مهم عصر صفوی در سیر تاریخ مرجعیت شیعه پیدایش مکتب اخباری توسط علمایی چون شیخ محمدامین استرآبادی در دوره

سلطنت شاه‌عباس بود. اخباری‌ها در این دوره در مقابل اجتهادی‌ها قرار داشتند که از عصر شیخ طوسی بدین سو پرچم‌دار فقه شیعه بودند. آنان پیرو نص‌گرایی و حدیث‌گرایی بودند و به همین علت با مبانی عقلی فقه شیعه مرزبندی داشتند. اخباری‌ها اهل ظاهر شریعت بودند بخصوص با سقوط دولت صفویه در فاصله حمله افغان و ظهور قاجار قدرت گرفتند.

در این دوره حوزه علمیه اصفهان و مکتب اصفهان به شدت ضعیف شده بود و با ظهور نادرشاه افشار رسمیت مذهب شیعه در معرض خطر قرار گرفته بود. گرچه نادرشاه در دشت مغان علمای اهل سنت را وادار به پذیرش مذهب جعفری به عنوان یکی از مذاهب اسلامی کرد اما در مجموع رویکرد او بیش از آنکه شیعی باشد در جهت اسلامی شدن و بهتر بگوییم نزدیکی اهل سنت و اهل بیت بود که عمرش کفاف نداد و کریم‌خان و آغامحمدخان هر دو به عنوان شیعیانی تام و تمام به قدرت رسیدند. در این زمان اخباری‌گری در فقه شیعه غوغا می‌کرد تا آن که همزمان با ظهور قاجاریه در عهد آغامحمدخان قاجار «انقلاب اصولی» در فقه شیخ رخ داد و علامه وحید بهبهانی رویاروی اخباریان قرار گرفت. اصولی‌ها که از آن زمان تاکنون گفتمان اصلی فقه شیعه را در اختیار گرفته‌اند اجتهادگرایانی کامل بودند و افزون بر نص، تفسیر آن و اجتهاد در آن را ضروری می‌دانستند. علم اصول در این زمان همچون فلسفه حقوق در جهان مدرن عمل می‌کرد و فقهای شیعه پرچم‌دار عقل‌گرایی در فهم دین شدند. در اثر همین انقلاب اصولی بود که علمای بزرگی مانند کاشف‌الغطا و ملااحمدنراقی در عصر فتحعلی‌شاه قاجار ظهور کردند.

پس از یک دوره بی‌دولتی یا دولت‌های ضعیف یا دولت‌های در حال نبرد با سردارانی بزرگ مانند نادرشاه و کریم‌خان که از سقوط صفویه آغاز و به سلطنت فتحعلی‌شاه ختم شده بود، بار دیگر نسبت سلطنت و فقاہت به مساله فقه شیعه تبدیل شد. بدیهی بود که فقها همچنان سلطنت را در عصر غیبت نامشروع می‌دانستند و به همین دلیل نزاع‌هایی مانند اختلاف نظر ملااحمد نراقی و فتحعلی‌شاه قاجار بر سر حاکم کاشان و مناسبات او با سلطنت و روحانیت شکل گرفت و همین قبیل امور منجر به ارائه اولین مباحثات فقها درباره ولایت فقیه در عصر غیبت به قلم علمایی مانند ملااحمد نراقی شد. از سوی دیگر فتحعلی‌شاه به سبب ضعف دولت و فقر مشروعیت محتاج حمایت فقها بود. او از دلیری نادرشاه و کریم‌خان و سفاکی آغامحمدخان بی‌بهره بود و از این رو نیازمند علمای شیعه بود و سعی در بازسازی مناسبات شاه و شیخ داشت. اما فقهای شیعه در این زمان در گذار از موقعیت شیخ‌الاسلامی به موقعیت مرجعیت بودند. قاجاریه برخلاف صفویه مقامی به نام شیخ‌الاسلامی در حکومت پیش‌بینی نکرده بود و فقها هم پس از یک دوره آشوب و دولت‌های ظالم از همکاری مستقیم با آنان اجتناب می‌کردند.

از سوی دیگر افزایش شیوع تشیع در جهان و انتقال کامل قدرت شیعه از کرانه‌های مدیترانه به بین‌النهرین و رونق مکتب نجف در برابر مکتب اصفهان و مکتب لبنان سبب شده فقاہت شیعه نگاهی جهانی پیدا کند. اصفهان در عهد صفویه هم پایتخت دینی ایران بود و هم پایتخت سیاسی آن. اصفهان هم حوزه علمیه داشت و هم عالی‌قاپو اما پایتخت قاجاریه تهران بود که حوزه علمیه معتبری نداشت و گرچه مقدمات احیای مدرسه‌های علمیه قم در عصر فتحعلی‌شاه فراهم آمد اما در سراسر دوره قاجاریه این نجف در عراق بود که قلب و پایتخت دینی ایران به حساب می‌آمد. همین جدایی تهران از نجف در دولت قاجاریه در برابر

یکپارچگی اصفهان در دولت صفویه مقدمه تفکیک و استقلال نهاد دین از نهاد دولت در عصر قاجاریه و سرانجام قیام روحانیت شیعه علیه دولت قاجاریه و مشروطه شدن آن شد. ظهور شیخ الطائفه شیخ مرتضی انصاری صاحب دو کتاب مهم رسائل در اصول و مکاسب در فقه نقطه اوج این تفکیک بود که معنای واقعی گذار از مقام شیخ الاسلامی (فقیه حکومتی) به مقام مرجعیت (فقیه مستقل) بود. شیخ مرتضی انصاری که از اعظم فقیهان شیعه است در عهد ناصرالدین شاه قاجار ظهور کرد و مکتب نجف را به اوج رساند و دایره نفوذ خود را چنان گستراند که از شبه‌قاره هند تا خاورمیانه در هندوستان و پاکستان و ایران و عراق و لبنان و ترکیه نفوذ داشت و اولین مرجع عام شیعه در جهان جدید نام گرفت. از این زمان به تدریج با مفهوم مدرن مرجعیت (متمركز و مقتدر) آشنا می‌شویم در عین حال که مرجع تقلید جزئی از ساخت حکومت نیست.

نه همچون محقق کرکی شیخ الاسلام است و نه خود حکومت می‌کند اما در سیاست دخالت دارد و حتی اعمال قدرت می‌کند. عملکرد میرزا محمدحسن شیرازی میرزای بزرگ صاحب فتوای تنباکو نماد این نوع اعمال قدرت و دخالت در سیاست بدون ورود به نهاد حکومت است. میرزای بزرگ چنان مستقل بود که پایه‌های حکومت ناصری را لرزاند و چنان منزله بود که پیشنهاد ادامه قیام تا سقوط شاه قاجار را نادیده گرفت و این میراث شیخ بزرگ شیخ الطائفه شیخ مرتضی انصاری بود. یکی از مورخان اصول‌گرا (به معنای سیاسی آن) درباره شیخ نوشته است که: «مشهور است ایشان ولایت فقیه به صورت عام و گسترده کنونی را قبول نداشته است. استناد این شهرت به کلام خود شیخ در کتاب مکاسب بیع است که در بحث از نظریه ولایت فقیه دلایل ارائه شده از سوی هواداران این نظریه را وافی به مقصود ندانسته و ثبوت ولایت برای فقیه را به استناد روایات موجود شرعا ناممکن شمرده است... [اما] شیخ در پاره‌ای از کتب به ولایت فقیه جامع‌الشرايط در امور عامه گرایش نشان داده است... پاره‌ای از محققان معتقدند که تامل در مجموع اظهارات و سخنان شیخ در آثار گوناگون وی او را در صف معتقدان به اصل ولایت گسترده فقیه می‌نشانند. این گروه بین اظهارات شیخ در مکاسب (که بوی نفی ولایت فقیه می‌دهد) و کتاب خمس و زکات وی (که اشعار بر ثبوت ولایت فقیه دارد) بدین‌گونه جمع کرده‌اند... (که) آنچه از نظر وی نفی می‌شود حق دخالت و تصرف فقیه در امور شخصی و خصوصی دیگران است... نه دخالت‌ها و تصرفاتی که حاکم و والی جامعه... به اعتبار شخصیت حقوقی خویش در جامعه روا می‌دارد.» (علی ابوالحسنی - منذر: تراز سیاست: ص ۱۳۱-۱۲۷) به هر حال همین مکتب فقهی است که از درون آن فقهی جامع چون آخوند خراسانی ظهور می‌کند که از فراز مکتب نجف فتوا به مشروطیت سلطنت می‌دهد و مشروعیت دولت را با مشروطیت قدرت پیوند می‌زند. با مروری بر کارنامه فقهای شیعه در دو عصر صفوی و قاجاری می‌توان دو نسل دیگر از فقهای شیعه را از هم تفکیک کرد.

نسل اول، فقهای متقدم (از ابن‌بابویه تا شهید اول) فقیهانی بودند که در فضای مجازی بدون داشتن دولتی شیعی به فقاقت می‌پرداختند. تک‌ستاره امید برای این فقیهان نگارش لمعه توسط شهید اول و نیز تک‌نهاد این عصر تاسیس حوزه علمیه نجف توسط شیخ طوسی بود. نسل دوم، فقهای عهد میانه در عصر صفویه (از محقق کرکی تا علامه مجلسی) بودند که آنان را باید به صفت شیخ الاسلامی‌شان شناخت. این فقیهان

جزئی از حاکمیت شیعه در عهد صفویه بودند. نسل سوم نیز فقهای متاخر در عصر قاجاریه (از علامه وحید بهبهانی تا آخوند خراسانی) بودند که فقاقت را از شیخوخیت به مرجعیت ارتقا دادند. این فقها در عرض دولت بودند نه در طول آن. مستقل از حکومت بودند نه وابسته به آن و به همین دلیل قدرت قیام یافتند و توانستند انقلاب کنند. نسل اول فقها دور از ایران بودند و بخصوص به نام مکتب لبنان شناخته می‌شدند، نسل دوم متعلق به مکتب اصفهان بودند و نسل آخر به مکتب نجف شناخته می‌شدند گرچه برخی مانند میرزای شیرازی خود مکتبی مستقل (مکتب سامرا) داشتند. با ورود ایران به عصر جدید و ظهور رضاخان موقعیت نهاد فقاقت هم تغییر کرد. مهمترین متغیرهای جدیدی که در این عصر به وجود آمد به شرح زیر بود: اول از همه با تاسیس حوزه علمیه قم توسط شیخ عبدالکریم حائری مکتب جدیدی به نام مکتب قم به وجود آمد. قم از جمله اولین مراکز تشیع در ایران بود و در دوره فتحعلی‌شاه قاجار نوسازی شد اما در عصر رضاخان دوگانه «قم - تهران» جایگزین دوگانه «نجف - تهران» در عصر قاجاریه شد و تلاش پهلوی دوم برای انتقال مرجعیت از قم به نجف به شکست انجامید.

مهمترین عامل در اقتدار قم ظهور آیت‌الله بروجردی بود که مرجعیت او در رده مرجعیت شیخ مرتضی انصاری و میرزای شیرازی ارزیابی شده است و پس از رحلت وی با وجود فقهای مانند آیت‌الله گلپایگانی، آیت‌الله شریعتمداری و امام خمینی از اهمیت حوزه علمیه قم کاسته نشد بلکه به دلیل تلاش پهلوی‌ها برای گسستن رابطه دو نهاد سلطنت و مرجعیت این نهاد فقاقت بود که سرانجام سلطنت را از پای درآورد و نظریه ولایت فقیه را به اجرا درآورد. تامل دقیق در این تحول سیاسی (انقلاب اسلامی) از منظر تاریخ مرجعیت اتفاقی است که تاکنون کمتر رخ داده است و نسبت مراجع وقت با انقلاب که گویای تحولی اساسی در تاریخ مرجعیت است مغفول مانده است. در واقع هر یک از سه مرجع وقت در برابر دین‌ستیزی سلطنت پهلوی رفتاری متفاوت نشان داده‌اند. پهلوی‌ها نه مانند صفوی‌ها به ادغام دین و دولت دست زدند و نه مانند قاجاری‌ها به استقلال دین و دولت تن دادند بلکه سعی کردند دولت را از حوزه دین خارج کنند و حتی با سپردن وزارت به افرادی از فرقه بهائیت عملاً در مقابل روحانیت قرار گرفتند. همین رفتارها سبب شد علمایی مانند امام خمینی کار سلطنت را تمام شده بدانند و خواستار سرنگونی آن شوند و به جای نظام موجود، از نظامی که از اتحاد جمهور ملت و مرجعیت روحانیت به وجود می‌آید دفاع کنند. احیای نظریه ولایت فقیه به همین منظور بود.

اما افرادی مانند آیت‌الله شریعتمداری بیهوده سعی در بازسازی مناسبات سلطنت و روحانیت داشتند و از مشرب فقهای شکاک در ولایت فقیه پیروی کردند. این برخورد یکی از مهمترین برخوردهای تاریخ مرجعیت بود که به دلایل قابل فهم مغفول مانده اما چه در سطح سیاسی و چه در سطح فکری اثرات خود را بر جامعه ایران باقی گذاشته است. در سطح سیاسی برای اولین بار پیروان دو مرجع تقلید دو حزب سیاسی ایجاد کردند که سرانجام به دلیل همراهی و همدلی اکثریت ملت با حزبی که پیروان امام خمینی ایجاد کرده بودند حزب دیگر به اقلیتی ناچیز تبدیل شد و از عرصه سیاسی کنار رفت. این تقدیر سیاسی و تاریخی مرجعیت امام خمینی را در موقعیتی بی‌نظیر قرار داد و ایشان را در رده مراجعی عام از نوع شیخ انصاری، میرزای شیرازی و آیت‌الله بروجردی قرار داد.

ساختار سازمان نیابت و وکالت امامان علیهم السلام

رحیم لطیفی

چکیده

سرپرستی معنوی و سیاسی جامعه، از مناصب امامان اهل بیت علیهم السلام است، هر چند امامان علیهم السلام بنابر عواملی از رهبری سیاسی و حکومتی باز ماندند، در اعمال هدایت و ارشاد انسان‌ها در حد امکان کوتاهی نکردند. ایجاد سازمان و نهاد وکالت و نیابت به دست امامان علیهم السلام، زمینه‌ساز حضور و ایفاء نقش امامت در زندگی امت بود. نهاد وکالت از ساختار هوشمندانه برخوردار بود که می‌توانست در دل حکومت‌های غاصب و ظالم، راه ترویج مکتب اهل بیت علیهم السلام را ادامه و گسترش دهد. دورنمای شبکه تشکیلاتی نهاد وکالت به صورت هرمی بود که رأس آن خود امام معصوم علیه السلام قرار داشت و هر چه به سمت پایین و قاعده هرم می‌رفت افراد زیرمجموعه تشکیلات گسترده‌تر می‌شد. در مرتبه پس از رهبری نهاد، نخست باب (وکیل ارشد، سر وکیل) و سپس وکیل ناحیه و سپس وکیل کارگزار که مستقیم با مردم در ارتباط بود قرار داشت. رهبری نهاد برای کنترل دقیق تمام حلقه‌های شبکه، وکیل‌ها و نمایندگان سیار و در حال گردش داشت تا گزارش‌ها را خارج از سلسله مراتب تشکیلاتی نیز به امام برساند. در این نوشتار حلقه‌ها و شبکه نهاد وکالت مورد بررسی اجمالی قرار می‌گیرد.

کلید واژه: نهاد وکالت، نیابت، وکیل ناحیه، باب، نواب.

مقدمه

امامان معصوم علیهم السلام که به نص و معرفی خدا و رسولش عهده‌دار سرپرستی معنوی و سیاسی جامعه هستند، هیچ‌گاه در انجام این وظیفه کوتاهی نکردند. زمانی که به خاطر حصر و زندانی شدن از رهبری مباحثی و مستقیم ممنوع شدند با ایجاد سازمان و نهاد نیابت و وکالت به سرپرستی امور مسلمانان و هدایت آنان پرداختند. در این نوشتار نخست ساختار و شبکه تشکیلاتی این نهاد بیان می‌شود و سپس شرح وظایف رهبر این نهاد می‌آید. از بررسی روایات به‌ویژه بعد از امام صادق علیه السلام و اهداف نهاد وکالت و شرح

وظایف و نیز از مطالعه شیوه عملکرد کارگزاران ائمه علیه السلام، به دست می‌آید که دستگاه وکالت دارای ساماندهی بسیار منظم و فوق سری بوده است. دورنمای ساختار نهاد وکالت را می‌شود به یک هرم تشبیه کرد که در رأس آن امام معصوم علیه السلام قرار داشت، و به ترتیب که به سمت قاعده پایین می‌آید باب‌ها (وکالی ارشد، سروکیل‌ها) وکیل‌های ناحیه و وکیل‌های کارگزار (مرتبط با مردم و در خط پایانی قاعده هرم) حضور داشتند، شماری از وکیل‌های بودند که به صورت سیار همواره خط پیوستی میان مرکز و سایر مناطق بودند. این جا به توضیح کوتاهی پیرامون گام‌های اجرایی نهاد وکالت بسنده می‌شود.

رهبری نهاد وکالت

ریاست و رهبری نهاد را در هر دوره امام قائم همان عصر عهده‌دار بود، چنانکه امام معصوم علیه السلام نخستین مؤسس و آخرین مرجع نهاد بود. امام به مثابه قلب در تار و پود مجموعه وکالت نیرو و توان می‌بخشید و این نهاد را از آفات و تباهی‌ها ننگه می‌داشت، تا آنجا که امام کاظم علیه السلام از درون زندان، امام رضا علیه السلام از راه دور خراسان، امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام از پشت حجاب و حصار امنیتی به رهبری و حفاظت نهاد پرداختند حتی امام عصر علیه السلام از پشت پرده غیبت تا روزی که وجود نهاد لازم و کارآمد بود نسبت به رهبری و تشکّل نظام وکالت لحظه‌ای کوتاهی نفرمود.

باب (سروکیل)

سخت‌گیری‌های حکومت‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس بر امامان معصوم علیهم السلام و امت، از یک سو و پراکندگی مناطق شیعه‌نشین از سوی دیگر، موجب محدودیت تماس مستقیم مردم با امامان علیهم السلام شد. از همین روی امامان علیهم السلام نخستین خط ارتباطی میان خود و مردم را پی‌ریزی کردند، اهل فن از این حلقه تشکیلاتی به باب، وکیل اصلی، وکیل مطلق، سروکیل، وکیل ارشد و معاون امام علیه السلام تعبیر کرده‌اند. باب در لغت یعنی محل ورود به خانه یا مکانی دیگر، و جمع آن ابواب است. به نگهبان و ملازم و دربان «بواب» می‌گویند. بر همین اساس به حاجبان و دربانان امامان علیهم السلام نیز باب اطلاق شده است. باب در اصطلاح مباحث مهدویت و تاریخ ائمه علیهم السلام، بیگانه با معنای لغوی و عرفی آن نبوده و به دو معنای عام و خاص به کار رفته است. اصطلاح «باب» در کاربرد علم، شامل باب پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و باب‌های امامان پس از او می‌شود. به نظر می‌رسد واژه باب در فرهنگ تشیع برگرفته از برخی احادیث نبوی باشد که در آن‌ها امام علی علیه السلام باب پیامبر معرفی شده است: «أنا مدينةُ العلم و علی بابها فمن أراد المدینةَ و الحکمةَ فلیأتها من بابها» در این کاربرد باب یعنی نزدیک‌ترین شخص به پیامبر یا امام کسی که صاحب سر و محرم راز او است، روایات گواهی می‌دهد که نزدیک‌ترین شخص به رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله که صاحب سر و محرم راز او باشد جز علی علیه السلام کسی نبود، در منابع از سلمان فارسی به باب امیرالمؤمنین علیه السلام و از فضه به باب حضرت زهرا علیها السلام و از میثم تمار به باب مجتبی علیه السلام، و از حضرت زینب علیها السلام و رشید هجری به باب امام حسین علیه السلام و از ابوخلد کابلی به باب امام سجاد علیه السلام تعبیر شده است. از آنجا که تاریخ آغاز به کار رسمی نهاد

وکالت و نیابت عصر امام باقر و امام صادق علیهما السلام است اصطلاح باب در این کاربرد عام به معنای سروکیل و نخستین حلقه ارتباطی در سازمان وکالت منظور نیست. در کاربرد خاص، اصطلاح باب بر گروهی از وکلای خاص و برجسته ائمه علیهم السلام در عصر پیش از غیبت صغری اطلاق می‌شد که وظیفه ارتباطی میان شخص امام و وکلای مرتبه بعدی را عهده‌دار بودند، در بحث نهاد وکالت از همین باب‌ها به عنوان سروکیل و یا وکیل ارشد تعبیر می‌شده است، کسانی چون؛ جابر بن زید جعفی، محمد بن سنان، مفضل بن عمر و غیر آنان که باب‌های امام باقر علیه السلام، امام صادق علیه السلام، امام کاظم و... معرفی شده‌اند. شایان ذکر است که نواب خاص حضرت مهدی علیه السلام در عصر غیبت، مصداق بارز باب امامان علیهم السلام هستند و از آنجا که مقام باییت جایگاهی سترگی بود، برخی از منحرفان به دروغ ادعای این مقام را می‌کردند. از همین روی بحث باب و باییه ارتباط نزدیکی با مباحث مهدویت دارد. در منابع مربوط به عصر غیبت از نایبان خاص حضرت مهدی علیه السلام به سفیر نیز تعبیر شده است که مراد همان باب و مقام سروکیلی است. سفیر و نایب خاص امام زمان علیه السلام که همان مقام و منصب باییت و سروکیلی را داشت چهار نفر به ترتیب زیر بودند: عثمان بن سعید عمری؛ محمد بن عثمان عمری؛ حسین بن روح نوبختی و علی بن محمد سمری. سمت باب و سروکیل دارای اهمیت ویژه‌ای بود چون از یک سو با وکلاء ناحیه و انبوه مردم در تماس بود و از سوی دیگر با شخص امام علیه السلام، در شرایطی که حکومت‌های وقت اقدام به سخت‌گیری می‌کردند ایجاد رابطه با هر دو سو بسیار مشکل می‌شد. از آنجا که از انگیزه‌ها و اهداف تأسیس سازمان وکالت، ارشاد، آموزش دینی، پاسخگویی به شبهات دینی، ترویج فرهنگ اصیل اسلام و اهل‌بیت علیهم السلام و... بود، باب‌ها و سروکیل‌های ائمه علیهم السلام نخبگان و اشخاص شایسته و بهره‌مند از آگاهی‌های لازم بوده‌اند. عبدالرحمن بن حجاج از سروکیل‌های سرشناس امام ششم، هفتم و هشتم علیهم السلام است، که امام علیه السلام به وی می‌فرمود: با اهل مدینه به بحث و مناظره و گفتگو پرداز. دوست دارم مانند تو در میان مردان شیعه [زیاد] باشم. مفضل بن عمر جعفی، سروکیل امام ششم و هفتم علیهما السلام که باب نیز بوده است، در برابر ابوالخطاب که راه انحراف را در پیش گرفته بود ایستاد. امام صادق علیه السلام در توصیف او فرمودند: «فانه لایقول علی الله و علی الحق» امام هشتم علیه السلام در پاسخ به درخواست «علی بن مسیب» که می‌گفت: به علت دوری راه نمی‌تواند خدمت امام برسد؛ فرمودند به زکریا بن آدم که نسبت به دین و دنیا امین است مراجعه کنید. سفیر اول حضرت ولی عصر (عج)، برای اداره نهاد، سه وکیل سرشناس را در خدمت گرفته بود (احمد بن اسحاق، محمد قطان و حاجز و شاء) شیخ طوسی طی نقل روایتی خاطرنشان می‌کند که ده نفر زیر نظارت سفیر دوم (تنها در بغداد) مشغول به کار بودند که یکی از آنها حسین بن روح بود که بعدها سفیر سوم شد. حسین بن روح نیز که سروکیل بود و بعدها سفیر و نایب خاص امام عصر (عج) شد براساس شبکه منظمی وکلای نواحی مختلف را زیر نظر داشت، مانند محمد بن جعفر اسدی که خود ناظر بر وکلای دیگر نواحی ایران بود.

وکیل ناحیه

هر کدام از مناطق و نواحی دوردست که دارای بخش‌ها و آبادی‌ها زیادی بودند، یک وکیل ناحیه داشت که شماری از کارگزاران محلی زیرنظر او به انجام وظایف می‌پرداختند. گاهی می‌شد که یک منطقه به خاطر گستردگی و جمعیت زیادش دارای چند وکیل ناحیه بوده است. «اخبار تاریخی متعدد نشان می‌دهد که وکلا، شیعیان را بر مبنای نواحی گوناگون به چهار بخش بزرگ تقسیم کرده بودند: نخست ناحیه بغداد، مدائن، سواد و کوفه. دوم بصره و اهواز. سوم، قم و همدان. چهارم، حجاز، یمن و مصر.» سلسله مراتب تشکیلات نهاد وکالت از محتوای روایات به خوبی قابل ردیابی است، به عنوان مثال، در روایتی که امام هادی علیه‌السلام به وکلاء دستورالعمل صادر فرموده‌اند، معلوم می‌شود که علی بن بلال، وکیل محلی بوده و علی بن حسین بن عبدربه صاحب مقام وکالت ناحیه بوده و امام علیه‌السلام ابوعلی بن رشید را که دارای شایستگی لازم است به جای ابن عبدربه وکیل ناحیه قرار می‌دهد و از آنجا که علی بن بلال نیز از کارایی و احترام ویژه در ناحیه بومی خود برخوردار بوده به وکالت ناحیه ارتقاء می‌یابد. در گزارشی که نجاشی در شرح حال محمدبن علی بن ابراهیم بن محمد همدانی می‌آورد، روشن می‌شود که مناطق بزرگ و پرجمعیت چند وکیل داشته که این وکلاء به وکیل ناحیه مراجعه می‌کرده‌اند. در یک زمان قاسم بن محمدبن علی بن ابراهیم (که خودش پدرش و جدش وکیل همدان بودند) ابوعلی بسطام و عزیربن زهیر هر سه وکیل بودند و مشترکا به حسن بن هارون همدانی مراجعه و از او دستور می‌گرفتند. از نقل کشی به دست می‌آید که جد دوم قاسم بن محمد یعنی ابراهیم بن محمد همدانی وکیل ناحیه امام هشتم و امامان بعدی او بوده که وکیل‌های کارگزار زیر نظر او بودند. محمدبن جعفر اسدی کوفی (ابوالحسین) که دارای کتابی به نام «الجبر و الاستطاعه» بوده، از وکلای نواحی در ری بوده است. محمدبن قطان که در چهره لباس فروشی، انجام وظیفه می‌کرد وکیلی بود که وکلاء درجه سوم وجوهات و نامه‌ها را توسط او مخفیانه به وکیل اصلی می‌رسانیدند. به گفته مرحوم کلینی جعفر بن ابراهیم سرپرست وکلای یمن در عصر امام دوازدهم علیه‌السلام بود و علی بن حسین یمانی نیز در زمان سفیر اول، وظیفه تماس میان وکلاء یمن را با مرکز نهاد داشته است.

وکلا کارگزار

آخرین حلقه نظام وکالت که در خط پایانی قاعده هرم قرار دارد، همان وکیل‌هایی بودند که مستقیما با توده‌های مردم سروکار داشتند. دریافت وجوهات، نامه‌ها، پرسش‌ها و... از وظایف مهم این رده بوده، چنانکه حمل و نقل و پرداخت آنها به امام علیه‌السلام یا وکلای ارشد و باب‌ها و نیز دریافت پاسخ‌ها و رسانیدن آن به اهالی منطقه نیز از وظایف عمده این گروه بوده است. محمد که پدرش (ابراهیم بن مهزیار) وکیل کارگزار در اهواز بوده نقل می‌کند: پس از درگذشت امام عسکری علیه‌السلام [نسبت به امر امامت] مشکوک بودم، نزد پدرم اموال زیادی جمع شده بود، روزی با هم سوار کشتی شدیم تا اموال را به مرکز ببریم. میان راه پدرم مریض شد و بعد از وصیت در مورد حفظ اموال، درگذشت. وقتی بغداد رسیدم شخصی با نامه که از تمام موجودی‌های نزد من خبر می‌داد آمد اموال را تحویل او دادم، چند روز بعد [توقیعی] صادر شد

مبنی بر اینکه ای محمد شما را بجای پدرتان منصوب کردیم. قطب راوندی، روایتی نقل می‌کند که دست کم سه حلقه نظام وکالت را به روشنی مشخص می‌کند. محمدبن یوسف الشاشی که در عراق شاهد دلایل و علائم حقانیت سفیر دوم (احتمالاً) بوده است وقتی به مرو برمی‌گردد، محمدبن حصین کاتب که وکیل کارگزار بوده، از سرنوشت حضرت حجت علیه‌السلام از او می‌پرسد، محمد آنچه مشاهده کرده بود بازگفت، کاتب از او درباره تحویل اموال مشورت خواست. محمد بن یوسف، حاجز بن یزید را به او معرفی کرد. کاتب دوباره پرسید آیا بالاتر از حاجز نیز کسی هست؟ محمدبن یوسف گفت بلی و آن شیخ (سفیر دوم احتمالاً) است. طبق ظاهر این روایت محمد کاتب وکیل کارگزار و مرتبط با مردم؛ حاجز بن یزید وکیل ارشد و مرجع و شیخ همان باب و سفیر مرتبط با شخص امام علیه‌السلام است. از این‌گونه وکلاء به نایب شخصی نیز تعبیر کرده‌اند.

وکلاء سیار

از لابلائی روایات گزارش‌های تاریخی برمی‌آید که رهبری نهاد به خاطر حفظ یک‌پارچگی نهاد و هماهنگی کار وکلاء و رسانیدن اطلاعات ضروری و حیاتی، اقدام به نصب وکلایی سیار کرده باشد. این وکلاء ضمن سرکشی از مناطق شیعه و نظارت بر کار وکلای نواحی و وکلاء کارگزار گزارش آخرین وضعیت مرکز نهاد را به وکلاء و گزارش وضعیت نواحی را به مرکز می‌رسانیدند. از روایتی که کشی نقل می‌کند می‌توان اسامی سه تن از وکلای سیار و رابطین امام جواد علیه‌السلام را به دست آورد. احمد بن محمد بن عیسی قمی می‌گوید: امام علیه‌السلام ضمن تمجید از ابویحیی زکریابن آدم وکیل قم، یادآور شدند که به اموال موجود نزد وی نیاز است، عرض کردم زکریا به شما پیام دادند که اختلاف میان «میمون» و «مسافر» [که از وکلای کارگزار بودند] علت تأخیر در ارسال اموال شده، امام فرمودند: نامه مرا به او برسان و دستور بده تا اموال را بفرستد. از ظاهر این روایت برمی‌آید که «میمون» و «مسافر» هر کدام خواهان دریافت مال برای ارسال به محضر امام بودند که امام برای روشن شدن تکلیف وکیل قم، رابط سومی (احمد قمی) را گسیل می‌دارند. اسحاق بن اسماعیل نیشابوری از جانب امام یازدهم مأموریت پیدا می‌کند تا پیامشان را به وکلای نواحی متعدد برساند، از جمله به محمد بن موسی نیشابوری، ابراهیم بن عبده، بلالی، محمودی و دهقان وکیل بغداد. سفیر دوم، جعفر بن محمد بن متیل را به ناحیه واسط گسیل می‌دارد تا با حسن صیدلانی وکیل مقیم آنجا دیدار کرده و وسایل مورد نیاز را تحویل او دهد. مسأله وکیل رابط یا رسول امام، نزد اهالی نواحی شیعه‌نشین، شناخته شده بود تا آنجا که حالّج وقتی وارد قم می‌شود، اعلام می‌دارد که رسول و وکیل امام علیه‌السلام است.

نقش تشکیلاتی رهبر سازمان

امام معصوم علیه‌السلام، در جایگاه رئیس و تنها سرپرست سازمان وکالت دارای نقش حیاتی بود. پایه‌گذاری، گسترش، هماهنگی و نگهداری نهاد از فروپاشی و نابسامانی به واسطه وجود امام علیه‌السلام

بود. امام علیه‌السلام در راستای کارآمد کردن و تحقق اهداف نهاد، وظایف و مسئولیت‌های زیر را انجام می‌دادند:

۱. انتخاب و نصب نواب و وکلاء

با شناختی که امام علیه‌السلام از نیازمندی امت و از یاران و اصحاب شایسته خود داشت، بر طبق نیاز مناطق از میان اصحاب شایسته برای آنها وکیل، نماینده و رابط می‌فرستاد. چنانکه براساس شایستگی‌های مطلوب اقدام به نصب و تعیین وکیل خاص و باب می‌کرد. امام هفتم علیه‌السلام مفضل بن عمر جعفی را به عنوان مرجع معرفی می‌کنند از مطالعه شرح حال مفضل و روایاتی که درباره او از امام ششم و هفتم وارد شده معلوم می‌شود که مراد از مرجع همان مقام باییت و سروکیلی است. امام نهم علیه‌السلام ابراهیم بن محمد همدانی را به جای یحیی بن ابی‌عمران، وکیل قم منصوب می‌کند. امام دهم علیه‌السلام ابوعلی بن راشد را به جای علی بن حسین بن عبدربه، وکیل مدائن و بغداد تعیین می‌کند: «و اُنّی قد اقمْتُ اباعلی بن راشد مقام علی بن الحسین بن عبدربه و من کان قبله من وکلایه و...» امام عسکری علیه‌السلام، عثمان بن سعید عمری را وکیل خود معرفی می‌کنند. در نامه امام علیه‌السلام به عبدالله بن حمدویه بیهقی درباره نصب ابراهیم بن عبده به عنوان وکیل نیشابور و بیهق چنین آمده: «... و بعد، فقد نصبْتُ لکم ابراهیم بن عبده لیدفع الیه النواحی و اهل ناحیتک حقوقی الواجبه علیکم، و جعلته ثقتی و اُمینی عند موالی...» امام علیه‌السلام در جمع شیعیانی که از سرزمین یمن به نزد ایشان رفته بودند فرمود: «... شهدوا علی ان عثمان بن سعید العمری وکیلی و ان ابنه محمد وکیل ابنی مهدیکم» حضرت ولی‌عصر(عج) در تعزیتی که به فرزند سفیر اول صادر فرمودند چنین نوشته‌اند: «... کان من کمال سعادتہ (عثمان بن سعید) ان رزقه اللّٰه تعالی ولدا مثلک یخلفه من بعده و یقوم مقامه بامرہ و یترحم علیہ...» سرانجام با توفیقی برای علی بن محمد سمری پایان نیابت خاص و غیبت صغری و آغاز غیبت کبری را اعلام فرمودند: «فاجمع امرک و لاتوص الی احدٍ فیقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغیبة التامة...» ۳۹

۲. معرفی وکلاء

یکی از گرایش‌های طبیعی انسان، این است که، بدون حجت و گواه سخن غیر را نمی‌پذیرد و از او پیروی نمی‌کند و فرمان نمی‌برد، به‌ویژه اگر با هم مساوی، هم‌عصر و هم‌شان باشند. ائمه علیهم‌السلام که در دل‌ها جا داشته و مردمان سخن‌شان را به جان می‌خریدند، برای ایجاد اعتماد و مقبولیت همگانی، به معرفی، توصیف و تمجید از وکلاء، باب‌ها و سفراء می‌پرداختند؛ و در موارد دیگر به افشاء چهره وکلاء دروغین و منحرفین می‌پرداختند. امام کاظم علیه‌السلام از کسانی که امامت فرزندش امام رضا را منکر می‌شوند (واقفه) به محمد بن سنان خیر می‌دهد و به او بشارت می‌دهد که از پیروان ائمه راستین خواهد ماند و او را با مفضل مقایسه می‌کند: «فقال (امام) لی: یا محمد یمد اللّٰه فی عمرک و تدعو الی امامته و امامة من یقوم مقامه من بصره فقلت من ذلک جعلت فداک؟ فقال: محمد ابنه قلت: بالرضی و التسلیم فقال کذلک وجدتک فی صحیفه امیر المؤمنین علیه‌السلام أما انک فی شیعتنا أبین من البرق فی اللیلة الظلماء، ثم قال...» محمد بن

سنان می‌گوید: امام کاظم به من فرمود: ای محمد خداوند به عمر تو بیفزاید و تو مردمان را به امامت او (امام رضا علیه‌السلام) و امامت کسی که پس از او (امام رضا علیه‌السلام) امام است دعوت می‌کند. محمد بن سنان ادامه می‌دهد که از امام کاظم علیه‌السلام سؤال کردم: آن کس که امام جانشین فرزند تو (امام رضا علیه‌السلام) است چه کسی می‌باشد؟ امام کاظم علیه‌السلام فرمود: «فرزند او، محمد [تقی] است» محمد بن سنان پس از وضعیت حال خود می‌پرسد که در آن شرایط آیا به امامت امام تقی علیه‌السلام راضی و تسلیم امر او است؟ امام می‌فرماید: بلی و اضافه می‌فرماید: تو را در صحیفه و کتاب امام علی همین‌گونه یافته‌ام تو در میان شیعیان ما آشکارتر از برق در شب تاریک هستی و... امام جواد علیه‌السلام می‌فرمود: خدا به خاطر رضایت من از او (محمد بن سنان) راضی باشد، او هیچ‌گاه با من و پدرم مخالفت نکرد.

مفضل بن عمر جعفری باب امام صادق و امام کاظم علیهما‌السلام و نیز وکیل آن دو امام همام بود. بنابر مصالحی مفضل با اشخاص گوناگونی مراوده داشت که در میان آنها افراد غیرشایسته و یا در ظاهر نامقبول بودند و این امر مردم را نسبت به او مشکوک ساخته بود، افکار عمومی شیعیان دنبال رأی و نظر امام علیه‌السلام بود تا وضعیت چنین شخصیتی روشن شود. ماجرا از این قرار بود که برخی از اهالی کوفه به امام صادق علیه‌السلام از رفتار مفضل مبنی بر معاشرت و نشست و برخاست با اشخاص و افراد به ظاهر بی‌بند و بار، شکایت بردند. امام علیه‌السلام به عنوان رهبر نهاد به مفضل نامه‌ای نوشت و در آن دستور داد که مفضل چیزهایی را که مستلزم صرف هزینه و پول بود، خریداری کند. مفضل دستور امام را با همان یاران مؤمن که شاکی بودند در میان گذاشت، آنان در پاسخ اظهار داشتند که این امر مستلزم هزینه است و کنار رفتند. مفضل سراغ همان یاران به ظاهر بی‌بند و بار رفت و چیزی نگذشت هر چه در توان داشتند حاضر کردند، مفضل این روحیه طاعت‌پذیری آنان را به شاکیان منتقل کرد و گفت اینان چنین کسانی هستند. هنگامی که «ابوالخطاب» از راه امامت منحرف شد، شیعیان عراق خواستار شخص شایسته‌تر به جانشینی او شدند، که امام صادق علیه‌السلام مفضل را معرفی و در حق او چنین فرمودند: از او بشنوید و بپذیرید که او جز حق را به خدا و به من نسبت نمی‌دهد. هشام بن احمد می‌گوید: می‌خواستم از امام صادق علیه‌السلام درباره مفضل بپرسم که پیش از طرح پرسش حضرت فرمود: قسم به خدای یگانه که مفضل بن عمر جعفری بنده نیکو و شایسته است او در شفقت و مهربانی مانند پدر است. امام هفتم علیه‌السلام می‌فرماید: مفضل محلّ انس و مایه آرامش جان من است. امام علیه‌السلام مراجعین را به مفضل ارجاع می‌دادند اموال، هدایا و نذورات را تنها از طریق او می‌پذیرفتند. امام جواد علیه‌السلام در نامه‌ای شخصیت ابراهیم بن محمد همدانی را برای مردم همدان و وکیل‌های مقیم آنجا مانند نضر و ایوب معرفی می‌کند، تا او اعتماد و اطمینان و همکاری کنند: ابراهیم همدانی می‌گوید امام برایم نوشت؛ حساب‌ها یعنی وجوهات برایم رسید. خدا از تو قبول کند و از آنها راضی باشد و آنها را با ما در دنیا و آخرت قرار دهد... برای نضر نوشتم که از تو فرمان بپذیرد و جایگاه تو را بر او یادآور شدم. برای ایوب و دوستانم در همدان نیز نوشتم... امام هادی علیه‌السلام به عمرو بن سعید مدائنی، در تعریف و توصیف ایوب بن نوح وکیل برجسته ایشان در کوفه، فرمودند: اگر می‌خواهی به یکی از اهل بهشت نگاه کنی، به او (ایوب) نگاه کن. نواب خاص امام دوازدهم علیه‌السلام بخاطر غیبت امام علیه‌السلام و گستردگی فعالیت و انجام

موارد مهم به دست آنها، نیازمند تأییدات و تمجیدهای ویژه‌ای از جانب امام علیه‌السلام بودند، تا شیعیان اطمینان به ادعا و دستورات آنها داشته باشند لذا امام عسکری علیه‌السلام و امام دوازدهم علیه‌السلام و حتی امام هادی علیه‌السلام در مواضع و مناسبت‌های گوناگون به شناساندن و تجلیل و بزرگداشت نواب اربعه پرداخته‌اند. امام هادی علیه‌السلام در بزرگداشت شخصیت اولین سفیر به اسحاق نیشابوری می‌فرماید: «فلما تخرجن من البلده حتى تلقى العمري رضى الله عنه برضاي عنه و تسلم عليه و تعرفه و يعرفك فانه الطاهر الامين العفيف القريب منا و الينا، فكل ما يحمل الينا من شئ من النواحي فاليه المسير آخر عمره ليوصل ذلك الينا.» نظیر همین سخن را امام عسکری علیه‌السلام فرموده‌اند: ابوعمر و (عثمان بن سعید) در زمان حیات و بعد از آن، امین و مورد اطمینان من است چنانکه مورد تأیید پیش از من (پدرم) بوده است، آنچه بگوید و برساند از جانب من بوده است. رهبری نهاد وکالت گاهی با توقیعات به معرفی چهره وکلا می‌پرداخت، احمد بن اسحق اشعری، ابراهیم بن محمد همدانی، احمد بن حمزه، حاجز بن یزید و شاء و... وکلایی از این دست هستند.

۳. عزل و افشای وکلای منحرف و دروغین

برخورد با وکیل‌های منحرف و عزل آنها و مدعیان دروغین مقام وکالت یا باییت و افشاگری آنان تا مردم از گرد آنان پراکنده شود. برخورد رهبر نهاد با وکلای خاطی و منحرف؛ حکیمانه، خیرخواهانه و در عین حال قاطع بود. رهبری نهاد در گام نخست به ارشاد و راهنمایی می‌پرداخت در صورتی که این مرحله مؤثر نمی‌افتاد در گام بعدی به افشاء و روشننگری می‌پرداخت اگر این مرحله نیز کارگر نمی‌افتاد و وکیل به انحراف خویش ادامه می‌داد، امام علیه‌السلام از یاران و امت می‌خواستند در صورت توان و امکان به انزوا و حذف وکیل خاطی اقدام کنند. امام هشتم در برخورد با محمدبن فرات از وکلای منحرف که ادعای باییت و سپس نبوت کرد و با سخنان منحرفانه و ارتکاب محرمات از جمله نوشیدن شراب، شیعیان و امام علیه‌السلام را اذیت می‌کرد، از روش مدیریتی گام به گام بهره گرفت. امام علیه‌السلام ضمن ارشاد و راهنمایی محمدبن فرات برای او یک قطعه حصیر و مقداری خرما فرستاد. وی پس از دریافت سخنان و هدایای حضرت، اظهار داشت: امام علیه‌السلام حصیر را فرستاده تا بر آن نماز بخوانم و خرما را فرستاده تا شراب نوشم ولی او هم‌چنان به کجروی ادامه داد، امام علیه‌السلام او را مورد لعن و نفرین قرار داد و به اصحاب و یاران فرمان بیزاری از او را صادر فرمود و از خداوند خواست تا گرمای آهن داغ را به او بچشانند. چیزی نگذشت که ابن فرات به دست ابراهیم بن مهدی بن شکله به قتل رسید. امام نهم علیه‌السلام در برخورد با ابوعبدالله سیاری که تنها مدعی دروغین وکالت بود تا به اموالی برسد، توقیعی (دست خط و نامه) به این مضمون صادر فرمود: «آن شخص در جایگاهی که ادعا می‌کند نیست و چیزی به او ندهید» مطالعه این ماجرا نشان می‌دهد که برخورد امام متناسب با گناه و خطا بود، این تذکر امام مؤثر افتاد و سیاری توبه کرد. امام عسکری علیه‌السلام در برخورد با ابن حسکه که ائمه علیه‌السلام را خدا و خود را نبی و معاف از انجام طاعات و عبادات می‌دانست، نخست چنین به روشننگری پرداخت: به خدا سوگند که خداوند محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و انبیای پیشین را بر پیروی از شریعت و برپایی نماز و دادن زکات و...

فرستاده و ما بندگان خدا هستیم اگر طاعت او کنیم مورد رحمت او و اگر نافرمانی او کنیم مورد عذابش قرار می‌گیریم؛ وقتی این تذکر و ارشاد، مؤثر نیفتاد حضرت اقدام به لعن و نفرین او کرد و خواستار بیزاری و دوری یاران از او باشد.

۴. تعریف وظایف و اختیارات وکلاء

بعد از نصب و تعیین وکیل، ضروری‌ترین نیاز این است که وکیل بداند چه کارهایی را در کجا انجام دهد تا رسالت‌های مهم را ترک و کارهای بیهوده را انجام ندهد و همین‌طور به گونه‌ای کار کند که با منطقه کاری وکلاء دیگر برخورد نداشته باشد و یا مناطقی بدون وکیل و رابطه نمانند، رهبریت نهاد در راستای تحقق این هدف اقداماتی انجام داده که به ذکر برخی از آنها بسنده می‌شود. از آنجا که جمع وجوهات و دریافت امور مالی از وظایف عمده کارگزاران بود، دستور کاری ائمه علیه‌السلام نیز بیشتر متوجه همین مهم بود. امام هادی وظیفه ابوعلی بن راشد را چنین تبیین می‌کند: «لیقبض حقّی و ارتضیتة لکم» و به ایوب بن نوح دستور می‌دهد که در کارهای ابوعلی مداخله نکند و تنها در محدوده خود فعالیت نماید. امام صادق علیه‌السلام برای عبدالرحمن بن حجاج وکیل ارشد وظیفه مناظره علمی با مخالفان را می‌دهد: «یا عبدالرحمن، کلم اهل المدینه فأنّی أحب ان یری فی رجال الشیعه مثلک.» امام کاظم علیه‌السلام به علی بن یقظین مأموریت می‌دهد تا در دستگاه عباسی همچنان باقی بماند و به بینوایان و شیعیان کمک کند. در زمان غیبت صغری که نواب اربعه جانشین امامان بودند به هر یک از وکلاء نواحی و کارگزاران دستورالعمل جامعی صادر می‌کردند که در اصل از خود ناحیه مقدسه بوده است. در مورد تعیین محدوده قلمرو کاری وکلاء، تا آنجا که نیاز بود رهبریت نهاد به روشنگری پرداخت. ایوب بن نوح وکیل کوفه، گاهی از شیعیان نواحی بغداد که مربوط به قلمرو وکالت ابوعلی بن راشد بود، وجوه شرعی دریافت می‌کرد و این موجب مشکلات و خلط امور می‌شد لذا امام هادی علیه‌السلام آن دو را از دخالت در قلمرو همدیگر منع و ارشادات لازم را مبذول داشتند. امام علیه‌السلام یک ماه پیش از درگذشت وکیل ری، پیشاپیش، محمودی را که عازم دینور بود و خیال می‌کرد وکیل همان ناحیه است دستور دادند که وقتی به «ری» وارد شدی فلان کارها را انجام بده.

۵. نظارت و حسابرسی

یکی از اصول مدیریتی که تشکیلات را از نابسامانی‌ها، آسیب‌ها و فروپاشی نگه می‌دارد، نظارت همیشگی رهبری بر روند کار افراد سازمان است، زیرا هرگاه کارگزاری بداند که بر او نظارت می‌شود همواره در دایره کاری خود منظم و حساب شده فعالیت می‌کند. مخفی بودن نهاد وکالت و حساسیت دشمنان خود، این مهم را دوچندان می‌سازد، لذا رهبران نهاد وکالت به اعمال نقش نظارتی می‌پرداختند. اینجا به بیان چند نمونه بسنده می‌شود. ابن حزام از پدرش یا عمویش نقل می‌کند که می‌گفت: شاهد صحنه‌ای بودم که امام صادق علیه‌السلام وکیل خود را حسابرسی و مؤاخذه می‌کرد، وکیل وی پیوسته خیانت خود را انکار می‌کرد و سرانجام امام علیه‌السلام او را موعظه و حدیثی از جدش رسول الله صلی الله علیه و آله را برای وی یادآوری

کرد. نظارت امام کاظم علیه‌السلام با استفاده از علم غیب شنیدنی است. پانزده روز پیش از وفات «خالد بن نجیح» نامه‌ای از امام علیه‌السلام به دست او رسید که رابطات را با دیگران قطع و وجوهای شرعی موجود را برایم ارسال کن و دیگر از کسی چیزی نپذیر. اشراف و مراقبت جدی امام هشتم علیه‌السلام شیعه امامیه را از خطر انشعاب واقفیه نگه داشت، انحراف گروهی از وکلای سرشناس امام کاظم علیه‌السلام، نهاد وکالت را دچار نابسامانی کرد و با تلاش امام علیه‌السلام مهار شدند. وی در حق واقفیه فرمودند: با سرگردانی زندگی می‌کنند و با کفر می‌میرند، مناظرات امام علیه‌السلام با سران وقف شنیدنی است. امام جواد علیه‌السلام روند کاری دورترین وکلاء ناحیه را زیر نظر داشت. حضرت دو وکیل سیار نزد زکریابن آدم وکیل قم می‌فرستند. همین که ارسال گزارش به طول انجامید حضرت احمدبن محمد قمی را جهت پی‌گیری اعزام و نتیجه را دریافت می‌کنند. معاشرت و هم‌نشینی «ایوب بن ناب» وکیل امام یازدهم علیه‌السلام در نیشابور، با برخی از غلات و مفوضه، مورد اعتراض شیعیانی که گرد فضل‌بن شاذان جمع بودند، واقع شد. در نتیجه گروهی از شیعیان به ایوب بی‌توجهی کرده اموال شرعی را به او تحویل نمی‌دادند و این امر رفته رفته به نزاعی تبدیل می‌شد، ایوب طی نامه‌ای از فضل‌بن شاذان و اطرافیان او به امام علیه‌السلام شکوه کرد، امام علیه‌السلام با اعزام «ابراهیم بن عبده» مشکل را حل کرد. با آغاز دوران غیبت صغری نقش نظارتی رهبر نهاد پررنگ‌تر شد و در طول هفتاد سال، امام علیه‌السلام توسط صدور توقیعات و به مباشرت سفراء و ابواب، نهاد وکالت را، تحت کنترل داشتند. به عنوان نمونه، محمدبن حسین صیرفی وکیل بلخ در سفر حج وجوهای دریافتی را که به صورت شمش طلا درآورده بود با خود داشت تا به سفیر سوم برساند. یکی از شمش‌ها در سرخس زیر ریگ‌ها جا می‌ماند. محمد صیرفی در مسیر راه وقتی متوجه می‌شود شمش‌های خود را بجای شمش گمشده می‌گذارد، وقتی بغداد می‌رسد و اموال را تحویل حسین بن روح می‌دهد، ابن‌روح شمش شخصی او را برمی‌گرداند و آدرس شمش گمشده را به او می‌دهد و اضافه می‌کند که در سفر بعدی آن را بیاور و من را دیگر نخواهی دید، وقتی در سفر بعد محمد صیرفی آمد سفیر سوم درگذشته بود. روشن است که این دقت و مواظبت بر ارسال و تحویل اموال، ناشی از نظارت خود امام علیه‌السلام است که برخوردار از علم غیب است.

۶. معرفی امام بعدی و زمینه‌سازی ورود به عصر غیبت

سخت‌گیری‌ها و برخوردهای خونین دستگاه عباسی با شیعیان و ائمه علیهم‌السلام، رعایت تقیه و حفظ جان امام را واجب می‌ساخت و این امر موجب می‌شد که گاهی امام بعدی آن‌طوری که شاید و باید به عموم مردم معرفی نمی‌شد و به انحراف و انشعاب برخی شیعیان می‌انجامید. لذا معرفی امام و نجات مردم از تفرقه و سردرگمی یکی از اهداف بلند نهاد بود، که بیشترین تلاش متوجه رهبری بود و در گام بعدی این مهم به دوش وکلاء بود. دست‌کم در سه مورد جو اختناق موجب انشعاب در شیعه شد جریان اسماعیلیه، واقفیه و گروه‌های که به دنبال شهادت امام عسکری علیه‌السلام پدید آمدند. اما در دیگر موارد تلاش پی‌گیر رهبری به‌طور کامل نتیجه‌بخش بود. در سه مورد مذکور نیز دامنه انشعاب مهار شد تمام گروه‌هایی که پس از شهادت امام عسکری علیه‌السلام پدید آمده بودند به محوریت حضرت حجت

علیه‌السلام برگشتند، چنان که مذهب وقف در مدت کوتاهی به آغوش ائمه اثنی‌عشری برگشتند و تنها اسماعیلیه آن هم بنابر عواملی بر انشعاب خود باقی ماند. در این مجال گوشه‌هایی از فعالیت رهبری در تأمین این هدف بازخوانی می‌شود: منصور عباسی به محمدبن سلیمان حاکم مدینه نوشته بود: جانشین جعفر بن محمد را گردن بزن. امام علیه‌السلام چهار نفر از جمله خود خلیفه را وصی پس از خود معرفی کردند! اما در باطن آن چنان با مهارت امام کاظم علیه‌السلام را جانشین و وصی اصلی خویش معرفی کرده بودند که پس از شهادت‌شان هیچ سردرگمی ایجاد نشد، حتی هادی عباسی نیز فهمید که جانشین اصلی امام کاظم علیه‌السلام است و ایشان را تهدید به قتل کرد. امام کاظم علیه‌السلام مدت درازی از عمر خویش را در زندان به سر برد، نخست هادی عباسی آن جناب را زندانی کرد. سپس هارون چهار مرتبه حضرت را زندانی و از رفت و آمد و دیدار شیعیان با او جلوگیری کرد. هنگام شهادت کسی از شیعیان نزد وی نبود. یحیی برمکی می‌گفت: با کشتن (شهادت) امام کاظم علیه‌السلام کاری کرده‌ام که شیعیان نمی‌دانند امام‌شان زنده است یا مرده... اما رهبری نهاد، با بهره‌گیری از کم‌ترین امکانات، امام جانشین را معرفی کرد و خسارت ناشی از سردرگمی را در پایین‌ترین حد نگه داشت. بنیان‌گذار نهاد وکالت (امام صادق علیه‌السلام) سال‌ها پیش از امامت، شهادت و فضیلت زیارت قبر امام هشتم علیه‌السلام به شیعیان خبر داده بودند: یقتل حضرتی بارض خراسان فی مدینه یقال لها حواس من زاره الیها عارفا بحقه اخذته بیدی یوم القیامه و ادخلته الجنه... تعلم انه امام مفترض الطاعه غریب شهید... همین شیوه را امام کاظم علیه‌السلام نیز در پیش گرفت. و در مواردی که زمینه فراهم بود به معرفی خصوصی حضرت رضا علیه‌السلام نیز می‌پرداخت. امام کاظم علیه‌السلام دست نصر بن قابوس لخمی را گرفته درون اتاقی می‌برد که امام رضا علیه‌السلام مشغول خواندن کتاب «جفر» بوده است و به او می‌گوید این کتابی است که تنها نبی یا وصی به آن نظر می‌کند. یک بار شصت تن از یاران حضرت کاظم علیه‌السلام که کنار قبر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گرد آمده بودند. امام ابتدا به امامت خود از آنان اعتراف گرفت و سپس فرمود: این علی بن موسی بن جعفر است، «فاشهدوا انه وکیلی فی حیاتی و وصیی بعد موتی» حضرت علیه‌السلام وقتی در زندان بود (۱۷۹ - ۱۸۳) عملاً اجرای امور خود را به حضرت رضا علیه‌السلام سپردند. امام هشتم علیه‌السلام تا سنین میانسالی فرزندی نداشت؛ از این رو شیعیان نگران آینده امامت شده، خواستار معرفی امام بعدی بودند. ابن‌قیامی واسطی به امام علیه‌السلام نوشت: چگونه امام هستی و حال آن که فرزندی نداری؟ امام علیه‌السلام پاسخ نوشت: «و ما علمک انه لایکون لی ولد؟ واللّه لایمضی الایام و اللیالی حتی یرزقنی ولدا ذکرا یفرق به بین الحق و الباطل.» حضرت جواد علیه‌السلام در دهم رجب ۱۹۵ ق متولد و حضرت رضا در سال ۲۰۰ ق روانه خراسان شدند. در این مدت پنج سال، حضرت بارها امامت حضرت جواد علیه‌السلام را به یاران اعلام فرمودند. امام جواد علیه‌السلام نیز در مناسبت‌های گوناگون رهبر آینده شیعه و نهاد وکالت را معرفی می‌کردند. در سال ۲۲۰ ق وقتی از مدینه به سوی بغداد می‌رفت، در پاسخ به درخواست کسانی که سراغ امام بعدی را می‌گرفتند فرمود: «الامر من بعدی الی ابنی علی»؛ امر امامت پس از من از آن فرزندم علی (هادی) است. در بستر شهادت نیز به معرفی و نصب حضرت هادی علیه‌السلام پرداختند. به هنگام شهادت حضرت جواد علیه‌السلام در بغداد، حضرت هادی علیه‌السلام هشت ساله و

در مدینه بودند. فردی می‌گوید: در مجلسی با حضور حضرت هادی علیه‌السلام بودم. ناگهان دیدم حضرت غمگین شدند. علت را جویا شدیم. فرمود: «در همین لحظه پدرم درگذشت. سؤال شد چه کسی به شما خبر داد، فرمود: «عظمتی در وجودم وارد شد که قبلاً نبود...» یکی از سیره‌های ثابت همه امامان به پیروی از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله معرفی چهره حضرت مهدی(عج) و توجه دادن مردم به آن حضرت بوده است. روزگاران امام جواد علیه‌السلام و امامان پس از ایشان به عصر مهدی(عج) نزدیک‌تر می‌شد، لذا وظیفه دوم و مهم‌تر این عصر امامت زمینه‌سازی ورود شیعه به عصر غیبت بود. امام جواد علیه‌السلام فرمودند: ... قائمی که خداوند به وسیله او سراسر زمین را از لوث کفار و ملحدین پاک و پر از عدل و داد می‌سازد کسی است که ولادتش از دیدگان پنهان است، خودش از آن‌ها غایب است، بردن نام او بر مردم حرام است او همانم و هم کینه رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله است. امام هادی علیه‌السلام در تبعیدگاه سامراء حضرت عسکری علیه‌السلام را در زمان حیات خود به کارهای مربوط امامت گمارد. امام عسکری علیه‌السلام بیست سال در کنار پدر در سامراء مشغول خدمت به اسلام و نهاد وکالت بود. امام هادی علیه‌السلام فرزندی به نام محمد داشت که بزرگ‌تر از امام عسکری علیه‌السلام بود و در زمان حضور امام هادی علیه‌السلام از دنیا رفت. گروهی از شیعیان می‌ترسیدند که مبادا جریان اسماعیلیه نسبت به امامت عسکری علیه‌السلام تکرار شود، بنابراین معرفی حضرت عسکری علیه‌السلام به عنوان امامت بسیار مهم و جدی بود. لذا حضرت هادی علیه‌السلام در همان روز خاک‌سپاری پیکر محمد، در مجلس عام فرزند بزرگوارش، امام حسن عسکری علیه‌السلام را معرفی کردند. و در موارد دیگر به کسانی که گرفتار توهم شده بودند فرمود: ابومحمد (حضرت عسکری علیه‌السلام) را ابنی الخلف من بعدی، عنده علم ما يحتاج الیه و معه آله الامامه». حضرت برای زمینه‌سازی ورود به عصر غیبت پرده‌نشینی اختیار کردند. تنها با خاصان رودرو سخن می‌گفتند. و برای نهادینه شدن مرجعیت علماء در عصر غیبت کبری، برای دانشمندان الهی و صالح احترام بسیار قائل می‌شدند و به حاضران گوشزد می‌فرمودند: این رفتار به پیروی از قرآن کریم است آن جا که فرمود: «خداوند مؤمنان و دانشمندان را درجات عظیمی بخشیده است؛ خداوند مؤمنان دانشمند را به درجاتی برتری داده است.» تلاش امام عسکری علیه‌السلام در راستای معرفی آخرین امام و رهبر نهاد وکالت و همچنین زمینه‌سازی ورود به عصر غیبت و همگانی ساختن مرجعیت علماء بسیار چشم‌گیر و موفقیت‌آمیز بود. عیسی بن صبیح می‌گوید: هم‌زمانی حضرت عسکری علیه‌السلام بودم. پس از اینکه حضرت دو خبر غیبی (مدت عمرم و تولد فرزندی برایم) گفتند، از فرزندی که در آینده خداوند به او روزی می‌کند و هم او مهدی امت است خبر دادند. حضرت برای فرزندی که هنوز عموم مردم او را ندیده و نمی‌شناسند، عقیقه می‌کند و این کار را چندین بار تکرار می‌کنند تا به امت اسلامی بفهماند که ولادت مهدی موعود مسلم و قطعی شده. با اینکه خفقان و خطری جدی وجود حضرت حجت(عج) را تهدید می‌کرد، و مخفی بودن نام و نشان حضرت لازم بود، حضرت عسکری علیه‌السلام برای برطرف ساختن سردرگمی و هرگونه شک و تردید طی مجلسی باشکوهی که از سران شیعه و موثقین تشکیل شده بود، حضرت حجت علیه‌السلام را به آنها نشان داد. با وجود کوتاهی زمان امامت ایشان (شش سال) و کوتاهی عمر شریف امام یازدهم (۲۸ سال) و مراقبت شدید دستگاه بر عملکرد ایشان،

حضرت برای زمینه‌سازی غیبت حدود صد شاگرد تربیت کردند و چندین تألیف از خود به یادگار گذاشتند. نیز کتاب‌های شاگردان را می‌خواندند و اصلاح یا تأیید می‌کردند.

نتیجه‌گیری مطالعه و بررسی نهاد وکالت امامان علیهم‌السلام به خوبی روشن می‌سازد که:

۱. امامان علیهم‌السلام از کم‌ترین امکانات برای ایفای نقش رهبری و هدایت جامعه بهره‌گرفته‌اند.
۲. از آنجا که خلفای غاصب بنی‌امیه و بنی‌عباس، شدیداً رابطه امت با امام معصوم علیه‌السلام را کنترل و رابطین را مجازات می‌کردند، نهاد وکالت از ساختار بسیار هوشمندانه برخوردار بوده است.
۳. امام معصوم علیه‌السلام در جایگاه رهبر نهاد در رأس هرم به کنترل، هدایت، انسجام و حفظ آن می‌پرداخت.
۴. باب (سر وکیل، وکیل ارشد) نخستین حلقه ارتباطی مردم با حلقه بعدی نهاد یعنی وکیل ناحیه بود، باب دستورات امام را به وکیل‌های ناحیه منتقل و کار آنان را کنترل می‌کرد.
۵. وکیل ناحیه عهده‌دار برقراری ارتباط وکیل‌های کارگزار با نهاد و توضیح و تفسیر وظایف آنان بوده است هر ناحیه مانند قم، کاشان، بصره و... دست‌کم یک وکیل ناحیه داشته است.
۶. وکیلان کارگزار به عنوان آخرین حلقه نهاد وظیفه ارتباط با مردم را داشتند وظایف آنان را بیان، نزاع‌های آنان را حل، وجوهات مالی و نامه‌های آنان را دریافت و تحویل وکیل ناحیه می‌دادند.
۷. وکیلان سیار مستقیماً و سرزده به تمام حلقه‌های نهاد سر می‌زدند و توصیه‌های امام علیه‌السلام را به آنان می‌رسانیدند.

فهرست منابع

۱. شیخ طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی) تصحیح میرداماد، احیاء التراث، قم، ۱۴۰۴ ق.
۲. شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی، کمال الدین و تمام النعمة، چاپ اول، دارالحدیث، قم.
۳. کلینی، ثقة الاسلام محمد بن یعقوب، اصول الکافی، چاپ چهارم، دارالتعارف، بیروت.
۴. شیخ حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسایل الشیعه، تحقیق شیرازی، داراحیاء التراث، بیروت.
۵. مجلسی، علامه محمدباقر، بحار الانوار، چاپ دوم، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
۶. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، چاپ اول، اسوه، قم، ۱۴۱۳ ق.
۷. مالکی، فاضل، الغیبة الصغری، چاپ اول، مرکز ابحاث العقایدی.
۸. جبّاری، محمدرضا، سازمان وکالت، چاپ اول، مؤسسه امام خمینی، قم، ۹.
۹. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، چاپ ششم، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۸ ق.
۱۰. راوندی، قطب الدین، الخرائج و الجرایح، چاپ اول، مؤسسه امام مهدی، قم.
۱۱. خوئی، سید ابوالقاسم، معجم الرجال الحدیث، چاپ چهارم، آثار الشیعه، قم، ۱۳۶۹.
۱۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، انتشارات علامه، قم.
۱۳. ناصری، ریاض محمد حبیب، الواقفیه، چاپ اول، مؤتمر العالمی، مشهد، ۱۴۰۹ ق.
۱۴. طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری، چاپ اول، آل البيت، قم، ۱۴۱۷ ق.
۱۵. مظفر، محمد حسین، تاریخ الشیعه، مکتبه بصیرتی، قم.
۱۶. محمدی اشتیاردی، محمد، سیره چهارده معصوم، چاپ سوم، نشر مطهر، قم، ۱۳۷۸ ش.
۱۷. جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ترجمه آیت الهی، چاپ دوم، امیرکبیر.
۱۸. طبسی، محمدجواد، حیاة الامام العسکری، چاپ اول، مکتب الاعلام (دفتر تبلیغات اسلامی).
۱۹. صدر، محمد، تاریخ الغیبة الصغری، چاپ دوم، مکتبه الرسول، بی جا، ۱۴۰۰ ق.
۲۰. زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس، دارالمکتبه الحیاة، بیروت.
۲۱. ابن فارس، احمد بن فارس بن زکریا، مقائیس اللغة، چاپ اول، دارالکتب، قاهره، ۱۳۷۱ ق.
۲۲. حامد حسین هندی، عباة الانوار، مدرسه الامام المهدی، قم، ۱۴۰۶ ق.
۲۳. علامه حلی، رجال العلامة الحلی، چاپ دوم، مکتبه الرضی و الحیدریه، قم و نجف، ۱۳۸۱ ق.

پی نوشت ها :

۱. رک: طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۵۵۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۰.
۲. جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۵۱ و ۱۵۴.
۳. طبسی، حیاة الامام العسکری علیه السلام، ص ۳۲۹.
۴. مالکی، الغیبة الصغری، ص ۱۰.
۵. زبیدی، تاج العروس، ج ۳، ص ۳۷۰؛ ابن فارس، معجم مقائیس اللغة، ج ۱، ص ۳۱۴.
۶. حامد حسین هندی، عباة الانوار، ج ۵، ص ۱۱ تا ۱۶.
۷. جبّاری، سازمان وکالت، ج ۱، ص ۳۸.
۸. جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۷۰.
۹. شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۷۴۱، حدیث ۸۳۰.
۱۰. «فقال علیه السلام قد اقمتم علیکم المفضل اسمعوا منه و اقبلوا عنه فانه...»؛ شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۶۲۰، حدیث ۵۹۲.

١١. شيخ طوسي، اختيار معرفة الرجال، ج ٢، ص ٨٥٨، حديث ١١١٢؛ فقال عليه السلام: «من زكريا بن آدم القمي المأمون على الدين و الدنيا».
١٢. تاريخ سياسي غيب امام دوازدهم، ص ١٧٠.
١٣. شيخ طوسي، كتاب الغيبة، ص ٣٧١، حديث ٣٤١.
١٤. جباري، سازمان وكالت، ص ٩٣.
١٥. تاريخ سياسي غيب امام دوازدهم عليه السلام، ص ١٣٧.
١٦. «انى اقامت ابا على مقام الحسين ابن عبدربه و ائتمنته على ذلك بالمعرفة بما عنده الذى لا يتقدمه احد، و قد أعلم انك شيخ ناحيتك، فأحبت افرادك و اكرامك بالكتاب بذلك...» اختيار معرفة الرجال، ج ٢، ص ٧٩٩، حديث ٩٩١.
١٧. نجاشي، رجال النجاشي، ص ٣٤٤، رقم ٩٢٨.
١٨. قال (ابراهيم همداني) و كتب (امام هشتم) الى قد وصل الحساب تقبل الله منك و رضى عنهم... و قد بعثت اليك من الدنانير بكذا و من الكسوة بكذا، فبارك لك فيه و فى جميع نعمه الله عليك و قد كتبت لك النضر امرته ان ينتهى عنك... و الى ايوب امرته بذلك ايضا و كتب الى موالى بهمدان كتابا امرتهم بطاعتك (شيخ طوسي، اختيار معرفة الرجال، ص ٨٦٩، رقم ١١٣٦).
١٩. رجال النجاشي، ص ٣٧٣، رقم ١٠٢٠؛ كتاب الغيبة، ص ٤١٥ تا ٤١٦، حديث ٣٩١ - ٣٩٤.
٢٠. مجلسي، بحار الانوار، ج ٥١، ص ٣١٦.
٢١. كليني، الاصول من الكافي، ج ١، ص ٥١٩؛ كتاب الحجّة، باب مولد الصاحب عليه السلام، حديث ١٢.
٢٢. همان.
٢٣. همان، ص ٥١٨؛ كتاب الحجّة، باب مولد الصاحب عليه السلام، حديث ٥.
٢٤. بنابر قرينه اي كه در خود همين روايت موجود است (قد جمع مالا للغريم) يعنى اموالى مربوط به امام عصر عليه السلام جمع شده.
٢٥. وى از وكلاء حضرت حجت عليه السلام بوده است. رك: حاشيه راوندى، الخرايج و الجرايج، ج ٢، ص ٦٩٦، به نقل از خوئي، معجم رجال الحديث، ج ٤، ص ١٨٩؛ مجمع الرجال، ج ٢، ص ٦٧، به نقل از ربيع الشيعه.
٢٦. راوندى، الخرايج و الجرايج، ج ٢، ص ٦٩٦؛ فصل فى اعلام الامام، حديث ١٠.
٢٧. مالكي، الغيبة الصغرى، ص ١١.
٢٨. اختيار معرفة الرجال، ج ٢، ص ٨٥٩، حديث ١١١٥.
٢٩. و انت رسولى يا اسحق الى ابراهيم بن عبده... اقرء كتابنا على البلالى رضى الله عنه... و على المحمودى عافاه الله... على الله هقان و كلينا و ثقتنا و الذى يقبض من موالينا... (شيخ طوسي، اختيار معرفة الرجال، ص ٨٤٧، حديث ١٠٨٨).
٣٠. الخرايج و الجرايج، ج ٣، ص ١١١٩، حديث ٣٥؛ شيخ صدوق، كمال الدين، ص ٥٠٤، باب ٤٥، حديث ٣٥.
٣١. بحار الانوار، ج ٥١، ص ٣٧٠، باب ذكر المذمومين.
٣٢. اختيار معرفة الرجال، ص ٦٢١، حديث ٥٩٥؛ كتاب الغيبة، ص ٣٤٧، حديث ٢٩٨ و ٢٩٩.
٣٣. رك: شيخ، اختيار معرفة الرجال، ج ٢، ص ٦٢٠، حديث ٥٩٢.
٣٤. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابى طالب، ج ٤، ص ٣٩٧.
٣٥. اختيار معرفة الرجال، ص ٧٩٩، حديث ٩٩١.
٣٦. شيخ طوسي، كتاب الغيبة، ص ٣٥٧، حديث ٣١٨.
٣٧. اختيار معرفة الرجال، ص ٧٩٩، حديث ٩٨٣.
٣٨. شيخ طوسي، كتاب الغيبة، ص ٣٥٦، حديث ٣١٩. صدر حديث چنين است: «امض يا عثمان فانك الوكيل و الثقة المأمون على مال الله».
٣٩. طبرسى، الاحتجاج، ج ٢، ص ٥٥٥، رقم ٣٤٩، چاپ اول، اسوه، قم.
٤٠. محمد بن سنان زاهرى خزاعى، باب امام صادق عليه السلام و وكيل ائمه عليهم السلام، امام كاظم و امام رضا و امام جواد عليهم السلام است. رك: شيخ طوسي، اختيار معرفة الرجال، ص ٧٩٦ - ٧٩٧، حديث ٩٨٢؛ شيخ طوسي، كتاب الغيبة، ص ٣٠٤، حديث ٣٠٤.

۴۱. اختیار معرفه الرجال، حدیث ۹۸۲؛ نجاشی از محمد بن سنان ستایش نمی‌کند بلکه نقاط ضعفی را به او نسبت می‌دهد. ر.ک: رجال النجاشی، ص ۳۲۸، رقم ۸۸۸، اما شیخ کلینی همان حدیث کثی را عینا در مدح ابن سنان نقل کرده، الاصول من الکافی، ج ۱، ص ۳۱۸؛ باب الاشارة و النص علی الرضا علیه السلام، حدیث ۱۶.
۴۲. جباری، سازمان وکالت، ص ۴۴۴، تحلیل جالبی از مورد شخصیت ابن سنان را آورده است.
۴۳. اختیار معرفه الرجال، ص ۶۱۹ - ۶۲۱، حدیث ۵۹۲ - ۵۹۴.
۴۴. همان.
۴۵. کتاب الغیبه، ص ۳۴۶، حدیث ۲۹۷.
۴۶. اختیار معرفه، همان.
۴۷. اختیار معرفه الرجال، ص ۸۶۹، حدیث ۱۱۳۶.
۴۸. کتاب الغیبه، ص ۳۵۰، حدیث ۳۰۷.
۴۹. [ای اسحاق] تا عمری را - که خداوند بخاطر رضایت ما از او راضی باشد - زیارت نکردی از شهر بیرون نرو. بر او سلام کن او را بشناس و او تو را بشناسد که او امانتدار، پاکدامن و به ما نزدیک است هر آنچه از نواحی و اطراف برای ما برسد در پایان کار به سوی او می‌رود تا آن‌ها را به ما برساند.
۵۰. کتاب الغیبه، ص ۳۵۴، حدیث ۳۱۵.
۵۱. شیخ صدوق، کمال‌الدین، ص ۴۹۹، باب ۴۵، حدیث ۲۳.
۵۲. اختیار معرفه الرجال، ص ۸۲۹، حدیث ۱۰۴۶؛ علامه حلی، رجال العلامه الحلی، ص ۲۵۴، باب محمد، حدیث ۳۹.
۵۳. همان، ص ۸۶۵، حدیث ۱۲۲۸.
۵۴. همان، ص ۸۰۶ و ص ۹۹۶، حدیث ۹۹۷ و حدیث ۱۰۰۱.
۵۵. اختیار معرفه الرجال، ص ۸۰۰، حدیث ۹۹۲.
۵۶. همان.
۵۷. همان.
۵۸. اختیار معرفه الرجال، ص ۷۴۱، حدیث ۸۳۰.
۵۹. خداوند در کنار هر طاغی و ظالمی وزیری دارد تا به وسیله آن از دوستان خود دفع بلا کند تو (علی بن یقظین) از وزیران الهی هستی. ر.ک: اختیار معرفه الرجال، ص ۷۳۱، حدیث ۸۱۷.
۶۰. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۹۸؛ فصل فی اعلام الامام، حدیث ۱۴.
۶۱. اختیار معرفه الرجال، ص ۸۰۰، حدیث ۹۹۲.
۶۲. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۹۸، حدیث ۱۵.
۶۳. شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۹۰؛ کتاب الوکاله، ۲۰ جلدی‌ها، باب تحریم الخیانه، حدیث ۱.
۶۴. مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۵۴؛ تاریخ الامام موسی، باب معجزاته، حدیث ۵۵.
۶۵. ر.ک: الناصری، الواقفیه، ج ۱، ص ۱۵۱ و ۱۵۵ به بعد.
۶۶. اختیار معرفه الرجال، ص ۸۵۹، حدیث ۱۱۱۵.
۶۷. همان، ص ۸۲۱، حدیث ۱۰۲۸.
۶۸. الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۲۶ - ۱۱۲۷؛ فی علامات و مراتب نبینا و اوصیائه علیه السلام، حدیث ۴۴.
۶۹. برخی از عوامل؛ پنهان کاری اسماعیلیه در اوایل کار بود و دیگر زندانی شدن طولانی امام کاظم علیه السلام بود که زمینه را برای فعالیت علنی آنها فراهم کرده بود و ...
۷۰. طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۱۳.
۷۱. بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۵۱؛ تاریخ الامام موسی بن جعفر، باب ۴۰، حدیث ۲۵.
۷۲. مظفر، تاریخ الشیعه، ص ۴۷.
۷۳. ر.ک: الناصری، الواقفیه، ج ۱، ص ۱۴۰ - ۱۴۱.
۷۴. اختیار معرفه الرجال، ج ۳، ص ۷۴۷، حدیث ۸۴۸.

۷۵. اشتهاوردی، سیره چهارده معصوم، ص ۶۷۹ .
۷۶. تو چه می دانی که فرزندی ندارم، سوگند به خدا که روزها و شبها نگذرد مگر اینکه خداوند پسری به من عنایت کند که به وسیله او حق را از باطل جدا سازد (الاصول من الکافی، ج ۱، ص ۳۲۰؛ کتاب الحجّة، باب الاشارة و النص علی ابی جعفر الثانی علیه السلام ، حدیث ۴).
۷۷. الفروع من الکافی، ج ۶، ص ۳۶۱؛ کتاب الاطعمه، باب الموز، حدیث ۳؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۳۵.
۷۸. الاصول من الکافی، ج ۱، ص ۳۲۳.
۷۹. همان، ج ۱، ص ۳۲۴.
۸۰. طبری، دلائل الامامه، ص ۲۱۹.
۸۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۸۱، رقم ۳۲۴.
۸۲. الامام الحسن العسکری من المهد الی اللحد، ص ۱۷.
۸۳. الاصول من الکافی، ج ۱، ص ۳۲۶ - ۳۲۷.
۸۴. همان.
۸۵. صدر، تاریخ الغیبه الصغری، ص ۲۲۳، به نقل از اثبات الوصیه مسعودی.
۸۶. الاحتجاج، ج ۲، ص ۵۰۰، رقم ۳۳۲.
۸۷. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۷۵.
۸۸. کمال الدین، ص ۴۳۰، حدیث ۶، باب ۴۲.
۸۹. کتاب الغیبه، ص ۳۷۵، حدیث ۳۱۹، عثمان بن عمری.
۹۰. اشتهاوردی، سیره چهارده معصوم، ص ۹۱۸ - ۹۲۰.

<ul style="list-style-type: none"> • ابن هلال جزایری • عاملی میسی • محقق کرکی • شهید ثانی • ابن هلال عاملی • مقدس اردبیلی 	<p>سده دهم قمری</p>
<ul style="list-style-type: none"> • صاحب معالم • شیخ بهایی • استرآبادی (مؤسس اخباریون) • سلطان العلماء • مجلسی اول • قاضی سعید قمی • ملا صالح مازندرانی • محقق سبزواری • فیض کاشانی • محقق خوانساری 	<p>سده یازدهم قمری</p>
<ul style="list-style-type: none"> • مجلسی دوم • جمال الدین خوانساری • جعفر بن عبدالله حویزی • فاضل هندی • خواجوی مازندرانی • صاحب حدائق 	<p>سده دوازدهم قمری</p>
<ul style="list-style-type: none"> • محمدباقر وحیدبهبهانی • مهدی نراقی • بحرالعلوم • کاشف الغطاء • میرزای قمی • احمد نراقی • شریف العلماء • صاحب جواهر • محقق انصاری • محمدباقر شفتی 	<p>سده سیزدهم قمری</p>

<p><u>فهرست مراجع تقلید شیعه</u></p>	
<ul style="list-style-type: none"> • ابن ابی عقیل عمانی • ابن ولید • ابوغالب زراری • ابن قولویه • ابن داود • شیخ صدوق • ابن جنید اسکافی 	<p>سده چهارم قمری</p>
<ul style="list-style-type: none"> • شیخ مفید • سید مرتضی • ابوالصلاح حلبی • شیخ طوسی • سلار دیلمی • شریف جعفری • ابن براج 	<p>سده پنجم قمری</p>
<ul style="list-style-type: none"> • مفید ثانی • عبدالجلیل رازی • حسینی راوندی • قطب الدین راوندی • ابن زهره • عمادالدین طوسی • ابن ادریس 	<p>سده ششم قمری</p>
<ul style="list-style-type: none"> • ابن معد • ابن نما • ابن طاووس • محقق حلبی 	<p>سده هفتم قمری</p>
<ul style="list-style-type: none"> • علامه حلبی • قطب الدین رازی • فخرالمحققین • شهید اول 	<p>سده هشتم قمری</p>
<ul style="list-style-type: none"> • فاضل مقداد سیوری • ابن فهد حلبی 	<p>سده نهم قمری</p>

<ul style="list-style-type: none"> • محمد علی اراکی • محمد تقی بهجت فومنی • میرزا جواد تبریزی • سید محمد حسینی • شیرازی • سید روح الله خمینی • سید ابوالقاسم خوبی • سید محمد کاظم • شریعتمداری • سید عبدالله شیرازی • محمد صادقی تهرانی • علی صافی گلپایگانی • سید محمد صدر • سید حسن طباطبایی قمی • محمد حسین فضل الله • سید محمدرضا گلپایگانی • محمد فاضل لنکرانی • سید شهاب الدین مرعشی • نجفی • حسینعلی منتظری • سید محمدعلی موحد • ابطحی • علی نقی نقوی 	<p>سده پانزدهم قمری</p>	<ul style="list-style-type: none"> • سید ابوالحسن اصفهانی • عبدالکریم حائری یزدی • محمد حجت کوه کمری • محسن حکیم • محمود حسینی • شاهروودی • آخوند خراسانی • محمد تقی خوانساری • ابوالقاسم دهکردی • میرزای شیرازی • محمد تقی شیرازی • شیخ الشریعه اصفهانی • سید عبدالهادی شیرازی • سید حسین بروجردی • محقق یزدی • محمد حسین غروی • اصفهانی • محمد حسین نائینی • آقانورالدین عراقی 	<p>سده چهاردهم قمری</p>
---	------------------------------------	---	------------------------------------

<ul style="list-style-type: none"> • بیات زنجانی • جناتی • جوادی آملی • سید کاظم حائری • خامنه‌ای • حسینی زنجانی • محمدسعید حکیم • دستغیب • روحانی • جعفر سبحانی • سیستانی • شاهرودی • شیری زنجانی • سید صادق شیرازی • صافی گلپایگانی • صانعی • علوی گرگانی • غروی علیاری • محمداسحاق فیاض • محمدعلی گرامی • محمد آصف محسنی • محقق کابلی • مدرسی • مظاهری • مکارم شیرازی • مسلم ملکوتی • موسوی اردبیلی • بشیر نجفی • محمدحسین نجفی • نوری همدانی • وحید خراسانی 	<p>در قید حیات</p>
--	---------------------------

از قرن سوم (از زمان غیبت صغرا) تا پایان قرن چهاردهم هجری قمری ما سی و هفت چهره از چهره های مشخص روحانیت و فقها را داریم که مجاهدت بسیاری را در دنیای فقه و اصول و علوم دینی داشته و همواره از زمان خودشان تا عصر حاضر نامشان و جد و جهدهای علمی آنها ورد زبان مراکز علمی و مردم بوده است.

- ۱- علی بن بابویه قمی (متوفای ۳۲۹) پدر شیخ محمد بن علی بن بابویه معروف به شیخ صدوق، فقیه و صاحب فتوا می باشد.
- ۲- عباشی سمرقندی (معاصر با علی بن بابویه قمی) شهرتش در تفسیر است. (متوفای حدود ۳۲۰ ه.ق).
- ۳- جعفر بن قولویه استاد شیخ مفید. (متوفای ۳۶۰)
- ۴- ابن ابی عقیل عمانی، (در حدود ۳۳۰ تا ۳۵۰ هجری) آراء ایشان در فقه زیاد نقل می شود و از چهره هایی است که مکرر به نام او در فقه بر می خوریم. ۵- ابن جنید اسکافی (متوفای ۱۳۸۱) آراء ابن الجنید همواره در فقه مطرح بوده است.
- ۶- شیخ مفید (محمد بن محمد بن نعمان) (متوفای ۴۱۳)
- ۷- سیدمرتضی معروف به علم الهدی (متوفای ۴۳۶) علامه حلی او را معلم شیعه امامیه خوانده است و آراء فقهی او مورد توجه فقهاء است
- ۸- شیخ ابوجعفر طوسی (معروف به شیخ الطائفه) (متوفای ۴۳۶) در فقه و اصول و حدیث و تفسیر و کلام تألیفات فراوان دارد رئیس مرکز بزرگ علوم و فرهنگ اسلامی بغداد، بعد از استادش سیدمرتضی بود و بعلاوه یک سلسله آثوبها خانه و کتابخانه اش در بغداد به تاراج رفت. او مؤسس حوزه علمیه نجف می باشد. ایشان با کتاب مبسوط خود فقه را وارد مرحله جدیدی کرده است و در عصر خویش مشروحترین کتاب فقهی شیعه بوده است. شیخ طوسی یکی از چند چهره معروفی است که در سراسر فقه نامشان برده می شود.
- ۹- قاضی عبدالعزیز حلبی معروف به ابن البراج (متوفای ۴۸۱) است در طرابلس شام قاضی بود.
- ۱۰- شیخ ابوالصلاح حلبی (متوفای ۴۴۷)
- ۱۱- حمزه بن عبدالعزیز دیلمی معروف به «سالار دیلمی» (متوفای ۴۶۳)
- ۱۲- سیدابوالمکارم بن زهر (متوفای ۵۸۵)
- ۱۳- ابن حمزه طوسی معروف به عمادالدین طوسی (متوفای ۵۸۵ ه.ق).
- ۱۴- ابن ادريس حلی (متوفای ۵۹۸) از فحول علمای شیعه است کتاب معروف او در فقه به نام «سراثر» است، ایشان به حریت فکر معروف است و نسبت به علما و فقها انتقادات بسیار شدید می کرد.
- ۱۵- شیخ ابوالقاسم جعفر بن حسن بن یحیی بن سعید حلی معروف به محقق، کتاب شرایع ایشان در میان طلاب یک کتاب درسی بوده و هست.
- ۱۶- حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی، معروف به علامه حلی (متوفای ۷۲۶)، یکی از اعجوبه های روزگار است و در فقه و اصول و کلام و منطق و فلسفه و رجال و غیره کتاب نوشته است.
- ۱۷- فخرالمحققین، پسر علامه حلی (متوفای ۷۷۱) آراء ایشان در کتاب ایضاح از کتب فقهیه مورد توجه است.
- ۱۸- محمد بن مکی معروف به شهید اول، از اعظام فقهای شیعه، ایشان در ۷۸۶ به فتوای یک فقیه مالکی مذهب و تأیید یک فقیه شافعی مذهب شهید شده است کتاب معروف ایشان در فقه اللمعه است
- ۱۹- فاضل مقداد (متوفای ۸۲۶)
- ۲۰- جمال السالکین ابوالعباس احمد بن فهد حلی اسلامی (متوفای ۸۴۱)

- ۲۱- شیخ علی بن هلال جزائری، (متوفای ۹۳۷) زاهد و متقی و جامع معقول و منقول بوده است.
- ۲۲- شیخ علی بن عبدالعالی کرکی، معروف به محقق کرکی یا محقق ثانی، (متوفای ۹۴۰) از اکابر فقهاء شیعه است منصب شیخ الاسلامی برای اولین بار در ایران به او تفویض شد، کتاب معروف او که در فقه زیاد نام برده می شود جامع المقاصد است که شرح قواعد علامه حلی است.
- ۲۳- شیخ بهاءالدین محمد عاملی معروف به شیخ بهائی (متوفای ۱۰۳۰) مردی جامع بوده است، ادیب، شاعر، فیلسوف، ریاضی دان، مهندس، فقیه، مفسر، طبیب بوده است. اولین کسی است که یک دوره احکام فقه غیراستدلالی به صورت رساله عملیه به زبان فارسی نوشت. این کتاب بنام «جامع عباسی» معروف است. (ملاصدراى شیرازی و ملامحمدتقی مجلسی صاحب کتاب بحارالانوار و محقق سبزواری، از شاگردان او هستند،
- ۲۴- شیخ زین الدین معروف به شهید ثانی (شهادت ۹۶۶) ایشان علاوه بر فقه و اصول از فلسفه و عرفان و طب و نجوم هم آگاهی داشته است. معروفترین تألیف او در فقه شرح لعمه و مسالک الافهام است.
- ۲۵- احمد بن محمد اردبیلی معروف به مقدس اردبیلی، ضرب المثل زهد و تقوا است (متوفای ۹۹۳)
- ۲۶- ملامحمدباقر سبزواری معروف به محقق سبزواری (متوفای ۱۰۹۰) ایشان جامع معقول و منقول بوده است. کتاب معروف او در فقه یکی به نام «ذخیره» و دیگری به نام «کفایه» است
- ۲۷- آقا حسین خوانساری معروف به محقق خوانساری (۱۰۱۶-۱۰۹۹ق)
- ۲۸- جمال المحققین معروف به آقا جمال خوانساری (متوفای ۱۱۲۵)
- ۲۹- شیخ بهاءالدین اصفهانی معروف به فاضل هندی (زاده ۱۰۶۲- متوفای ۱۱۳۷)
- ۳۰- محمدباقر محمد اکمل بهبهانی، معروف به وحید بهبهانی، (زاده ۱۱۱۷ هـ ق، اصفهان - متوفای ۱۲۰۵ هـ ق، کربلا) ایشان کربلا را مرکز قرار داد و شاگردان بسیار مبرز تربیت کرد.
- ۳۱- سید مهدی بحرالعلوم (متوفای ۱۲۱۲)
- ۳۲- شیخ جعفر کاشف الغطاء (متوفای ۱۲۲۸)
- ۳۳- شیخ محمدحسن صاحب کتاب جواهرالکلام معروف به صاحب جواهر (متوفای ۱۲۶۶). این کتاب را می توان دائره المعارف فقه شیعه خواند. ایشان سی سال تمام یک سره کارکرد تا چنین اثر عظیمی به وجود آورد.
- ۳۴- شیخ مرتضی انصاری، (زاده ۱۲۱۴ - دزفول و متوفای ۱۲۸۱ - نجف) استندو کتاب معروف او (رسائل) و (مکاسب)، کتاب درسی طلاب می باشد.
- ۳۵- حاج میرزا محمدحسن شیرازی، معروف به میرزای شیرازی بزرگ حدود ۲۳ سال مرجع علی الاطلاق شیعه بود، با تحریم تنباکو، قرارداد معروف استعماری رژی را لغو کرد.
- ۳۶- آخوند ملا محمدکاظم خراسانی (متوفای ۱۳۲۹) ایشان حدود هزار و دویست شاگرد داشته است که حدود دویست نفر آنها خود مجتهد بوده اند. کتاب کفایه الاصول او یک کتاب درسی مهم است.
- ۳۷- حاج میرزا حسین نائینی (متوفای ۱۳۵۵) از بزرگان فقهاء و اصولیون قرن چهاردهم هجری است.

خدمات عملی روحانیت در سطوح مختلف جاری بوده است چه در سطح خدمات اجتماعی همانند، تأسیس مدارس، مساجد، مراکز فرهنگی، بیمارستان و کمک به سیل زدگان، زلزله زدگان. خلاصه اینکه در تعمیر بلاد و تأمین عباد تلاش های فراوانی را به منصفه ظهور رسانده اند و در سطح خدمات سیاسی هم بر مبنای قاعده فقهی «نفی سیل» در مقابل سلطه گران خارجی موضع گیری کرده اند و خدمات عملی بسیار جالب و ارزنده ای از خود به جای گذاشته اند که به برخی از آن خدمات سیاسی به صورت فهرست وار اشاره می کنیم:

- ۱- جنگ روس و ایران و اقدامات آیت الله شیخ محمدجعفر نجفی معروف به کاشف الغطاء، ایشان برای دفاع از مرزهای ایران فتوای جهاد صادر کرد.
- ۲- آیت الله کاشف الغطاء در غائله وهابیون (حمله به نجف) رهبری جهاد را بر عهده گرفت و در مقابل حملات آنها سور نجف را ساخت و همراه با سایر علما مسلحانه با همکاری مردم استقامت کرد تا سرانجام وهابیون متواری شدند.
- ۳- قیام مردم تهران بر ضد سیاست روس و رهبری آیت الله میرزا مسیح تهرانی در این قیام.
- ۴- تصرف بوشهر توسط انگلستان و واکنش علما.
- ۵- اعتراض علما به قرارداد رویتر
- ۶- محمدحسن حسینی معروف به میرزای شیرازی و فتوای تحریم تنباکو.
- ۷- علما و انقلاب مشروطه، مهاجرت صغری و شهادت آیت الله شیخ فضل الله نوری.
- ۸- علما و نهضت عراق (آیت الله سیدکاظم یزدی - آیت الله میرزا محمدتقی شیرازی - و آیت الله شیخ الشریعه اصفهانی - همگی بر ضد انگلیس فتوای جهاد صادر کردند).
- ۹- در تجاوز انگلیس به جنوب ایران، آیت الله شیخ محمدحسین برازجانی بر ضد نیروهای تجاوزگر جنوب اعلام جهاد کرد و به رهبری ستاد جنگ پرداخت.
- ۱۰- قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس با دولت وثوق الدوله و مخالفت آیت الله سیدحسن مدرس. شهید مدرس با طراحی در مجلس چهارم آن قرارداد را از حوزه سیاست کشور برای همیشه خارج کرد. علاوه بر اقدامات علیه قرارداد ۱۹۱۹ یکی دیگر از خدمات سیاسی مهم ایشان مقابله با فعالیت های ضد مذهبی رضاخان بود. ۲۳
- ۱۱- مخالفت های آیت الله بافقی و کشف حجاب پهلوی اول.
۱۲. مخالفت های امام خمینی با پهلوی دوم در قالب ضدیت با لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی و مقابله با کاپیتولاسیون و نهایتاً بعهدہ گرفتن رهبری انقلاب اسلامی و برقراری جمهوری اسلامی ایران.

سده‌های میانه

امویان ۶۶۱-۷۵۰

خلافت عباسیان ۷۵۰-۱۲۵۸

- طاهریان (۲۰۵ - ۲۵۹ ه. ق.) بنیان‌گذار طاهر ذوالیمینین
- علویان طبرستان (۲۲۷-۵۳۱۹ ه. ق.)
- صفاریان (۲۶۱ - ۲۸۷ ه. ق.) بنیان‌گذار یعقوب لیث
- سامانیان (۲۶۱ - ۳۸۹ ه. ق.) بنیان‌گذار اسماعیل سامانی
- آل زیار (زیاریان) (۳۱۵ - ۴۶۲ ه. ق.) بنیان‌گذار مرداویج پسر زیار
- آل بویه (بوییان) (۳۲۰ - ۴۴۰ ه. ق.) بنیان‌گذار عمادالدوله علی
- غزنویان (۳۸۸ - ۵۵۵ ه. ق. / ۹۶۳-۱۱۸۶ م) بنیان‌گذار سلطان محمود غزنوی
- سلجوقیان (۴۲۹ - ۵۹۰ ه. ق. / ۱۰۳۷-۱۱۹۴ م) بنیان‌گذار طغرل بیک
- خوارزمشاهیان (۴۷۰ - ۶۱۷ ه. ق. / ۱۰۷۷-۱۲۳۱ م) بنیان‌گذار (انوشته‌کین نرجه)

حکومت های

خود مختار

مغولان (۶۱۶ تا ۶۵۴ ه. ق. / ۱۲۱۹ تا ۱۲۵۶ م)

ایلخانان یا ایلخانیان (۶۵۴ تا ۷۵۰ ه. ق. / ۱۲۵۶ تا ۱۳۳۵ م)

چوپانیان ۱۳۳۵-۱۳۵۷

مظفریان ۱۳۳۵-۱۳۹۳

جلایریان ۱۳۳۶-۱۴۳۲

سربداران ۱۳۳۷-۱۳۷۶

تیموریان یا گورکانیان ایران (۷۷۱ - ۹۱۱ ه. ق. / ۱۳۷۰ - ۱۵۰۶ م)

قراقویونلو ۱۴۰۶-۱۴۶۸

آق‌قویونلو ۱۴۶۸-۱۵۰۸

دوران باستان

نیا-ایللامی ۳۲۰۰-۲۷۰۰ پ.م.

عیلام ۲۷۰۰-۵۳۹ پ.م.

منائیان ۸۵۰-۶۱۶ پ.م.

ماد ۶۷۸-۵۵۰ پ.م.

(سکاها ۶۵۲-۶۲۵ پ.م.)

هخامنشیان ۵۵۰-۳۳۰ پ.م.

سلوکیان ۳۱۲-۶۳ پ.م.

اشکانیان ۲۴۷ پ.م. - ۲۲۴ پس از میلاد

ساسانیان ۲۲۴-۶۵۱

معاصر

دودمان پهلوی ۱۹۲۵-۱۹۷۹

دولت موقت ایران ۱۹۷۹-۱۹۸۰

جمهوری اسلامی ۱۹۸۰-امروز

معاصر اولیه

صفویان ۱۵۰۱-۱۷۳۶

افشاریان ۱۷۳۶-۱۷۹۶

زندیان ۱۷۶۰-۱۷۹۴

قاجاریان ۱۷۹۶-۱۹۲۵

در آمدی بر روش تبلیغی ائمه علیهم السلام

محمد شمس الدین، دیانی تیلکی

فصل اول:

کلیات تبلیغ

واژه شناسی تبلیغ

اهمیت و اهداف تبلیغ

عناصر و موانع تبلیغ

فصل دوم:

شیوه های تبلیغی ائمه:

بخش اول: تبلیغ گفتاری

خطا به و سخنوری

انواع خطابه:

۱- خطابه به حماسی

۲- خطابه اخلاقی و موعظه

۳- خطابه اعتقادی

۴- خطابه اجتماعی

۵- ذکر مصیبت و مرثیه خوانی

۶- خطابه نماز جمعه

اصول و آداب خطابه

۱- بلاغت

۲- فصاحت

۳- آگاهی از روش بیان

۴- تنظیم سخن

۵- فهم مخاطبین

۶- علم و آگاهی

۷- دقت و تامل

۸- مقتضای حال

۹- وقت و زمان

۱۰- تکریم و تشویق

پرسش و پاسخ

پرسش و پاسخ حضوری

پرسش و پاسخ مکاتبه‌ای

پرسش و پاسخ با واسطه

تشویق مردم به پرسش

هدایت پرسش به امور مفید

تصحیح عقاید دیگران با

پرسش

تصحیح رفتار دیگران با پرسش

افزایش سطح معرفت خواص

پاسخ مستدل

سفارشات ائمه علیه السلام در

زمینه پرسش و پاسخ

نهی از سوال و پرسش بیهوده

پاسخ ابلهان

تامل در پاسخ

پاسخ بدون پرسش و پاسخ به

پرسش از دیگری

ترک پاسخی که نمی‌داند

شرم در پرسش دینی

ظرفیت مخاطب برای جواب

مناظره:

اخلاق و آداب مناظره

الف- ترک مناظره ممنوعه

روایات نهی از جدل

روایت در نهی از مناظره با

کلمه مناظره

دو نوع مناظره از دیدگاه ائمه

آثار مناظره غیر مشروع

کسانی که نباید با آنان مناظره

نمود

ب- سعه صدر و تحمل

ج- نبودن خفکان و وجود

آزادی بیان

د- عدم اهانت و دشنام

ه- استدلال به سنت

و- آشنایی با فنون مناظره

ز- تفاهم

ح- ملاحظت و محبت

انواع موضوع مناظره

مناظره در اصل توحید

مناظره در نبوت

مناظره در امامت

مناظره در اصل معاد

نتیجه‌گیری

تبلیغ آموزشی (تعلیمی)

آموزش شکل عبادت‌ها

داوری و بیان حکم الهی

آداب تبلیغ گفتاری نزد ائمه

علیهم السلام

۱- آغاز با بسم الله

۲- ستایش خدا	شجاعت	فصل چهارم:
۳- استناد به قرآن	ساده زیستی:	بستر تبلیغی ائمه.
۴- استناد به سنت	وقار:	الف: شرایط زمانی و مکانی
۵- استفاده از تمثیل	ظاهر مناسب:	ب: شرایط علمی اعتقادی
۶- استفاده از تاریخ	حب مردم:	ج: شرایط روحی و روانی
تبلیغ رفتاری:	تواضع:	د: بستر سازی ائمه برای تبلیغ
حسن معاشرت	ترک مخاصمه:	۱ - مقبولیت مبلغ
معاشرت با کودکان	تبلیغ تدریجی:	۲ - اهمیت موضوع
معاشرت با بزرگان	صبر و استقامت:	۳ - هنربیان
و خدمتگاران	ترک ملامت و سرزنش	فصل پنجم
معاشرت با ضعیفان	ترک عجب و خودپسندی	ائمه(ع) و استفاده از ابزارهای
معاشرت با مؤمنین	تقیه:	تبلیغی
مواجهه با دیگران	ترک تملق:	الف: ابزارهای معنوی:
مواجهه با معصیت کاران	چرایی اعزام مبلغ و تبلیغ	دعا:
مواجهه با معاندین	هدایت مردم به	عزاداری:
مواجهه با کفار	دعوت به الله:	وصیت
فصل سوم:	نبوت:	کتابت نامه
نیروسازی جهت تبلیغ.	هدایت به ولایت:	ب: ابزارهای مادی و ظاهری:
الف: آموزش تبلیغ	فضایل اخلاقی:	ودایع رسالت
ویژگی های مبلغ نزد نزد ائمه	دانش توأم با تعقل:	"کتاب علی"(ع) یا جامعه
علیه السلام:	مبلغان بر جسته:	انتساب به پیامبر(ص)
سخن از روی علم:	ابان بن تغلب	فصل ششم:
شرح صدر:	هشام بن حکم	الگو گیری از شیوه های تبلیغی
دعوت با عمل:	مومن طاق	ائمه در رسانه های جدید
اخلاص در نیت:	ابو حمزه ثمالی	
نرمی گفتار:	زنان مبلغ	

کلیات

ائمه اطهار علیهم السلام در موقعیت های متفاوت تبلیغی، در دوران های مختلف قرار داشته اند و با آن روبرو بوده اند مانند:

۱) دوران خانه نشینی؛ که حضرت علی علیه السلام برای حفظ دین آنرا انتخاب نموده و به مخالفت با حکام و خلفاء بر نمی خاسته است و در همان حال به تبلیغ و تبیین دین می پرداخته است.

۲) دوران حکومت ظاهری؛ که امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام در اختیار داشته اند.

۳) موقعیت جنگی؛ که امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام در آن نیز، قرار گرفته اند.

۴) دوره خفقان؛ که امام زین العابدین علیه السلام، در دوره حکومت امویان با آن رو برو بوده است.

۵) دوره تعلیم و آموزش؛ که امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام در این وضعیت مناسب قرار داشته و از طریق پرورش شاگردان، امکان نشر دین را داشته اند.

۶) حصر و خفقان و وحشت؛ که امام کاظم علیه السلام، امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام با آن مواجه بوده اند.

۷) و بالاخره، وضعیت خاصی که امام رضا علیه السلام با آن روبرو بوده است که خلیفه وقت وی را ولیعهد خود اعلام می کند؛ اینها تقریباً تمام وضعیت سیاسی و اجتماعی است که یک عالم دین و مبلغ اسلامی، ممکن است با آن مواجه شود. تامل و دقت در این دوران ها، انسان را در اتخاذ راهکارهای عملی و مفید راهنمایی می نماید و این امر نیز آشکار می شود که همه مواقع برای تبلیغ و نشر دین فرصت وجود داشته و جای کار وجود دارد.

تبلیغ گفتاری ائمه علیهم السلام، یا بصورت خطابه و موعظه و سخنرانی بود و یا بصورت مناظره و جدال احسن، و یا بصورت پاسخ به پرسش هایی که، توسط دوستان و یا مخالفین سؤال می شد و یا حتی توسط حکام و خلفاء جور از آنان استمداد می گشت. و بالاخره، آخرین نوع تبلیغ گفتاری، تبلیغ آموزشی می باشد که امام علیه

السلام به تعلیم و آموزش فردی و جمعی می پردازد، که این نوع آموزش دینی، به امر تبلیغ دینی نزدیکتر از تعلیم و تعلم مرسوم است .

تبلیغ عملی امامان معصوم علیهم السلام نیز در امور ذیل تجلی پیدا می کرده است: آموزش دین با کردار و عمل ، تبیین اخلاق اسلامی در رفتار و هنگام برخورد با زیر دستان، و بالاخره، رفتار و برخورد مناسب در مواجهه با کفار و اهل کتاب ، مخالفین و معاندین ناصبی، شیعیان و دوستان مؤمن و فاسق خطاکار، و....

مواد تبلیغی ائمه علیهم السلام نیز؛ عقاید، اخلاق، و احکام بوده است که مبتنی بر کتاب الله (قرآن مجید) ، سنت پیامبر (ص)، و استدلال عقلی بوده است.

بر این اساس مباحث ذیل از روش تبلیغی امامان علیهم السلام ؛ در این فصل، مورد بحث قرار می گیرد:

بخش اول : تبلیغ گفتاری .

۱) سخنوری و خطابه .

۲) مناظره و جدال احسن.

۳) پرسش و پاسخ.

۴) تبلیغ آموزشی.

بخش دوم : تبلیغ رفتاری.

۱) حسن معاشرت.

۲) مواجهه با دیگران .

۳) الگورفتاری.

بخش مواد تبلیغی نیز، در فصل چهارم، در موضوع محتوای تبلیغ مورد مطالعه و بررسی قرار می گیرد.

بخش اول:

تبلیغ گفتاری

سخن و گفتار، مهمترین وجه تمایز انسان، از دیگر جانداران و والاترین، نمودار زندگی این موجود اندیشمند است. ائمه علیهم السلام که عدل و همتیان قرآن و مفسر و مبین آن بودند در سخن مانند عدل اکبر، بی همانند بوده‌اند و در بلاغت و فصاحت بی مثال. خداوندگاران سخن بوده‌اند که کلام خود را، در اختیار آنان نهاده بود و زمام خود را به دستان آنان سپرده بوده؛ و ریشه‌های خود را در زمین آنان دوانده بود. سخنوران شیوه‌های آنان را پی گرفتند و واعظان از گفتار آنان یاری جستند. با این وجود، ائمه علیهم السلام در سخن از همه پیشی گرفتند و دیگران وا ماندند و عقب افتادند و به این عجز اعتراف نمودند. چه زیبا امیر سخن می فرماید: "الا ان اللسان بضعة من الا نسان فلا يسعده القول، اذا امتنع و لايمهله النطق اذا التسع، و انا لامراء اللكلام! فينا تشبث عروقه و علينا تهدلت غصونه." "آگاه باشید که زبان پاره‌ای است از پیکر انسان اگر امتناع ورزد آدمی سخن گفتن نتواند. و اگر آدمی بر گفتار توانا بود، گویایی؛ به زبان مجال درنگ ندهد. ما امیران گفتاریم! و سخن نزد ما ریشه دوانیده و شاخ و برگ خود را سر ما تنیده!"

مگر نه این است که شخصیت انسان در زیر زبانش پنهان است شخصیت آنان که الهی است گفتار آنان نیز تجلی دانش الهی است که عطر وحی و بیانات نبوی از آن می‌آید: "نحن افصح و انصح و اصبح. ما خاندان، گشاده زبان‌تر و خیر خواهرتر و خوشرفتارتریم."

خطا به و سخنوری

معرفی اجمالی: خطا به صنعتی علمی است که توسط آن می‌توان مردم را به قبول امری که مورد نظر است تا حد امکان اقناع و ترغیب کرد. این عمل با استفاده از یقینیات، مقبولات و مشهورات نزد مردم انجام می‌گیرد. بنابراین سخنوری و خطابه تنها سخن گفتن در یک جمع نیست بلکه "اقناع" و "ترغیب" است. و بعبارت بهتر، "برانگیختن" افراد است نسبت به انجام یک کار و یا یک ترک یک فعل و رفتار.

در اصطلاح متعارف مبلغین اسلامی و مسلمانان ؛ خطابه، فنی است که با استفاده از آیات قرآن ، روایات پیامبر صلی الله علیه وآله و امامان علیهم السلام ، بکارگیری عقل و وجدان، تاریخ امثال و حکم و... به تصرف در عواطف مخاطب و اقناع آنان می‌پردازد.

نتیجه این نوع سخنرانی (سخنوری) احقاق حق، ابطال باطل، امر بمعروف، نهی از منکر، استقرار عدل، بسیج نیروها، کوبیدن ظالمین، حل مشکلات فردی و اجتماعی استحکام عقیده دینی، جلوگیری از انحرافات و افراط و تفریط و... می‌باشد.

بنابر این، تاثیر؛ هر چند اندک و یا در دراز مدت باشد، جزء مقومات سخنرانی محسوب می‌شود. اگر سخنران و خطیب ، نتواند هیچگونه تاثیری در مخاطب بگذارد چه آنکه، گوینده ناتوان باشد و یا شنوندگان، هیچگونه پذیرشی از سخن خطیب نداشته باشند. این سخن گفتن خطابه محسوب نمی‌شود. ولغو خواهد بود .

انواع خطابه:

خطابه دارای نوع ها و شکل های مختلفی است. ائمه علیهم السلام از شیوه ها و انواع بهره کافی می برده اند . شیخ محمد عبده، ادیب و دانشمند بزرگ اهل سنت مصر در مقدمه اش بر شرح مختصر نهج البلاغه می‌نویسد: یک تضاد سبب شد که من فرافتی پیدا کنم و به مطالعه نهج البلاغه بپردازم وقتی که به مطالعه این کتاب پرداختم؛ انواع سخنان را در آن یافتیم و سخت مرا تحت تاثیر قرار داد . خود را در وقت مطالعه این کتاب در حالی می‌دیدم که دائما از صحنه‌ای وارد صحنه دیگر می‌شوم. پرده‌ها مرتب عوض می‌شد. یک وقت صحنه‌ای در برابرم مجسم گویا مردانی را جلوی چشم خود می‌دیدم که پوست شیر و پلنگ برتن کرده‌اند و آماده حمله هستند. خود را در حالی می‌دیدم که چنان تحت تاثیر هستم که ما مایلیم بیمدان جنگ بروم، خون دشمن را بریزم و خونم ریخته شود. باز می‌دیدم، صفحه و صحنه عوض شد؛ با یک واعظ و مذکر روبرو هستم که با سخنان خود، بدل نرمی و رقت و لطافت می‌بخشد، صفا می‌دهد. جای دیگر پرده و صحنه عوض می‌شد چنین حسن می‌کردم که یک خطیب اجتماعی و سیاسی ایستاده، و از مصالح عمومی سخن می‌گوید. جای دیگر مثل این بود که ، فرشته‌ای را می‌دیدم از عالم بالا، دست دراز کرده و می‌خواهد مردم را بسوی عالم بالا بکشانند .

آری، توانایی امامان شیعه، خصوصا " ابوالائمہ علیہ السلام ، علی بن ابی طالب در سخنوری، در تمام انواع آن ، چیزی نیست که هیچ انسان بصیری بتواند آن را نادیده انگارد. بر این اساس ضمن معرفی انواع خطابه، به بریده‌های از خطابه‌های ائمه نیز استشهد می‌نماییم و بدین طریق با روش آنان آشنا می‌گردیم.

۱- خطابه به حماسی:

در این نوع خطابه (که خطابه بالمعنی الاخص هم هست) هدف خطیب، برانگیختن مخاطب، تهییج و تشویق برای مبارزه و نبرد، یا استقامت و پایداری، و بالابردن روحیه سلحشوری و واداشتن اطاعت است. و در مواقعی ایراد می‌شود که احساسات باید بر افروخته شود و یا سدی عظیم تشکیل شود و یا حکومتی آبادانی ساز ایجاد شود. امام حسین علیه السلام بر روی منبر سخن می‌گفت که؛ صدای فردی (ازشامیان) را شنید که می‌گفت: این کیست که بر منبر سخن می‌گوید؟! آنحضرت در پاسخ فرمود: "نحن حزب الله الغالبون، و عتره رسول الله الاقربون و اهل بيته الطيبون، واحدى الثقيلين، الذين جعلنا رسول الله صلى الله عليه وآله ثانياً لكتاب الله تبارك و تعالی، فاطيعونا، فان طاعتنا مفروضه اذا كانت بطاعه الله و رسوله مقرونه، قال الله عزوجل: اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منكم..."

" ما یمیم که به حزب الله غالب- در قرآن- توصیف شدیم، و ما نزدیکترین عترت رسول خدائیم و ما اهل بیت مطهر پیامبریم، ما یکی از دو ثقلی هستیم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنرا همطراز و دومین کتاب خدای تبارک و تعالی دانسته است... پس، از ما فرمان برید! که اطاعت ما واجب است و به اطاعت خدای و رسولش نزدیکتر است، که خدای متعال فرموده است: خدای را اطاعت کنید! و رسول خدای را اطاعت کنید! و اولی امر بر خود را اطاعت نمایید!..."

آن حضرت از یک صدای اعتراض یا پرسش، خطابه را به تهییج و تشویق مسلمین، به نافرمانی از امویان و پیروی از اهل بیت تغییر می‌دهد. و مردم را به اطاعت از عترت پیامبر صلی الله علیه و آله فرا می‌خواند. این نوع خطابه را در گفتارهای امام علی (ع) در حد و فور، می‌توان یافت. امیر المومنین علیه السلام در صحرای صفین، چون می‌بیند سپاه معاویه، مانع دستیابی سپاه او به آب شده اند؛ در خطابه ای اینچنین؛ لشکر خسته از سفر را، به جنگ و گرفتن حق خود، و عقب نشاندن دشمن تشویق و وادار می‌کند:

" قد استطعموكم القتال، ففروا علی مذلة! وتأخیر محله. او رووا السیوف من الدماء ترووا من الماء! . فالموت فی حیاتکم مقهورین، والحیاء فی موتکم قاهرین . ألا وإن معاویه، قاد لمه من الغواة . وعمس علیهم الخبر، حتی جعلوا نحورهم أغراض المنیة ". شامیان با بستن آب شما را به پیکار دعوت کردند. اکنون بر سر دو راهی قرار دارید؛ یا به ذلت و خواری بر سر جای خود بنشینید، و یا شمشیرها را از خون آنان سیراب سازید تا از آب سیراب شوید. پس بدانید که مرگ، در زندگی توام با شکست است. و زندگی جاویدان، در مرگ پیروز مندانه

شما می باشد. آگاه باشید! معاویه عده ای از گمراهان را همراه آورده است و حقیقت را از آنان می پوشاند تا گلوهایشان را آماج تیغ های شما قرار دهد.

این نوع از خطابه، در امر تبلیغ دین، کاربرد کمی دارد. زیرا هدف مهم در تبلیغ؛ هدایت و ارشاد مخاطب، افزایش فهم و درک مخاطب، مبتنی بر عقل است. و این نوع خطابه، بیشتر در غلیان احساسات تاثیر دارد، و مبتنی بر عقلانیت و اندیشه نمی باشد. لذا به این نوع از خطابه، در این مجموعه کمتر می پردازیم. با اینهمه، این نوع از خطابه های حماسی و احساسی، در استحکام دین، و تبلیغ به معنای اعم خود، یعنی انتشار دین (نه هدایت مردم)، تاثیر بسزایی داشته و دارد.

۲- خطابه اخلاقی و موعظه:

در این نوع خطابه، خطیب؛ با مخاطب قرار دادن افراد شنونده، آنانرا را به خودشناسی و دقت برای درک صحیح از ارتباط با خدای خود و دیگر بندگان خدا، فرا می خواند. و آنانرا به توجه در عاقبت رفتار و کردار خود، در روز رستاخیز دعوت می نماید. این روش تبلیغ دین، توسط تمام ائمه علیهم السلام بکار گرفته می شده است. مخاطبین، پس از نر می دلشان با موعظه، آمادگی شنیدن سخنان اعتقادی را نیز پیدا می نمودند.

بر این اساس، حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام، پس از خطابه های غرای اجتماعی، سیاسی و دینی؛ موعظه را نیز بکار می گیرد. تا شاید با نرم نمودن دل آنان، قلب آنانرا احیا نماید و آنانرا به تعقل و اندیشه، و انتخاب راه صحیح وادارد. حضرت درروز عاشورا، پس از حمد و سپاس خدای متعال می فرماید: "عبادالله اتقواالله و کونوا من الدنیا علی حذر! فان الدنیا لو بقیة لاحد، او بقی علیها احد، کانت الانبیاء احق بالبقاء، و اولی بالرضاء و ارضی بالقضاء، غیر آن الله تعالی خلق الدنیا للباء، و خلق اهلها للفناء، فجدیدها بال، و نعمیها مضمحمل، و سرورها مکفهر و المنزل بلغة و الدار قعله، فتزودوا! فان خیر الزاد التقوی و اتقواالله! لعلکم تفلحون". "بندگان خدا! تقوی الهی پیشه کنید و خویشان بان باشید و از دنیا بپرهیزید! چه آنکه اگر دنیا ماندنی بود یا انسان در آن باقی و پایدار می توانست باشد، پیامبران، برای بقاء سزاوارتر، و برای رضایت از دنیا مناسب تر، و برای این حکم و قضای الهی محبوبتر پسندیده ترند. اما خدای متعال، دنیا را برای امتحان و ابتلاء آفرید و موجودات را برای نیست و فانی شدن. پس تازه آن کهنه شونده، و آسایش آن از بین رفتنی است، و شادی و شیرینی آن تلخ شونده است، و منزلگاهی است که از آن کوچ خواهید کرد و سرایی است؛ که در آن چند

روزی بیش نخواهید ماند. پس توشه بر گیرید! که بهترین توشه‌ها تقوی است با تقوی و خویشتن بان باشید! شاید که رستگار شوید."

تفاوت موعظه با نوع نخست خطابه یعنی خطابه حماسی (یا خطابه به معنی خاص) در این است که؛ اگر چه زمینه فعالیت هر دو محدود به دایره احساسات و عواطف است ولی؛ خطابه حماسی برای تهییج و بی تاب کردن احساسات است، و موعظه برای رام کردن و تحت تسلط در آوردن احساسات.

خطابه آنجا به کار آید که؛ احساسات خمود و راکد است. "یا اشتباه الرجال ولارجال". ولی موعظه آنجا ضرورت پیدا می‌کند که شهوات و احساسات خودسرانه عمل می‌کند، "یا ایها الانسان ماجراک علی ذنبک". ای انسان! چه چیز تو را بر گناه و معصیت خدای، چنین دلیر کرده است!؟

خطابه؛ احساسات، غیرت، حمیت، حمایت، سلحشوری، عصیبت، برتری طلبی، عزت طلبی، مردانگی، شرافت، کرامت، نیکوکاری و خدمت را به جوش می‌آورد و پشت سر خود حرکت و جنبش ایجاد می‌کند. "رووا السیوف من الدماء! ترووا من الماء! فالموت فی حیاتکم مقهورین، والحياء فی موتکم قاهرین". شمشیر هاتان را از خون دشمن سیراب کنید تا بتوانید از آن سیراب شوید. مرگ اینست که بمانید ولی مغلوب و مقهور باشید و زندگی این است که بمیرید ولی پیروز باشید. اما موعظه؛ جوشش‌ها و هیجانهای بیجا را خاموش می‌نماید. امام حسن می‌فرماید: "یا ابن ادم! انک لم تزل فی هدم عمرک، منذ سقطت من بطن امک، فخذ مافی یدیک، لمایین یدیک؛ فان المومن یتزود و الکافر یتمتع". ای فرزند آدم! از زمانی که از مادر زاده شده‌ای همواره در حال نابود کردن عمرت می‌باشی، از آنچه در دست داری (یعنی؛ از عمر خود) برای روزی که در پیش رو داری (روز رستاخیز) توشه بگیر!؛ مومن از دنیا توشه می‌گیرد و کافر لذت می‌برد (و خود را سرگرم می‌کند).

خطابه حماسی؛ زمام کار را از دست حسابگری‌های عقل، خارج می‌کند و به دست توفان احساسات می‌سپارد، امام حسین علیه السلام فرماید: "الاترون ان الحق لایعمل به وان الیاطل لایتناهی عنه، لیرغب المومن فی لقاء الله محقا! فانی لا اری الموت الا السعاده، ولاالحياء مع الظالمین الا برما". اما موعظه توفانها را فرو می‌نشاند و زمینه را برای دور اندیشی و عقلانیت، فراهم می‌کند. "ایاک و ظلم من لایجد علیک ناصرا الاالله جل و عز". و اتقواالله! عبادالله و بادروا اجالکم باعمالکم".

خطا به حماسی و موعظه اخلاقی، هر دودر جای خود، ضروری و لازم است و ائمه‌ای که موقعیت، جهت خطابه داشته‌اند از هر دوشیوه، استفاده نموده‌اند.

۳- خطابه اعتقادی

در این نوع، عمده مباحث سخنرانی، به تبیین یکی از اصول پنجگانه دین، و مباحث توصیفی و استدلالی، وابسته به این اصول پرداخته می‌شود. این نوع سخن که دارای جنبه علمی، و برای پر کردن ذهن شنونده از دانش و معرفت است. خطبه های آغازین نهج البلاغه، عمدتاً اینگونه اند: امیرالمومنین علیه السلام درباره توحید، در خطابه ای اینچنین می‌فرماید: "أول الدین معرفته وکمال معرفته التصدیق به . وکمال التصدیق به توحیده، وکمال توحیده الاخلاص له . وکمال الاخلاص له نفی الصفات عنه لشهادة كل صفة أنها غير الموصوف وشهادة كل موصوف أنه غير الصفة . فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه! . ومن قرنه فقد ثناه! ومن ثناه فقد جزأه!، ومن جزأه فقد جهله! . ومن جهله فقد أشار إليه! . ومن أشار إليه فقد حده! . ومن حده فقد عده! ، ومن قال فیم فقد ضمنه! . ومن قال علام فقد أخلی منه!" .

امام حسن علیه السلام نیز، در استدلال بر ولایت اهل بیت علیهم السلام در خطبه ای چنین می‌فرماید: ایها الناس اعقلوا عن ربکم!، ان الله عزوجل اصطفی آدم و نوحا وال ابراهیم و ال عمران علی العالمین؛ ذریه بعضها من بعض و الله سمیع علیم. فنحن الذریه من آدم!، والاسره من نوح!، والصفوه من ابراهیم!، و السلاة و السلاله من اسماعیل! و آل من محمد صلی الله علیه و اله! نحن فیکم کالسماء المرفوعه، و الارض المدحوه، و الشمس الضاحیه، و کالشجره الزيتونه، لاشرقیه و لاغربیه التي بورک زیتها. النبی اصلها و علی فرعها، و نحن و الله ثمره تلك الشجره، فمن تعلق بغصن من اغصانها، نجا و من تخلف منها فالی النار هوی .

در این دو خطبه که نخستین در اثبات توحید است و دومین در اثبات ولایت؛ و لزوم پیروی و اطاعت از اهل بیت علیهم السلام. امامان؛ در پی افزودن دانش مخاطبان خود، و آگاهی رسانیدن به آنان، در زمینه مسایل اعتقادی بوده‌اند. این نوع خطبه‌ها، خصوصاً، از امیر المومنین علیه السلام بسیار بوده است که امروزه نیز تعدادی از آن در دستان ما باقی مانده است.

۴- خطابه اجتماعی:

آشنا کردن مردم به؛ حقوق سیاسی- اجتماعی خود، ذکر مشکلات و معضلات اجتماعی، و ارائه راه حل برای مشکلات مردم و جامعه، از وظایف سخنرانی‌های اجتماعی است. ائمه علیهم السلام خطابه های اجتماعی نیز داشته‌اند و یا در خطابه های خود، بخشی را به مباحث اجتماعی، اختصاص می‌دادند. امام علی علیه السلام در خطبه ای، در تحلیل فتنه‌ها و آشوب های جامعه اسلامی و عوامل پدیدار شدن آن، چنین می‌فرماید:

”انما بدء وقوع الفتن اهواء تتبع و احكام تبتدع، يخالف فيها كتاب الله، و يتولى عليها رجال؛ رجالا، على غير دين الله. فلوان الباطل خالص من مزاج الحق، لم يخف على المرتادين. و لوان الحق، خالص من لبس الباطل، لانقطعت عنه السن المعاندين . و لكن يوخذ من هذا ضغث، و من هذا ضغث، فيمزجان! فهناك يستولى الشيطان على اوليائه، و ينجو«الذين سبقت لهم من الله الحسنی»“ .

”همانا آغاز پدید آمدن فتنه‌ها،«هوا پرستی و» پیروی خواهشهای نفسانی است. و نوآوری در احکام آسمانی ، نوآوری هایی که کتاب خدا آن را نمی‌پذیرد، و گروهی - با دو انحراف یاد شده- از گروه دیگر یاری خواهند و بر گروه دیگر سلطه و ولایت یابند، که بر خلافت دین خدا است. پس اگر باطل با حق در نیامیزد، حقیقت جو، حق را شناسد و داند. و اگر حق به باطل پوشیده نگردد!، دشمنان را مجال طعنه زدن نماند. لیکن اندکی از این واندکی از آن گیرند، تا به هم در آمیزد؛ و شیطان فرصت یابد، و حیلت برانگیزد تا بر دوستان خود، چیره شود و از راهشان به در برد! اما آنرا که لطف حق؛ دریافته باشد، نجات یابد و راه حق را به سر برد“.

امام حسین علیه السلام، در خطابه ای در سر زمین منی که برای جمعی از بر جستگان آن عصر ، که در میان آنان حدود ۲۰۰ تن از صحابه پیامبر نیز حضور داشته اند در زمینه راه حل مشکل اجتماعی موجود -که فساد های شایع جامعه و حاکمان بوده است - چنین می فرماید: ”اعتبروا أيها الناس بما وعظ الله به أولياءه من سوء ثنائهم علی الاحبار إذ يقول : « لولا ينهيه الربانيون والاحبار عن قولهم الاثم » و ... وإنما عاب الله ذلك عليهم لأنهم كانوا يرون من الظلمة الذين بين أظهرهم المنكر والفساد فلا ينهونهم عن ذلك رغبة فيما كانوا ينالون منهم ورهبة مما يحذرون ، والله يقول :« فلا تخشوا الناس واخشون » . وقال: «المؤمنات بعضهم أولياء بعض يأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر » فبدأ الله بالأمر بالمعروف والنهي عن المنكر فريضة منه لعلمه بأنها إذا ادیت و اقيمت استقامت الفرائض كلها هينها وصعبها ، وذلك أن الامر بالمعروف والنهي عن المنكر دعاء إلى الاسلام مع رد المظالم ومخالفة الظالم...“ .

” ای مردم از آنچه خداوند اولیاء خود را به آنها پند داده عبرت گیرید ، همانند بدگویی او از دانشمندان مسیحی ، آنگاه که فرمود : ” چرا بزرگان دین مسیحی آنان را از گفتار زشتشان باز نداشتند ” ، و... و دلیل آنکه خداوند ایشان را سرزنش کرد آن بود که کارهای زشت و فسادانگیز را از ستمکاران روزگارشان می دیدند ، اما ایشان را از آن نهی نمی کردند ، تا از آنان بهره های مادی ببرند و از دشمنی شان در امان باشند ، در حالیکه خداوند می فرماید : ” از مردم نهراسید و تنها از من خوف داشته باشید ” ، و می فرماید : ” از زنان و مردان با ایمان گروهی بر گروه دیگر برترند ، آنان را به کارهای نیک امر و از کارهای زشت باز می دارند ” . خداوند ابتدا

از امر به معروف ونهی از منکر که امری واجب است نام می برد ، زیرا می داند که هرگاه انجام پذیرد همه واجبات آسان ومشکل آنها انجام می گیرد ، چرا که امر به معروف ونهی از منکر، به اسلام می خواند ، ضمن آنکه کارهای زشت را رد و با ستمکاران مخالفت می ورزد....

۵- ذکر مصیبت و مرثیه خوانی :

یکی از انواع سخن، که کارایی بسیاری در تبلیغ داشته است و ائمه علیهم السلام در تمام دوران ها، خصوصا پس از شهادت اباعبدالله الحسین، به آن اهتمام جدی داشته اند، ذکر مصائب خاندان عصمت و طهارت بوده است. ذکر مصیبت و مرثیه خوانی اباعبدالله الحسین علیه السلام بر اساس مستندات فریقین (شیعه- سنی) از زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نزد اهل بیت مرسوم و متعارف بوده است. شیخ سلیمان قندوزری حنفی، بر اساس مصادر متعدد اهل سنت روایت می کند که: امام علی علیه السلام در مسیرش به صفین عبورش به کربلا افتاد... پس گریست تا اشک آن حضرت زمین را خیس کرد و فرمود: بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وارد شدم دیدم پیامر گریه می کند عرض کردم: یا رسول الله! پدر و مادرم فدایت، چه چیز ترا به گریه واداشته است . فرمود: جبرئیل نزدم بود و مرا خبر داد که فرزندم حسین در ساحل فرات در سرزمینی که به آن کربلاء می گویند به شهادت می رسد. آنگاه جبرئیل قدری از خاک آن زمین را به من داد که آنرا بوییدم و لذا بی اختیار گریستم .

ذکر مصایب ، و تشویق دیگران به ذکر مصائب اباعبدالله الحسین علیه السلام بصورت های مختلف نثری و در مجالس و اماکن مختلف، نشان از آن دارد که این روش تبلیغی، یکی از کاراترین روش ها، از جانب ائمه علیهم السلام محسوب می شده است و ائمه با این طریق توانستند با ذکر الگویی آشکار از مبارزه حق و باطل ، و فداکاری در راه حق به مبارزه با انحراف و ستمگری بپردازند.

دعبل خزاعی، یکی شعرای دوران امام رضا گوید: در ایام عزاء سید و سالار شهیدان بر امام رضاعلیه السلام وارد شدم دیدم آنحضرت و غمگین نشسته است و اصحابش گرداگرد او را گرفته اند چون مرا دید فرمود: مرحبا به تو ای دعبل! مرحبا به کسی که ما را با دست و زبانش یاری نماید! و آنگاه در کنار خود مکانی را گشود و مرا نزد خود نشانید و فرمود: ای دعبل! دوست دارم شعری بسرایی که این ایام، ایام عزای ما اهل بیت است و ایام سرور دشمنان ما خصوصا بنی امیه است.

ای دعبل! هر کسی که بگرید و بگریاند بر مصیبت‌های ما دیگران را، حتی یک نفر را، اجرش با خداست. ای دعبل! هر کسی که اشک از چشمانش روان شود بخاطر مصیبت‌هایی که بر ما از جانب دشمنان ما وارد شده است خدای ما را با ما محشور گرداند.

ای دعبل! هر کسی بر مصیبت جدم حسین گریه کند، خدا گنااهش را بیامرزد. آنگاه حضرت برخاست و پرده‌ای را آویخت و اهل بیتش را در پس پرده نشانید تا بر عزای جدشان حسین گریه نمایند آنگاه رو به من کرد و فرمود ای دعبل در رثای حسین شعر بگو که تو تا زنده‌ای یاور و ستایشگرمایی پس از یآوری در حد توان خود کوتاهی منما دعبل گوید آنگاه گریه کردم و این اشعار را انشاد کردم: افاطم لو خلت الحسین مجدلا و قدمات عطشانا بشط الفرات ...

امام صادق علیه السلام نیز، در تشویق دیگران به بکارگیری این روش تبلیغی، به جعفر ابن عفان می‌فرماید: ما من احد قال فی الحسین شعرا فبکی و ابکی به، الا او جب الله له الجنة و غفر له. "هیچ کس نیست که در رابطه با امام حسین علیه السلام نظمی بسراید و دیگران را بگریاند و خود بگرید مگر آنکه خداوند بهشت را بر او واجب می‌سازد.

تاثیر تبلیغی ذکر مصیبت، بسیار زیاد بوده است؛ ولذا یکی از شیوه‌های سخن محسوب می‌شود که به نوعی خاص، امر به معروف و نهی از منکر نموده و رسوا کنند ظالمان و طاغوتیان است. ذکر مصیبت، در حد خطابه‌های حماسی، بلکه بیشتر، آماده ساز و تحریک کننده برای هر عمل خیری بوده است.

امام زین العابدین علیه السلام، با توجه به محدودیت و خفقان موجود، از این شیوه تبلیغی، بهره برداری زیادی نموده اند؛ بگونه‌ای که خلفای اموی ناچار به کم نموده آزارها و رعایت حق امام، شدند. ویژگی این نوع سخن تبلیغی، در امور ذیل است:

۱- الگو سازی: معرفی والگو سازی از ظلم ستیزی، و تلاش برای حفظ دین و امر به معروف و نهی از منکر امام حسین علیه السلام، برای تمامی آنانی که تحت تاثیر این گونه مجالس قرار می‌گیرند، نهادینه می‌شود. در مقابل، آنان نیز تشویق به حرکت در مسیر آن الگوی بزرگ می‌شوند. تمامی قیام‌های شیعی، و بسیاری از قیام‌هایی که توسط مسلمانان، در برابر ظلم و ستم و یا برای نجات دین، انجام شده است با الگو گیری از قیام ابا عبدالله الحسین علیه السلام بوده است. آنگونه که معروف است "مهاتما گاندی" رهبر انقلاب هند روش خود در مبارزه را روش مبارزاتی امام حسین معرفی نموده

است. آشنایی این افراد، با راه و روش امام حسین و دیگر ائمه علیهم السلام، عمدتاً از طریق ذکر مصیبت و عزاداری ها بوده است.

۲- تبلیغ دین: این روش، از راه تحریک عواطف، موجب جدا سازی خط و دین مداران و شهوت مداران شده و نا خود آگاه فرد را بسوی دین مداری، سوق داده و از شهوت مداری " یزیدی" دور می کند. این شیوه با روش مخصوص به خود، نهی از منکر نموده و عمل به واجبات دینی را تشویق می نماید. در عمل نیز ثابت شده است که خیلی از اهل معاصی، در این مجالس توبه کرده اند، و با الگو گرفتن از اباعبدالله الحسین علیه السلام سعی کردند در مقابل به کشتن دادن آن امام خود و عزیزانش را در راه خدا، آنان نیز خواسته ها و هوای نفس خود را بکشند، و قربانی نمایند.

۳- حب اهل بیت: از آنجایی که طبق نص قرآن، "موده فی القربی" واجب است این نوع سخن، انسان را به این امر واجب دینی سوق می دهد. مرثیه سرایی و ذکر مصیبت امام حسین، ذکر مصیبت تمام ائمه علیهم السلام و تحبیب تمام ائمه است و تکریم اهداف اباعبدالله الحسین علیه السلام است.

۴- تعظیم شعائر الهی: ذکر مصیبت، تعظیم شعائر الهی است. هنگامی که خدای متعال عمل طبیعی و غریزی هاجر(س)- مادر حضرت اسماعیل- را در جستجوی آب برای فرزندش، بین کوههای صفا و مروه، و هروله او را جزء "شعائر الهی" می شمرد و می فرماید: "من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب"؛ طبیعی است که گرامیداشت رفتار فدا کارانه حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام در دفاع از دین، تعظیم شعائر الهی می باشد.

آنچه که در این نوع سخنوری مهم است این است که؛ تاثیرات جانبی این نوع تبلیغ، بسیار زیاد است که می توان به گسترش فضایل دین و اخلاق، آشنایی مسلمانان با سیره ائمه علیهم السلام در این مجالس، تحریک مردم برای مقایسه نفس خود با یزید و مقایسه ستمگران و یا حاکمان زمان خود با یزید، اشاره نمود که موجب رشد اخلاق فردی و اجتماعی می شود.

۵- خطابه نماز جمعه :

خطابه نماز جمعه، تنها خطابه واجب است که در اسلام وجود دارد. و مسلمانان ملزم به شنیدن و گوش فرا دادن به این سخنرانی هستند. این خطابه که از دو خطبه تشکیل شده است بدل از دو رکعت نماز ظهر جمعه می باشد. این فریضه به حاکم اسلامی؛ و خطیب منسوب از جانب وی، فرصت می دهد مواضع و افکار خود را برای نماز گزاران روشن نماید. اگر چه این ظرفیت تبلیغی، در زمان امامان شیعه علیهم السلام در اختیار آنان

نبوده بلکه، بر خلاف حکمت تشریح آن، در اختیار حکام جور بوده است؛ ولی در دوران کوتاهی که آن فرصت را بدست آوردند از این روش تبلیغی، استفاده مطلوب را نمودند.

ائمه‌علیهم السلام در خطبه‌های جمعه، از انواع خطابه‌های گذشته، استفاده می‌کردند. اگر چه غیر از خطبه‌های امیرالمومنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام، از خطبه جمعه دیگر ائمه‌علیهم السلام، چندان خبری نیست. زیرا خطبه و خطابه جمعه از لوازم امارت و حکومت بوده است. ولی این ائمه در خطبه‌های ایراد شده خطابه‌های حماسی، سیاسی و اجتماعی، اعتقادی موعظه و حتی مرثیه سرایی نیز داشته‌اند و دیگر ائمه نیز در مقام بیان دین در روایات خود به این امور امر نموده‌اند. امام رضاعلیه السلام در این زمینه می‌فرماید: "انما جعلت الخطبه يوم الجمعة، لان الجمعة مشهد عام، فاراد ان يكون للامير، سبب الی موعظتهم و ترغيبهم فی الطاعة و ترهيبهم من المعصية، و توفيقهم علی ما اراد من مصلحة دينهم و دنيا هم، و يخبر هم بماورد علیهم من الافاق من الاهوال التي لهم فيها المضره و المنفعه،...". "در نماز روز جمعه، از این جهت خطبه واجب شده است که روز جمعه در اسلام، روز اجتماع عمومی است. و خداوند خواسته است که امیر و پیشوای مردم، مردم را موعظه کند و به طاعت تشویق و ترغیب، و از معصیت و گناه بترساند، و آنان را به مصلحت‌های دینی و دنیایی شان آگاه کند، و آنچه که در دور دست‌ها اتفاق می‌افتد آنانرا آگاه کند و آنانرا در جریان بگذارد...".

از روایت یاد شده، استفاده می‌شود که ویژگی مهم خطابه جمعه، در نظر داشتن مصالح و منافع دینی و دنیوی، مردم است. تشویق و ترغیب آنان است برای داشتن ایمانی قویتر، عملی صالح‌تر و دنیایی بهتر، هدفمند تر، با آرامش و آسایش بیشتر.

اصول و آداب خطابه

خطابه هنر و فنی مهم است که برای کارایی درست و کامل خود، نیاز به رعایت اصول و مقرراتی دارد. ائمه‌علیهم السلام، بعنوان تواناترین اشخاص در سخنوری، اصول و آدابی را در خطابه‌های خود، رعایت می‌نمودند و اصحاب و یاران خود را به آن راهنمایی، و یا امر می‌فرمودند.

۱- بلاغت:

بلاغت که گاه از جانب ائمه‌علیهم السلام به "رسانیدن مقصود، همراه با دلیل" تعریف شده است شاید بتوان گفت: اولین و مهمترین اصل خطابه و سخنوری است. و بسیاری از دیگر آداب خطابه، که از این پس ذکر خواهد شد، آداب اصل بلاغت ذکر شده است. و حتی گاه "فصاحت سخن" نیز، یک شرط اساسی برای اصل

بلاغت ذکر شده است . بعبارت دیگر، سخن بدون فصاحت یا آداب دیگر، ممکن است خطابه خواند شود ولی بدون بلاغت؛ حتی خطابه بد و ناتمام و ناقص هم محسوب نمی‌شود.

در تعریف بلاغت امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: "البلاغه ما سهل علی النطق و خف علی الفطنه". بلاغت آن است که: سخن آسان بر زبان جاری شود و فهم و دریافت آن آسان باشد. این تعریف از امام نزدیک به تعریف اهل معانی بیان است که: بلاغت را ملکه‌ای می‌دانند که با آن انسان، توانایی بر ایجاد کلام و سخن و رسا و بلیغ داشته باشد .

امام صادق علیه السلام، بلاغت را در رعایت سه اصل می‌داند:

۱. بکارگیری نزدیکترین لفظ برای معنای مورد نیاز.

۲. دوری جستن از حاشیه روی و سخن زاید.

۳. رسانیدن مطلب مورد نظر، با کمترین کلمات .

فردی از امام صادق علیه السلام سوال کرد بلاغت چیست؟ حضرت در جواب فرمود: "من عرف شیئا قل کلامه فیه. و انما سمی البلیغ، لانه یبلغ حاجته با هون سعیه ". آن کس که شناخت و معرفت نسبت به چیزی داشته باشد سخن خود را کوتاه بیان می‌کند. و سخن بلیغ به سخنی گفته می‌شود که بسادگی، معنا و مراد خود را برساند.

روزی امیرالمومنین علیه السلام دید خالد بن صفوان، سخن می‌راند! فرمود: فلانی! بلاغت نه به بستن زبان است و نه به زیاده گویی، بلکه بلاغت رسانیدن مراد و مقصود است، و توجه داشتن به برهان و دلیل است .

۲- فصاحت :

یکی از مهمترین آداب سخن فصاحت است. فصاحت نزد بسیاری از اندیشمندان، همطراز با اصل بلاغت دانسته شده است. تا حدی که، در سخنان دانشمندان، مقدم بر بلاغت ذکر می‌شود و "سخن فصیح و بلیغ" و "با فصاحت و بلاغت" گفته می‌شود. اما در کتب لغت و ادبیات عرب مانند لسان العرب و القاموس المحيط "البلاغه و الفصاحه" گفته شده است که بلاغت در جایگاه تقدم خود آورد شده است. تفتازانی ضمن تقدیم فصاحت بر بلاغت اینگونه توجیه می‌کند که: فصاحت به بلاغت مقدم شده است چون در تعریف بلاغت کلمه فصاحت وجود دارد. .

فصاحت در کتاب مذکور، اینگونه تعریف شده است: "ملکه یقندر بها عن التعبير عن المقصود بلفظ صحيح . فصاحت حالتی ثابت در نفس است که با آن، گوینده توانایی پیدا می‌کند مقصود خود را با الفاظی صحیح و عباراتی شیوا و رسا، بیان نماید. ظاهراً این گفتار امام علی علیه السلام نیز ناظر به همین تعریف شایع، است که از حضرت سؤال نمودند من افصح الناس. فصیح‌ترین شخص کیست؟ حضرت در پاسخ فرمود: "المجيب المسکت عند بدیهه السؤال" کسی که (آنقدر از نظر واژگان کامل باشد که) در هنگام پرسش ناگهانی و بدون مقدمه، پاسخ رسا و قانع‌کننده (با واژه‌های روان و دلنشین) بدهد .

واژه‌ها و الفاظ، در مقابل مراد و معنی، به جسم؛ در مقابل روح، تشبیه شده است. همانگونه که روح در جسم تبلور پیدا می‌کند، معانی نیز در الفاظ تشخص پیدا نموده، و زیبایی درخشش و شکوه خود را نمایان می‌سازند. ائمه در روش تبلیغی خود، این کمال را متجلی (آشکار) می‌ساخته‌اند تا آنجا که امیرالمومنین می‌فرمایند: "نحن افصح و انصح و اصبح" . ما خاندان! فصیح‌ترین هستیم، خیر خواه‌ترین و خوشرفتارترین هستیم. دیگران نیز این شیوایی سخن را اقرار داشته و دارند. عامر الشعبي گوید: امیرمومنان علی علیه السلام با لبداهه و بدون مقدمه، نه جمله را بیان کرده است که چشم‌های بلاغت را (از تعجب) بیرون جهانید! و حکمت‌های جواهر نشان (دیگران را که به آن مباهات می‌کردند و می‌بالیدند) را به یتیمی بی پدری (وبی ارزشی) نشانید! آن سخنان، سه جمله در مناجات، سه جمله در حکمت است و سه جمله در آداب:

اما آن سه جمله در مناجات آن است که فرمود: "الهی کفی بی عزا ان اکون لک عبدا، و کفی بی فخر ان تکون لی ربا، انت کما احب فاجعلنی کما تحب". خدایا! همین عزت مرا بس، که بنده توام و همین افتخار مرا کافی؛ که تو پروردگار منی، تو چنانی که دوست دارم. پس مرا چنان کن که دوستم بداری!

اما آن سه جمله در حکمت آن است که فرمود: "قیمه کل امرء ما یحسنه" ارزش هر کس به توانایی و حرفه او است. "ما هلك امرء عرف قدره" هر کس که خود را شناخت، نیست و هلاک نخواهد شد. "المرء مخبوء تحت لسانه" آدمی، شخصیتش، پنهان در زیر زبانش است.

اما سه جمله در آداب فرماید: "امنن علی من شئت تکن امیره" به هر که خواهی بخشش کن، تا امیر او باشی. "و استغن عن من شئت تکن نظیره" از هر که خواهی، بی نیاز باش تا نظیر و هم‌طراز او باشی. "و احتج لمن شئت تکن اسیره" به سوی هر که خواهی دست نیاز دراز کن، تا اسیر او باشی .

۳- آگاهی از روش بیان:

معرفت و شناخت به طریقه و روش بیان موضوع مورد نظر، از مهمترین اصول بلاغت و از مهمترین آداب خطابه است. هر موضوعی چه اخلاقی یا اعتقادی یا احکام و یا حماسی و یا موعظه و... شیوه بیان مخصوص به خود را دارد؛ که خطیب باید به روش بیان موضوع مورد نظر خود، در جهت تاثیر سخن و حفظ حرمت خود آشنا باشد.

امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: "ایاک و الکلام فی مالا تعرف طریقه، و لاتعلم حقیقه! فان قولک یدل علی عقلک و عبارتک تنبی عن معرفتک، فتوق عن طول لسانک ما امته، و اختصر من کلامک علی ما استحسنته، فانه بک اجمل و علی فضلک ادل". پرهیز از سخن در مورد موضوعی که راه و روش آنرا نمی‌دانی و با حقیقت آن آشنا نیستی! همانا سخن تو نشان از عقل تو دارد و جملات و واژه‌ها و عبارت تو، معرفت تو را آشکار می‌کند. پس زیانت را تا آنجا ببر؛ که در امانش داری و سخت را، تا به جایی که می‌توانی خوب ادایش کنی اکتفا نما، که این برای تو زیبا تر، و نشانگر فضل و دانش تو است. بنابراین، یک خطیب در جهت اقناع شنوندگان و مخاطب خود مناسب است در حد اجمال با اصول روانشناسی و تربیتی آشنا باشد و بعلاوه در حد نیاز محل خطابه و مکان سخن، دارای اطلاعات گسترده و منظم، باشد و از واژگان مناسبی برخوردار باشد.

۴- تنظیم سخن:

یک سخن و خطابه هدفمند، براساس هدف خود، کامل منظم و مرتب می‌باشد. بیانات خود ائمه، همیشه از نظم خاص و از ترتیب مخصوص به خود برخوردار بوده است. یعنی در سخنانی که خیلی "تقطیع روایی" نشده است دیده می‌شود؛ اگر انداز هست؛ بشارت هم هست. اگر بیم است، امید نیز هست. اگر یک مشکل و معضل اجتماعی ذکر می‌شود؛ بصراحت و یا بالکنایه راه حل آن نیز ذکر می‌شود. و بالاخره، اگر عملی از انسان مؤمن و مسلمان خواسته می‌شود؛ و عده نعمت دنیوی و اخروی بر عمل به آن وجود دارد. و برترک آن، محرومیت از نعمت، یا عذاب دنیوی و اخروی ذکر می‌شود.

خطابه دینی از آنجایی که عمدتاً، در جاهایی ایراد می‌شود که وجه تشابه شنوندگان و مخاطبین، تنها، ایمان و معتقدات نسبی مذهبی آنان است، و افراد با سلیق و دانش و معرفت مختلف، مورد خطاب قرار می‌گیرند. لذا

بر خطیب دینی لازم است، نظمی را رعایت کند که هر کس بفراخور حال خود، با هر سطح دانشی که باشد بتواند مطلب را درک کرده و نتیجه‌گیری نماید.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: "احسن الکلام مازانه حسن النظام، و فهمه الخاص و العام". برترین سخن، سخنی است که با نظم نیکو، زینت شده باشد و قابل فهم خواص و عوام باشد. و قال امیرالمومنین علیه السلام، "من قام بفتق القول و رتقه فقد حازالبلاغه" هر سخن وری، این توانایی را داشته باشد که دامنه سخن را بطور مناسب بگستراند و سپس آنرا خوب جمع نماید؛ به بلاغت سخن، دست یافته است. (یا راه بلاغت را یافته است).

ارسطو خطابه را به چهار جزء تقسیم کرده است مقدمه - عرض - دلیل و بالاخره، خاتمه و صاحبان فن خطابه (خصوصاً خطابه دینی و روحانیون) معمولاً، بصورت طبیعی، از این روش استفاده می‌کنند و آنرا بکار می‌گیرند. ولی، آنچه که اهمیت دارد این است که؛ این سخن منظم و هدفمند بوده و در راستای اقناع شنوندگان، در مورد هدف خود باشد. و از تناقض مطالب با یکدیگر، یا مطلب و رفتار (خصوصاً رفتار هنگام خطابه)، دور باشد.

بسیار اتفاق می‌افتد بخاطری دقتی و عدم توجه خطیب، یا کمی مایه علمی وی، بخشی از سخنان وی؛ ناقض بخش دیگر است. البته در اغلب مواقع، خود خطیب نیز، به تناقض گویی خود آگاه نیست و اکثریت شنوندگان نیز از آن آگاه نمی‌شوند ولی با دقت و تامل، این تناقض آشکار می‌شود. این گونه سخنان، در سخنرانی‌های خطبای سیاسی بسیار اتفاق می‌افتد. حضرت علی علیه السلام این نوع سخنرانی را بدترین نوع سخن دانسته است و می‌فرماید: "شرالقول ما نقض بعضه بعضا". بدترین سخنها سخنی است که قسمتی از سخن قسمت دیگر را نقض نماید.

۵- فهم مخاطبین:

یکی از مهمترین اصول خطابه، خصوصاً، خطابه دینی سنجیدن ظرفیت مخاطبین؛ و سخن گفتن بر طبق مقدار فهم و درک آنان است. ائمه علیهم السلام در راستای ماموریت پیامبران، بر سخن گفتن بر اساس مقدار ظرفیت عقلی مستمعین و مخاطبین، سطح فهم مخاطبین خود را در نظر می‌گرفته‌اند و تا هنگامی که آنان، نسبت به برخی از معلومات و معارف اهل بیت، شایستگی لازم را بدست نیاورند، ائمه علیهم السلام، این معلومات را در اختیار آنان قرار نمی‌دادند.

ائمه عليهم السلام به مقدار فهم و استعداد مخاطبان خود، مطالب قابل فهم را با بسط و تکرار و تفصیل، توضیح می‌دادند. و برخی از معلومات را، نه تنها در اختیار برخی از آنان، قرار نمی‌دادند بلکه؛ در کتمان آن نیز، کوشا بوده‌اند. زیرا؛ القاء دانشی که مخاطبان برای هضم و درک آن، استعداد و ظرفیت لازم را ندارند، موجب پریشانی خاطر و پراکندگی و تباهی ذهن، حتی اعتقاد آنان می‌گردد.

این سیاست امامان معصوم عليهم السلام، از سفارشات آنان به اصحاب خود، بیشتر روشن می‌گردد. امیرالمومنین علی علیه السلام، روزی به یکی از اصحابش فرمود: ای حذیفه! سخن مگو برای مردم، در آنچه که در توان دانش آنها نیست که طغیان می‌کنند و کافر می‌شوند. برخی از دانش‌ها و داده‌ها و اطلاعات، درک و حمل آن سخت و مشکل است؛ اگر بخواهی بر کوهها فرود آوری از حمل آن ناتوان می‌شوند! . و نیز فرمود: با جاهلان در اموری که درک نمی‌کنند، سخن مگو که تو را تکذیب می‌کنند. بدان که دانش تو بر تو حقی دارد و آن این است که دانش را در اختیار افراد شایسته قرار دهی و از در اختیار ناشایستگان قرار دادن خود داری نمایی .

امام صادق علیه السلام، در مورد رعایت ظرفیت فهم و درک مخاطبین، از جانب امام سجاد علیه السلام ، می‌فرماید: روزی نزد امام زین العابدین (ع) سخن از تقیه بمیان آمد: امام سجاد علیه السلام فرمود: به خدا قسم اگر ابوذر می‌دانست آنچه که در قلب سلمان بود او را می‌کشت. با اینکه پیامبر بین آندو برادری ایجاد کرده بود. پس چه می‌گویید نسبت به بقیه مردم! .

۶- علم و آگاهی :

ائمه عليهم السلام، که عالمان به دین، فراگرفتگان دانش، بغير طرق عادی بشری بوده‌اند؛ براساس علم و دانش خدا دادی در خطابه های خود سخن می‌گفتند. طبیعتاً، در موارد و میدان هایی که خداوند متعال دانش آنها، به آنان نداده بود وارد نشده، و سخن نمی‌گفتند. و یا می‌فرمودند: خدا می‌داند و یا تنها خدا بر آن عالم است. بر همین اساس، اصحاب خود را نیز، سفارش به سخن گفتن از روی علم و یقین می‌نموده‌اند. خطابه دینی نیز که یک نوعی از امر به معروف و نهی از منکر، محسوب می‌شود؛ داشتن علم و آگاهی از ضروریات است و بدون علم، سخن گفتن نه تنها واجب نیست بلکه حکم کردن و نسبت به دین دادن، حرام نیز می‌باشد. قال الباقر علیه السلام: " من افتى الناس بغير علم ولا هدى من الله، لعنته ملائكة الرحمة و ملائكة العذاب و لحقه و زرمن عمل بفتياه ". امام باقر علیه السلام فرمود: کسی که بدون علم و آگاهی، و بدون اینکه

هدایت الهی یافته باشد(یعنی مانند معصومین، علم لدنی و آسمانی داشته باشد)، حکمی و امری را نسبت به دین بدهد، ملائکه رحمت و ملائکه عذاب او را لعنت و نفرین می‌کنند! و گناه و مجازات کسانی که به حکم وی عمل کرده‌اند بر گردن مبلغ و صاحب فتوای ناآگاه خواهد بود.

۷- دقت و تامل :

مستمع از آنچه که در قلب و نیت خطیب می‌گذرد آگاهی ندارد. بلکه؛ بوسیله الفاظ بکار رفته و جملات ذکر شده، از منظور نظر خطیب آگاهی پیدا می‌کند. لذا ائمه علیهم السلام، به دقت و تامل در گفتار و کلام اهمیت زیادی می‌دادند. آنان اگر چه بخاطر معصوم بودن، از خطا و لغزش در سخن محفوظ و در امان بودند. ولی اصحاب خود را، از مبلغین و راویان احادیث را، به دقت و استحکام گفتار، و نقل قول از افراد مطمئن و مورد اطمینان، سفارش می‌فرمودند. امام علی علیه السلام می‌فرماید: " احسن القول السداد " بهترین سخن‌ها، سخن درست و استوار است.

امام امیرالمؤمنین، در نامه خود به حارث همدانی که مبلغ و فقیهی بزرگ و از خواص امام بود می‌فرماید: "لاتحدث الناس بكل ماسمعت به! فکفی بذالك کذبا. و لا ترد علی الناس کلما حدثوک به! فکفی بذالك جهلا ". در دروغگویی انسان همینقدر بس که هر چه را می‌شنود نقل کند! و در نادانی انسان همینقدر کافی است که هرآنچه را که از مردم شنیده است تکذیب کند. در جای دیگر می‌فرماید: " لاتحدث من غیر ثقه فتکون کذابا " از افراد غیر ثقه و غیر مطمئن، نقل مطلب منما، و گرنه کذاب و بسیار دروغگو! خواهی بود.

بنابراین اولاً، دقت در مطابقت لفظ و جمله با مراد و قصد. و دوماً، دقت در مطابقت مطلب با حقیقت، از ضروریات تبلیغ دینی است. این مجموعه، دسته اول از "اصول و آداب خطابه" بود که مجموعه‌ای از اصول و آداب مهمی بود که مربوط به خود خطابه بوده است. و در اصطلاح فن خطابه مربوط به عمود و پیکر اصلی خطابه بوده است.

دسته دوم که از این پس می‌آید بخش از آداب خطابه است که مربوط به ارتباط خطیب و مخاطب می‌باشد و در اصطلاح فن خطابه این قسمت عمدتاً به اعوان خطابه مربوط می‌شود. ما موارد این بخش را تنها بعنوان "آداب خطابه" ذکر می‌نماییم.

۸- مقتضای حال:

یکی از اصول مهم سخنرانی، بلکه سخن گفتن، رعایت مقتضای حال است. ائمه علیهم السلام این اصل را بسیار دقت داشته اند. آنان در سخنرانیها و سخنان خود، فایده و تاثیر سخنان را در نظر می گرفته اند.

" قال حسین ابی علی علیه السلام، یوما لابن عباس: لاتتکلن فیما لا یعنیک! فانی اخاف علیک الوزر. و لا تتکلن فیما یعنیک! حتی تری للکلام موضعا. فرب متکلم قد تکلم بالحق فعیب ". امام حسین علیه السلام به این عباس فرمود: هرگز در اموری که بدرد تو نمی خورد و مفید نیست سخن مگو. که من از بار سنگین آن سخنان بر دوش تو، در قیامت خایم و می ترسم که گناه کار باشی. در اموری که مهم است نیز هرگز سخن مگو! مگر اینکه جایی مناسب برای عرضه سخن ببینی، چه بسیار سخنگویی که سخن حق را گفته است ولی (حق را) خراب کرده است.

بنابراین، در نظر ائمه علیهم السلام خطیب باید در خطابه خود مقتضای حال مخاطبین خود را در نظر بگیرد و اگر بهر علت مخاطبین تحمل سخن او را ندارند از سخن گفتن می باید امتناع نماید. امام علی علیه السلام نیز می فرماید: " ولاتنکلن اذا لم تجد للکلام موقعا ". هرگز سخن مگوی، هنگامی که موقعیت سخن نمی یابی.

دوم آنکه اگر موقعیت برای سخن گفتن بود؛ آن سخنی را می باید گفت که برای گوینده و مستمعین فایده داشته باشد و گرنه ممکن است بسیار زیبا سخن گفته شود ولی گناه (اتلاف وقت و عمر) مستمعین بر گردن گوینده باشد که امام می فرماید: فانی اخاف علیک الوزر.

سوم آنکه، هر حرف حقی را هر جایی نباید زد که رب متکلم قد تکلم بالحق فعیب: چه بسیار سخنرانی که، چون در غیر جا و مکان مناسب، حق را بیان کرده است. حق را یا خود را خراب و معیوب کرده است.

پس سخن باید به مقتضای حال مجلس و ظرفیت پذیرش مخاطب بیان شود و اگر مخاطب بهر علت ظرفیت شنیده مطلبی را ندارد خطیب دینی باید از گفتن آن امتناع نماید. امام علی علیه السلام می فرماید: " لاتحدث من تخاف ان یکذبک ". اگر احتمال می دهی که تو را تکذیب می کنند سخنت را نگو. لذا علی علیه السلام مشکلات و دردهای دل خود را، در زمان خلاف ظاهری و حکومت خود به چاه می گفت؟! یعنی در زمان خلافت خود، شنونده ای مناسب برای سخنان خود پیدا نمی کرد.

و بالاخره، مقتضای حال خطیب دینی ملبس به لباس روحانیت شیعه، این است که از دین بگوید و تبلیغ دینی نماید. و یا مسئله ای از مسایل اخلاقی اجتماعی یا اعتقادی و احکامی را برای مردم روشن نماید. سخن گفتن

از غیر مسایل دینی، (هر چند مباحث علمی دیگر می‌باشد) که در راستای مباحث دینی نباشد؛ خلاف عقل و دستورات فوق است.

قال علی علیه السلام: "لا تقل ما لا تعلم بل لا تقل کل ما تعلم"

امام علی علیه السلام فرمود: نه فقط آنچه را که علم و یقین نداری نگو، بلکه هر چه که می‌دانی را نیز مگو.

۹- وقت و زمان :

شنوندگان؛ از ظرفیت مفید خاصی، برای شنیدن و استماع بر خور دارند. پس از پر شدن و پایان یافتن آن ظرفیت، ملول و خسته شده و تحمل گوش فرا دادن را از دست می‌دهند. و در این حالت، سخن گفتن برای آنان فایده لازم را نداشته و موثر و مفید نخواهد بود. ظرفیت زمانی همه مخاطبین، اگر چه یکسان نمی‌باشد، ولی یک حد میانه ای بطور معمول وجود دارد که خطیب، با در نظر گرفتن زمان و مکان خطابه خود و نیز سطح سنی و دانشی و... شنوندگان، و نیز دقت در چهره آنان، آن را به راحتی در می‌یابد.

ائمه علیهم السلام به ظرفیت زمانی تحمل مخاطبین خود، توجه کامل داشته اند. و از این ظرف زمانی، حد اکثر استفاده را نموده و به آن سفارش می‌فرمودند. از دیدگاه آنان، عدم استفاده لازم از این فرصت، هدر دادن این زمان، بیهوده گذراندن آن و یا زیاده گویی و عدم توجه به ظرفیت مخاطبین در مدت زمان درک مطلب، بر خلاف تبلیغ حکیمانه دین است.

بر این اساس، خطیب دینی مقدار سخن را، با توجه به اقتضای مجلس سنجیده، و به اندازه مقدار نیاز و ظرفیت مخاطب، کلام خود را مختصر یا مطول می‌کند. قال امیرالمؤمنین علیه السلام: "خیر الکلام ما لا یقل و لا یمل" امیرالمؤمنین فرمود: بهترین سخن‌ها سخنی است که نه بر خلاف توقع کم باشد. و نه ملال‌انگیز و طولانی. و نیز فرموده است: "الکلام بین خلتی سوء، هما الاکتار و الاقلال. فالاکتار هذر و الاقلال عی". سخن در بین دو مجاور به و نامطلوب قرار دارد. پر حرفی و کم گویی. پرگویی هذیان است (و کم مغزی) و کم گویی خلاف بیان است (و عدم استفاده از فرصت بیان حق است).

بنابراین، خطیب دینی که از نعمت شنوند، و مخاطب به مناسبت‌های دینی و مذهبی برخوردار شده است. باید از کم گویی و زیاده گویی پرهیز کرده و عمر گرانبهای خود و مستمعین را تلف ننماید! امام کاظم علیه السلام خطاب به هشام ابن حکم، دانشمند متکلم، و مبلغ توانای شیعه، چنین فرمود: ای هشام!... هر کس نوآوریهای

حکیمانه و مطالب تازه و ارزشمند خود را، با طول کلام خویش محو نماید و آن را بی اثر کند، مثل این است که هوای نفس خویش را، برای ویران ساختن عقل خود یاری و مساعدت نموده است. و هر کس با عقل خود چنین نماید، دنیا و آخرت خود را فاسد کرده است .

امام علی علیه السلام فرموده است: " آفت الکلام الاطاله " آفت سخن طولانی نمودن آن است و نیز فرماید: " ایاک و فضول الکلام فانه يظهر من عبویک ما بطن و یحرک من اعدائک ماسکن ". بپرهیز از زیاد سخن گفتن، که عیب‌های پنهان تو را آشکار می‌کند و دشمنان آرام تو را بحرکت در آورد.

۱۰ - تکریم و تشویق :

ائمه علیهم السلام طبق دستور الهی و سنت اسلامی با مخاطبین خود، با احترام و تکریم سخن می‌گفتند و با احترام رفتار می‌کردند. بگونه ای که؛ مخاطبین آنان، دارای هر نوع شان و منزلت اجتماعی بوده‌اند، از جانب ائمه (ع) احساس تحقیر نمی‌کردند و بدینگونه، ائمه علیهم السلام آنان را به توجه بهتر به سخنان، و عمل به دستورات دین تشویق می‌کردند .

دانش روان شناسی نیز اثبات نموده است که هر چه مخاطب، بواسطه مبلغ ، تصویر مثبتی از خود پیدا نماید، این نگاه موجب می شود به مبلغ نیز نگاهی مثبت نماید. این موجب ترغیب وی به پذیرش پیام تبلیغ می گردد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: همراه پدرم امام باقر علیه السلام، در مسجد پیامبر بودیم. آنحضرت با جماعتی از شیعه برخورد کردند... حضرت خطاب به آنان فرمود: "بخدا قسم من شما را دوست دارم. پس باریم دهید به ورع و اجتهاد (تا در قیامت شفاعتان کنم). بدانید! به ولایت ما نمی‌رسید؛ مگر با ورع و پرهیزگاری، و تلاش و اجتهاد. شما شیعه خدائید و شما یاوران خدائید و... می‌بینیم امام باقر علیه السلام، برای دعوت به تقوی و عمل نیک، علاوه بر چند سفارش، بیش از دو برابر آن جملات، به تکریم و تشویق مخاطبین خود می‌پردازد. تا به این طریق، به تاثیر مناسب تبلیغ خود دست یابد. حضرت در ادامه سخنان خود می‌فرماید: " الاوان لکل شی عزا! و عز الاسلام، الشیعه ". آگاه باشید هر چیزی عزتی دارد و عزت اسلام شیعه است... "الا و ان لکل شی شرفا! و شرف الاسلام، الشیعه ". آگاه باشید هر چیزی شرفی دارد و شرف اسلام شیعه است. "الا ان لکل شی سیدا! و سید المجالس، مجالس الشیعه ". آگاه باشید هر چیز سرور و آقایی دارد و آقا و سرور تمام مجالس، مجالس شیعه است.

بنابراین مناسب است خطیب اسلامی، با الگو گیری از ائمه علیهم السلام، به تکریم مخاطب پرداخته و به هر صورت ممکن به ترغیب و تشویق مستمعین به اعمال خیر، مبادرت نماید. مثلا برای آنها دعا نماید و با از برجستگان آنان، باسم و بزرگی یاد نماید.

پرسش و پاسخ

دومین روش، از روش‌های تبلیغ گفتاری ائمه‌علیه السلام، که در زمان ائمه، کاربرد بسیاری داشت، روش پرسش و پاسخ است. با توجه به محدودیت‌های اکثر امامان معصوم، در ارایه خطابه و سخنرانی این روش کارایی بسیاری داشته است. در مکتب دانش محور اسلام، پرسش از نادانسته‌ها و امور مجهول، از دانایان، خصوصا ائمه علیهم السلام، که عدل اصغر و همتایان قرآن اند از وظایف مسلمانان دانسته شده است. قرآن کریم می‌فرماید: "فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون". «اهل ذکر» در تفاسیر شیعه، به ائمه علیهم السلام تعبیر شده است.

بر این اساس، پرسش از ائمه و گاه پرسش ائمه، یکی از روش‌های مهم تبلیغی دین و مذهبی بوده است. شاید آنچه که موجب شده است با آنکه مذهب تسنن، مذهب رسمی حکومت‌ها بوده و حکام اموی و عباسی، بشدت با مذهب شیعه دشمنی داشته‌اند، این مذهب شیعه بتواند رشد قابل توجهی بدست بیاورد این بود که، اهل دانش و فرهیختگان، پاسخ سوال‌های خود را نزد ائمه می‌یافتند. و لذا اندک اندک، تشیع جایگاه وسیعی را در بین اهل اندیشه بدست آورد.

پرسش؛ و یا پاسخ به پرسش، بعنوان یکی از قوی‌ترین و رسنا ترین شیوه‌های تبلیغی مورد کاربرد ائمه‌علیه السلام، بصورت‌های زیر انجام می‌شده است.

۱. پرسش و پاسخ حضوری: این روش تبلیغی، از شایع‌ترین ابزار تبلیغی ائمه‌علیه السلام، از نظر تعداد محسوب می‌شود. ائمه‌علیه السلام همیشه، خصوصا ایام حج، مورد پرسش‌های بسیاری از جانب شیعیان و علاقمندان و یامخالفین و حتا کفار و زنادقه قرار می‌گرفتند. گاهی نیز آنان با پرسش از دیگران، به تصحیح رفتار یا عقاید آنان می‌پرداختند.
۲. پرسش و پاسخ مکاتبه‌ای: این روش تبلیغی، در زمان گذشته، تنها روش ارتباطی غیر حضوری مطمئن، ائمه‌علیه السلام با مردم دور دست بوده است. روشی که، از اضافه و کم (وتحریف) خواسته

و یا ناخواسته راوی و واسطه در امان بوده است. و این شیوه، در زمان غیبت صغری، این تنها طریق ارتباط شیعه، با امام غایب (عج) محسوب می‌شده است.

۳. پرسش و پاسخ با واسطه: این روش نیز، دارای کار برد خود بوده است. واسطه‌ها که از اشخاص قابل اطمینان انتخاب می‌شده‌اند، در حد مکتوبات اطمینان بخش بوده‌اند.

رواج پرسش از ائمه علیهم السلام، آنچنان شیوع داشته است که تنها در "الکافی" مرحوم کلینی بیش از ۸۵۰ بار کلمات پرسشی با ریشه سأل بکار رفته است. این نشان از اهتمام ائمه علیهم السلام به پرسش و پاسخ دارد. با اینکه این آمار شامل پرسش‌های مکتوب نمی‌شود و صدها روایت نیز پرسش‌های مکتوب است.

روش تبلیغی امامان علیهم السلام در این میدان دارای ویژگی‌های ذیل بوده است.

تشویق مردم به پرسش:

نخستین ویژگی ائمه علیهم السلام در زمینه پرسش و پاسخ، تشویق، بلکه امر کردن مردم به پرسش است. پرسیدن چیزهایی را که نمی‌دانند و به دانستن آن نیاز دارند و یا مشتاق هستند. امیرالمومنین علی علیه السلام بارها و بارها می‌فرمود: "سلونی قبل آن تفقدونی" یعنی از من بپرسید قبل از آنکه مرا نیابید. امام صادق علیه السلام نیز فرمود: "انما یهلک الناس لانهم لایسئلون" مردم هلاک می‌شوند (و گرفتار دوزخ می‌شوند) زیرا که نادانسته‌های خود را نمی‌پرسند. "سئل عن الصادق علیه السلام فی قول الله تعالی " فاستلوا اهل الذکر ان کتم لاتعلمون" قال: کتاب الله الذکر. و اهل ال محمد هم الذین امرالله بسؤالهم و لهم یؤمروا بسؤال الجهاد. و سمی الله القرآن ذکرا، فقال: " و انزلنا الیک الذکر لیبین للناس " از امام صادق علیه السلام در مورد پرسش شوندگان در آیه فاستلوا اهل الذکر (بپرسید از «اهل ذکر» اگر نمی‌دانید) سؤال شد. حضرت فرمود: "ذکر" کتاب خداست و اهل "ذکر" آل محمد صلی الله علیه وآله هستند که خدا مردم را به پرسش از آنان فرمان داده است. و فرمان پرسیدن از نادانان را نداده است خدای متعال قرآن را «ذکر» نامیده است آنجا که به پیامبر فرموده است: ما ذکر را بر تو فرو فرستادیم تا برای مردم بیان نمایی...

پیامبر صلی الله علیه وآله، نیز مردم را سفارش فرمودند که: "از اهل بیت من بپرسید و از آنان دین را فرا بگیرید آنجا که فرمود: "انا مدینه العلم و علی بابها، فمن اراد الحکمه فلیاتها من بابها". من شهر علمم و علی (ع) دروازه آن شهر است هر کس که دانش را می‌خواهد به علی (ع) مراجعه نماید.

و نیز آنجا که فرمود: "من در میان شما دو چیز گرانبها (ثقلین) را بودیعه می‌گذارم " تلویحا سفارش به پرسش از آنان نموده است.

امر به پرسش، و سؤال از امور مجهول دینی و عقیدتی، تنها در مورد ائمه علیهم السلام نیست. بلکه این دستور شامل دیگر اهل علم هم می‌شود. این امر در روایت امام باقر علیه السلام تاکید شده است. قال الباقر علیه السلام: "العلم خزائن و المفاتيح السؤال. فاسألوا یرحمکم الله! فانه یؤجر فی العلم اربعه، السائل و المتکلم و المستمع و المحب لهم". امام علیه السلام فرمود: دانش را مخازنی است که کلید آن سؤال است پس پرسید! خدای رحمتتان کند! در پرسش علمی چهار گروه اجر و ثواب می‌برند پرسش کننده، پرسش شونده، شنوندگان و کسانی که (آنان را می‌بینند) و علاقمند به رفتار (پرسش و پاسخ) آنان‌اند.

هدایت پرسش به امور مفید

یکی از اموری که در روشهای تبلیغی ائمه علیهم السلام بکار گرفته می شده است هدایت پرسشها است. در مواقعی که پرسش پرسش کننده ناقص، یا غیر صحیح و یا غیر مفید بوده است امام به مقتضای حال شنونده و شنوندگان سؤال را تغییر داده و یا پاسخی مناسب مجلس یا مفید برای پرسش کننده و دیگر شنوندگان ارائه می‌داده است.

روزی امیرالمومنین علیه السلام در مسجد خطبه‌ای خواند و در خطبه‌اش فرمود: "سلونی قبل آن تفقدونی پرسید از من قبل از آنکه دیگر مرا نیابید! به خدا قسم نمی‌پرسید از فتنه‌های که در آینده می‌افتد مگر آنکه شما را از کیفیت آن و محرکین آن و رهبر آن فتنه خبر خواهم داد. در این هنگام فردی (اشعث ابن قیس) از جای برخاست و گفت: یا امیرالمومنین! به من بگو چند تار مو در سر و ریش من وجود دارد. حضرت در پاسخ فرمود: بخدا خلیلم رسول خدا و صلی الله علیه و آله مرا از این پرسش خبر داد. بر هر تار موی تو ملائکه‌ای است که تو را لعنت می‌کند. و هر تار موی صورت تو شیطانی است که تو را می‌جنباند. و در منزل تو کودکی است که قاتل فرزند رسول خدا است. این است آنچه که تو را می‌باید خبر می‌دادم. اگر سخت نبود اثبات آن چیزی که پرسیدی (یعنی تعداد تارهای موهای سر و ریش)، حتما تو را از آن آگاه می‌کردم. ولی نشانه همان چیزی است که تو را خبر دادم از ملعون بودن تو و فرزند ملعون تو. آن کودک در آن زمان بر روی زانو راه می‌رفت و در صحرای کربلا همانگونه شد که حضرت علی علیه السلام فرموده بود. ابن اشعث جز سرداران لشکر یزید در مقابل امام حسین قرار داشت. امام علی علیه السلام بجای پاسخ به سؤال بیهوده اشعث، به بیان یک خبر سودمند تر به حال پرسش کننده و دیگر شنوندگان نمود. طاووس یمانی از امام باقر سؤال کرد: در چه زمانی یک سوم جمعیت روی زمین کشته شدند؟ حضرت پاسخ داد: هیچ وقت! چون مرادت روز کشته شدن هابیل بدست قابیل بوده است. در حالی که در آن زمان غیر از آن دو آدم و حوا هم بوده‌اند. طاووس گفت: صحیح

گفتی و من اشتباه کردم . امام با این پاسخ بیان می کند که اگر می خواهی درست پرسش کنی حد اقل پرس، ربع ساکنان زمین کشته شدند. در بسیاری از موارد ائمه علیهم السلام در هنگام بر خورد با پرسش های مفید و غیر مفید ، با بی پاسخ گذاشتن پرسش های غیر مفید و گذشتن از آنها و پاسخ به سؤالهای دیگر، عملا به تصحیح آن پرسش می پرداختند.

تصحیح عقاید دیگران با پرسش:

یکی از اموری که ائمه علیهم السلام به آن اهتمام داشته‌اند مبارزه با انحراف بوده است. آنان در حد امکانات سیاسی و اجتماعی زمانه خود، در این زمینه تلاش می کردند. ائمه علیهم السلام این عمل را گاه با پرسش از فردی که دارای انحراف عقیده است انجام می‌دادند بگونه‌ای که تمام راههای فکری را برای فرد منحرف مسدود می‌کردند تا خود آن فرد و یا دیگران تنها را هدایت را انتخاب نمایند. امام نعمان ابن ثابت ابو حنیفه، امام مذهب حنفی یکی از کسانی است که بر این اساس، تغییرات زیادی را (آگاهانه و ناآگاهانه) در فتاوی خود پذیرفته است و به اصلاح نظر خود پرداخته است. به روایتی در این زمینه توجه می‌نماییم:

یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام گوید: نزد امام علیه السلام بودم که جوانی از قبیله کنده خدمت امام رسید و مسایلی را پرسش کرد و امام پاسخ وی را داد. سپس پس از مدتی در کوفه نزد ابو حنیفه (امام اهل سنت) بودم همان جوان را دیدم که همان پرسش‌ها را مطرح می‌کرد و ابو حنیفه پاسخ دیگری می‌داد. طاقت نیاورده و ایستادم و گفتم: وای بر تو ابو حنیفه! امسال هنگام حج در مدینه خدمت امام جعفر ابن محمد صادق علیه السلام بودم و وی پاسخ دیگری داده است. ابو حنیفه پاسخ داد. جعفر ابن محمد چه می‌داند؟ من از او دانایم من علم از دهان مردان علم فرا گرفتم در حالی که او تنها از کتب می‌آموزد... سال دیگر موسم حج در مدینه خدمت امام صادق رسیدم و قضیه را نقل کردم امام علیه السلام خندید و فرمود: راست گفته است. من کتاب پدرانم صحف ابراهیم و موسی را مطالعه کردم چه کسی جز ما این امکان را داشته است؟. در این هنگام درب را زدند... ابو حنیفه وارد شد و سلام کرد امام پاسخ سلام وی را داد. ابو حنیفه گفت: آیا اجازه نشستن می‌فرمایید؟ امام توجهی نکرد. تا سه بار تکرار کرد امام با اصحابش و اطرافیان صحبت سابق را ادامه می‌داد. تا اینکه ابو حنیفه بدون اجازه نشست. آنگاه امام سوال کرد: ابو حنیفه کجاست؟ عرض شد: اینجا نشسته است. امام روبه وی کرد و فرمود: تو فقیه اهل عراق هستی؟! پاسخ داد بله. امام پرسید: چگونه فتوا می‌دهی؟ پاسخ داد با کتاب خدا و سنت پیامبر. امام صادق فرمود: ابو حنیفه! به کتاب خدا معرفت داری؟! پاسخ را در منسوخ باز می‌شناسی. ابو حنیفه پاسخ داد: بله. امام فرمود ادعای بزرگی کردی!!!... بگو ببینم اینکه خدای متعال می‌فرماید:

شبان و روزان با ایمنی کامل مسافرت کنید " در وصف کجاست؟ پاسخ داد: گمان می‌کنم در وصف بین مدینه و مکه باشد.

امام رو به اطرافیان نمود و پرسید نشنیده‌اید که مردمان زیادی در این مسیر اموالشان به تاراج راهزنان رفته و گاه کشته شده‌اند؟! عرض کردند: چرا.

دوباره امام روبه ابوحنیفه کرد و پرسید: این سخن خدا که فرمود: هر که در آنجا داخل شود ایمن باشد (و من دخله کان آمنا) کجاست؟ پاسخ داد: کعبه. امام فرمود: می‌دانی حجاج ابن یوسف با منجنيق به کعبه حمله ور شد و این زبیر را در آن به قتل رسانید؟ ابوحنیفه ساکت شد. امام از او پرسید: اگر مسئله‌ای در کتاب و سنت نباشد چه می‌کنی؟ ابوحنیفه پاسخ داد: قیاس می‌کنم و به رای خود عمل می‌کنم. امام فرمود: نخستین کسی که قیاس کرد ابلیس بود به خدا گفت: من از آدم برترم مرا از آتش خلق نمودی و وی را از خاک، و آتش برتر است... آنگاه امام سوال کرد: ای ابوحنیفه! بول نجس تر است یا جنابت (منی). ابوحنیفه گفت: بول امام فرمود: بر اساس مبنای قیاس و تمثیل تو (چرا مردم باید از جنابت غسل کنند ولی از بول نه؟) ابوحنیفه ساکت شد. امام فرمود: ای ابوحنیفه! نماز برتر است یا روزه. ابوحنیفه گفت: نماز امام سؤال کرد: چرا زن حائض روزه‌اش را قضا می‌کند ولی نمازش را نه؟ ابوحنیفه جوابی نداشت. امام سه پرسش دیگر نمود که ابوحنیفه پاسخی نداشت ولذا گفت: فدایت شوم! به خدا چیزی در این موارد نمی‌دانم. سپس (برای جو سازی علیه امام در بین حاضرین و شانتاژ نمودن) رو به امام کرد و گفت: در کوفه گروهی اند که گمان می‌کنند که شما آنان را امر کردی به اعلان برائت از فلانی و فلانی و فلانی؟! امام فرمود: وای بر تو ابوحنیفه! اینچنین نبوده است. پناه می‌برم به خدا!! ابوحنیفه گفت: ولی آنان بسیار اهتمام به این امر دارند. امام فرمود: چه می‌فرمایی؟! ابوحنیفه گفت: به آنان بنویس که دیگر اولی و دومی را لعن ننمایند! امام فرمود: مرا اطاعت نمی‌نمایند. ابوحنیفه گفت اگر نویسنده شما باشی و من پیغامبر شما حتما اطاعت می‌کنند... امام فرمود: ابوحنیفه!... شما وارد منزل من شدی و سه بار اجازه نشستن خواستی من اجازه ندادم ولی بدون اجازه من نشستی بر خلاف نظر من عمل کردی چگونه آنان حرف مرا اطاعت می‌کنند در حالی که فاصله من و آنان فرسنگ هاست؟!... اینگونه رفتار امام علیه السلام در روشن گری مسیر انحرافی، موجب شد که ائمه دیگر اهل سنت، با اینکه شاگرد ابوحنیفه بوده‌اند، ولی در روش خود، در عمل به قیاس، تغییرات وسیعی بدهند و روش ابوحنیفه را ادامه ندهند.

تصحیح رفتار دیگران با پرسش :

یکی از روشهای تبلیغی ائمه علیه السلام، تصحیح رفتار افراد با پرسش بوده است. این روش، در جای خود بهترین و شایسته‌ترین روش در ارشاد و هدایت و تبلیغ است که قابل الگوگیری می‌باشد و دارای ویژگی‌های ذیل است: در هنگام سخن و عطفی یا خطابه‌ای، سخن همچون شلاقی بر سروروی انسان باریدن می‌گیرد و یا همچون ریسمان و طنابی، انسان را به طرف اراده و نیت واعظ می‌کشاند. ولذا بسیار امکان دارد "انانیت و خود خواهی" شنونده او را از همراهی با حقیقت باز دارد. و او را وادار به عکس العمل مخالفت گونه بنماید. ولی در روش پرسشی، پاسخ از نهاد و درون شنونده گرفته می‌شود ولذا اراده پرسش‌شونده آنرا همراهی می‌کند و مقدار مخالفت "انانیت" فرد با آن امر دریافت شده، بسیار کم می‌باشد.

صفوان ابن مهران جمال، از شیعیان پرهیزگار و از اصحاب امام صادق و کاظم علیه السلام بود. و زندگی خود را از راه کرایه دادن شترهایش تأمین می‌کرد. روزی پس از آنکه شترهایش را جهت سفر حج به هارون الرشید خلیفه عباسی کرایه داده بود خدمت امام موسی کاظم علیه السلام رسید و به حضرت توضیح داد که من شترانم را نه از باب حرص و ازدیاد ثروت، یا برای شکار و لهو و لعب، بلکه برای سفر حج، به هارون کرایه دادم. و غلامان من خدمت به قافله شتران را بر عهده دارند. امام از وی پرسش فرمود: آیا وجه مبلغ کرایه تو در عهده او و خانواده‌اش می‌ماند؟ عرض کرد: بلی. حضرت فرمود: آیا دوست می‌داری که آنان زنده بمانند تا کرایه هایشان را بپردازند؟

پاسخ گفت: بلی. حضرت فرمود: هر کس که دوست داشته باشد بقای ظالمین را او از آنها است و جهنم جایگاه او خواهد بود! صفوان گوید: رفتم و تمام شترهایم را فروختم. هارون مرا خواست و گفت: شنیده‌ام شترهای خود را فروخته‌ای؟ گفتم: بلی پیر و ضعیف شده‌ام... هارون گفت: هرگز! من می‌دانم به اشاره چه کسی فروخته‌ای اگر نبود همشینی دیرین تو با ما، هم اکنون تو را می‌کشتم. امام کاظم علیه السلام با چند پرسش او را با آثار عمل خود آشنا فرمود. و به این طریق او را هدایت فرمود. افزایش سطح معرفت خواص ائمه علیهم السلام در برابر گروه‌های مختلف معرفتی، سطح تبلیغی متناسب با شناخت و درک آنان در نظر می‌گرفته‌اند. برای مخالفین، تنها به جلوگیری از انحرافات مهم و عمیق اکتفا می‌کردند. برای مومنین از عوام، امر به معروف و نهی از منکر را در نظر می‌گرفته‌اند. برای صالحان امر بمندوب (مستحب) و نهی از مکره (مکروهات) را شایسته می‌دانسته‌اند. و بالاخره برای خواص، آشنایی بیشتر با اسرار و معارف را مناسب می‌دانسته‌اند. و

همانگونه که در ابتدای این بحث ذکر شد برای این قبیل افراد (که خود را آگاه می‌دانند) روش پرسش و پاسخ بهترین روش می‌باشد.

سید الساجدین، امام زین العابدین علیه السلام چون ابوبکر الشبلی را که فردی زاهد بوده است آماده برای درک بیشتر امور می‌بیند (یا شاید وی را مدعی معرفت می‌بیند) از این شیوه برای شناخت بیشتر و ارتقای درک او استفاده می‌نماید. شبلی پس از انجام حج در مدینه خدمت امام مشرف می‌شود امام علیه السلام از او پرسید: حج گذارده‌ای؟ شبلی: بلی یابن رسول الله. امام: زمانی که به میقات (مکان محرم شدن حاجیان) رسیدی، آیا نیت کردی که جامه معصیت را از خود بدر آوری و جامه طاعت بپوشی. شبلی: نه. امام: زمانی که از جامه خود برهنه شدی آیا نیت کردی که از ریا و نفاق برهنه شوی. شبلی: نه. امام: زمانی که غسل کردی آیا نیت کردی خویشتن را از از بدیها و گناهها شستشو دهی. شبلی: نه. امام آیا: خویشتن را پاکیزه کردی و احرام بستی و عقد حج بستی .

شبلی: آری. امام: زمانی که خود را پاکیزه کردی و عقد بستی آیا نیت داشتی که آنچه خداوند متعال حرام کرده است بر خویشتن حرام کنی. شبلی: نه. امام: زمانی که عقد حج را بستی آیا نیت کردی که هر عقدی که برای غیر خداوند است گشوده باشی .

شبلی: نه. امام: خویشتن را پاکیزه نساختی، احرام نبستی و عقد حج نبستی. آنگاه امام علیه السلام بهمین صورت از تمام اعمال حج یکی یکی پرسش می‌کند. وبا پرسش او را به معارف عمیق حجی که او به جای آورده تذکر می‌دهد و او را به غفلتش توجه می‌دهد. و به این طریق او را به معنای واقعی اعمال و مناسک حج رهنمون می‌سازد. بر این اساس آن زاهد نیز که از بی توجهی خود به معنای واقعی حج اندوهگین شده بود، به گریه می‌افتد . ولذا پیوسته آداب حج را می‌آموخت تا در سال دیگر حج را از روی معرفت و یقین بجای آورد.

پاسخ مستدل

در روش تبلیغی ائمه علیهم السلام، آشکارا مشاهده می‌شود که پاسخ‌ها مستدل و همراه با استدلال به قرآن و سنت پیامبر و یا دلیل عقل بوده است زیرا ارزش پاسخ به استناد پاسخ به امر مورد قبول پرسش کننده یا پرسش کنندگان است. حتی امیرالمومنین علیه السلام، در سخنان خود در هنگام حکومت ظاهری و خلافتش ، در مورد پیش گویی‌ها و اخبار غیر طبیعی، همیشه می‌فرمود: پیامبر صلی الله علیه وآله مرا از آن خبر داده است و دیگر

ائمه نیز علاوه بر استناد به قرآن برای تمامی مسلمانان، به سخنان ائمه قبل از خود و یا "کتاب علی علیه السلام" هنگام پاسخ به شیعیان استناد می نمودند. به برخی از استنادات ائمه علیهم السلام اشاره می نماییم:

استناد به قرآن:

ائمه علیهم السلام در پاسخ های خود خصوصا به کسانی که آنان را به عنوان امام معصوم باور نداشتند به آیات قرآن استناد می کردند. تا جایی که امام باقر علیه السلام اصحاب خود را دعوت می کند که استناد به قرآن را از من فرا گیرید! و از من در سخنانم سند از قرآن بخواهید. قال الباقر علیه السلام: "اذا حدثتکم بشی فاستلونی من کتاب الله!" امام باقر فرمود: هنگامی که از چیزی سخن گفتم از من از قرآن سند و دلیل بخواهید. سپس هنگامی که آن حضرت از سخن گفتن با یکدیگر و مهممه آنان را منع کرد و یا از اتلاف مال و از پرسش های بی فایده زیاد آنان را منع فرمود. اصحاب عرض کردند: یا بن رسول الله! در کجای قرآن این امور آمده است؟! حضرت پاسخ داد: خدای عزوجل در کتاب خود می فرماید: "لاخیر فی کثیر من نجواهم" هیچ فایده و خیری در سخنان سری (و در کوشی) آنان نیست و نیز فرماید: "لاتوتوا السفهاء اموالکم التی جعل الله قیاما" اموالی که خداوند قوام زندگی شما را به آن مقرر داشته سفیهان را به تصرف مدهید. و فرموده: "لا تستلوا عن اشیاء ان تبدلکم تسوئکم" هرگز از چیزهایی مپرسید که اگر فاش گردد شما را بد می آید و غمگین می شوید.

استناد به سنت:

اگر چه در سنت استناد شده توسط امامان معصوم علیهم السلام تفاوت زیادی بوده است. مثلا امام علی علیه السلام تنها به سنت و روایت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله استناد می فرمود ولی امام هادی علیه السلام به روایت تمامی امامان پیش از خود، علاوه بر پیامبر صلی الله علیه وآله، استناد می فرمود. ولی در اصل استناد آنان به سنت و روایت ها تفاوت چندانی بین ائمه علیهم السلام وجود ندارد. آنان تاکید داشتند تا سؤال دیگران را- در صورت نبودن استناد قرآنی- با استناد به سنت مقبوله نزد مخاطب پاسخ دهند.

فردی از امیرالمومنین علیه السلام از روایات مخالف یکدیگر و حدیث های نو آورده سؤال کرد حضرت فرمود: آن فی ایدی الناس حقا و باطلا. صدقا و کذبا. و ناسخا و منسوخا. عاما و خاصا. محکما و متشابها. حفظا و وهما. و لقد کذب علی رسول الله صلی الله علیه وآله علی عهده، حتی قام خطیبا فقال: من کذب علی متعمدا فلیتبعه مقعده من النار "روایاتی که دست مردم است حق است و باطل، راست است و دروغ، ناسخ است و منسوخ، عام است و خاص، محکم است و متشابه، آنچه که در خاطر و نوشته سپرده شده است و آنچه که حدیثگو

بدان گمان برده است. بر رسول خدا صلی الله علیه وآله در زمان او دروغ بستند تا آنکه خطبه خواند و فرمود: هر که به عمد به من دروغ بندد جایی در آتش برای خود آماده می‌سازد.

استدلال عقلی:

استدلال عقلی و یا سیره عقلاء در هنگام پاسخ به پرسشهای مردم از هر طیف و جمعی که بوده اند با هر نوع اعتقادی که داشته اند، از کار ساز ترین شیوه ها، در تبلیغ ائمه علیهم السلام بوده است. آنان در پاسخ های خود، گاه تنها به عقل استدلال می کردند و گاه برای مسلمانان، با درهم آمیختن استدلال عقلی و روش عقلاء با آیات قران و مستندات روایی و حدیثی، به پاسخ می پرداختند. سنن امیرالمومنین علیه السلام عن قول الرسول صلی الله علیه وآله: "غیروا الشیب و لاتشبهوا بالیهود!" فقال: انما قال صلی الله علیه وآله ذالک و الدین قل. فاما الان، قد اتسع نطاقه و ضرب بجوانه، فامرؤ و ما اختار. از امیرالمومنین او کلام پیامبر پرسیدند که فرمود: (محاسن را رنگ کنید) و ظاهر پیری را بپوشانید و خود را همانند یهود مگردانید. (و به امام اعتراض داشتند شما چرا محاسن را خضاب نمی‌کنید). حضرت فرمود: پیامبر که درود خدا بر او و خاندانش باد چنین فرمود هنگامی که، پیروان و مردان دین اندک بودند اما الان میدان اسلام وسیع گردیده و مسلمانان بسیارند. هر کس آن کند که خواهد.

سخن گفتن و مراد خود را رسانیدن با بیان دیگران و مستند به کلام خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه وآله نمودن همان مزیتی که در گذشته برای پرسش و پاسخ گفتیم یعنی عدم تحریک انا نیت طرق مقابل را دارد.

سفارشات ائمه علیه السلام در زمینه پرسش و پاسخ

ائمه علیهم السلام در زمینه پرسش و پاسخ سفارشات داشته اند، که پرسش کنندگان و دین پژوهان را به آن سفارش می فرمودند؛ به برخی از مهمترین سفارشهایی که مناسب این مقام است اشاره می نمایم:

نبی از سوال و پرسش بیهوده:

بشر همانگونه که مبتلا به پرگویی پرحرفی می شود مبتلا به پرسوآلی و پرسش زیاد می شود و یا گاه از روی کنجکاوی پرسش هایی می کند که هیچ گونه سود و فایده ای برای پرسش کننده ندارد. نه دانشی افزوده می شود و نه حکمی از احکام الهی روشن می شود. ائمه علیهم السلام از پرسش های بیهوده که خیری برای دنیا و آخرت آنان ندارد منع فرموده اند. امام باقر علیه السلام در روایتی که در بحث گذشته ذکر شد اصحاب خود را

از پرسش‌های زیاد نهی کرده است و استناد فرموده بود به آیه "یا ایها الذین امنوا لاتسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسوئکم" ای کسانی که ایمان آورده‌اید هرگز از چیزهایی مپرسید که اگر فاش شود و آشکار گردد، شما را بد می‌آید و غمگین و غمناک می‌شوید. مردم گاه از معصومین اموری را سوال می‌کردند مانند اینکه اجلم کی فرا می‌رسد، عاقبت دین و دنیای من چگونه خواهد بود. پدر واقعیم کیست. پدرم در آن دنیا چگونه است. نظر شما در رابطه با فلانی (که مورد علاقه او بود) چگونه است. و بر اثر اصرار و الحاح و یا عواملی دیگر پاسخ را از پیامبر صلی الله علیه وآله، یا امام علیه السلام، دریافت می‌کردند و آنان را بد می‌آمد و ناراحت می‌شدند. قال علی علیه السلام: "کثرة السؤال توجب الملل" امام علی علیه السلام از پاسخ دادن به هم‌مورد صفات متقین، ظفره رفت و چون اواصرار نمود امام بیان نمود و در نتیجه هم‌ام شیونی (وشیبه ای) کشید و جان داد ...

ترک پاسخ ابلهان

قال علی علیه السلام: "ترک جواب السفیه، ابلغ الجواب" پاسخ ندادن به ابلهان رساترین پاسخ است. و قال علیه السلام: "السکوت علی الاحمق، افضل جوابه" سکوت بر گفتار احمق، بهترین پاسخ است. این که پاسخ ابلهان خاموشی است تنها شامل ابله ذاتی نمی‌شود ممکن است دانایی، سخنی از روی بلاهت بزند و پرسشی را از روی حماقت نماید. و این سکوت خود جواب است. قال علی علیه السلام: "لکل قول جواب" هر سخنی پاسخی دارد. و قال علیه السلام: "رب کلام جوابه السکوت" چه بسیار سخن و پرسشی که پاسخ آن سکوت است.

تأمل در پاسخ:

یکی دیگر از سفارش‌های ائمه علیهم السلام دقت، و تأمل در هنگام دادن پاسخ، و سرعت نکردن در پاسخ دادن است. قال علی علیه السلام: "احبس لسانک قبل ان یطیل حبسک ویردی نفسک. فلاشی اولی بطول سجن من لسان بعد عن الصواب ویتسرع الی الجواب". زبانت را زندانی کن قبل از آنکه زبانت تو را بقید و غل حبس کشد و خوارت نماید. پس هیچ چیزی سزاوارتر به حبس طولانی، از زبانی نیست که به خطا نزدیک باشد و در پاسخ عجول باشد. (و در پاسخ سرعت گیرد). وقال علی علیه السلام: "من اسرع الجواب لم یدرک الصواب" هر کسی که در پاسخ تسریع کند (و عجله نماید) راه صواب و درست را نخواهد یافت (یا بخطا خواهد رفت).

پاسخ بدون پرسش و پاسخ به پرسش از دیگری:

امیرالمومنین علیه السلام در سفارشات خود بسیار از پاسخ بدون پرسش، و یا پاسخ از اموری که پرسش نشده است نهی فرموده‌اند. ان امیرالمومنین کان یقول: "ان من علامه العاقل ان یکون فیه ثلاث خصال: یجیب اذا سئل،

و ينطق اذا عجز القوم عن الكلام، و يشير بالرأى الذی یکون فيه صلاح اهله ". اميرالمومنين می فرمود: نشانه عاقل این است که در او سه منش و خصلت است: پاسخ می گوید هنگامی که از او پرسش شده است. سخن می گوید، وقتی که مردم در سخن ناتوان شده اند. و رأیی را می دهد که مصلحت واقعی اهل و خویشان او در آن است.

قال اميرالمومنين عليه السلام: "تعرف حماقه الرجل في ثلاث، في كلامه فيما لا يعنيه و جوابه عمالا يستل و تهوره في الامور ". با سه چیز ابله و حماقت مرد شناخته می شود. سخن بیهوده گفتن . و پاسخ دادن از چیزی که سوال نشده است و بی باکی و بی تدبیری وی در امور.

ترک پاسخی که نمی داند:

یکی از دستورات مؤکد اسلامی، سخن گفتن و پاسخ دادن از روی علم و یقین است. ائمه علیه السلام نیز به سخن و پاسخ از روی علم و یقینند، بسیار تاکید داشته اند. آنان تاکید فرموده اند هر کس که پاسخ مسئله ای را نمی داند صریح و بی پرده بگوید که نمی داند تا از عواقب خطرناک دنیوی و اخروی کلام اینگونه در امان باشد. امام علی علیه السلام: "ولایستحین احدا اذا سئل عما لا یعلم، ان یقول لا اعلم ". چون از کسی پرسند چیزی را که نمی داند شرم نکند که بگوید نمی داند.

قال الصادق عليه السلام: "اذا سئلت عمالا تعلم فقل لا ادري، فان لا ادري خير من الفتيا ". امام صادق فرمود: اگر از چیزی که نمی دانستی پرسش شدی، بگو نمی داند که "نمی داند" بهتر است از اینکه فتوا بدهی (و بدون علم و یقین حکم بکنی). تاکید ائمه علیهم السلام این بوده است که در هنگام جهل به مسئله ای صریح بگویند نمی داند! و حتی "الله اعلم" نگویند که این نشان از ادعای تو به دانایی خود دارد. قال الصادق عليه السلام: "اذا سئل الرجل منكم عمالا يعلم، فليقل لا ادري! و لا يقل الله اعلم! فيوقع في قلب صاحبه شكاً هنگامی از چیزی که نمی دانستی پرسش شدی بگو نمی داند و نگو خدا می داند! که در ذهن همراهت شک نیافرینی (که مدعی دانایی هستی). و عنه عليه السلام: "للعالم اذا سئل عن شی و هو لا یعلمه ان یقول الله اعلم! و لیس بغیر العالم ان یقول ذالک ". از دانشمندی اگر پرسش شد و نمی دانست، می تواند بگوید که "الله اعلم" ولی غیر دانشمند نمی تواند این کلام را بگوید. در این اساس بوده است، در هنگامی که امام علی علیه السلام، "سلونی" می فرماید فردی از زمان خروج رجال می پرسد حضرت ابتدا می فرماید: " و الله مالالمستول عنه با علم من السائل ". به خدا پرسش شونده (یعنی من که علی ام) بیشتر از پرسش کننده نمی داند. ولی سپس به صورت

مفصل به ذکر علامات خروج رجال می‌پردازد. این صراحت امام امیرالمومنین علیه السلام در اینکه "نمی‌دانم!؟" با آنکه دهها علامت زمان خروج را ذکر می‌کند، ضمن بیان روش صحیح در تبلیغ، ما را از هرگونه سفارش دیگری بی‌نیاز می‌کند.

ترک شرم در پرسش دینی:

یکی از سفارشات ائمه علیهم السلام هنگام سفارش به کسب علم دین، نداشتن شرم از پرسش دینی بوده است. شرم از پرسش، گاه شرم از سؤال بخاطر حفظ عفت کلام، در موارد سخیف در لفظ بوده است. و گاه بخاطر احساس کسر شأن در پرسیدن و شرم از آگاه شدن دیگران از اینکه اوبه این مسئله نادان است بوده است امامان علیهم السلام در هر دو مورد سفارش به نداشتن شرم می‌فرمودند.

ائمه علیهم السلام در جهت تشویق مردم به پرسش مسایل خود بدون شرم و حیاء استناد می‌کردند به آیه: "ان الله لا يستحيى من الحق". خدا را بر شما برای اظهار حق شرم و خجالتی نیست. و شرم در این زمینه را حیاء حقیقی می‌دانسته‌اند. امام صادق فرمود: "لا يستحيى الجاهل اذالم يعلم ان يتعلم". شرم نکند کسی که نمی‌داند از آموختن آنچه را که نمی‌داند.

ظرفیت مخاطب برای جواب:

در مباحث گذشته گفته شد، دانش حرمتی دارد که در اختیار هر کسی نباید گذشته شود بلکه به مقدار ظرفیت هر کسی می‌توان به او دانش آموخت. ائمه علیهم السلام گاه می‌فرمودند: اگر در اختیار افراد با ظرفیت کم، دانش بسیار بگذاری، کافر می‌شوند. حضرت خضر به حضرت موسی کلیم الله می‌گوید: "انک لن تستطیع معی صبرا × و کیف تصبر علی ما لم تحط به خبرا". یعنی ظرفیت این امر را نداری. پاسخ سوال نیز از این امر مستثنی نمی‌باشد پس باید ظرفیت مخاطب را سنجید و هر پرسشی را به هر کسی پاسخ نداد. زراره گوید: از امام باقر علیه السلام معنی "فاستلو اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون" را پرسیدم پاسخ فرمود: عرض کردم: پرسش شونده شماست؟ فرمود: بلی! عرض کردم: پرسش کننده ما (مردم) هستیم؟ فرمود: بلی. عرض کردم: پس بر ما لازم است که از شما بپرسیم؟ حضرت فرمود: بلی. عرض کردم: پس بر شما لازم است پاسخ ما را بدهید؟ حضرت فرمود: خیر! این به ما مربوط است. اگر خواستیم پاسخ می‌گوییم، و اگر نخواستیم پاسخ نمی‌گوییم. پس فرمود: "هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب" (خدای فرموده است) این نعمت، سلطنت و قدرت اعطایی ماست به هر که خواهی عطا کن و از هر که خواهی (جلوگیری) منع نما. بنابراین ائمه علیهم السلام دقت داشته‌اند هر پرسشی را پاسخ نگویند حتی اگر پاسخ، متن آیه قرآن و یا سنت قطعیه بوده است و ظرفیت مخاطب را در نظر

داشته اند. پس برگویندگان دینی است که دقت داشته باشند و از الگوهای خود پیروی نموده و هر پرسش و سخنی را از هر کسی، جواب نگویند حتی اگر پاسخ از مسلمات قطعیه باشد.

مناظره

مناظره نیز یکی از روشهای تبلیغی ائمه علیهم السلام را تشکیل می‌دهد است. تاثیر این روش در درجه نخست، در جهت تحکیم عقاید شیعیان و دوستان ناظر بر مناظره، کاربرد و کارایی داشته است. و در درجه دوم، گاهی موجب تغییر در عقیده و تسلیم مناظره شونده در برابر حق می‌شده است. باید اذعان نمود در اکثر موارد، مناظره به تنهایی، موجب تسلیم محکوم در برابر عقیده ائمه علیهم السلام نمی‌شده است؛ بلکه رفتارهای اخلاقی و محبت‌آمیز ائمه علیهم السلام همراه با تکریم و احترام مخاطب مناظره، کمک بسیار شایانی به اقناع فرد مناظره شونده، در پذیرش حق و پذیرفتن نظر امام علیه السلام نموده است. بر همین اساس در این بخش، ابتداء در مبحث اخلاق مناظره، روش ائمه علیهم السلام در مناظره را یادآور می‌شویم و در همین مبحث نخست، مناظره ممنوعه و منهی عنه را نیز مورد بحث می‌گذاریم. سپس به بررسی انواع مناظره ائمه علیهم السلام از نظر موضوع پرداخته و نمونه‌هایی را نیز تنها از باب ذکر نمونه و الگوگیری ذکر می‌نماییم و در پایان، به جمع بندی و تاثیر این روش تبلیغی پرداخته و نتیجه‌گیری می‌نماییم. در لسان روایات از این عمل، با عبارتهای دیگر با معنای واحد و یا نزدیک نیز یاد شده است. که برطبق بار ارزشی کلمات، ترتیب آن بدین شکل است: احتجاج، مناظره، جدل و مجادله، مراء و بالاخره گاه با توجه به نتیجه، مخاصمه نیز آورده شده است. این الفاظ متقاربه المعنایند که در روایات نهی از همه آنها وارد شده است ولی می‌گویند:

۱. مراء و جدل در مسایل علمی است، و مخاصمه در مسایل دنیوی است.
۲. در مراء قصه اظهار فضل و کمال است. و در جدل تعجیز خصم و ذلت آن خصم است.

اخلاق و آداب مناظره

الف- ترک مناظره ممنوعه:

مناظره اگر چه جایگاه بسیار بالایی در احقاق حق و ابطال باطل دارد و می‌تواند در استحکام عقیدتی موالیان و محبان، و ایجاد تزلزل در بین مخالفین، نقش بسیار مهمی را بازی نماید. ولی بخاطر ویژگی‌های خاصی که این

روش دارد، نمی تواند نقش مهمی در تبلیغ در مناظره شونده مخالف، و اطرافیاناش داشته باشد. بر این اساس، در روش تبلیغ، بخشی از مناظرات بگونه‌ای نكوهش و نهی شده است؛ که حتی برخی گمان کرده‌اند مناظره بصورت کامل، در مذهب اهل البیت ممنوع و منهی عنه قرار گرفته است. دقت در فلسفه این نهی، و توجه روانشناسانه به عوامل روانی این قضیه، می‌تواند در تمام روشهای تبلیغ گفتاری موثر باشد. روایات نهی از جدل: قال الصادق علیه السلام: "... و اترك المراء و ان كنت محقا". امام صادق فرمود: از مناظره بپرهیز حتی اگر بر حق باشی. و عن الصادق علیه السلام: "انی لاحدث الرجل بالحدیث و انهاه عن الجدل و المراء فی دین الله و انهاه عن القیاس فیخرج من عندی فیناول حدیث علی غیر تاویله". و نیز امام صادق می‌فرماید: من به برخی از شاگردان خودم سفارش می‌کنم که از جدال و مراء در دین خدا دوری نماید و قیاس در دین ننماید پس از نزدم خارج می‌شود و حدیث مرا تاویل غیر صحیح می‌نماید. (و بر خلاف عمل می‌نماید) امام علی علیه السلام فرماید: "ثمره المراء الشحناء" نتیجه مناظره، دشمنی است. و نیز فرماید: "ایاک و المراء فانک تغری بنفسک السفهاء". از مناظره و مجادله دوری نما که ابلهان را بخود مشتاق نمایی.

روایت در نهی از مناظره با کلمه مناظره: روی ان رجلا قال لحسین ابن علی علیه السلام اجلس حتی نتناظر فی الدین. فقال علیه السلام: یا هذا! انا بصیر بدینی مکشوف علی هدای، فان كنت جاهلا بدینک فاذهب فاطلبه. و مالی وللماراه؟ و ان الشیطان لیوسوس لرجل و یناجیه و یقول ناظر الناس فی الدین کیلا یظنوا بک العجز و الجهل. ثم المراء لا یخلو من اربعه اوجه: اما ان تتماری انت و صاحبک فیما تعلمان، فقد ترکتما بذلک النصیحه و طلبتما الفضحی و اضعتما ذالک العلم. او تجهلانہ فاظهرتما جهلا و خاصمتما جهلا. او تعلمه انت فظلمت صاحبک بطلبک عشرته. او یعلمه صاحبک، فترکت حرمتہ و لم تنزلہ منزلته. هذا کله محال فمن انصف و قبل الحق و ترک المماراه، فقد اوثق ایمانه و احسن صحبه دینه و صان عقله .

دو نوع مناظره: از دیدگاه ائمه علیهم السلام و مکتب اسلام، مناظره بر دو نوع است: نخست: مناظره و جدل احسن، که دانشمندان آگاه، و ذی فن درامر مناظره، مأمورند در مقابل کسانی که در دین شبهه وارد می‌سازند مقاومت نموده و با استدلال، برهان و جدل احسن، دفاع نمایند تا دین را حفظ نمایند و یا نشر نمایند. این نوع مناظره، بناچار با دین پیوند خورده است.

دوم: مناظره و جدل غیر احسن: مناظره ای است که شرایط نوع نخست را نداشته باشد. این نوع مناظره، عمدتاً، توسط دینداران کم دانش، (که با اصول مناظره و مباحث دینی خود آشنایی کامل ندارند) به نیت دفاع از دین! انجام می‌شود ولی موجب شکست وی، تخریب دین، یا انکار حقی از جانب این شخص می‌شود. این نوع

مناظره نهی بسیاری شده است. تا حدی که بسیاری از یاران ائمه علیهم السلام گمان می نمودند مناظره در دین اسلام کاملاً نهی شده است و حرام است. به ترجمه بخشی از یک روایت طولانی از امام صادق علیه السلام که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ناقل و راوی آن است در این زمینه توجه می نمایم.

امام حسن عسکری علیه السلام فرماید: نزد امام صادق علیه السلام سخن از مناظره و مجادله دینی به میان آمد که، پیامبر صلی الله علیه وآله و ائمه علیهم السلام از آن نهی نموده‌اند. امام صادق فرمود: از مجادله و مناظره بصورت مطلق نهی نشده است؛ بلکه از جدل غیر احسن نهی شده است. آیا نشنیده اید کلام خدای عزوجل را؟ که فرموده است: با اهل کتاب مجادله ننمایید مگر بصورت احسن (و نیکوترین طریق) "لاتجادلو اهل الکتاب الا بالتی هی احسن" و فرموده است: بخوانید خلق را سوی پروردگارتان همراه با حکمت و برهان، و موعظه نیکو، و مجادله ننمایید با نیکوترین روش "ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی الحسن" پس مناظره احسن با دین پیوند خورده است. و جدل غیر نیکوترین (غیر احسن) حرام است که خدای تعالی آنرا بر شیعیان ما حرام نموده است. برخی از اصحاب عرض کردند: یابن رسول الله! تفاوت بین نیکوترین مناظره و غیر آن را، بیان فرمایید؟ فرمود: مناظره ممنوعه این است که با خصم و فردی که در باطل است مجادله کنید و او مطلبی را بگوید و شما بدون دلیل (خدا پسند)، به انکار قول او، و یا به انکار حق، پردازید به این بهانه که خصم نتواند به کمک آن اقرار شما، باطل خود را اثبات نماید. چون راه خلاصی را نمی‌دانید پس حق را انکار می‌کنید تا دلیل به دست خصم ندهید! این روش بر شیعه ما حرام است. امام صادق علیه السلام پس از استدلال به آیاتی چند از قرآن، در تایید روش مناظره صحیح و جدل احسن، و اینکه خدای متعال از این روش در کلام خود استفاده فرموده است. گفت: اگر تو حقی را انکار کنی چه تفاوت بین تو و خصم باطل است؟! او را می‌خواهی از باطلی که در آن است بیرون بیاوری به اینکه تو نیز حقی را انکار کنی؟! .

آثار مناظره غیر مشروع (ممنوع):

ائمه علیهم السلام برای مناظره غیر مشروع آثار و عواقبی را ذکر کرده‌اند که علت ممنوعیت این نوع مناظره را روشن می‌نماید. و از این روایات آشکار می‌شود که مناظراتی که این عواقب را داشته باشد، ممنوع است و مناظراتی که این عواقب را نداشته باشد، ممنوع نمی‌باشد. بعبارت دیگر این حکم منع، "منصوص العله" می‌باشد و در جایی که علت موجود نباشد حکم نیز موجود نمی‌باشد. در ابتدا به روایاتی از ائمه علیهم السلام در این زمینه نظر می‌اندازیم. و سپس به بیان ویژگی‌های مناظره ممنوعه، و گروههایی که نباید با آنان مناظره نمود می‌پردازیم.

پردازیم:

عن ابی عبدالله: "ایاکم و المرء و الخصومه فانهما یمرضان القول علی الاخوان و ینبت علیها النفاق" امام صادق فرمود: بپرهیز از مجادله و خصومت (یعنی با زبان درگیر شدن، و یک و دو کردن) که این دو قلب را نسبت به برادران دینی می‌میراند و نفاق را برای می‌رویاند. قال الصادق علیه السلام: "لاتمار فیدهب بهاؤک" مجادله مکن که ارزش خود را از دست می‌دهی. قال علی علیه السلام: "من ضن بعرضه فلیدع المرء" هر کس که آبرویش را طالب است (و دوست دارد) از مجادله بپرهیزد. قال رسول الله صلی الله علیه وآله: "ذروا المرء! فانه لایفهم حکمته و لاتومن فتنته" مجادله را ترک نمایید؛ که در مجادله حکمت آن فهمیده نمی‌شود و از فتنه هایش ایمن نمی‌باشید.

قال علی علیه السلام: "ستة لا یمارون: الفقیه، والرئیس، والدنی، والبذی، والمرأة، والصبی" باشش گروه نباید مجادله نمود: فقیهان ودانیان دینی، ریسان وبلا داستان. بد زبانان، زنان، وکودکان. قال الامام الهادی علیه السلام: "المرء یفسد الصداقه القدیمة، و یحلل الحقد و الوثیقه، و اقل مافیہ ان یكون فیہ المغالبه، و المغالبه اسباب القطیعه" امام هادی علیه السلام فرمود: مجادله دوستی قدیمی را فاسد نمود و پیمانهای محکم را می‌گسلد. کمترین چیزی که در مجادله است مغالبه است (یعنی تلاش هر یک برای غلبه بر دیگری) و مغالبه زیر بنای قطع ارتباط و از هم گسستن است. قال علی علیه السلام: "من عود نفسه المرء صار دینه" هر کس که خود را به مجادله عادت دهد دینش را از دست خواهد داد. امام صادق علیه السلام نیز فرمود: المرء داء ردی، و لیس للانسان خصله اشر منه "مجادله جوئی بیماری بدی است و برای انسان خصلتی بدتر از آن وجود ندارد. از آنچه که ذکر شد فهمیده می‌شود ائمه علیه السلام مناظره را نهی کرده‌اند که دارای یکی از ویژگی‌های ذیر می‌باشد.

۱. اگر چه موضوع دینی باشد، ولی مناظره برای تفوق هر یک بر دیگری و ارضاء انانیت باشد.
۲. هدف طرفین از مناظره، دست یابی به حقیقت نباشد.
۳. طرف محق، آشنایی کامل با دین و مذهب و شرایط و آداب و فنون مناظره نداشته باشد.
۴. این مناظره برای طرفین و اطرافیان آنان آثار و تبعاتی داشته باشد. مانند: کینه و عداوت و قساوت قلب و درگیری و...
۵. این مناظره‌ها، مستلزم ارتکاب فعل حرامی برای رسیدن به پیروزی از جانب طرف محق باشد، از قبیل انکار حقی و احقاق باطلی.

۶. گاه در روایات مراد از مناظره، مرء و جدل، درگیر شدن‌های بی جا بر اساس سوء خلق و غیره بوده است.

کسانی که نباید با آنان مناظره نمود: ائمه علیهم السلام در سفارشات خود از مناظره و مجادله با گروههایی نهی کرده‌اند که به برخی از آن اشاره می‌شود.

۷. مناظره با کسانی که عقل و علم ندارند قال علی علیه السلام "دع الممارات من لاعقل له و لاعلم".

۸. مناظره با افرادی که باعث می‌شود تو را از خود دور نمایند: "لا یمارین احدکم حلیمًا... فانه من ماری حلیمًا اقصاه".

۹. مناظره و بحث بیهوده با عالم، که تو را از علم خود محروم می‌کند. "متی ماریت عالما منعک علمه".

۱۰. مناظره با ابلهان که تو را آزار خواهند کرد "فانه من ماری سفیها آذاه"

۱۱. ابتدا کردن به مناظره با مخالفین از اهل اسلام. عن الباقر علیه السلام: "لاتخاصموا الناس، فان الناس

لو استطاعوا ان یحبونا لاحبونا. ان الله اخذ میثاق الناس، فلا یزید فیهم ابدا و لا ینقص منهم ابدا". امام باقر

به اصحابش (که مردم را به مناظره می‌طلبیدند و به گمان خود می‌خواستند آنان را هدایت

نمایند، جهت ممانعت و دلداری) می‌فرمود: با مردم (برای اثبات حق ما) درگیر نشوید! اگر مردم

بتوانند ما را دوست داشته باشند دوست خواهند داشت. خدای متعال از مردم پیمان گرفته است و از

آنان زیاد و کم نخواهد شد. خدای متعال در قرآن کریم می‌فرماید: "انک لاتسمع الموتی و لاتسمع

الصم الدعاء اذولو مدبرین- و ما انت بهادی العمی عن ضاللتهم".

ب- سعه صدر و تحمل :

یکی دیگر از اصول آداب مناظره، سعه صدر و تحمل داشتن است. معمولاً خصم، یا بخاطر نا آگاهی و کم

دانشی، مطلب نا مناسب و یا نا سزا می‌گوید؛ و یا بخاطر آشنایی با فن جدل و مغالطه به تحریک و عصبانی

کردن مناظره کننده می‌پردازد و به این طریق او را از اندیشیدن درست باز می‌دارد و یا مضحکه حاضرین می

نماید. و لذا ائمه علیهم السلام کسانی را که، سعه صدر نداشتند و با شنیدن حرف‌های نامربوط، سریع از کوره

در می‌رفتند و عصبانی می‌شدند و دیگر از مباحثه عاجز می‌شدند را، از مناظره منع می‌کردند. یکی از اصحاب

امام صادق علیه السلام معروف به طیار به امام عرض می‌کند: بما خبر داده‌اند که شما شیعیان را از مناظره با

مردم نهی می‌کنی. حضرت فرمود: "امام مثلک فلا یکره، من اذا طار یحسن ان یقع، و ان وقع یحسن ان یطیر

فمن کان هکذا لانکرهه". اما مانند تو را نهی نمی‌کنم کسی که وقتی پرواز می‌کند خوب فرود می‌آید و وقتی

که فرو افتاده است خوب دو باره پرواز می‌کند. هر کس اینگونه باشد نهی نمی‌کنم و کراهت ندارم. امام علیه

السلام با توجه به نامش، تمثیل می زند به پرنده ای که با افتادنش دوباره اوج می گیرد واز پرواز نمی افتد. اما امام علیه السلام کسانی را که مانند پرنده ای با سنگی می افتند و دوباره نمی توانند پرواز کنند و اوج بگیرند را نهی فرموده است.

ائمه علیهم السلام خود هنگام مناظره حتی دشنامها و حرفهای نامربوط خصم را، با سعه صدر، تحمل می کردند و نمی گذاشتند اصحاب نیز متعرض آنان شوند. عبدالله بن معمرلیثی خدمت امام باقر علیه السلام رسید و گفت: در مورد متعه نساء چه می گویی؟ حضرت فرمود: خدا در کتابش حلال نمود و در سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله هم هست و اصحاب هم به آن عمل کرده اند. عبدالله گفت: عمر آنرا نهی کرده است؟! حضرت فرمود: شما به قول او عمل کن من هم به قول پیامبر عمل می کنم. عبدالله گفت: خوب است که زنان بستگان خود را بگویی متعه شوند (و برایت کسب درآمد کنند!) حضرت فرمود: ای بی فکر! چه جای اسم زنان بمیان آوردن است. آنگاه حضرت با وی آنگونه با برهان و نرمی سخن مناظره فرمودند که در پایان عبدالله گفت: سینه های شما، محل روئیدن درخت های دانش است، که میوه هایش از آن شماسست و برگ های آن از آن دیگران .

ج- وجود آزادی در بیان و نبودن خفقان :

یکی از مهمترین روش تبلیغی ائمه علیهم السلام در هنگام مناظره، دادن آزادی کامل به طرف مقابل، برای بیان آزادانه سخن، شبهاات و

ایرادات خود بوده است. آنان اجازه داشتند هر آنچه می خواهند هنگام مناظره بدون ترس و واهمه بگویند. این نبودن خوف و اعطای آزادی فقط برای ائمه ای که حکومت و ابزار قدرتی نداشته اند نبوده است؛ بلکه امیرالمومنین علیه السلام در زمان قدرت و خلافتش به افرادی مانند: عبدالله بن الکواء که از خوارج معروف بوده است و یا کعب الاخبار یهودی اجازه می داد که از آن حضرت آزادانه پرسش نمایند و آنان با آن حضرت مجادله می نمودند و حضرت مانعی برای مناظره آزادانه آنان، با خود و دیگران ایجاد نمی کرد. همچنین امام حسن علیه السلام و امام صادق علیه السلام در جمع اصحاب خود به مخالفین اجازه سخن و مناظره بدون خوف را می دادند.

د- عدم اهانت و دشنام:

یکی از اموری که در روش تبلیغی ائمه علیهم السلام ، بصورت عام و در مناظره، بصورت خاص مشهود است، پرهیز از دشنام و اهانت کردن، خصوصا در بحث های علمی است. تحقیر، و هر عملی که کینه فرد مقابل را بر

می‌انگیزاند، هیچگونه تاثیر مثبتی در تبلیغ ندارد؛ بلکه کاملا تاثیر منفی و بازتاب نامناسب دارد. بکار بردن کلمات بی دین و لامذهب و... نیز، در بحث، ضعف مناظره کننده را در نزد حضار آشکار می‌سازد. ائمه علیهم السلام در مناظرات خود این امر را کاملا رعایت نموده و اصحاب خود را به آن نیز سفارش می‌فرمودند. یکی از یاران امام صادق علیه السلام بنام مفضل، در حرم پیامبر نماز می‌خواند که دید ابن ابی العوجاء، که یکی از زندیق‌های معروف است به دوستانش می‌گفت: من هر چه فکر می‌کنم درباره عظمت کار این آدم که در اینجا مدفون شده متحیریم! ببین چه کرده است؟ چگونه به گردن مردم افسار زده است. در پنج وقت صدای شهادت به پیامبری او بلند است و سپس شروع کرد به کفر گفتن نسبت به خدا پیامبر و قیامت. مفضل آتش گرفت و نتوانست طاقت بیاورد، و جلو رفت و گفت: ای دشمن خدا در دین ملحد شدی و خدا را انکار می‌کنی... ابن ابی العوجاء گفت:... اگر از اصحاب جعفر ابن محمد صادق هستی، نباید اینگونه ما را مخاطب سازی یا دلیل آبیکی بیاوری. ما همین حرفها و بالاتر از اینها را، در حضور خودش می‌گوییم. با کمال مهربانی همه حرفهای ما را گوش می‌کند به طوری که ما گاهی پیش خودمان خیال می‌کنیم که تسلیم حرف ما شده است... بعد با سعه صدر جوابمان را می‌دهد و از این اهانت‌هایی که می‌کنی نمی‌کند... مفضل خدمت امام صادق می‌رسد و قضیه را خبر می‌دهد. حضرت برای آشنایی مفضل، یک سلسله دروس توحیدی را به او می‌دهد تا بداند چگونه با استدلال، پاسخ اینگونه افراد را بدهد. کتاب معروف "توحید مفضل" مولود و نتیجه این قضیه است. اقرار ابن ابی العوجاء زندیق، بر رفتار امام با وی و اصحاب وی، شاهد خوبی بر این روش امام صادق و دیگر ائمه علیهم السلام است.

ه- استدلال به سنت :

روش ائمه در مناظرات خود، احتجاج و استدلال به سنت و عقل بوده است. خصوصا آنان به اصحاب خود سفارش می‌فرمودند که در مناظره با مخالفین مسلمان از مذاهب دیگر، از حجت آوردن و استدلال به قرآن خودداری نمایند. خود نیز بعنوان مفسرین و همتایان قرآن، در برابر مخالفین، به قرآن و سنت بصورت توأم استدلال می‌فرمودند. زیرا عقل و سنت « قطعی الدلاله » اند ولی در موارد مناظره بین مسلمانان، قرآن، « ظنی الدلاله » است. چون با توجه به جایگاه والای قرآن کریم بین مسلمانان، آنجایی که دلالت آن آشکار و « قطعی الدلاله » بوده است دیگر اختلافی بین مسلمان وجود نداشته است.

امیرالمومنین علیه السلام به عبدالله ابن عباس وقتی که او را جهت مناظره با خوارج اعزامش می نمود سفارش فرمود: "لا تخاصمهم بالقرآن! فان القرآن حمال ذو وجوه، تقول و یقولون، ولكن حاججهم بالسنة! فانهم لن

يجدوا عنها محیصا " . از قرآن بر آنان حجت میاور که قرآن تاب معنی های گوناگون را دارد. تو چیزی از آیه ای می گویی و خصم تو چیزی از آیه دیگر (و حرمت قرآن شکسته می شود) لیکن به سنت با آنان گفتگو کن که ایشان را راهی جز پذیرفتن آن باقی نمی ماند. شاید نهی ائمه علیهم السلام از استدلال به قرآن، بخاطر حفظ حرمت قرآن، ونهی از قرار گرفتن آن، بازیچه دست سخنوران و اهل مجادله بوده است. در روایات از مجادله در آیات خدا، و سخن گفتن در آن بدون یقین، علم نهی شده است. "و من جادل فی آیات الله کفر "، و لاتجادلوا فی القرآن "

عن ابی جعفر علیه السلام: "ایاکم و الخصومه! فاتها تحبط العمل و تمحق الدین و ان احدکم لینزع بالایه، یقع فیها ابعده من السماء "

امام باقر علیه السلام فرمود: بپرهیزید از مجادله و درگیری زبانی که عمل را فاسد می کند و دین را محو می کند و اگر یکی از شما به آیه ای استناد کند به آن آیه، دورتر از آسمان می شود؟!.

عن ابی الحسن الرضاعلیه السلام "المراء فی کتاب الله کفر " امام رضا علیه السلام فرمود: مجادله در کتاب خدا کفر است. از روایات متعدد فوق استفاده می شود که بر دانشمندان دینی است که هنگام مناظره با دانایان از مذاهب دیگر اسلامی و عالمان اسلامی، از حجت آوردن و استدلال به قرآن خودداری نمایند، تا قرآن بازیچه دست اهل مجادله قرار نگیرد و باصطلاح امروزی، دچار قرائت های تفسیری گوناگون نگردد و از اعتبار ساقط نگردد. ولی در هنگام مناظره با کسانی که آشنایی چندانی با دین ندارند و مدعی فهم و دانایی قرآن نیستند، و در پی پاسخ دادن شما با آیه دیگری از قرآن نیستند، می توان به آیات محکم و غیر متشابه قرآن استناد نمود.

و- آشنایی با فنون مناظره:

ائمه علیهم السلام در حالی که جمعی را جهت مناظره تربیت می کردند که مومن طلاق، هشام ابن حکم، مفضل و دهها نفر دیگر از آن جمله اند از مناظره صدها نفر دیگر جلوگیری کرده و آنان را از مناظره نهی می کردند علت این امر و نهی این است که عده ای که در این زمینه آموزش کافی ندیده اند و تربیت شده اند نمی بایست خود را در آن بیاندازند تا "دین و دنیای خود را خواب ننمایند" اما آنان که تربیت دیده اند و با فنون مناظره آشنا شده اند حق، بلکه وظیفه مناظره دارند. عبدالاعلی گوید: به امام صادق عرض کردم من فردی کلامی ام و با مردم مناظره می کنم ولی اصحاب اینکار را بر من عیب می گیرند، حضرت فرمود: کسی که مانند تو می داند در بحث چگونه فرود آید و چگونه اوج گیرد پس خوب است اما کسی که هنگامی که فرود می آید و یا فرو می افتد، نمی تواند دوباره پرواز کند و اوج بگیرد پس مناظره نکند. علاوه بر دانش دینی، امور ذیل نیز، جزء

ابزار اولیه فنون مناظره‌اند اگر چه در روایات ائمه علیهم السلام، به آن تصریح نشده است: آشنایی با قیاس منطق، عکس قیاس، تضاد و تناقض که بتواند از یک قیاس چهار قیاس بسازد. آشنایی با عکس مستوی و عکس نقیض، نقض محمول و نقض موضوع تا بتواند اشکال خصم را متوجه شده و آشکار سازد، یا برای خود دلایل اقامه کند. آشنایی با آداب ظاهری جذب مخاطب مانند آراستگی ظاهر، تواضع، استعمال الفاظ زیبا، لحن صدای مهربان و دلنشین. استفاده از مثل‌ها و اشعار و سخنان بزرگان در حد مطلوب (به مقدار ادویه در طعام).

ز- تفاهم:

در روش مناظرات ائمه علیه السلام، شروع ائمه علیهم السلام از مسایل مشترک و مورد تفاهم بوده است، و از ابتدا به مخالفت کامل نمی‌پراخته‌اند. بلکه، ابتدا به ساختن زیر بنایی که بتوان بحث را بر روی آن بنا نمود اقدام می‌نمودند، و سپس بوسیله استدلال‌ات عقلی و نقلی، به‌مراه شواهد و قراین، به ابطال موضوع مدعای خصم، و یا اثبات مدعای خود می‌پرداختند. در یک مناظره، طولانی یحیی ابن اکثم از امام جواد علیه السلام سوال می‌کند: چه می‌گویید در این فضیلت ابوبکر، که روایت شده است: جبرئیل بر پیامبر نازل شد و عرض کرد: یا رسول الله! خدای عزوجل سلام می‌رساند و می‌گوید: از ابوبکر بپرس که آیا از من راضی است؟ من که از او راضی هستم. امام جواد فرمود: من منکر فضل ابوبکر نیستم!! ولی! پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: پس از من بر من دروغ زیاد بسته می‌شود. لذا هر وقت از من روایتی شنیدید عرضه کنید به قرآن و سنت قطعیه من، آنچه که موافق است آنرا بگیریید و اخذ کنید و آنچه مخالف است ترک کنید. خدای متعال در قرآن می‌فرماید: "لقد خلقنا الانسان ونعلم ما توسوس به نفسه و نحن اقرب الیه من حبل الوريد" بر اساس این آیه محال است که خدای متعال از رضایت و عدم رضایت ابابکر از خود خیر نداشته باشد. می‌بینم امام جواد علیه السلام ابتدا به مخالفت نمی‌پردازد بلکه دو روایت معروف و قطعیه را ذکر می‌کند اصل قضیه ادعا شده را متزلزل و قابل نفی (و اثبات) می‌کند و سپس به یک آیه قرآن استدلال می‌کند؛ و بساط مدعای یحیی ابن اکثم را در هم می‌ریزد.

ح- ملاطفت و محبت:

احساسات و عواطف در زندگی انسانی، نقش بسیار بالایی دارد. استفاده از ملاطفت و محبت برای آماده نمودن طرف مناظره شونده، برای دست برداشتن از لجاجت و خود خواهی، و گردن نهادن به عقل و منطق، تاثیر بسیار بالای دارد. ائمه علیهم السلام به این شرط، برای موفقیت و تاثیر ارشادی مناظره، توجه و اهتمام کافی داشته‌اند. آنان به اصحاب یاد آوری می‌نموده‌اند که استدلال عقلی یا شرعی، راه سرفروود آورده خصم برای حق

نیست. بلکه باید با رفتار محبت آمیز، وی را از گردنکشی و لجاجت باز داشته، و گوشهای قلب وی را برای تامل در گفتار منطقی باز نماید. اسحاق الکنندی، فیلسوف عراقی معاصر امام حسن عسکری علیه السلام، مدت‌ها وقت خود را صرف نوشتن کتابی می‌کرد، که در آن به گمان خود، تناقض‌های قرآن را جمع آوری می‌کرد. امام حسن عسکری برای بازداشتن این فرد، به یکی از شاگردان اسحق می‌فرماید: نزد استادت برو، و به او ملاحظت و محبت بسیار بکن، و در کارهای شخصی‌اش او را مساعدت نما! و چون در قلب وی جای باز کردی بگو: سؤالی در ذهن من پیدا شده است و مرا بخود مشغول داشته است. استادت در خواست خواهد کرد که از او بپرسی. آنگاه بپرس اگر آورنده این قرآن نزدت آید، آیا ممکن است بگوید که مرادش از آنچه که گفته است، غیر از آن معانی‌ای است که تو گمان کردی مراد ماست؟! او خواهد گفت: بله! پس آنگاه بگو: از کجا معلوم آنچه که شما فهمیدی همانی باشد که فرستنده و آورنده قرآن اراده کرده بودند؟! این شخص نزد الکنندی می‌رود پس از انجام دستور امام، در مورد ملاحظت و مهربانی، سؤال خود را مطرح می‌کند. الکنندی می‌گوید: سؤال را تکرار کن! او تکرار می‌کند. استاد مدتی در این زمینه می‌اندیشد و این رای و سؤال را بر اساس دانش و اژه شناسی و علم محتمل، و از نظر عقل، معقول می‌داند... و سپس آتش طلب می‌کند و تمام آنچه را که در این زمینه با تلاش جمع آوری کرده بود به آتش می‌سوزاند. آنچه که در این قضیه فهمیده می‌شود این است که امام می‌فرماید اگر گوش فرا دهد می‌فهمد. و این گوش فرادادن را تنها به کمک و مساعدت ملاحظت و محبت امکان‌پذیر شده است و گرنه می‌شود ولی یا گوش فرا نمی‌دهد یا نمی‌فهمد.

انواع موضوع مناظره

با توجه به تاثیر تبلیغی اندکی که مناظره، در ارشاد و هدایت خلق دارد؛ ائمه علیهم السلام تمایل زیادی به مناظره با مردم و استفاده از این روش تبلیغی، نداشته‌اند. خصوصاً از مناظره با اشخاص جاهل و غیر اهل اندیشه و فرهیخته امتناع نموده و اصحاب را نیز نهی می‌نمودند. شاید بجرأت بتوان گفت: روش ائمه علیه السلام در مناظره و جدل با اهل فهم و درک نیز، مانند جدال و جنگ در اسلام، روش دفاعی بوده و هرگز خود برای مناظره، مبارز نمی‌طلبیدند بلکه اگر فرد در آن زمان یا در گذشته هجومی کرده بود امام، در صورت صلاحدید با وی مناظره می‌کردند و از اعتقاد خود دفاع می‌نموده‌اند و همیشه مناظره از جانب دیگران بگونه مستقیم یا غیر مستقیم آغاز می‌شده است. مطالعه کتاب احتجاج شیخ طبرسی و بیش از یکصد روایت در مورد مناظره، بیش از این نظر، چیزی را اثبات نمی‌کند.

علت اینکه ائمه علیهم السلام این روش تبلیغی را، اعتناء زیادی نمی‌کردند این بود که، این روش مفید فایده زیادی نبوده است. و کمتر داریم که ثمره مناظره ائمه علیهم السلام قبول حق از جانب مناظره شوند باشد؛ چون مناظره، إنانیت مناظره شونده را تحریک کرده و إنانیت وی، او را از قبول نظر مقابل باز می‌دارد، لذا وی حق را قبول نمی‌نماید. البته این روش، در تحکیم عقاید شیعیان و دوستان ناظر بر مناظره، کاربرد و کارآیی بسیار خوبی داشته است. ائمه علیهم السلام نیز گاهی با بکار گیری رفتارهای اخلاقی و محبت‌آمیز، تکریم و احترام مخاطب مناظره، مناظره کننده را به پذیرش حق و پذیرفتن نظر امام علیه السلام موفق نموده اند، که این تاثیر تبلیغ رفتاری را، در همراهی تبلیغ گفتاری، اثبات می‌نماید.

بر این اساس، موضوع مناظره نیز نه از جانب ائمه علیهم السلام، بلکه از عمدتاً، از جانب مناظره کننده گان تعیین می‌شده است. اگر مناظره کننده از ملحدین و یا یکی از انواع کفار حربی مانند بت پرستان، دوگانه پرستان، و ستاره پرستان و غیره بوده است موضوع مناظره اصول توحید، نبوت و معاد بوده است. و اگر مناظره کننده از اهل کتاب از یهود، نصاری، مجوسیان و صابئین بوده است؛ موضوع مورد مناظره، اصول توحید، نبوت و یا اخبار پیشینیان بوده است. و اگر مناظره کنندگان مسلمان بوده‌اند موضوع مناظره، عدل، امامت، دیگر اعتقادات اصلی و فرعی، بعلاوه احکام و غیره بوده است. بر این اساس نیم نگاهی به انواع مناظره ائمه علیهم السلام از جهت موضوع خواهیم داشت.

مناظره در اصل توحید: مناظره‌هایی که در مورد اصل توحید صورت گرفته است را می‌توان در چهار گروه تقسیم کرد. گروه اول: کفار ملحد بوده‌اند که آنان خود به چند دسته تقسیم می‌شده‌اند.

دسته اول: دهریه بوده‌اند که وجود خدا و خالق، و هر امری ماوراء طبیعت را انکار می‌کرده‌اند.

دسته دوم: مشرکین عرب بوده‌اند که اصل وجود خدا را معتقد بوده‌اند ولی، قدرتی در طول یا عرض قدرت خدا برای بتان خود معتقد بوده‌اند.

دسته سوم: کسانی بوده‌اند که برای خورشید، و یا ستارگان، و یا ماه قدرتی خدایی و ربوبی، در کنار خدای متعال معتقد بوده‌اند.

دسته چهارم: مشرکینی بوده‌اند که معتقد به تناسخ ارواح و حلول روح پس از مرگ در کالبد جانداران و... بوده‌اند. و بالاخره، دسته آخر ثنویه بوده‌اند که، علاوه بر خدای متعال بعنوان خدای خیر، به خدای دیگری برای شرور معتقد بوده‌اند.

گروه دوم: مناظره با کسانی بوده است که به خدای واحد، اعتقاد داشته‌اند و اصل نبوت و پیامبری، و آمدن پیامبران را انکار نمی‌کردند، در اصطلاح به آنها اهل کتاب گفته می‌شود؛ ولی مرور زمان موجب شده بود که اعتقادات شرک آلود و انحرافات عمیقی در آنان پیدا شود. این گروه نسبت به تعداد مناظراتی که با معصومین علیهم السلام داشته‌اند بترتیب ذیل اند: مسیحیان که معتقد به تثلیث و بودن مسیح فرزند خدا، بوده‌اند. یهودیان که معتقد به پسر خدا بودن عزیز بودند. مجوس که آتش را در حد خدایی تقدیس می‌کردند و بالاخره صابئین که افکار شرک آلود دیگری داشته‌اند و نزد ائمه علیهم السلام می‌رسیدند و مناظره می‌کردند.

گروه سوم: مسلمانانی بودند که در اصل وجود خدا و یکتائیت خدای متعال بر حق بوده‌اند ولی، بخاطر دوری از اهل بیت و ثفل اصغر (یا عدل اصغر قرآن) دچار انحرافات شده بودند. اینان چند دسته می‌شدند: اشاعره، که معتقد به جبر الهی بوده‌اند و عدل الهی از منکر می‌شده‌اند. معتزله، که معتقد به تفویض و عدم اختیار خداوند در افعال بنده بودند و به عدل الهی اعتقاد داشته‌اند. مجسمه، گروهی از مسلمانان قشری که برای خداوند، سرودست و پای جسمانی معتقد اند. و دهها نحله و فرقه دیگر، که بنوعی انحراف نظری در توحید مبتلا شده‌اند.

گروه چهارم: مسلمانان شیعه پیرو اهل بیت بوده‌اند و معتقداتی داشته‌اند که، منافات با توحید نظری داشته است مانند اعتقاد به تاثیر نجوم و افلاک و فال و... یا اینکه در مورد توحید عملی سوالاتی می‌نموده‌اند. از آنجایی که ذکر حتی یک نمونه از هر دسته، یا حتی از هر گروه موجب اطاله می‌شود؛ لذا تنها بخشی از یکی از مناظرات پیرامون توحید از امام صادق علیه السلام بسنده می‌نماییم.

مناظره امام صادق و زندیق ... مرد زندیق (کافر غیر معتقد) پرسید: چرا خداوند همه مردم را مطیع خود و موحد نیافرید در صورتی که می‌توانست؟ امام صادق فرمود: اگر آنها را مطیع می‌آفرید، دیگر ثوابی نباید می‌بود؛ چون وقتی اطاعت کار آنها نباشد و خداوند آنها را باجبار مطیع آفریده باشد، بهشت و جهنمی لازم نیست. ولی آنها را آفرید باطاعت امرشان فرمود و از گناهان نهی شان فرمود؛ و حجت را بوسیله پیامبران بر آنان تمام نمود و با انزال کتاب (قرآن) بهانه را از پیش پایشان برداشت تا اطاعت و معصیت، کار خود آنها باشد و با اطاعت سزاوار پاداش، و با معصیت مستوجب کیفر شوند. زندیق پرسید: پس کار نیکی که از انسان سر می‌زند عمل اوست و کار بد نیز کار خود است؟ حضرت فرمود: کار نیک را بنده انجام داده و خدایش به آن امر فرموده است و کار بد را فرد انجام داده است ولی خداوند از آنها نهی نموده است. زندیق پرسید: آیا کار آنفرد گناه کار با ا همان ابرار و آلتی که خدا به او داده است نمی‌باشد؟

امام صادق فرمود: چرا اما با همان اعضاعی و ابزاری که می‌توانست کار خیر انجام دهد او توانست کار شر و بد انجام دهد.

زندیق: پس آیا چیزی (از مسئولیت)، بر آن فرد هست؟ امام صادق: خداوند انسان را از چیز نهی نکرده است مگر اینکه، می‌دانست او می‌تواند آنرا ترک نماید، و به چیزی دستور نداده است مگر اینکه، می‌دانست او توان انجام آنرا دارد. زیرا خداوند ستمکار و بیهوده کار و ظالم نیست که مردم را به کاری فرمان دهد که توانایی آن را ندارند. زندیق: کسی را که خداوند کافر آفریده است آیا می‌توانست ایمان بیاورد؟ و آیا خداوند می‌تواند وی را بازخواست کند، که چرا ایمان نیاوردی؟ امام صادق علیه السلام: خدای متعال تمام انسان‌ها را مسلمان و بنده خود آفرید. و به آنها امر و نهی می‌کند "کفر" اسمی است که پس از این که ترک دستور کرد، به فاعل نسبت داده می‌شود. خدا وقتی که فردی را آفرید کافر نمی‌آفریند. بلکه او وقتی به بلوغ رسید، و حجت به او رسید کافر می‌شود. حقیقت به او می‌رسد، او انکار حق می‌کند، و با همین انکار، کافر می‌شود. زندیق: آیا ممکن است خداوند برای عبد "شری" را مقدر نماید اما او را به کار خیر امر نماید و او (چون شر برایش مقدر شده است) نتواند کار خیر انجام دهد و خداوند او را عذاب نماید؟ امام صادق: شایسته عدل خدا و رأفت او نیست که برایش شری را مقدر نماید، و اراده خدا به این باشد که او آن شر را انجام دهد، بعد او را امر کند بکاری که می‌داند او نمی‌تواند انجام دهد. و بخواهد که دست بکشد از کاری که قدرت ترک آنرا ندارد. آن وقت او را عذاب کند بر ترک کاری که می‌داند قدرت انجام آنرا ندارد...

این مناظره بسیار طولانی بوده است که فقط حدود یک بیستم از آنچه در کتاب احتجاج طبرسی آمده است را ذکر نمودیم. این طولانی بودن، نشان از اهتمام ائمه علیهم السلام به دفاع و پاسخگویی در مناظره ای است که اگر چه می‌دانسته اند ثمره آن ایمان فرد نخواهد بود، ولی از دفاع از مکتب دست نکشیدند.

مناظره در نبوت: مناظره در اصل نبوت، یکی از مناظرات ائمه علیهم السلام بوده است که، با اهل کتاب و مسلمانان، در مباحث مربوط به نبوت انجام می‌شده است. البته اگر بخواهیم امامت را در راستای نبوت بدانیم، شایعترین مناظره‌ها را این مبحث، تشکیل می‌دهد.

در اصل نبوت فارغ از مبحث امامت، مباحث ذیل در مناظرات مطرح بوده است: هدف از ارسال رسل و انبیاء، و اهداف انبیاء علیهم السلام.

عصمت انبیاء و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله. دلایل اثبات نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله. معجزه‌های انبیاء علیهم السلام. قرآن، معجزه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، ظواهر و بطون ابن معجزه. شفاعت پیامبر و

توسل به پیامبر صلی الله علیه وآله. اینها جزء مباحثی بوده‌اند که ائمه علیه السلام در مناظرات خود با آن روبرو بوده‌اند. به یکی از مناظرات حضرت امام علی ابن موسی الرضا علیه السلام در این زمینه توجه می‌نماییم. امام رضا علیه السلام در مناظره‌ای با جمعی از علمای اهل کتاب، از یهودیان و مسیحیان و زرتشتیان و صائین، که مامون ترتیب داده بود حاضر شد. و ابتدا مورد اعتراض دانشمندان نصرانی قرار گرفت که چگونه ما با کسی مناظره نماییم که، استدلال به کتابی می‌نماید که ما آن کتاب (قرآن) را قبول نداریم و از پیامبری می‌گویید که ما ایمان به او نداریم. امام رضا علیه السلام فرمود: از انجیل شما، بر نبوت پیامبر اسلام دلیل می‌آورم و سپس حضرت بصورت مفصل به آیاتی از انجیل موجود در رابطه با پیامبر استدلال فرمود و سپس برای نفی خدائیت و فرزند خدا بودن عیسی مسیح فرمود: ای نصرانی و الله ما به عیسای مسیح که مومن به پیامبر ما محمد صلی الله علیه وآله بود، ایمان داریم ولی تنها ایراد عیسی مسیح کمی توجه وی به عبادت و نماز و روزه بود. عالم نصرانی گفت: دانشت را ضایع کردی گمان می‌کردم دانشمندترین اهل اسلامی؟ امام پرسید چطور؟ گفت اینکه گفتم عیسی کم عبادت می‌کرد در حالی که (همه می‌دانند) مسیح در تمام عمرش عبادت زیادی می‌کرد و هر شب تا صبح عبادت می‌نمود... امام رضا فرمود: چه کسی را عبادت می‌نمود؟ عبادت نشانه عبودیت است! پس مسیح خدا و فرزند خدا نمی‌باشد... سپس روی کرد به عالم یهودی و فرمود آیا موسی علیه السلام در تورات نفرمود؟ ای بنی اسرائیل! پیامبری از برادرانتان بزودی خواهد آمد. او را تصدیق کنید و اطاعت نمایید! گفت: چرا حضرت فرمود: آیا بنی اسرائیل غیر از اولاد اسماعیل برادران دیگری دارند؟ آیا کسی از فرزندان اسماعیل، کسی جز محمد صلی الله علیه وآله به پیامبری رسیده است؟ .

مناظره در امامت: بخش مهمی از مناظرات ائمه با مخالفین در مسئله امامت، یا مسایل پیرامونی بوده است که بشکلی با اثبات حقانیت و امامت ائمه علیهم السلام ارتباط داشته است. موارد زیر در مناظرات ائمه مورد بحث قرار گرفته‌اند: نیاز به امام و لزوم امامت. فضایل امیرالمومنین و افضلیت وی بر تمام صحابه. غصب فدک. علم ائمه. عصمت ائمه و فاطمه زهرا سلام الله علیها. صفات امام معصوم. حکومت ناحق خلفاء. به دو گفتگوی کوتاه مرتبط به بحث به امامت، بین امام رضا علیه السلام و مامون توجه می‌کنیم:

روزی مامون رو کرد به بحضرت امام رضا علیه السلام و گفت: یا ابالحسن! بگو ببینم که جدت امیرالمومنین چگونه قسمت کننده بهشت و جهنم است؟ "قسیم الجنة و النار" این مقام چگونه توجیه می‌شود؟ خیلی در این رابطه فکر کرده‌ام.

امام رضا علیه السلام فرمود: یا امیر المومنین! مگر تو خود از پدران خود، از "عبدالله ابن عباس" روایت نمی‌کنی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: دوستی علی ایمان و دشمنی علی کفر است "حب علی ایمان و بغضه کفر" جواب داد: چرا.

حضرت فرمود: در این صورت قسمت کردن بهشت و جهنم بر معیار حب و بغض آنجناب است و بهمین جهت قسیم الجنة و النار است.

مامون گفت: خدای مرا بعد از تو زنده نگاه ندارد! یا ابالحسن. من گواهی می‌دهم که تو وارث علم پیامبری. ابو صلت هروی گوید: هنگامی که به منزل رسیدیم، گفتم: یابن رسول الله خوب پاسخ دادی. حضرت فرمود: ای ابو صلت: جوابی که به او دادم به طبق درک و بینش او بود من از پدرانم شنیدم پیامبر صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود: یا علی! انت قسیم الجنة یوم القیامة، تقول للنار: هذا لی و هذا لک. ای علی! تو قسمت کننده بهشتی در روز قیامت، و به آتش می‌گویی این مال من است و این مال تو. روز دیگری مامون خطاب کرد به امام رضا علیه السلام و گفت: یابن رسول الله! مراتب علم و فضل و زهد و تقوا و عبادت تو را شناختم و تو را لایق‌تر از خود به خلافت دانستم... لذا، صلاح دیدم که خود را از خلافت عزل کنم، و خلافت را برای تو قرار دهم و با تو بیعت نمایم. حضرت فرمود: اگر این خلافت از آن توست، و خدا برای تو قرار داده است، نباید لباسی را که خدای بر تو پوشانیده به دیگری واگذار کنی. و اگر خلافت از آن تو نیست، نمی‌توانی آنچه که مال توییست از آن من نمایی.

مناظره در اصل معاد: از آنجایی که اعتقاد به جهان پس از مرگ، و معاد، در بین تمام ادیان و مذاهب، حتی ادیان شرکت آلود، وجود داشته است. و تمام انسانها بصورت فطری، مانند نیاز به پرستش، نیاز به امید به زندگی پس از مرگ داشتند. و زندگی بدون اعتقاد به معاد هدف و معنای خود را از دست می‌داده است. لذا مناظره در این مورد بسیار کم صورت گرفته است. و این مناظرات هم نه در اصل معاد بوده، بلکه در رابطه با مسایل پیرامونی معاد، مانند روز رستاخیز (قیامت) و کیفیت ورود به مهشر و اوصاف بهشت و جهنم بوده است. به مناظره‌ای در این رابطه بین امام صادق علیه السلام و یکی از منکرین توجه فرماید: یکی از زنادقه در یک مناظره طولانی با امام صادق علیه السلام در امور مختلف بحث می‌کند تا می‌رسد به این بحث که می‌پرسد: آیا اعمال را روز قیامت وزن می‌کنند؟ حضرت امام صادق فرمود: خیر! اعمال که جسم نیستند، بلکه کیفیت کاری است که انجام داده‌اند. بعلاوه، کسی نیاز به وزن چیزی دارد که کمیت و تعداد اشیاء را نمی‌داند. بر خداوند که چیزی مخفی و پوشیده نیست. پرسید: پس معنی "میزان" (که در قرآن شما آمده است) چیست؟

حضرت فرمود: عدل. پرسید: پس معنای "فمن ثقلت موازینه" چیست؟ حضرت فرمود: هر کس که عملش رجهان و برتری یابد. پرسید: چطور می شود که یکی از اهل بهشت، وقتی به میوه ای می رسد و آنرا می خورد دوباره آن میوه در جایش می روید؟! حضرت فرمود: این مانند چراغی است که فردی می آید و از آتش آن می گیرد ولی از نور چراغ کم نمی شود و ممکن است هزاران چراغ، از این چراغ روشن شوند؛ و نور این چراغ دنیا را روشن کند. پرسید: چطور می خورند و می آشامند ولی قضای حاجت ندارند؟ امام علیه السلام فرمود: چون غذای آنان رقیق و لطیف است، و ثقیل نیست و در بدن تماما مصرف می شود...

نتیجه گیری:

روش تبلیغی مناظره ای، آنگونه که از بیش از یکصد روایت در این مورد، و مناظرات علمی ائمه علیهم السلام استنباط می شود، دارای ویژگی های ذیل است:

- ۱- این روش به تنهایی، ناکارآمدترین روش تبلیغی است. و حتی ممکن است تاثیر منفی و معکوس بگذارد. لذا این روش باید همواره با روش تبلیغ عملی، و همراه با رعایت تمام اصول اخلاقی، و محبت و تکریم خصم مناظره شونده باشد، شاید که مفید فایده، و کارآمد شود.
- ۲- ائمه علیهم السلام، آنگونه که از سیره اهل بیت، و تاریخ بر می آید؛ جز هنگام ضرورت و دفاع، از این روش استفاده نمی کردند. بعبارت دیگر، همانگونه که جنگ در اسلام اصالت آن با دفاع است (حتی دفاع هجومی یا هجوم دفاعی) مناظره ائمه علیهم السلام نیز اینگونه بوده است.
- ۳- از دیدگاه ائمه: این روش برای مبلغ دینی، بازتاب درونی و تاثیر اخلاقی مناسبی ندارد. و ممکن است موجب خود خواهی، عجب، ارضاء نفس شیطانی هنگام موفقیت در مناظره؛ و موجب حقد و کینه و مرض قلب (قلب معنوی) هنگام شکست شود.
- ۴- روانشناسی تایید می کند که، این روش موجب تحریک انانیت خصم و اتخاذ حالت تدافعی در برابر سخن مناظره کننده، و عدم پذیرش حق می شود. لذا ممکن است که اگر مناظره از جانب ما، شروع شده باشد ما در این گناه، یعنی لجاجت و عدم پذیرش، شریک باشیم.
- ۵- مناظره با افراد کم دانش و غیر اهل اندیشه، تنها موجب از دست رفتن آبرو، و دشمن تراشی می شود.
- ۶- مناظره با دوستان و برادران دینی نیز، ممکن است موجب دوری، و قطع ارتباط بشود.
- ۷- مباحثه دینی، بر خلاف مناظره دینی، از ارزش زیادی در راه کسب علم دارد. بشرطی که آداب مباحثه رعایت شود نه اینکه به مناظره و مرء و جدل کشیده شود.

در پایان لازم است بیان شود که، در مواردی مناظره واجب می‌شود (مانند جنگ دفاعی) و آن در جایی است که، دین و ایمان مردم در خطر باشد. و مناظره موجب استحکام دین خودی‌ها، و تزلزل در هواداران خصم، ایجاد نماید لذا بر اساس آیه "واعدوا لهم ما استطعتم" کسب "علم آداب مناظره"، واجب است.

تبلیغ آموزشی (تعلیمی)

از روش هایی که دارای کارایی بسیار وسیعی، بوده است تبلیغ آموزشی می باشد. این روش، از روش های موفق تبلیغی ائمه علیهم السلام بوده است، که دامنه آن تمامی مسلمانان از هر فرقه و مذهبی را، فرا می گرفته است. همانگونه که در گذشته نیز اشاره شد، از آنجایی که امامان شیعه علیهم السلام خود را در برابر هدایت تمامی مسلمانان، حتی مخالفین مسئول می دانستند لذا در راهنمایی آنان به انجام صحیح عبادت، به خود تردید راه نمی دادند. بعبارت دیگر، آنان پیشوای اسلام بودند که هدایت کل امت، جز وظایف کاری آنها محسوب می شده است. اگر عده ای در اصول هدایت یافته نبودند و به امامت آنان اعتقاد نداشتند، ائمه علیهم السلام در فروع و احکام و مسایل دینی سعی در هدایت آنان و جامعه اسلامی داشتند.

البته، مسلمانان آن زمان نیز، در عالم بودن آنان، و آگاه تر بودن آنان به احکام اسلام، معمولاً، تردید نداشته اند. آنان اکثراً، امام علی علیه السلام را "باب مدینه علم النبی" دانسته، اهل بیت علیه السلام را بخاطر قرابت با پیامبر صلی الله علیه و آله، "ادری بمافی البیت" می دانسته اند. لذا حتی کسانی که حقی برای آنان در رهبری مسلمانان قابل نبودند؛ از آموختن دین و احکام از آنان امتناع نمی کردند، و برای حکم های صادره از جانب آنان احترام قابل بودند. اقرارهای "لولا علی لهلک عمر" نیز از این باب بوده است. همانگونه که امروزه دانشمندان اهل سنت نیز، ائمه شیعه علیهم السلام را بعنوان امامانی غیر معصوم، و آگاه به دین در حد دیگر ائمه اربعه اهل سنت می دانند و به سخنان آنان بابه کارگیری کلمه امام استناد می کنند. اگر چه در فصل اول این کتاب، در تعریف تبلیغ بیان کردیم که تبلیغ با آموزش متفاوت است، ولی تبلیغ آموزشی متفاوت از تعلیم و تعلم با معنای متعارف است. در این شیوه تبلیغی، اصالت با تبلیغ دین او ارشاد است. هدف آموختن احکام الهی به جامعه اسلامی است؛ حتی اگر در آن زمان، تعدد متعلمین نباشد. و یا کرسی استاد و شاگردی وجود نداشته باشد. به برخی از انواع تبلیغ آموزشی اشاره می نمایم:

آموزش شکل عبادت ها: در اسلام علاوه بر نیت، مغز، و محتوی، به شکل، فرم و ظاهر عبادت ها، اهمیت زیادی داده شده است. و از انسان نخواستہ است که تنها با قلب و درون، متوجه خدا باشد بلکه برای امور ظاهری و فرعی عبادت نیز، اهمیت زیادی قایل شده است مثلاً پاکی لباس و بدن از نجاست، و داشتن غسل و وضو، برای نماز شرط شده است. بعلاوه، در تمام حرکات، اضافه و کم، و یا تقدم یک عمل بر دیگری، (مانند سجود و رکوع) موجب بطلان و بی ارزشی عمل، و گاه موجب کفاره و جریمه دینی می شود. آموزش این اعمال، بروش گفتاری- عملی از ابتدا توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انجام شده است و مثلاً آنحضرت می

فرموده است: "صلوا! كما رأيتموني أصلي" نماز را آنگونه که من بجای می آورم بجای آورید! این روش توسط عترت وی و ائمه علیهم السلام نیز ادامه داده می شده است. اهل اسلام و مسلمانان، گاه ائمه را بعنوان آگاهتر از خود، در آن مسئله قبول داشته اند. خصوصاً در اعمالی مانند اعمال حج، که دارای ویژگیهای مخصوص به خود است و در صورت داشتن ایراد، کفاره های سنگین خود را دارد، آنان سخنان ائمه علیهم السلام را بهتر می پذیرفتند. تاجایی که نخستین امام از ائمه اربعه اهل سنت، امام ابوحنیفه اقرار می کند که: "لولا جعفر بن محمد، ما علم الناس مناسک حجهم" یعنی اگر (امام) جعفر ابن محمد الصادق علیه السلام نبود، مردم مناسک و اعمال حج خود را نمی دانسته اند. مردم آنگونه به دانش ائمه علیهم السلام در مورد مناسک، اعمال و کفاره حج، اعتماد نموده اند که حتی به تحریم متعه حج، که از جانب خلیفه دوم اعلام شده بود، وقعی ننهادند. در دیگر مسائل که خود و یا امثال خود را صاحب نظر می دانستند، ائمه باز نظر خود را (اکثراً با شاهد و استدلال) بیان می کردند. لذا تاثیر نظر ائمه علیهم السلام در مذاهب بعید الزمان تر از زمان حکومت بنی امیه و خلفاء، مشهودتر است و مذاهب مالکی و شافعی، نزدیکی بیشتری با تشیع دارند. به یک روایت از تبلیغ آموزشی شکل عبادت توجه می نمایم.

یکی از یاران و شاگردان امام صادق علیه السلام بنام حماد ابن عیسی گوید: یک روز امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: ای حماد می توانی خوب نماز بخوانی؟! عرض کردم: من کتاب حریر درباره نماز (که از شما خاندان روایت شده است) را در حفظ دارم. حضرت فرمود: نه! برخیز و نماز را بجای آور! از جای برخاستم و در مقابل حضرت نماز را سوی قبله آغاز کردم و رکوع و سجود را بجای آوردم. حضرت فرمود: ای حماد! خوب نماز نمی خوانی: چقدر زشت است که فردی پنجاه یا شصت سال بر او بگذرد، حتی یک نماز با آدابش نخوانده باشد. در خودم احساس خواری کوچکی و خجلت کردم و عرض کردم: فدایت گردم! نماز با آداب را، به من بیاموز!

حضرت از جای برخاست روی به قبله کرد. دستهایش را در دو سوی بدنش آویزان و روی رانهایش گذاشت، قدمهایش را بهم نزدیک کرد. تا حدی که سه انگشت باز میان آنها فاصله بود، و سمت آنها به قبله بود. با آرامش و خشوع، تکبیره الاحرام را ادا نمود و... آنگاه (پس از پایان نماز آموزشی)، فرمود: ای حماد! اینگونه نماز را بجای آور، ابن سو و آن سو ننگر (و توجه منما)، و با دست انگشتان خود بازی مکن!... آنچه که در این روایت اهمیت دارد وقابل الگو گیری است، این است که، امام علیه السلام برای تعلیم یک نفر از جای بر می خیزد، و عملاً اعمال را به او یاد می دهد، و یک نفر را کم نمی داند، و این کار را دون شأن خود نمی بیند.

داوری و بیان حکم الهی:

تبلیغ دین و بیان حکم الهی در مورد اموال، اعراض، و نفوس مردم، از اموری بوده است که ائمه علیهم السلام به آن اهتمام داشته اند. با اینکه رویه ائمه علیهم السلام این بوده است که در اکثر موارد، تا پرسش نمی شدند پاسخ نمی دادند؛ در این موارد بخاطر اهمیت امر، برای احقاق حق، و یا امر بمعروف و نهی از منکر، دخالت می نمودند تا جامعه اسلامی و حاکمان را، تا حد امکان از جهل و نادانی، در این موارد، نجات بخشند. به چند قضیه به عنوان شاهد رفتار تبلیغی ائمه علیهم السلام، اشاره می نماییم: زنی دیوانه را عده ای برای اجرای حد الهی می بردند. امام علی علیه السلام پرسید: چه شده است؟ عرض کردند: زنا نموده است خلیفه عمر، دستور اجرای حد وی را داده است. حضرت فرمود: او را بازگرانید. پس رو به خلیفه کرد و فرمود: آیا بیاد نمی آوری که پیامبر اکرم فرمود: قلم تکلیف از سه دسته باز داشته شده است. کودک تا بالغ شود، خواب تا بیدار شود، دیوانه تا خرد یابد. این زن دیوانه است پس او را رهانما. خلیفه تکبیر گفت و "لولا علی لهلك عمر" را بر زبان آورد. روزی دو نفر نزد قاضی مدینه آمدند و امام باقر نیز در آنجا نشسته بود یکی شکایت کرد که من شتر این مرد را کرایه کردم تا متاعم را به فلان مکان ببرد و با او شرط کردم که با توجه به اینکه اینجا بازار معاملات است. هر روز که از روز موعد، تاخیر کند مقداری مشخص از کرایه را کم نمایم، و او قبول کرد. و الان این تعداد روز، مال التجاره مرا دیرتر رسانیده است. قاضی گفت: این شرط فاسد است باید کرایه اش را تمام و کمال بدهی. امام باقر علیه السلام که در آنجا حضور داشت به آن فرد فرمود: شرط درست است و قابل اجرا است تا وقتی که در صورتی که تمام کرایه محو نشود. این موارد تبلیغی ذکر شده، تبلیغ دین و احکام اسلام بوده است که مخاطب آن حاکم دولت اسلامی یا حاکم شرع اسلامی بوده است. نتیجه ایجاد تغییر در فکر و اندیشه "حاکم"، تغییر در فکر و اندیشه محکومین و جامعه را بوده است.

آداب تبلیغ گفتاری نزد ائمه علیهم السلام:

ائمه علیه السلام در تبلیغ گفتاری خود آدابی را رعایت می کردند. رعایت این آداب گاهی بخاطر وظیفه ای بوده است که در برابر خدای متعال داشته اند مانند آغاز به نام الهی و عهد الهی و گاهی بجهت تاثیر بیشتر سخن و استواری کلام بوده است تا بیان آنان رساتر و قانع کننده تر باشد مانند استناد به آیات و روایات و استفاده از تمثیل و شعر. دقت در مهمترین آن آداب مادر قصد خود یاری می کند.

۱) آغاز با بسم الله:

ائمه عليه السلام بخاطر وظیفه‌ای که در برابر خداوند متعال داشته‌اند و برای کمک جستن و استعانت گرفتن از ذات باری تعالی سخن خود را با بسم الله الرحمن الرحيم آغاز می‌نمودند.

در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام آمده است: امام علی علیه السلام فرمود: همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله، به نقل از خداوند برای من نقل کرده است که، خداوند چنین فرموده است: "هر کار ارزشمندی که در آن بسم الله گفته نشود نا تمام است". و امام علی علیه السلام فرموده است: "قولوا عنه افتتاح کل امر صغیر او عظیم: بسم الله الرحمن الرحيم: ای استعین علی هذا الامر بالله الذی لاتحق العبادة لغيره، المغیث اذا استغیث... " در آغاز هر کار کوچک یا بزرگ بگوئید: بسم الله الرحمن الرحيم یعنی کمک می‌جویم بر این کار به خدایی که پرستش جز او را شایسته نیست و کمک می‌کند آنکه را که طلب کمک کند. امام صادق علیه السلام فرمود: "لاتدع بسم الله الرحمن الرحيم و ان کان بعده شعر" (۱۰۲) بسم الله را رها نکنید حتی اگر بخواید بعد از آن شعر بخوانید.

۲) ستایش خدا:

در سخن معصومین علیهم السلام، سپاس و ستایش خدا، و گفتن "الحمد لله" در ابتدای سخن، سفارش زیادی شده است و سخن بدون آن را، به "دست بریده" از جهت ناتمام بودن تشبیه نموده‌اند. بر این اساس خطابه‌های ائمه علیهم السلام همه همراه با ستایش خدای متعال بوده است. حتی امام سجاد زین العابدین علیه السلام در آن وقت کوتاه در مجلس یزید، سخن را با ستایش مفصل خدای متعال، آغاز می‌کند و می‌فرماید: الحمد لله رب العالمین، مالک يوم الدين، بارئ الخلاق اجمعین، الذی بعد فارتفع فی السموات العلی، و قرب قشهد النجوى. نحمده علی عظام الامور و فجائع الدهور، و الم الفجائع و مضاضه اللواذع، و جلیل الزرء و عظیم المصائب، الفاظعه الكاظعه الفادحة الجائعه. ایها القوم! ان الله وله الحمد ابتلانا بمصائب...

امیرالمومنین علیه السلام، زیباترین ستایش‌ها را در خطبه‌های خود آورده است آنجا که فرموده است: الحمد لله الذی لا یبلغ مدحته القائلون، ولا یحصی نعمائه العادون، و لا یؤدی حقه المجتهدون، الذی لا یدر که بعد الهمم و لا ینال غوص الفطن، الذی لیس لصفته حد محدود و لا نعت موجود، و لا وقت معدود و لا اجل معدود. فطر الخلاق بقدرته، و نشر الرياح برحمته، و وتد الصخور میدان ارضه... سپاس خدای را، که سخنوران در ستودن او بمانند، و شمارگران شمردن نعمتهای او ندانند، و کوشندگان حق او را گزاردن نتوانند! خدایی که پای

اندیشه تیزگام در راه شناسایی او لنگ است، و سرفکرت ژرف، رو به دریای معرفتش برسنگ؛ صفت‌های او تعریف ناشدنی است، و به وصف در نیامدنی! و در وقت نا گنجیدنی، و به زمانی مخصوص نابودنی! به قدرتش خلاق را بیافرید، و به رحمتش بادها را بپراکنید، و با خرسنگ‌ها میدان زمین را محکم و استوار گردانید .

(۳) استناد به قرآن :

اگرچه اهل البیت علیهم السلام بر اساس روایت متواتر فریقین، عدل و همتایان قرآن مجید محسوب می‌شدند؛ با این وجود، ائمه اهل بیت علیهم السلام در خطابه‌ها و سخنان خود، دقت داشته‌اند که کلام خود را مستند به قرآن ارایه نمایند، و در صورتی که شاهی از آیات خدا، بر سخنان خود داشته‌اند به آن استناد جسته و کلام خود را به آن متبرک می‌نمودند. امام علی علیه السلام در خطبه‌ای می‌فرماید : "الا وان الظلم ثلاثه: فظلم لایغفر، و ظلم لایترک و ظلم مغفور لایطلب. فاما الظلم الذی لایغفر، فالشک بالله؛ قال الله تعالی: "ان الله لایغفر ان یشک به ". اما الظلم الذی یغفر، فظلم العبد نفسه عند بعض الهنات. و اما الظلم الذی لایترک فظلم العباد بعضهم بعضا؛ القصاص هناک شدید... بدانید که ستم بر سه گونه است: آن که آمرزیدنی نیست، و آنکه واگذاشتنی نیست، و آن که بخشوده است و باز خواست کردنی نیست. اما آنکه آمرزیدنی نیست، همتا انگاشتن برای خداست که بزرگترین ظلمهاست! خدای در قرآن فرمود: ان الله لایغفر ان یشک به. اما ستمی که بر بنده ببخشایند، ستم اوست بر خود به برخی کارهای ناخوشایند. اما آنکه واگذاشتنی نیست، ستم کردن بندگان است بر یکدیگر که آن را قصاص است هر چه دشوارتر...

ائمه علیهم السلام در پرسش و پاسخ‌ها و مناظرات خود نیز به قرآن استناد می‌نمودند. یحیی بن اکثم از امام جواد علیه السلام درباره روایتی منسوب به پیامبر صلی الله علیه وآله سؤال می‌کند که پیامبر فرمود: "لونزل العذاب لما نجی منه الاعمر" اگر الان عذاب نازل شود کسی جز عمر از آن نجات پیدا نخواهد کرد. امام جواد علیه السلام می‌فرماید: این روایت محال است، زیرا خدای متعال فرماید: " و ماکان الله لیعذبهم وانت فیهم و ما کان الله معذبهم و هم یتغفرون" خدای خبر داده است که کسی را عذاب نمی‌کند تا وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله در میان مردم است و نیز تا وقتی که آنان استغفار خدای متعال می‌کنند .

پس از استناد به قرآن، ائمه علیهم السلام برای ایجاد مقبولیت و پذیرش عمومی، سخن خود را مستند بر روایت نبوی می نمودند. امیرالمومنین علیه السلام در تمام مواردی که از آینده و از امور پنهان خبر می داد می فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله مرا اینچنین خبر داده است؛ یا "شنیدم از پیامبر که..." . امامان دیگر نیز، سند را از طریق پدران خود به پیامبر می رساندند، مثلاً می فرمودند: سمعت عن ابی عن آبائه عن علی ابن ابی طالب قال: سمعت رسول الله... یا اخبرنی رسول الله... ائمه علیهم السلام گاهی، برای تاکید بیشتر، دقت دادن مخاطب، ایجاد آمادگی بیشتر، یا برای افرادی که درک کافی نداشته اند، یا بهر جهت، اسامی آباء شریف خود را ذکر می کردند. بمانند این روایت از حضرت امام حسن عسکری، که فرمود: حدثنی ابی علی ابن محمد، عن ابیه محمد ابن علی، عن ابیه علی ابن موسی، عن ابیه موسی ابن جعفر، عن ابیه جعفر ابن محمد الصادق، عن ابیه الباقر محمد ابن علی، عن ابیه علی ابن الحسین زین العابدین، عن ابیه الحسین ابن علی سید المستشهدین، عن ابیه امیرالمومنین و سید الوصیین و خلیفه رسول رب العالمین، و فاروق الامه، و باب مدینه الحکمه و وصی رسول الرحمه، علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم الجمیعین. عن رسول رب العالمین، و سید المرسلین، وقائد الغر المحجلین... قال: حملة القرآن المخصوصون برحمه الله، الملبسون نور الصمد... امام عسکری علیه السلام، سلسله سند این روایت را بصورت کامل، با القاب ذکر می کند که، نشان از شدت اهتمام به استناد سخن، به روایت نبوی دارد. ائمه علیهم السلام، در جایی که روایت نبوی نبوده است، و یا اینکه مستمعین شیعه، و یا از محبین، و یا معتقدین به حضرت علی علیه السلام بوده اند؛ سخن را از کلام امیرالمومنین علیه السلام نقل می کردند: "عن ابی عبدالله علیه السلام: قال امیرالمومنین علیه السلام: الا اخبرکم بالفقیه حق الفقیه؟ من لم یقنظ الناس من رحمه الله، و لم یؤمنهم من عذاب الله، و لم یرخص لهم من معاصی الله، و لم یتربک القرآن رغبه عنه الی غیره ". امام صادق علیه السلام فرمود: که امیرالمومنین علیه السلام فرموده است: بگویم فقیه واقعی کیست؟ کسی که مردم را از رحمت خدا نا امید نکند، و از عذاب خدا ایمنشان نکند، و به معصیت خدا رخصت شان ندهد، و قرآن را بخاطر دانش دیگر ترک نکند. ائمه متاخر علیه السلام سخن خود را از زبان امام رضا علیه السلام ذکر می کردند.

از آنچه ذکر شد مشخص می شود اهتمام برای استناد سخن به کسی که نزد مردم جایگاه والتری داشته باشد مورد نظر ائمه علیهم السلام بوده است تا بر مقبولیت سخن بیافزایند و در نظر شنونده بهتر جلوه کند و در او تاثیر بیشتری داشته باشند و شاید ائمه علیهم السلام خواسته اند بدینوسیله به اهل دانش پس از خود بیاموزند که ما پرتوی از انوار پیامبر صلی الله علیه و آله هستیم، شما نیز سعی کنید از فیض ما استفاده نمایید! تا آنان نیز

بیموزند که آموخته‌های خود را مستند ذکر نمایند؛ تا این دین بشکل اصیل خود، زنده و پاینده بماند. ذکر یک نمونه دیگر، شاید برای دقت دادن نگارنده و خواننده، در اهتمام استناد سخن به روایات و ترک غرور تاثیر بهتری داشته باشد.

امام حسن عسکری در تفسیر "الحمد لله رب العالمین" فرماید: جاء رجل الى الرضا عليه السلام فقال: يابن رسول الله! اخبرني عن قوله عزوجل: "الحمد لله رب العالمین" ما تفسیره؟ قال عليه السلام: لقد حدثني ابي، عن جدی عن الباقر، عن زين العابدين عليه السلام ان رجلا جاء الى اميرالمومنين عليه السلام فقال: اخبرني عن قوله عزوجل "الحمد لله رب العالمین ما تفسیره فقال عليه السلام: الحمد لله، هو ان عرف الله عباده بعض نعمه عليهم جملا، اذ لايقدرن على معرفه جميعها با لتفصيل،...

(۵) استفاده از تمثیل:

ائمه عليهم السلام برای فهمانیدن بهتر مقصود خویش به مستمعین، از تشبیه و تمثیل، استفاده بسیاری می‌بردند، تا آنان را از مراد خود آگاهتر نمایند. ائمه عليهم السلام در استفاده از تشبیهات، تمثیلات، و کنایات، فرهنگ اجتماعی زمان خود را در نظر گرفته، و آشنایی مخاطب با آن را مورد توجه قرار می‌دادند. امیر سخن، امیرالمومنین علی علیه السلام، در خطبه معروف "ششقیه" پس از بیان غضب حق خود توسط غاصبین، پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله می‌فرماید: "فرايت ان الصبر علی هاتا احجی، فصبرت و فی العین قذی، و فی الحلق شجی" پس چون نیک سنجیدم، صبر و شکیبایی بر آن را خردمندانه‌تر دیدم. پس صبر نمودم در حالی که (مانند کسی بودم که) در دیدگانم خار فرو رفته بود، و در گلویم استخوان روئیده بود. امام علی علیه السلام دوران صبر و تحمل خود را به وضعیتی تشبیه کرده است که در چشم که یکی از عزیزترین و حساس‌ترین عضو انسان است خار فرو رفته باشد و یادرگلو استخوانی بر آمده باشد که کار تنفس را مشکل کرده باشد. و آن را "کنایه" از آن دوران سخت خانه نشینی گرفته است. سپس در پایان سخن چون فردی از اهل عراق سخن آن حضرت را با نامه‌ای قطع نمود این عباس از آن حضرت تقاضا نمود که سخن را از آنجا که قطع فرموده بود آغاز نماید.

حضرت در پاسخ فرمود: هیهات یا ابن عباس!، "تلک ششقه هدرت ثم قرت" هرگز ای ابن عباس! این ششقه‌ای بود که سرکشید و در جای آرید. امام علی علیه السلام لحظه شکوای خود را تشبیه به ششقه نموده است که آن پاره گوشتی است شبیه به بادکنک که شتر به هنگام بانگ کردن و یا خشمگین شدن، از گوشه دهان بیرون کند و از زیر گلو بیرون می‌زند و با آرام گرفتن فوراً ناپدید می‌گردد. و چون مدت درنگ این پاره

گوشت، در بیرون دهان شتر اندک است و بسرعت در جای خود می‌آرامد؛ حضرت این لحظه را به آن "تشبیه" نموده است. آنچه که شاهد مثال ما است این است که، حضرت با توجه به فرهنگ آن زمان، که قوم عرب با شتر حشرونشر زیادی داشته است، از این تشبیه استفاده کرده است. امام علی علیه السلام در مورد آنانی که به دنیا فریفته گردیدند "مثل می‌آورد" و فرماید: "مثل الدنيا كمثل الحية لين مسها و السم النافع في جوفها. يهودى اليها الغر الجاهل و يحذرها اللب العاقل". دنیا همچون ماری است که؛ ظاهری خوش خط خال و نرم دارد. و درون آن زهری مرگبار است. مغرور نادان به سوی آن میل می‌کند. و خردمند دانا از آن دوری می‌گزیند. امام باقر علیه السلام همین فریفتگان به دنیا را، از بعدی دیگر، به گونه دیگر "تمثیل" می‌آورد: "مثل الحريرص على الدنيا، كمثل دودة الغر، كلما از دادت من القز عل ينفسها لفا، كان ابعدها من الخروج، حتى تموت غما". مثل حریرصان بر دنیا، مثل کرم ابریشم است. هر چه بر دور خود بیشتر بتند، خارج شدن وی سخت تر می‌گردد. تا جایی که (حریرص از غصه حرص دنیا) دق می‌کند و می‌میرد.

۶) استفاده از تاریخ :

همچون قرآن کریم و روش پیامبر صلی الله علیه وآله، ائمه علیهم السلام در تبلیغ گفتاری خود به تاریخ امت‌های پیشین، زیاد استناد می‌کردند. و در بسیاری مواقع، سخن اخلاقی خود را با ذکر یک قضیه از تاریخ گذشته ذکر می‌کردند؛ و یا پیام خود را در یک قضیه تاریخی بیان می‌کردند، بدون آن که قبل از بیان آن قضیه تاریخی، موضوعی را مطرح کنند و سپس از تاریخ برای آن استشهاد نمایند. به یک استناد امام صادق علیه السلام به یک قضیه تاریخی، برای بیان مراد تبلیغی خود، توجه می‌نماییم: روزی امام صادق علیه السلام به اصحابش فرمود: عابدی از بنی اسرائیل، مدت سه سال، پیوسته دعا می‌کرد تا خداوند به او پسری عنایت فرماید! ولی دعایش مستجاب نمی‌شد. روزی در ضمن مناجاتش عرض کرد: "یارب ابعید انا منك فلا تسمعني، ام قریب فلا تجینني" خدایا! من از تو دورم که سختم را نمی‌شنوی؟ یا تو نزدیکی ولی جوابم را نمی‌دهی؟. در عالم خواب به او خطاب کردند: مدت سه سال است که خدای را با زبانی که به فحش و ناسزا عادت کرده، و قلبی آلوده و نیت غیر صادق می‌خوانی؛ اگر دعای مستجاب را می‌خواهی زبانت را نیکو، قلبت را خداترس و نیت خود را پاک نما! تا دعایت مستجاب شود. سپس امام صادق فرمود: آن مرد بدان عمل کرد و دعا کرد خدا پسری به او عنایت فرمود .

حضرت امام صادق فرمود: یک روز حضرت موسی علیه السلام بمردی از پیروان خود گذشت که در حال سجده بود؛ از آنجا رد شد پس از انجام دادن کار خود برگشت، باهم او را در حال سجده دید. به آن مرد گفت: اگر حاجت تو بدست من بود برآورده می‌کردم. خطاب آمد: "یا موسی لو سجد حتی ینقطع عنقه، ما قبلته حتی یتحول عما اکرهه الی ما احب". ای موسی اگر آنقدر سجده کند که گردنش قطع شود از او نمی‌پذیریم، مگر آنکه قلب خود را از آنچه را که من دوست ندارم پاک کند! و آنچه را دوست دارم دوست بدارد. تاثیر این روش بیان، در شنوندگان بسیار زیاد بوده است. مخاطبین پس از شنیدن این قضایا، اگر چه گویا مخاطب مستقیم خود آنان نبوده اند؛ ولی به اندیشه و فکر وادار می‌گردند و به تأمل در عمل و رفتار خود مجبور می‌گردند. آنان بگونه ای غیر مستقیم، پیام تبلیغ را دریافت می‌کنند و با عمق جان آنرا درک می‌کنند. آنان بدون آنکه تصریح شود متوجه می‌شوند که مثلا: علت عدم استجابت دعایشان چه بوده است. استجابت دعا شرایطی دارد که پاکی قلب شرط اول آن است. باید از قبل از دعا ابتدا از بد زبانی نسبت به خدای متعال پیامبران و صالحان خود داری نمایند و...

تبلیغ رفتاری:

شاید تبلیغ رفتاری ائمه علیهم السلام، مهمترین بعد تبلیغی آنان را تشکیل بدهد. زیرا، اگر چه آنچه که ماندگار شده است و به ما رسیده است، گفتارهای ائمه علیهم السلام است که در کتب روایی و... ذکر شده است. ولی، آنچه که باعث ماندگاری این روایات شده است رفتار، کردار و تعامل ائمه علیهم السلام با مردم و مخاطبین تبلیغی خود بوده است؛ رفتاری که موجب شده است عده‌ای از جان مایه بگذارند، و در راه حفظ، انتقال و نشر روایات بکوشند، تا این روایات محفوظ مانده و به دست ما برسد. لذا نیم‌نگاهی در سه بخش، به رفتار ائمه علیهم السلام و تبلیغ رفتاری امامان معصوم می‌اندازیم:

الف) حسن معاشرت: رفتار ائمه در معاشرت با خودی‌ها و مومنین بررسی می‌شود.

ب) مواجهه با دیگران: رفتار ائمه در مقابل با فاسقان و معاندان و کفار بررسی می‌شود.

ج) الگو رفتاری: رفتار شخصی ائمه در امور، فارغ از دیگران به بررسی گذاشته می‌شود.

الگو رفتاری به رفتار ائمه علیهم السلام که دارای مخاطب بوده است و برای آموزش و تبلیغ در عمل، انجام می‌شده است می‌توان گفت.

حسن معاشرت:

آنچه که امامان علیهم السلام را، از مردم زمان خود متمایز می‌کرده است، حسن معاشرت و برخورد از روی رأفت، رحمت، نصیحت و خیر خواهی برای مسلمانان بوده است. اگرچه در بین عرب، مانند تمام اقوام بدوی، این چنین مرسوم بوده است که با توانگران و قدرتمندان، بر خوردی همراه با عجز و خشوع و تواضع داشته اند، و با زیر دستان از سر زور، خشونت، تکبر و بی‌مهری، برخورد می‌کرده اند؛ ائمه علیهم السلام با تأسی به پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله، روشی دیگری را در معاشرت، به نمایش گذاشتند. در این رویه، معاشرت و برخوردها، همراه با حسن خلق و خوشرویی با تمام مردم بوده است؛ ولی برخورد با زیردستان، تهیدستان و ناتوانان، کریمانه، و همراه با نوعی تواضع، فروتنی و محبت بوده است؛ و در مقابل برخورد با توانگران و قدرتمندان، همراه با عزت نفس و با نوعی تکبر بوده است.

تأثیر تبلیغی این نوع برخوردها، و این شیوه معاشرت‌ها، در جامعه اسلامی بسیار زیاد بوده است و موجب می‌شده است که ائمه علیه السلام، از پذیرش سخن بیشتری در بین مردم برخوردار شده و جاذبه آنان برای نشر مذهب، روز به روز افزایش یابد. به برخی از این معاشرت‌ها اشاره می‌نماییم:

معاشرت با کودکان: ائمه علیهم السلام در معاشرت با کودکان خردسال، ملاطفت و رأفت داشته‌اند و کودک را تا هفت سال سید و امیر خانه دانسته‌اند؛ و برای کودکان دارای تشخیص، شخصیت و حرمت قایل می‌شدند؛ و با سلام نمودن به آنان، این حرمت گذاری را به نمایش می‌گذاشتند. آنان دیگران را به دوست داشتن و محبت نمودن به اطفال، والگو گیری از رفتار فوق سفارش می‌نمودند: امام صادق علیه السلام در ابن زبینه می‌فرماید: حضرت موسی علیه السلام به خدا عرض نمود: "خدایا! چه عملی نزد تو شایسته‌تر است؟ پاسخ آمد: دوست داشتن اطفال! چون فطرت آنان را بر توحید خودم قرار دادم..." . امیرالمومنین فرمود: "من قبل ولده، کان له حسنه. و من فرحه، فرحه الله یوم القیامه". هر کس فرزندش را ببوسد، برایش حسنه نوشته می‌شود. و هر کس فرزندش را شاد کند، روز قیامت خدا او را شاد می‌نماید.

امام رضا علیه السلام فرمود: فردی نزد پیامبر آمد و سوال کرد: حق این فرزندم بر من چیست؟ حضرت فرمود نام نیکو، ادب نیکو و حفظ حرمت اجتماعی! امام رضا علیه السلام فرمود: وقتی به کودکان و عده‌ای دادید عمل نمایید! آنان شما را رازق خود می‌دانند، خدای متعال غضب نمی‌کند آنگونه که برای (بی‌رحمی به) زنان و کودکان غضب می‌کند. از آنجایی که کودکان پس از چند سال جوانانی برومند، و مردانی صاحب نقش در جامعه می‌شوند؛ لذا سرمایه گذاری روی آنان، بسیار سریع ثمره می‌داده است. ائمه علیهم السلام به این امر،

توجه کافی داشته اند. این سرمایه گذاری موجب پیدا شدن جوانانی با حب اهل بیت علیهم السلام؛ و یا حد اقل، بدون بغض و دشمنی، تبلیغ و شایع شده توسط بنی امیه گردید، و به این طریق، آمادگی برای پذیرش حق، و استدلالهای منطقی پدیدار گردید.

معاشرت با بردگان و خدمتگاران : در عصر و زمانی که، بردگان از جهت شخصیت اجتماعی، پایین ترین شخصیت را در اجتماع داشته اند. ائمه علیهم السلام، در معاشرت با بردگان، برخوردی همچون یک فرد با شخصیت کامل انسانی داشته اند و از این جهت تفاوتی برای آنان، با بقیه مردم قایل نمی شدند. امام رضاعلیه السلام با بردگان سیاه خود هم سفره می شد و با آنان هم غذا می شد؛ و چون برخی او را از این عمل غیر معمول، نهی می کردند می فرمود: این حرف را نزن! خدای من و آنان یکی است و مادر همه ما یکی است و پدر همه ما یکی است (و همه فرزندان آدم و حوا هستیم) و بواسطه اعمال است که جزا داده می شویم . یکی دیگر از خادمان حضرت امام رضاعلیه السلام گوید: (گاه) حضرت خود لقمه ای را درست می کرد و در آن گردو می گذاشت و به من می داد .

امام زین العابدین علیه السلام بردگان زیادی می خرید و پس از تربیت اسلامی در آخر ماه رمضان آنان را آزاد می نمود (و به این طریق ضمن تبلیغ و نشر دین عده ای مبلغ و ناشر دین نیز تربیت می نمود). روزی یکی از بردگان خود را دوبار صدا زد آن برده پاسخ نداد و در مرتبه سوم پاسخ داد. حضرت فرمود: فرزندم!؟ مگر صدایم را نمی شنیدی. عرض کرد: چرا! حضرت فرمود: چرا پاسخ نمی دادی!؟ آن بنده در پاسخ گفت: احساس امان بودن از تو. حضرت خدا را شکر نمود که بردگانش وزیر دستانش از او در امانند و خوف و وحشتی ندارند

هنگامی که یکی از کنیزان خواست برای حضرت آب برای وضو بیاورد: از روی بن دقتی، ظرف از دستش رها شد و صورت حضرت را مجروح کرد. حضرت امام زین العابدین سرش را بالا آورد. کنیز چون نگاهش به صورت شکافته و خون آلود حضرت افتاد گفت: خدای متعال می فرماید: و الکاظمین الغیظ (مومنین فرو خورندگان خشم خودند). حضرت فرمود: خشم خود را فرو خوردم.

کنیز گفت و العافین عن الناس (از بدی مردم در می گذرند). حضرت فرمود: خدا تو را ببخشد و در گذرد. کنیز عرض کرد: و الله یحب المحسنین (خدای نیکو کاران را دوست دارد). امام فرمود: برو تو را آزاد کردم . کنیزی که به امام حسین علیه السلام، یک شاخه گل هدیه داد. حضرت وی را در راه خدا آزاد کرد. سؤال کردند: که پاداش یک شاخه گل که قیمتی ندارد، آزادی نیست!! حضرت فرمود: این چیزی که خدای متعال ما

را آموخته است که فرموده است "اذا حییتم بتحیه فحیوا بأحسن منها او ردوها" هرگاه کسی شما را درود گفت شما بگونه‌ای بهتر درود گویند (درود احسن آزاد نمودن وی است). امیرالمومنین علی علیه السلام لباس گراتر را به برده جوانش می‌پوشانید و لباس ارزاتر خود برتن می‌نمود. قنبر عرضکرد: شما اولی به لباس گراترید چون منبرمی روید و برای مردم سخن می‌گویید. حضرت فرمود: توجوانی و من از خدای متعال خجالت می‌کشم خود را بر تو برتری دهم. معاشرت با ضعیفان: ائمه علیهم السلام، در برخورد با ضعیفان و نیازمندان، عطف و رحمت پیامبر گونه را به نمایش می‌گذاشتند و بدینگونه به تبلیغ و ارشاد الگو رفتارانه می‌پرداختند. امام سجاد علیه السلام هنگام دادن صدقه، صدقه را می‌بوسید و سپس به نیازمند و فقیر می‌داد. چون دلیل آنرا پرسیدند می‌فرمود: صدقه قبل از آنکه بدست نیازمند برسد، بدست خدا می‌رسد و من نه بخاطر دست فقیر بلکه بخاطر دست خدا صدقه را می‌بوسم و بدینطریق ضمن آموختن و یادآوری شخصیت آنان، بصورت عملی، توجه به نیازمندان و لزوم اداء صدقات واجب و مستحب را یاد آور می‌شد.

روزی امام سجاد علیه السلام از کنار جمعی از جدامیان که در حال خوردن غذا بودند عبور می‌کرد. به آنان سلام فرمود، آنان جواب سلام حضرت را داده و به حضرت برای صرف غذا بفرما گفتند. حضرت در حالی که قدری از آنان دور شده بود، بازگشت و به آنان فرمود: من روزه دارم ولی آنان را به منزل خود دعوت نمود و پس از صرف غذا با آنان به آنان هدایایی هم عطا نمود. امام حسن علیه السلام در حالی که با مرکب عبور می‌فرمود به جمعی از تهیدستان مدینه برخورد کرد که بر زمین نشستند و غذا می‌خوردند. چون چشم آنان به امام حسن مجتبی علیه السلام افتاد عرض کردند: ای پسر دختر رسول خدا! بفرمایید با ما غذا بخورید. حضرت از مرکب پیاده شد و فرمود: "ان الله لایحب المتکبرین" (خدای تکبر ورزان را دوست ندارد) مانند آنان بر زمین نشست و با آنان مشغول خوردن غذا شد... سپس از آنان برای وقتی دیگر، به منزل خود دعوت به عمل آورد و پس از اطعام آنان، به آنان لباس و پوشاک هدیه داد.

ملاطفت و عطف و شخصیت دادن به نیازمندان و ضعیفان موجب می‌شود که آنان به مبلغینی سیار در جامعه، برای خود آن فرد اهل عطف در بیابند. و بدینگونه، جامعه بهتر پذیرای وی، و سخنان او باشد. ائمه علیهم السلام از این امتیاز بصورت کامل بهره‌مند بودند و بسیاری از کسانی که از دیگران بی محبتی دیده بودند؛ بخاطر محبت ائمه علیهم السلام به آنان، تبلیغ کنندگان بی مزد! ائمه علیهم السلام بودند؛ که این موجب می‌شد که روز بروز بر دامنه کسانی که آماده شنیدن سخنان ائمه بودند افزوده شود. سیوطی از دانشمندان اهل سنت، در تاریخ الخلفاء روایت کرده که هنگامی امام حسن علیه السلام در مکانی نشسته بود چون خواست برود فقیری وارد شد. امام به آن مرد فقیر خوش آمد گفت و با وی ملاطفت کرد و سپس به او فرمود: "انک جلست

علی حین قیام منا افتادن بالانصراف" ای مرد! وقتی تو نشستی که ما برای رفتن برمی خاستیم آیا اجازه رفتن می‌دهی. فرد فقیر عرض کرد: "نعم یابن رسول الله!". این رفتار نشان از توجه به شخصیت اسلامی و انسانی افراد، فارغ از حیثیت اجتماعی آنان دارد.

معاشرت با مؤمنین: مؤمنین در اینجا شامل تمام اشخاص مسلمان، که عنادی با ائمه علیهم السلام نداشته‌اند می‌شود. ارتباطات ائمه با این دسته، میانگین معاشرت ائمه را تشکیل می‌دهد. ائمه علیهم السلام در معاشرت خود با مردم عادی، همان اصول رفت، رحمت و عطف را که در معاشرت با زبردستان و ضعیفان و کودکان و بردگان رعایت می‌نمودند، اینجا نیز در شکل دیگری مراعات می‌نمودند. بر اساس اصل رفت با مردم مهربان بوده و آنان را در حد توان، امید بخشیده، شاد کرده و نمی‌آزردند. بر اساس رحمت خود، بر خورد آنان با مردم، بر نصیحت و خیرخواهی استوار بوده، و در راه هدایت مردم و دور نمودن آنان از گمراهی و نادانی، و آنچه که موجب دخول مردم در عذاب می‌شده است تلاش می‌نمودند. اصل عطف نیز موجب می‌شده است که، بر نادانی‌ها و ناسپاسی‌های مردم، خشم نگرفته و برآزار آنان صبر نمایند. و برای آنان از خداوند متعال، آرزوی بخشش و مغفرت نمایند. از آنجایی که ائمه علیهم السلام، مانند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، "أسوه حسنه" بوده‌اند؛ جامع تمام فضایل اخلاقی، و ترک کننده تمام رذایل اخلاقی بوده‌اند. و چون ذکر حتی یک نمونه، برای هر یک از رفتارهای اخلاقی ائمه علیهم السلام، و آثار تبلیغی آن رفتار اخلاقی، در گنجایش این مختصر نیست، زیرا واژه‌های مثبت و منفی اخلاقی بیش از یکصد واژه‌اند. لذا تنها به چند نمونه از معاشرت‌های ائمه علیهم السلام، با دیگر مردم توجه می‌نماییم: ابراهیم ابن عباس، در صفات معاشرت و رفتار امام رضاعلیه السلام با مردم، گوید: "مارأیت ابالحسن الرضاعلیه السلام، جفا احدا بکلامه قط. و مارأیت قطع علی احد کلامه حتی یفرغ منه. و ما رد احدا عن حاجه یقدر علیها. و لامد رجله بین یدی جلیس قط. و لاتکاء بین یدی جلیس قط. و لا رایته شتم احدا من موالیه و ممالیکه قط...". هرگز ندیدم امام ابوالحسن الرضا علیه السلام، کسی را با سخن خود بیازارد. و هرگز ندیدم امام سخن کسی را قطع و کوتاه نماید، تا وقتی که گوینده خود سخن را تمام نماید. هرگز تقاضایی را که توان برآورده کردن آن را داشت، رد نمی‌نمود. هرگز پاهایش را در مقابل کسی که نشسته بود، دراز نمی‌کرد. و هرگز در مقابل کسی که نشسته بود تکیه نمی‌داد. هرگز ندیدم که یکی از غلامان یا خدمتگذاران خود را دشنام دهد و ناسزا گوید... روزی امام رضاعلیه السلام در حمام بود فردی امام را نشناخت و از امام خواست که دلاکی کند و بدنش را بساید. حضرت انجام داد در این بین با آمدن اطرافیان، امام را شناخت و شروع به عذر خواهی نمود امام او را آرام نمود و بساییدن بدن او و زدودن چرک از بدن او ادامه دارد. امام سجاده‌علیه السلام چون قصد سفر می‌کرد با کاروانی سفر می‌کرد که

او را نشناسند و در کاروان به اهل کاروان خدمت می‌کرد. یک بار در بین راه مردی به این کاروان برخورد کرد که امام را می‌شناخت از اهل قافله پرسید: می‌دانید او چه کسی است؟ آنان گفتند: نه! فردی است که از مدینه همسفر ما شده است. گفت: او علی ابن حسین علیه السلام (زین العابدین) است. دویدند و خود را بدست و پای حضرت انداختند و گفتند: ای فرزند رسول خدا! آیا می‌خواهی که ما با آتش جهنم بسوزیم؟! چرا چنین عملی را با ما انجام داده‌اید! حضرت فرمود: من یکبار با گروهی که مرا می‌شناختند مسافرت نمودم با احترام رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم نگذاشتند من در قافله خدمت کنم. لذا در کاروان‌ها بصورت ناشناس حرکت می‌کنم تا توفیق خدمت به برادران مسلمان برای من پیدا شود.

مواجهه با دیگران:

مراد از دیگران افرادی است که بخاطر رفتار و یا کردار و اعتقادات خود، نه در کنار ائمه، بلکه در مقابل ائمه قرار می‌گیرند مانند کفار، معاندین، فاسقین و ناهنجارها، بعبارت دیگر، در این مبحث به عکس العمل و واکنش ائمه در برابر کنش‌های زیر می‌پردازیم.

۱) مواجهه با آزار = آزار اطرافیان و مردم، از روی نادانی نه از روی عناد و دشمنی.

۲) مواجهه با فاسقین = کسانی که رفتار دینی و اخلاقی آنان، مخالف دستورات ائمه است. و آلوده به گناه‌اند.

۳) مواجهه با معاندین = آنانی که بر اساس عقاید خود، موافق با اسلام ولی مخالف با اهل بیت، و ائمه علیهم السلام بوده‌اند.

۴) مواجهه با کفار = آنانی که بر اساس عقاید خود مخالف اسلام و امامان بوده‌اند و یا به آن اعتقاد نداشته‌اند.

بسیاری از مردم عرب خصوصا با دیه نشینان، بخاطر جهل و نادانی، و ندانستن آداب معاشرت، و یا بخاطر ناهنجاری‌های رفتاری، ائمه علیه السلام را ناخواسته می‌آزردند. وقتی می‌بینیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را، که مردم فرستاده خدا می‌دانستند، و نمی‌گذاشتند آب وضویش بر زمین بریزد و برای تبرک می‌بردند. آنگونه مردم، باستناد آیات قرآن، آزار و اذیت می‌کردند؛ بگونه‌ای که، پیامبر را در حالی در حجره‌اش استراحت می‌کرد، از بیرون صدا می‌زدند. و نزد آنحضرت پایشان را دراز می‌کرده و سپس می‌گفتند: حدثنا یا رسول الله!؟ و... طبیعتا با ائمه علیهم السلام رفتار ناصواب‌تری را داشته‌اند. ائمه علیهم السلام در مقابل رفتار اینگونه آنان، تحمل و حلم را پیشه خود می‌کردند. و با رفتار خود، رفتار صحیح را به آنان می‌آموختند. و رفتار زشت آنان را

می‌بخشیدند، و در مقابل آزارهایشان نیکی می‌نمودند، و از خداوند برای آنان استعفار نموده و طلب بخشش می‌نمودند. تاثیر تبلیغی این رفتار ائمه علیه السلام بسیار بالا بوده است. در حدی که دشمنان را نیز، وادار به اقرار در مورد فضایل اخلاقی ائمه علیهم السلام می‌کرده است. امام زین العابدین علیه السلام فرماید: " ما تجرعت جرعه، احب الی من جرعه غیظ، لا اکافی بها صاحبها " هیچ چشیدنی‌ای را نچشیدم که، لذت بخش‌تر باشد از فرو خوردن خشمی، که من هیچ واکنشی در برابر آن انجام نداده باشم.

امام حسن علیه السلام گناه و خطای دیگران را به احسان جبران می‌کرد، از جمله آنکه؛ به گوسفندی زیبا که در خانه‌اش بود علاقه داشت. روزی دید که پایش را شکسته‌اند. از غلامش پرسید: چه کسی پای این گوسفند بی‌چاره را شکسته است. غلام گفت: من شکسته‌ام! حضرت فرمود: چرا شکستی؟! غلام گفت: برای آنکه تو را ناراحت کنم. امام تبسم فرمود و گفت: من در عوض، تو را شادمان می‌کنم. و خیر و احسان را، بر تو ارزانی می‌دارم. برو که در راه خدا آزادی! از این قبیل رفتار از ائمه علیهم السلام در برابر بستگان، اطرافیان، همسایگان، و مردم کوچه و بازار که رفتار ناروایی در برابر ائمه علیهم السلام داشته‌اند، موجب معرفت مردم به جلالت قدر ائمه، و عظمت معنوی آنان می‌شده است. و این موجب روی آوردن روز افزون مردم به ائمه علیهم السلام می‌شده است. یکی از بستگان حضرت امام زین العابدین، نزد آنحضرت آمده و ایشان را در جمع مردم دشنام داد و ناسزا گفت. حضرت در جواب او چیزی نفرمود. بعد از رفتنش؛ با صحاب روی نمود و فرمود: شنیدید چه گفت؟ اینک مایلم با من بیایید، تا پیش او رویم، جواب مرا نیز بشنوید. اصحاب عرض کردند: حاضریم، ما میل داشتیم همانجا جوابش را می‌دادی!. امام حرکت کرد و در بین راه آیه را می‌خواند: " و الکاظمین الغیظ، و العاقین عن الناس، و الله یحب المحسنین " راوی گوید: از خواندن این آیه، فهمیدیم به او چیزی نخواهد گفت. رسیدیم بمنزل آن مرد (که یکی از عموزادگان و برادر همسر امام بود) او را صدا زد. همین که آن شخص فهمید امام سجاد علیه السلام آمده، بیرون آمد و خود را آماده مقابل نموده بود. او شک نداشت که آمدن حضرت برای پاسخ دادن به جسارتهای اوست چون نگاه امام به وی افتاد فرمود: ای برادرم، آمدی نزد من و گفתי آنچه را گفתי. اگر آن زشتیها که شمرده در من هست از خدا می‌خواهم مرا بیمارزد. و اگر آنچه را که در من نیست خدای تو را بیمارزد. در این هنگام ناسزا گوینده پیش آمد و پیشانی حضرت را بوسید و گفت: آنچه را گفتم در شما نیست باینگونه نسبتها من شایسته ترم .

مواجهه با معصیت کاران:

ائمه علیه السلام، در مواجهه با فاسقین و اهل معصیت، چند دسته برخورد داشته اند:

دسته اول: گناه کاران و معصیت کاران غافل، که نمی دانستند این عمل آنان معصیت است. ائمه علیه السلام به هوشیار نمودن آنان اقدام می نمودند و آنان را از مستی و بی هوشی ای که در آن بودند بیرون می آوردند. در نهج البلاغه آمده است که: امیرالمومنین علیه السلام به خانه علاء بن زیاد حارثی، که از یاران حضرت بوده است، جهت عیادت وارد شد. دید خانه وسیعی دارد. فرمود: با این خانه می خواهی چه کنی؟ در قیامت به آن نیازندتری. آری، اگر بخواهی، می توانی با این خانه وسیع، به آخرت برسی. در این خانه مهمان داری کن! صله رحم انجام ده! و حقوق الهی را از این خانه بیرون فرست! اعلاء عرض کرد. یا امیرالمومنین! از برادرم عاصم شکایت دارم عبایی پوشیده و از دنیا کناره گیری کرده. امام فرمود او را احضار کردند چون وضع او را دید. فرمود: "یا عدی نفسه" ای دشمن خود! شیطان گمراهت نموده! چرا به زن و فرزند خود رحم نمی کنی و توجه نمی کنی؟ خیال می کنی خداوند طیبات و چیزهای حلال را برایت مباح کرده، بدش می آید از آنها استفاده کنی؟! در نظر خدا از این اندیشه خوار و پست تر هستی! عاصم گفت: پس چرا شما لباس خشن می پوشی و باغذای سخت و بی مزه زندگی می کنی؟ حضرت فرمود: وای بر تو! من مثل تونیستم. خداوند بر پیشوایان عادل لازم نموده، خود را در ردیف ضعیفان جامعه قرار دهند؛ تا این که پریشانی، بیچاره و تنگدست را نگران نسازد. در این قضیه امام علیه السلام، اولاً با صراحت، عمل ناصحیح آنان را تذکر می دهد. تا آنان را از غفلت بیرون آورد. ثانیاً، دو برادر را از افراط و تفریط باز می دارد. یکی را متوجه آخرت می کند، و دیگری را به استفاده کردن از نعمتهای دنیا، دستور می دهد، و از معصیت اعتزال و بی توجهی به زن و فرزند باز می دارد. تا اعتدال و میانه روی حاصل شود. و غرض از دنیا و آخرت حاصل شود.

دسته دوم: معصیت کارانی بودند، که از گناه بودن عمل خود آگاهی داشتند، و از گناه خود احساس شرم می کردند؛ ولی اراده کافی بر ترک گناه خود نداشتند. ائمه علیهم السلام با این عده، ضمن نهی از منکر آنان، با آنان بی مهری نمی کردند، بلکه عطوفت اسلامی را شامل آنان نیز می دانستند. بعبارت دیگر، بر خلاف دستورات خود به دیگران، که مرحله اول نهی از منکر، نشان دادن ناراحتی از عمل حرام آنان، و ترک مراوده با اهل منکر می دانستند، ولی خود طبق وظیفه الهی، نمی گذاشتند اهل گناه از رحمت الهی مأیوس و ناامید شوند. ولی در ضمن محبت، آنان را ببدی عملشان آگاه می نمودند. شقرانی مولی (نسل آزاد شدگان توسط) رسول خدا صلی الله علیه وآله گوید: روزی منصور دوانیقی به مردم صله و بخشش می داد؛ ولی من کسی را نداشتم که

واسطه شود به من هم بخشش وصله بدهد. جلوی درب قصر منصور سرگردان ایستاده بودم، ناگاه چشمم به امام جعفر صادق افتاد. و جلو رفته عرض کردم: فدایت شوم! من شقرانی آزاد شده شما خاندان رسول هستم. حضرت با من گرم گرفت و حاجت مرا پرسید، حاجتم را عرض کردم. سپس نزد منصور رفت و پس از مدتی مراجعت فرمود حاجتم را برآورده ساخت. آنگاه به من فرمود: "ان الحسن من کل احد حسن، و انه منک احسن. و ان القبیح من کل احد قبیح، و انه منک اقبیح، لمکانک منا". کار نیکو از هر کس شایسته است ولی از تو شایسته تر است. و کار زشت نیز از هر کسی ناپسندیده است، از تو اگر صادر شود ناپسندتر است چون انتصاب به ماداری. امام صادق با اینکه از شرب خمر شقرانی اطلاع داشت حاجتش را برآورد ولی وی را با کنایه از نهی از منکر هم فرمود.

دسته سوم: اهل گناهی بودند که به عمل ناشایست خود اصرار می‌ورزیدند، و در آنان خیری از ترک گناه مشاهده نمی‌شد، و یا قصد ترک گناه نداشته‌اند. ائمه علیهم السلام با این افراد، رفتار صریحتری در ترک مجالست با آنان داشته‌اند. و اگر مانند حکام و والی‌های فاسق، مجبور به ارتباط نبودند. با آنان قطع رابطه می‌نمودند. ابوهاشم جعفری گوید: امام رضا علیه السلام به وی فرمود: چرا با عبدالرحمن بن یعقوب می‌نشینی ترا دیدم با او نشسته بودی؟! جواب دادم: او از بستگان من است و دایی من محسوب می‌شود. حضرت فرمود: درباره خدا قایل به عقیده بدی است زیرا خداوند را توصیف می‌کند به صفت جسمانیت؛ یا با او بنشین ما را ترک کن و یا با ما بنشین او را واگذار عرض کردم: منکه بگفتار و طرز فکر او عقیده ندارم، آیا مراهم در این مورد گناهی است؟ امام فرمود: فکر نمی‌کنی که او مورد خشم خداوند واقع شود، تو نیز در آنجا شریک بلای او گردی. امام علیه السلام به ابوهاشم تذکر می‌دهد: اگر این معصیت، یعنی ترک نهی از منکر، و مجالست با آن فرد را ادامه بدهی، حق همنشینی با ما را نداری! آنچه اینجا مهم است این است که واکنش ائمه علیهم السلام در برابر کسانی که آلوده به معصیت بوده‌اند واکنش متناسب با عمل فرد، و براساس دستورات اسلام بوده است. و هرگز ائمه علیهم السلام در برابر اهل معصیت، هر چند که اصرار به عصیان خود داشته باشند، رفتاری نمی‌کردند که خود آن رفتار، خود یک معصیت دیگری، مانند غیبت، تهمت، و آزار بدنی وغیره باشد.

مواجهه با معاندین:

ائمه علیهم السلام در مواجهه با معاندین و مخالفین نیز، رفتار بسیار ملایمی داشته‌اند، و بدی آنان را به خوبی، ناسزا و دشنام آنان را به مهربانی، و کینه آنان را به عذوفت، و آزار آنان را با حلم پاسخ می‌دادند. رفتار امامان

علیه السلام، در افراد و گروههای متفاوت، دارای تاثیر متفاوت بوده است. گاه مانند خوارج رفتار عطف‌آمیز امام علی علیه السلام با آنان، نه تنها تاثیری در هدایت آنان نمی‌گذاشت؛ بلکه بر لجاجت و عناد خود می‌آفرزیدند. شهید مطهری در سیری در سیره ائمه علیه السلام آورده است: روزی امیرالمومنین علیه السلام بالای منبر بود یک کسی سوالی کرد. امام بالبداهه، جواب بسیار عالی داد که اسباب حیرت و تعجب همه شد. و مردم تکبیر گفتند. یکی از خوارج آنجا بود گفت: "قاتله الله کافرا ما افقهه!؟" خدا بکشدش این کافر را، چقدر داناست؟! خواستند بریزند بر سر او. حضرت فرمود: چکارش دارید یک فحش به من داده حداکثر یک فحشی به او بدهید. رفتار ائمه علیهم السلام با این افراد اگر چه تاثیر تبلیغی خود را نمی‌گذاشت، ولی ائمه علیهم السلام باز با این دسته افراد که بسیار اندک بودند اینگونه رفتار را ادامه می‌دادند.

دسته دوم: کسانی بودند که رفتار فوق، موجب دگرگونی سریع در این افراد نمی‌شد، ولی ناچار در زمان حیات آن امام، یا پس از شهادت امام، زبان به ذکر فضایل آن امام گشوده و به آن اقرار می‌کردند. در تاریخ ابن کثیر آمده است که مروان بن حکم را دیدند بر جنازه امام حسن علیه السلام گریه می‌کند. امام حسین به او فرمود: آیا می‌گیری حال آنکه با او آن چنان نمودی، و چشاندی آنچه را که چشاندیدی؟! مروان گفت: من این کار با کسی کردم که حلیم تر از کوه بود. تاثیر این اقرارهای پشت سر، حتی در جمع‌های خصوصی، در دراز مدت دارای اثر تبلیغی برای مذهب و اهل بیت بوده است.

و بالاخره دسته آخر، که این روش برخورد، در آنان تاثیر خوب و سریع گذاشته است، و آنان را شرمنده کرده و موجب دگرگونی کامل آنان می‌شده است. در تاریخ نمونه‌های از این قبیل، بسیار ذکر شده است. که به یک نمونه آن اشاره می‌کنیم: مردی از اهل شام می‌گوید: من هنگامی که به مدینه رفتم مردی را دیدم که بر استری سوار است که (جلالت و عظمت او باعث شد که احساس کردم) زیباتر و خوش لباستر از او ندیدم، و مرکبی هم بهتر از مرکب او مشاهده نکرده‌ام. من از آن مرد خوشم آمد. از شخصی پرسیدم: این مرد کیست؟! گفتند: حسن ابن علی بن ابی طالب است؛ در این وقت سینه‌ام پر از بغض و کینه شد. و نسبت به علی ابن ابیطالب حسد بردم که فرزندی اینگونه داشته باشد. نزد او رفتم و شروع کردم به دشنام او و پدرش، تا جایی که می‌توانستم، چون سختم تمام شد (منتظر عکس العمل او بودم) آن حضرت روبه من کرد و فرمود: "احسبک غریبا؟" گویا در این شهر غریب هستی؟ جواب دادم: آری! فرمود: "فان احتجت الی منزل؟ انزلناک. او الی مال؟ آسیناک. او الی حاجه؟ عاوناک". اگر جایی برای استراحت نیاز داری؟ به تو منزل دهیم. و اگر نیاز به مالی داری؟ به تو بدهیم. و اگر نیاز دیگری داری، کمکت کنیم؟ شرمنده شدم، و از کرم او و اخلاقیش، تعجب کردم! من از نزد آن حضرت رفتم، در حالی که احدی در روزی زمین نزد من محبوبتر از حسن ابن علی علیه السلام نبود.

مواجهه با کفار:

ائمه علیهم السلام در مواجهه و برخورد با کافرین، رفتاری متفاوت با رفتار با مسلمین داشته‌اند. اگر در برخورد با مسلمانان، محبت و عطوفت خود را، در هر حال نثار آنان می‌کردند؛ در برخورد با کافرین، اگر محبت و احسان، دارای اثر تبلیغی بوده است، و موجب جذب آنان به اسلام می‌شده است، به آنان احسان و محبت می‌کردند. ولی در جایی که این اثر را نداشته است، ائمه به آنان محبت و عطوفت روا نمی‌داشته‌اند. زیرا محبت و نیکی به کفار، که اثر نیکی نبخشد، در واقعی نیکی نیست بلکه بدی است به جامعه اسلامی و شخص وی، به صورت نیکی! البته حقیقت این است که اکثر احسان‌ها و محبت‌ها، اثر نیک خود را می‌بخشند؛ و لذا ائمه علیهم السلام، به آنان نیز احسان و رحمت خود را شامل می‌دانستند؛ و بسیاری از بدیهای آنان را نیز با بزرگواری خود گذشت می‌کردند. به یک روایت از برخورد همراه با حلم امام باقر علیه السلام، با یک فرد نصرانی، که در نهایت نصرانی از این همه لطف حضرت شرم‌منده شد و این امر موجب اسلام آوردن فرد نصرانی شده است توجه نمایید: قال له نصرانی: انت بقر؟ قال علیه السلام: انا باقر، قال النصرانی: انت ابن الطباخة؟! قال علیه السلام: ذاک حرفتها، قال النصرانی: انت ابن السود الزنجیه البذیه!! قال علیه السلام: ان كنت صدقت غفرالله لها و ان كنت کذبت غفرالله لک! قال فاسلم النصرانی نگاهی اجمالی به تاثر تبلیغ گفتاری و رفتاری ائمه علیه السلام با نگاهی اجمالی به تاریخ اسلام، تاثر تبلیغ گفتاری و رفتاری ائمه علیهم السلام را در می‌یابیم. در حالی که بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله تعداد شیعیان، به انگشتان دست هم نمی‌رسید. رفتار علی علیه السلام چنان دارای تاثیر بود که، بعد از ۲۵ سال، آنگونه مردم برای بیعت با امیرالمومنین علیه السلام اجتماع نمودند، و با وی بیعت کردند. و اگر معاویه، بهمراهی زر و زور و تزویر، و با جهالت مردم شامات، آنچنان حکومتی را پی ریزی کرد که امام حسن و امام حسین علیهما السلام به شهادت رسیدند، و در منابر و بعد از نماز، مردم امام علی علیه السلام را لعن می‌کردند؛ رفتار تبلیغی امام زین العابدین، آنگونه بود، که عمر ابن عبدالعزیز، لعن علی را ممنوع می‌کند، و فدک را از مروانیان گرفته و بر می‌گرداند. فدکی که بر گردانیدن آن، بمعنی ابطال خلافت ابابکر، و اثبات ادعای فاطمه و علی علیهما السلام است. رفتار تبلیغی امامان، آنگونه بوده است که، بنی العباس علت قیام خود را، از بین بردن امویان و "لرضا من آل محمد" یعنی خوشنودی آل پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر می‌نمایند. و مامون برای کسب هویت و قدرت امام رضا علیه السلام را دعوت نموده و اعلام می‌کند که می‌خواهد خلافت را به وی واگذار نماید؟! و بالاخره، تاثر رفتار و گفتار ائمه علیهم السلام آنچنان بوده است که، اگر بعد از پیامبر از میان هر یکصد هزار نفر مسلمان جزیره العرب کمتر از یک نفر به خلافت علی ابن ابی طالب علیه السلام معتقد بود؛ امروزه نزدیک به یک چهارم جمعیت بیش از یک میلیارد مسلمان، به خلافت

بلافصل علی علیه السلام اعتقاد داشته، و خود را شیعه می‌نامند (چه شیعیان اثنی عشری، یا زیدی، اسماعیلیه، بهره، و...) این نشان از موفقیت ائمه علیهم السلام در تبلیغ، و تأثیر تبلیغ گفتاری و رفتاری ائمه علیهم السلام در بین مردم می‌باشد.

الف - آموزش تبلیغ

تبلیغ رسالات الهی، هدف مهم انبیاء و ائمه علیهم السلام بوده است. ائمه علیهم السلام در تبلیغ های خود، نشر حقایق دین اسلام، جلوگیری از انحراف، و کج روی مسلمانان را مد نظر می‌دادند. آنان در این راه، ضمن آنکه خود، بدون واسطه، به تبلیغ دین می‌پرداختند؛ با واسطه، از طریق اصحاب و شاگردان نیز، امر تبلیغ و ارشاد مسلمانان را پی می‌گرفتند. تربیت مربی اسلامی و مبلغ یکی از اهداف ائمه علیهم السلام در پرورش شاگرد بوده است. مثلاً امام جعفر صادق علیه السلام که حدود چهار هزار شاگرد در دانشگاه اسلامی خود تربیت می‌نموده است؛ علاوه بر اینکه اولاً و بالذات، هدایت خود این شاگردان را در نظر داشته است؛ هدایت کل امت اسلامی را نیز، با واسطه این شاگردان و دانشجویان خود، در مد نظر آن حضرت بوده است. در این آموزش‌ها امام صادق علیه السلام همچون دیگر ائمه علیهم السلام علاوه بر آنکه "چه گفتن" یعنی محتوای تبلیغ را می‌آموخته است؛ "چگونه گفتن" را که همان روش تبلیغ است، به آنان یاد می‌داده است.

ویژگی‌های مبلغ نزد ائمه علیه السلام:

سخن از روی علم:

داشتن بینش و دانش لازم در محتوایی که فرد مبلغ دینی در آن زمینه به تبلیغ و ارشاد می‌پردازد، شرط نخست قدم گذاشتن در این راه است. هنگامی که خدای متعال خطاب به انسانهای دیگر می‌فرماید: "اگر پیامبر صلی الله علیه وآله، در رسانیدن پیام الهی، از خود نیز چیزی ببافد (و بیافزاید) - هر آینه او را با قدرت و سختی و شدت می‌گرفتیم - سپس رگ جان دل او را می‌بریدیم"؛ پس حساب دیگر افراد، کاملاً روش و واضح است. لذا ائمه علیهم السلام اصحاب خود را، به کسب دانش لازم، در آن زمینه‌هایی که در آن وارد می‌شوند، امر می‌فرمودند. به برخی از این زمینه‌ها اشاره می‌نماییم:

۱- دانش در تبلیغ عملی: اینگونه نیست که آگاهی، دانش و بصیرت تنها شرط تبلیغ گفتاری باشد. بلکه برای رفتار و تبلیغ رفتاری نیز، فراگیری دانش لازم، شرط است. عن ابی عبدالله علیه السلام: "من عمل

علی غیر علم، کان مایفسده اکثر مما یصلح " امام صادق فرمود: کسی که بدون علم عمل و رفتار نماید، فساد کار او بیشتر از درستی کار او خواهد بود. امام علی علیه السلام نیز در این رابطه می فرماید: کسی که بدون علم عمل نماید، مانند کسی است که به بیراهه می رود. که هر چه بیشتر رود، دورتر می شود.

۲- تفسیر قرآن: داشتن علم در تفسیر قرآن، برای ورود در این حوزه یکی از ضروریات پذیرفته شده دین اسلام است تا جایی که امام رضا علیه السلام از آباء خود روایت فرموده است که خدای متعال در حدیث قدسی می فرماید: " ما آمن بی من فسر برایه کلامی " به خدایی من ایمان ندارد کسی که کلام مرا برای خود تفسیر نماید.

۳- حکم و قضاوت بین مردم: عن ابی عبدالله الصادق علیه السلام: " من حکم برایه بین الاثنین، فقد کفر. و من فسر آیه من کتاب الله، فقد کفر ". هر کسی بین دو نفر حکم دهد و قضاوت نماید برای خود، کافر شده است. و هر کس قرآن را برای خود تفسیر نماید، کافر شده است.

۴- بیان احکام الهی: قال الباقر علیه السلام " من افتی الناس بغير علم و لاهدی من الله لعنته ملائکه الرحمه و ملائکه اعذاب و لحقه وزر من عمل بفتیاه ". امام باقر علیه السلام فرمود: هر کسی که بدون علم فتوا بدهد (و بخیال خود حکم الهی را ذکر نماید) ملائکه رحمت و عذاب او را لعنت می کنند، و گناه هر کسی که به فتوای او عمل کرده است، بر گردن اوست.

۵- پاسخ به سوالات مردم: " قال ابو عبدالله علیه السلام: " ان من اجاب فی کل ما یسئل عنه لمجنون ". هر کسی که پاسخ هر آنچه را که از او پرسیده می شود بدهد دیوانه و مجنون است.

۶- خطابه و مناظره در بحث خود گذشت.

۷- و بالاخره امر بمعروف و نهی از منکر: که شرط علم تامل به معروف و منکر از بدیهیات فقه اسلامی است.

آنچه که عیان است این است که تبلیغ مبلغ دینی در هر رشته ای که می خواهد باشد، باید مبتنی و مستند به کتاب خدا و گفتار ائمه معصومین علیهم السلام باشد. و این سخن امام زین العابدین علیه السلام، وظیفه ما را، در هر رشته ای که می خواهیم تبلیغ کنیم، روشن می سازد: " لیس لك ان تتكلم بما شئت، لان الله عزوجل قال: و لاتقف ما لیس لك به علم ". تو نمی توانی هر چه می خواهی بگویی زیرا خدای متعال در قرآن فرموده است " چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن "

شرح صدر:

شرح صدر، به معنی ظرفیت روحی بسیار وسیع، و تحمل فوق العاده‌ای است که، برای درک صحیح، و رسانیدن پیام الهی، و دستورات اسلامی مورد نیاز است. این شرح صدر اسلامی، اگرچه اکتسابی است، که توسط پیام رسانان اسلامی، باید کسب شود. ولی تفاوتی که، با دیگر صفات این مجموعه دارد این است، که این ویژگی باید از جانب خدای متعال، به پیام رسان ارزانی داشته شود و نیرویی است که خدای متعال در اختیار هر که بخواهد (از مومنین) قرار می‌دهد. امام صادق علیه السلام در معنی شرح صدر می‌فرماید: "ان الله عزوجل یقذف نورا فی قلب المومن، فینفسح بذلک قلبه، و یشرح للتسلیم لله و الثقه به، و السکون الی ما و عده، حتی یطمئن الیه" یعنی خدای متعال در قلب مومن نوری را می‌تاباند که بدان قلب او گشاده گردد، و باز شود برای تسلیم در برابر خدا و اطمینان به او و آرامش یافتن و یقین داشتن و عده‌های الهی در مقابل سعه صدر ضیق صدر است که بمعنی نداشتن درک صحیح اسلامی از دین، در برخورد با مسایل اجتماعی، اعتقادی، و حتی سیاسی است. برخورد متجحرانه و تنک نظرانه با مردم، از جوانان، و نوجوانان، و افراد خاطی از مسلمانان، و اهل مذاهب دیگر اسلامی، از مصادیق ضیق صدر است. ائمه علیهم السلام بر خورد مناسب مبلغ اسلامی را، با هر پدیده‌ای سفارش می‌کردند، لذا افرادی که دارای درک صحیح از برخورد مناسب، با پدیده‌های مذکور نبودند، ائمه علیهم السلام، آن را از تبلیغ، و رودر رو شدن با آن پدیده‌ها، نهی می‌نمودند (که در بحث مناظره به آن اشاره شده است). امام صادق علیه السلام در زمینه شرح وضیق صدر می‌فرماید: "بدانید! چون خدای متعال در باره بنده اش اراده خیر نماید، او را شرح صدر عطا می‌فرماید، و او به آن زبانش گویای حق، و قلبش با حق گره و پیوند خواهد خورد و پیرو حق خواهد شد، و به آن عمل خواهد نمود. و اگر (بخاطر اعمال و رفتار بنده) اراده خیر به او نداشته باشد او را به خودش واگذار می‌کند. صدرش را تنگ و بسته خواهد نمود. اگر حق بر زبانش جاری شود، قلبش با آن پیوند نخواهد داشت. و چون قلبش با آن پیوند نداشته باشد، به آن عمل نخواهد نمود ..."

دعوت با عمل:

از آنجایی که تبلیغ مبلغ اسلامی، نشر دین و تعالیم اسلامی است، و این تعالیم و احکام اسلامی برای همگان، از گوینده و شنونده تبلیغ

است. لذا ائمه علیهم السلام، گویندگان را به رعایت دین و تقوای الهی، و دعوت با عمل سفارش بسیار می‌کردند. آنان دعوت عملی را دارای کارایی بیشتری دانستند. تا آنجا که امام صادق علیه السلام تبلیغ را به

عمل می‌داند و می‌فرماید: "کونوا دعاه الناس باعمالکم و لاتکونوا دعاه بالسنتکم". مردم را بغیر زبانتان بر رفتار نیک فرا خوانید و ارشاد نمایید و با زبان خود مردم را دعوت به خیر تبلیغ ننمایید. امام امیرالمومنین علی علیه السلام در خطبه‌ای می‌فرماید: "ایها الناس، انی والله ما احتکم علی طاعة، الا و اسبقکم الیها. و لانهاکم عن معصیه، الا اتناهی قبلکم عنها". ای مردم سوگند به خدا من شما را اطاعتی تشویق نکردم مگر آنکه خودبه آن پیشی گرفتم، و از معصیتی نهی نکردم مگر آنکه پیش از شما از آن پرهیز کردم. قال ابو عبدالله الصادق علیه السلام: "کونوا دعاه للناس بغیر السنتکم. لیروا منکم الورع و الاجتهاد و الصلاة و الخیر، فان ذالک داعیه". مردم را (بسوی مذهب خود) بخوانید بدون زبان خود، تا از شما تقوی، اجتهاد و تلاش، نماز و اعمال نیک ببینند، این خود (مردم را به راه شما) دعوت کننده است. دو صد گفته چون نیم کردار نیست.

اخلاص در نیت :

آن چیزی که موجب کار آیی سخن سخن ور دینی می‌شود، خلوص نیت سخن ور است. پس سخنی که از دل برخاسته باشد، بر دل خواهد نشست. ولی سخنی که از دل سخنور برخاسته باشد، هر چند با کلمات زیبا، و بشکل دلنشینی بیان شده باشد. از گوشها فراتر نخواهد رفت و تاثیر خود را بر قلب مخاطبین نخواهد گذاشت. چه زیبا تشبیه کرده‌اند سخن را، به تیری که از چله کمان خارج شود. همانگونه که تیر برای برد بیشتر، و نفوذ عمیقتر، بیش از نیاز بکمان بزرگ و زیبا، یا تیر بزرگ خوش نقش، نیاز به کشش بیشتر چله کمان دارد، سخن نیز، بیش از نیاز به زیبایی بیان، یا ظواهر سخنور، نیاز به خلوص نیت سخنور دارد. همانگونه که هر چه بازوی کماندار قوی‌تر باشد و آنرا بیشتر بکشد، تیر اثری قوی‌تر دارد، هر چه اخلاص و اعظ بیشتر باشد، اثر سخن بیشتر و عمیقتر است.

امام علی علیه السلام در حکمت‌های منسوب به ایشان فرمایند: "الکلمه اذا خرجت من القلب، وقعت فی القلب. و اذا خرجت من اللسان، لم تجاوز الاذان". هرگاه سخنی او دل برخیزد دل می‌نشیند و هرگاه از زبان بیرون آید از مرز گوشها در نگذرد و نیز فرموده است: "اذا طابق الکلام نیه المتکلم قبله السامع، و اذا خالف نیه لم یحسن موقعه من قلبه" (غرر الحکم ۴۱۷۳) هرگاه سخن گویند با نیت او همگون گردد شنوند گفتارش را می‌پذیرد و هرگاه گفتار ناهمگون با نیت او باشد گفتارش بخوبی در دل شنونده نمی‌نشیند. موانع اخلاص نیت مبلغ دینی، ریا، عجب، انگیزه کسب مال، مقام و غیره است که مبتنی بر خود محوری و خود پرستی است و با اصل دین محوری و خدای پرستی؟ منافات دارد

نرمی گفتار:

چگونگی بیان، نرمی گفتار، و لحن ملایم در سخن، یکی از اصول مهم خطابه است، که در علم روانشناسی برای آن تاثیر بسزایی قایل شده‌اند. تا حدی که شصت در صد اهمیت را برای چگونگی بیان، و چهل در صد اهمیت را برای لفظ و کلمات، دانسته‌اند. ائمه علیهم السلام پیروان را به این مهم، توجه کافی می‌دادند، تا جایی که امام باقر علیه السلام به یکی از اصحاب خود فرموده‌اند: "یا اباعبیده! انا لانعد الرجل فینا عاقلا، حتی يعرف لحن القول". ای اباعبیده! ما فرد را در میان خود مان عاقل نمی‌دانیم مگر وقتی که (لحن قول) و چگونگی بیان سخن را بداند.

حضرت علی علیه السلام نیز، سفارش زیادی به نرمی سخن دارد، تا جایی که در روایتی حضرت می‌فرماید، آنچه‌ان با مردم بنرمی سخن بگویید، که گویا حاجتمند و نیازمند مردم هستید. امام صادق علیه السلام فرماید: "کان المیرالمومنین علیه السلام یقول: لیجمع فی قلبک، الافتقار الی الناس، و الاستغناء عنهم، فیکون افتقارک الیه، فی لین کلامک و حسن بشرک. و یکون استغنائک عنهم فی نراهه عرینک و بقاء عزک". امیرالمومنین علیه السلام همیشه می‌فرمود: همیشه در قلب خود، دو احساس متضاد را با هم داشته باش. نیازمندی به مردم، و بی‌نیازی از مردم، پس نماد نیازمندی تو در نرمی سخن، و گشاده رویی توست و نماد بی‌نیازی‌ات از مردم، در حفظ آبرو و بقای عزت توست.

و قال علی علیه السلام: "عود لسانک لین الکلام، و بذل السلام، یکثر محبوبک، و یقل مبغضوک". امام علی علیه السلام می‌فرماید "زبان‌ت را با نرمی گفتار، و ابتدا کردن به سلام، عادت ده! تا دوستان‌ت بیشتر، و دشمنان‌ت کمتر شوند. هنگامی که خدای متعال به پیامبرش صلی الله علیه وآله، که اصحابش بعنوان تبرک آب وضویش را نمی‌گذاشتند به زمین برسد، و بعنوان تبرک می‌بردند، می‌فرماید: "لو کنت فظا غلیظا القلب لانفضو من حولک" و فرماید: "و اخفص جناحک لمن اتبعک من المومنین". اهمیت نرمی سخن مبلغان دینی که قداست پیامبر را برای پیروانش دارا نیستند، بیشتر آشکار می‌شود.

شجاعت

شجاعت برای مبلغان، به شرط آنکه بر اساس عقل و شرع باشد، و رنگ تهور به خود نگیرد، امری لازم و ضروری است. زیرا تبلیغ دینی، سخن گفتن از دین خداست. و اوامر و نواهی الهی، مخالف هوا و هوس مردم، خصوصا صاحبان زور و تزویر است، و لاجرم مخالفت آنها را به همراه دارد. لذا مبلغ باید با شجاعت کامل پس از بصیرت و خودشناسی، حرف حق را بیان نماید. و در بیان رسالت‌های الهی (رسالات الله) به خلق خدا،

تنها از خدا می ترسد و از غیر او ترسی ندارد. ائمه علیهم السلام ضمن طرد تهور و بی باکی غیر عاقلانه، درهنگام بیان او امر و نواهی دستورات الهی، ترسیدن از غیر خدا را، نفی می کردند. آنان ترک بیان حق، بخاطر حفظ مال و جان، و ترس از کم شدن روزی و درآمد را، از جانب علمای دین، عامل هلاکت امت های گذشته می دانسته اند. قال علی علیه السلام: "انه لم يهلك من كان قبلکم من الامم، الابحیث ما اتو من المعاصی، و لم ینهمم الربانیون و الاحبار، فلما تمادوا فی المعاصی، و لم ینهمم الربانیون و الاحبار، عمهم الله بعقوبه. فامروا بالمعروف و انهو عن المنکر! قبل أن ینزل بکم مثل الذی نزل بهم. اعلموا ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر، لایقربان من اجل و لاینقصان من رزق، فان الامر ینزل من السماء الی الارض کقطر المطر، الی کل نفس او اهل او مال". امیرالمومنین علیه السلام فرمود: امت های پیشین هلاک نشدند، مگر بخاطر نافرمانی خدا و نهی نکردن علما و دانشمندان!، پس چون در معصیت غوطه ور شدند، و علماء و دانشمندان آنانرا باز نداشتند، خدای همه آنان را عقوبت فرمود. پس به خوبی ها و واجبات امر نمایید، و از بدی ها و محرمات مردم را باز دارید!، قبل از آنکه خدای با شما آن کند، که با امت های پیشین کرد. بدانید امر به معروف و نهی از منکر، اجل و مرگ را نزدیک نمی سازد، و روزی را کم نمی سازد، (پس به وظیفه خود عمل نماید، و نهراسید!، زیرا) مرگ و مصایب و روزی هر کسی، از جانب خدا مقدر شده است، مانند بارانی که فرود می آید. امیرالمومنین علیه السلام در جای دیگر فرماید: واداشتن مردم به خوبی ها، و بازداشتن آنان از بدیها، نزدیک سازنده اجل، و دور سازنده روزی نیست. (پس به آن اهتمام ورزید! که خدای) ثواب شما را چند برابر، و پاداش شما را زیاد می سازد. و بهتر از این دو سخن مطابق عدل در برابر زمامدار ستمگر است.

ساده زیستی:

یکی از رفتارهایی که ائمه علیهم السلام برای تاثیر بیشتر سخن، اصحاب خود آنانرا به آن تشویق می کردند، ساده زیستی و زندگی مانند متوسط مردم بوده است. ائمه علیهم السلام آنانرا از زندگی اشرافی و تجملی نهی می نمودند. شاید به این خاطر که زندگی تجملی، آنان را از مخاطبین که عمدتا از قشر متوسط یا ضعیف بوده اند دور می کرده، سخنان و پیام های تبلیغی شان را کم تاثیر می کرده است. رفاه، برخورداری از تنعمات مادی، زندگی متفاوت با عموم مردم، همچون عایقی مانع از دریافت پیام تبلیغ، حتی اگر بازگویی پیام الهی باشد، از جانب مردم می گردد. در کتب روایی و رجالی آماده است امام باقر علیه السلام، به محمد بن مسلم بن ریاح، یکی از اصحاب و راویان جلیل القدر، که مالدار بوده و گله های دام او را چوپانانش مراقبت می کردند، فرمود: "تواضع یا محمد!" فروتنی پیشه کن ای محمد!، محمد بن مسلم که بزرگ قوم خود بود، و از این راه زندگی اش تامین بوده است، چون از مدینه به کوفه بازگشت، زنبیلی از خرما و ترازویی برداشت و بر در

مسجد کوفه نشست و مشغول خرما فروشی شد. قومش چون خبردار شدند، دور او را گرفتند و گفتند: این کار تو دور از شأن ماست! محمد گفت: مولای من مرا امر فرموده بچیزیکه من از آن دست برنخواهم داشت. گفتند: اگر ناچار می‌خواهی کسبی کنی پس در دکان بنشین و آرد فروشی کن! محمد بن مسلم پس از پایان بردن خرما فروشی در آن روز، پیشنهاد مردان قومش را قبول کرد.

وقار:

وقار یکی از صفات برجسته‌ای است که، ائمه علیهم السلام اصحاب خود را به اکتساب آن سفارش می‌کردند. اهمیت وقار در حدی است که وقتی از امام سوال می‌کنند زیباترین خصلت انسانی چیست؟ حضرت سه خصلت ذکر می‌کند که نخستین آن وقاری است که خوف همراه آن نباشد: "وقار بلا مهابد". امام صادق علیه السلام در نامه‌ای نسبتاً مفصل، که به اصحاب خود می‌نویسد، بعد از آغاز با نام خدا و آرزوی سلامتی آنان، می‌فرماید: "و علیکم بالدعۃ و الوقار و السکینه! و علیکم بالحیاء! ایاکم و ممایه اهل الباطل! و علیکم بهدی الصالحین و وقارهم! و سکینتهم و حلمهم و تغشعهم" و بر شما باد به طمانینه (راحتی) و وقار و آرامش! و بر شما باد به حیاء! بپرهیزید از بدخلقی و درگیری با اهل باطل! و بر شما باد به رفتار صالحان، از وقار، و آرامش، و حلم و تواضع آنان. از این روایت، و روایات این باب، فهمیده می‌شود، حضرت امام صادق علیه السلام مبلغین را از جوش زدن، و حرص خوردن، و درگیر شدن با اهل باطل، بازداشتند. بلکه آنان را به "الدعۃ" یعنی راحت و رلکس بودن، همراه با وقار و سکینه، و حلم و خشوع، سفارش نموده‌اند. و در همین روایت شریفه، حضرت سفارش فرموده اند که، با اهل باطل مجامله، یعنی حسن برخورد و احوالپرسی داشته باشید! که حضرت این را از نشانه‌های وقار عالم شیعه دانسته است. امام صادق علیه السلام به یکی از اصحاب خود به نام عبدالله این جندب که از مبلغین اسلامی نیز بوده است، در ضمن سفارش‌های زیادی که، برخی ناظر به روش، و برخی ناظر به محتوای تبلیغ است، می‌فرمایند: "ولانکن فظا غلیظا!، یکره الناس قریبک. و لاتکن و اهناء!، یحقرک من عرفک". نه آنگونه تند خو و خشک باش، که مردم از تو اجتناب ورزند! و نه آنگونه خود را سبک و پست بدار، که هر که تو را شناسد تحقیرت نماید!

وقار و مزاح:

در روایات ائمه علیهم السلام دو عامل را ذکر کرده اند که، بیشتر موجب از بین رفتن وقار انسانی می‌شود. نخستین آن "مراء"، یعنی بحث کردن، و درگیر شدن با دیگران است. و دوم مزاح و شوخی کردن با مردم است.

امام صادق علیه السلام فرماید: "لاتمارا، فیزهب بهاؤک. و لاتمازح!، فیجترء علیک". مرء و جدال با مردم منما!، که ارزش و قیمت تو کاهش پیدا می‌کند. و مزاح نکن! که (بواسطه از دست دادن وقار) بر تو جرأت پیدا می‌کنند.

و نیز امام صادق علیه السلام به حمران ابن اعین، یکی از مبلغین قوی اسلامی و یکی از صحابه خود، فرماید: "ایاک والمزاح! فانه یذهب هیبة الرجل و ماء وجهه". بپرهیز از مزاح! که هیبت مرد را کاهش داده، و آبروی او را می‌برد. آنچه که از جمع روایات این باب روایی استفاده می‌شود، این است که، دستورات فوق، بعلاوه دستوراتی که ائمه علیهم السلام اصحاب را، به مزاح کردن با یکدیگر امر می‌کردند، و مزاح را از حسن خلق می‌دانستند؛ به این معنا است که، اصحاب با یکدیگر مزاح نمایند، تا روحیه شاد خود را حفظ نمایند. ولی با مردم و مخاطبین خود مزاح ننمایند تا وقار آنان محفوظ مانده، و برای سخن آنان تاثیر باقی بماند. و یا اینکه مزاحی منع شده است که به هم بخندند و شوخی کنند (و سر به سر یکدیگر بگذارند) که موجب کدورت می‌شود. ولی با هم خندیدن! به لطیفه‌ای که گفته شود، حتی اگر از جانب مبلغ هم باشد، و حتی هنگام خطابه! اشکالی نداشته باشد. زیرا منافاتی با وقار، و حفظ آبرو و متانت، ندارد.

ظاهر مناسب:

رعایت ظاهر مناسب و مورد پسند دریافت کنندگان پیام تبلیغ، یکی از اصول ضروری تبلیغ است. در مقابل عدم رعایت ظاهر مناسب، بگونه‌ای که موجب گریز مخاطبین، یا بی‌اعتنایی آنان شود، از تاثیر تبلیغ کاسته یا بی‌تاثیر می‌نماید. ائمه علیهم السلام اصحاب خود را به رعایت ظاهر مناسب نیز سفارش می‌کردند. رعایت لباس مناسب، نظافت و نظم موی سر و صورت، در هنگام برخورد با برادران مؤمن، مورد سفارش بوده است. امام صادق علیه السلام فرمود: "البس و تجمل! فان الله جمیل، و یحب الجمال، و یحب ان یری اثر نعمه علی عبده". لباس زیبا و مناسب بپوش! خدا زیباست، و زیبایی را دوست دارد. و دوست دارد آثار نعمتهایی که بر بنده‌اش عطا فرموده است را ببیند.

از حضرت سؤال کرده‌اند: چگونه آثار نعمت را ظاهر نماییم؟ حضرت فرمود: با پوشیدن لباس مناسب، و استعمال عطر، گچ کاری کردن منزل. امام صادق علیه السلام در توضیح لباس مناسب، فرمود: بهترین و مناسبترین لباس، لباس معمول زمان، برای هر صنفی است.

گاهی به امام صادق علیه السلام عرض می کردند: امام علی علیه السلام، لباس پشمینه، ارزان و کوتاه می پوشید؟! حضرت می فرمود: در آن زمان کسی به امام ایراد نمی گرفت. چون لباس متعارف آن زمان، برای نیازمندان بود. ولی امروزه لباس متعارف، پنبه ای است .

حب مردم:

یکی از ویژگی های ائمه علیه السلام، علاقه به مردم، و علاقه به نجات آنان از جهل و غفلت و نادانی، و بیرون نمودن از خود پرستی و ظلمت، بسوی نور و خداپرستی و اخلاق نیکو، بوده است. هدایت مردم و ارشاد آنان، بدون حب آنان، و دوست داشتن برای آنان، آنگونه که خود را دوست دارد، و برای خود دوست دارد، امکان ندارد. عشق به هدایت مردم را، اصحاب و مبلغین اسلامی، قولا و فعلا از ائمه علیهم السلام می آموختند. آنان می آموختند، همانگونه که برای نجات خود، از جهل و بی خبری، و عصیان پروردگار متعال، در تلاش هستند؛ به نجات آنان نیز اهمیت دهند. و همانگونه که بهشت را برای خود می خواهند، برای آنان نیز بخواهند، و همچون خود برای رهایی آنان، از عذاب آتش جهنم، سعی نمایند. امام باقر علیه السلام فرمود: " احبب اخاک المسلم، و احبب له ما تحب لنفسک. و أکره له ما تکره لنفسک ". برادر مسلمان خود را دوست بدار و برای او بپسند آنچه را که برای خود می پسندی. و مپسند آنچه را که برای خود نمی پسندی. و چه زیبا از جانب ائمه علیه السلام بر اساس فرهنگ اسلامی مسلمانان برادر یکدیگر محسوب می شوند و همانگونه که برادر غم برادر خود را می خورد و تمایلی به گمراهی و در چاه افتادن برادر را ندارد رفع ضلالت برادران مسلمان نیز بر عهده برادران عالم است که با محبت و توکل بر خدای متعال آنان را از گمراهی های خود و کلان نجات دهد.

تواضع:

یکی از دستورات خدای متعال، به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله این است که، در برابر مومنین تواضع نما، و بالهای فروتنی خود را برای آنان بگستران ، تا بتوانی دستورات الهی را به آنان برسانی، و دین الهی را تبلیغ نمایی. از آنجایی که مبلغین اسلامی، در رسانیدن رسالات الهی، در راستای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله حرکت می نمایند؛ لذا ائمه علیهم السلام مبلغین را، به تواضع و فروتنی در برابر مومنین، و گیرندگان پیام الهی، امر فرموده و ارشاد می نمودند. ائمه علیهم السلام بر این عقیده بوده اند که تواضع و فروتنی برای درک صحیح دانش، و دریافت حقیقت در مرحله نخست، و رسانیدن یافته ها به مردم دیگر، در مرحله بعد، تاثیر بسیار دارد: قال علی علیه السلام: " خفض الجناح زینه العلم ". امیرالمومنین علیه السلام فرمود: فروتنی زینت دانش است. امام کاظم علیه السلام خطاب به هشام ابن حکم مبلغ برجسته دین و مذهب می فرماید: ای هشام رویش زراعت در زمین فرودست است و در بلندی چیزی نمی روید. " حکمت " نیز اینگونه است که در قلب متواضع

فراگرفته می‌شود، و در قلب متکبر خشک می‌شود. افتادگی آموز اگر طالب فیضی هرگز نخورد آب زمینی که بلند است.

بنابراین، مبلغ برای درک حقیقت پیام، و درک وظیفه فعلی خود، نیاز به داشتن تواضع دارد. در مرحله دوم، برای رسانیدن پیام نیز، فروتنی پیام رسان در برابر پیامگیران و مستمعین، موجب می‌شود که پیام مقدس مبلغین اسلامی، در جایگاه مناسب خود قرار گیرد.

برخی از علایم فروتنی را، امام جعفر صادق علیه السلام، اینگونه بر می‌شمرد: ان من التواضع، أن یرضی الرجل، بالمجلس دون المجلس، وان یسلم علی من یلقی، و ان یتراک المراء و ان کان محقا، و لا یحب ان یحمد علی التقوی ". از علایم فروتنی، امور ذیل است: انسان در پی جایگاه مناسب در نشستن نباشد، با هر که برخورد نمود اظهار مودت نموده و سلام نماید، از درگیری زبانی با مردم بپرهیزد حتی اگر حق با او باشد، و دوست نداشته باشد که مردم او را به خوب بودن و پرهیزگار بود بستایند. توجه داشتن به کنه و عمق دستوراتی مانند این روایت، از جانب مبلغان صدر متقدم و صدر متاخر، موجب شده است که دین و مذهب، در وسعتی چنین گسترده فراگیر شود. اگر دیگران (از صاحبان قدرت و مخاطبین)، در فراهم سازی جایگاه ارزشمند مبلغ، وظیفه خود را درست انجام نمی‌دادند، آنان بدون توجه به آن، به امر تبلیغ دین فروتنانه همت می‌گماشتند، و تحیت خود را نثار مردم نموده، و از آنان انتظار ستایش نداشته‌اند. در مقابل کلمه تواضع کبر و تکبر است، که معنای آن خود برتر بینی یک انسان، نسبت به دیگران است. که ائمه علیهم السلام از آن نهی فرموده‌اند. مبلغ دینی می‌داند که، دانش دینی و عناوین اجتماعی، موجب برتری یافتن وی، بر دیگران نمی‌شود. و وی را از مردمی که از ارشادات وی استفاده می‌کنند، برتر نمی‌سازد. امام صادق علیه السلام، در بخش دیگری از نامه مفصل خود، به اصحاب و مبلغین اسلامی می‌نگارد: علیکم بحب المساکین المسلمین! فانه من حقرهم و تکبر علیهم فقد زل عن دین الله، و الله له حاقر ماقت... و اعلموا! ان من حقر احدا من المسلمین! القی الله علیه المقت منه و المحقره، حتی یمتته الناس، و الله له اشد مقتا. و ایاکم و العظمه و الکبر! فان الکبر رداء الله عزوجل، فمن نازع الله رداءه، قصمه الله، و اذله یوم القیامه ". بر شما باد به دوست داشتن مساکین مسلمانان! پس هر کس که آنان را حقیر انگارد، و بر آنان تکبر ورزد، از دین خدا بیرون رفته است، و خدایش او را حقیر کننده و خوار کننده است. بدانید! هر کسی که فردی از مسلمانان را خوار سازد، و تحقیر نماید، خدای متعال غضب خود را شامل او می‌کند، و خوارش می‌سازد، تا مردم او را خوار سازند و حقیرش بدارند، خداوند شدیدترین خوار سازان است. بپرهیزید از خود بزرگ انگاری و کبر!، کبر رداء خدای عزوجل است، هر کس با خدا در ردایش در آویزد، خدای متعال او را خورد می‌کند، و در قیامت و روز رستاخیز او را ذلیل می‌سازد.

ترک مخاصمه:

انسان به طبیعت حیوانی خود، دارای غریزه خود نمایی خود خواهی، و تمایل به تفوق و برتری بر دیگران است. و از طرف دیگر، در مقابل کسی که بخواهد بر او چیره شود و برتری یابد، ایستادگی نموده و از خود دفاع می‌نماید. یکی از راههای ارضای غرایز فوق، برای اهل دانش، درگیری زبانی، و زبان زبانی کردن، و خصومت در سخن است. گاه نفس حيله گر انسانی، برای اقتناع خود، با دادن وجهه شرعی و الهی، می‌خواهد آن غرایز را ارضا نماید. و لذا مبلغ دینی را به درگیر شدن با مردم، و فهمانیدن به آنان فهم بیشتر خود را؟!، و می‌دارد.

ائمه علیهم السلام اصحاب خود را از درگیر شدن با مردم، و نزاعهای علمی و جدال، نهی می‌کردند و این عمل را، بجز در مواردی که در بحث مناظرات ائمه علیهم السلام ذکر شد، از جانب هر کسی که آغاز شده باشد، بی فایده و موجب خسران می‌دانستند. امام تربیت کننده مبلغان برجسته، امام جعفر صادق علیه السلام به اصحاب سفارش می‌فرماید: "لاتخاصموالناس! فان الناس لو استطاعوا ان یحبونا لاحبونا". با مردم درگیر نشوید و مخاصمه نکنید! مردم اگر بتوانند ما اهل بیت علیه السلام را دوست داشته باشند، دوست خواهند داشت. و در جای دیگر، در بیان علت نهی از درگیری زبانی می‌فرماید: "لا تخصصوا بدینکم! فان المخاصمه ممرضه للقلب، ان الله عزوجل قال لنبیه صلی الله علیه وآله: انک لاتهدی من احببت، و لکن الله یهدی من یشاء. و قال: أفانت تکره الناس حتی یكونوا مومنین. ذروا الناس. برای دین خود درگیر نشوید! مخاصمه و درگیری، قلب را بیمار می‌کند. خدای متعال به پیامبرش صلی الله علیه وآله فرماید: تو نمی‌توانی هر که را که بخواهی هدایت نمایی ولی خدا هر که را بخواهد هدایت می‌نماید... و نیز خدای فرماید: آیا تو مردم را مجبور می‌کنی تا ایمان بیاورند؟! مردم را رها کنید!.

از روایت‌های فوق مشخص می‌شود که، درگیر شدن با مردم، و مجادله باطل با آنان، سودی ندارد. بسیاری از مردم بخاطر گذشته شان، از مال حرام و انجام معاصی و غیره، نمی‌توانند حق را بپذیرند، و یا تابع اهل بیت علیه السلام شوند. و لذا درگیری با آنان بیهوده است. آنچه که خدای متعال نیز می‌فرماید، که خدا هر که را بخواهد هدایت می‌نماید، نه معنی جبری آن، بلکه همان آمادگی معنوی، برای پذیرفتن حق است، که خدای متعال، با آن معاصی که، گوشه‌های قلبشان را بسته، و مغزهایشان را از کار انداخته، هدایت آنان را محال میداند. امام صادق علیه السلام، در اشاره به وسوسه نفس به درگیری زبانی، به نقل از امام حسین علیه السلام می‌فرماید: "و ان الشیطان لیوسوس الرجل و یناجیه، و یقول: ناظر الناس فی الدین! لئلا یظنوا بک العجز و الجهل. ثم المرء لا یخلوا من اربعه اوجه، اما ان تتماری انت و صاحبک فیما تعلمان، فقد ترکها بذالک النصیحه

و طلبتما الفضيحة و اضعنا ذالك العلم. او تجهلانہ، فاظھر تما جهلا. و اما تعلمہ انت، فظلمت صاحبك بطلبك عشرتہ، او يعلمہ صاحبك، فتركت حرمتہ و لم تنزلہ منزلتہ ". شیطان در قلب انسان وسوسہ می‌کند و می‌گوید: با مردم در امر دین بحث و مناظرہ کن! تا نگویند کہ توانایی بحث ندارد، یا جاہل است. درگیری زبانی یکی از چہار شکل را دارد: یا تو و طرف تو، ہر دو عالم ہستید، کہ بر خلاف خیر عمل کردہ، و خود را با مجادلہ با یکدیگر مفتضح ساختید و دانش خود را تباه ساختید. یا ہر دو جاہلید، کہ با این درگیری جہل و نادانی خود را آشکار ساختید. و یا تو می‌دانی، با این بحث نمودن و درگیر شدن، بہ طرف خود ظلم کردی، کہ خواستی بر او چیرہ گردی! یا اینکہ طرف تو می‌داند، و تو نمی‌دانی، پس حرمت او را ترک کردی، و او را در جایگاہ واقعی خود نہادی! آنچه کہ از این روایت امام حسین کہ امام صادق علیہما السلام برای شاگردانش بازگو می‌کند روشن می‌شود این است کہ، در درگیری زبانی خیری نیست. و ارشاد و تبلیغ و ہدایت دینی، تا حد امکان باید بدون ایجاد درگیری، وصف آریبی و در مقابل یکدیگر ایستادن باشد؛ تا ثمرہ بخش بودہ و تاثیر مثبت خود را بہ طرفین بگذارد. و لذا ائمہ علیہم السلام در فرضی یکی کہ از طرفین می‌داند، باز دانا را از مجادلہ باز می‌دارند، چون این عالم نیز باید کوتاہ باید، و مایہ خجالت طرف مقابل خود نشود، و حالت انتقام بخود نگرفته و در پی ارضای نفس خود نباشد.

تبلیغ تدریجی:

یکی از شیوہ‌های کاری اسلام، تبلیغ تدریجی و مرحلہ‌ای، با توجہ بہ ظرفیت درک و فہم مخاطبین است. ائمہ علیہم السلام اصحاب را بہ این نکته توجہ می‌دادند، و از آنان می‌خواستند، توان تحمل مخاطبین خود را در نظر بگیرند، کہ خدای متعال بر اساس طاقت و ظرفیت افراد، آنان را تکلیف نمودہ و بازخواست می‌نماید. لذا مردمی را کہ ظرفیت شخصی و یا اجتماعی آنان، وسعت تحمل این دانش و اطلاعات، و حتی حکم الہی را ندارد، آن را از آنان بازداشته، و برای آنان بازگو ننمایند، تا هنگامی کہ ظرفیت تحمل آن را پیدا نمایند. امام صادق علیہ السلام خطاب بہ اصحاب خود می‌فرماید: "رحم الله عبدا اجتر موده الناس الی نفسه، فحدثهم بما یعرفون، و ترک ما ینکرون ". رحمت خدا بر کسی باد کہ محبت مردم را بہ سوی خود جذب کند! پس با مردم آنگونہ سخن بگویند کہ قابل شناخت آنان باشد و بفہمند! و ترک نمایند آنچه را کہ انکار می‌کنند و قبول نمی‌نمایند! در جای دیگر امام صادق علیہ السلام بہ پیام رسانان رسالت الہی می‌فرماید: با مردم از آنچه را کہ می‌پذیرند سخن بگویند! و آنچه را کہ نمی‌پذیرند رها کنید! آیا دوست دارید خدا و رسولش مورد دشنام قرار گیرند!؟ گفتند: چگونہ خدا و رسولش دشنام می‌شوند؟! فرمود: وقتی کہ آنچه را کہ تحمل ندارند و باور نمی‌کنند می‌گویند، می‌گویند: خدا گویندہ این سخن را لعنت کند! در حالی کہ این سخن خدا و رسول او بودہ

است!! . از این روایات مشخص می‌شود، بر مبلغ لازم است که مخاطب خود را بشناسد، و آنگونه سخن بگوید که حرمت دین، و گوینده دینی، هر دو حفظ شود. اگر مردم تحمل شنیدن برخی از حقایق را ندارند، فعلا، آنرا ذکر ننماید، که وظیفه فعلی آنان، همان مقداری است که می‌توانند باور نمایند. سپس پس از استحکام بیشتر دین آنان، تدریجا بخش دیگری که تحمل آنرا پیدا کرده‌اند ذکر نماید. روایتی بسیار زیبا از امام جعفر صادق در این زمینه است که بخاطر طولانی بودن، ترجمه آن با کمی اختصار ذکر می‌شود. یکی از خدمتکاران امام صادق گوید: امام صادق علیه السلام مرا به همراه عده‌ای برای کاری، نزد گروهی از شیعیان فرستاد. ما در پی آن کار رفتیم و بازگشتیم، در حالی که از اعمال آنان ناراحت بودیم. من خسته و بی حال خود را روی بستر انداختم، ناگهان امام صادق علیه السلام را در کنار بستر خود دیدم. نشستم، حضرت بالای سر بسترم نشست. و از کاری که روانه‌ام کرده بود از من پرسید، گزارش را عرض کردم. حضرت خدای را حمد گفت. گفتم: من از آنان بیزار می‌جویم!

حضرت فرمود: آنان ولایت ما را قبول دارند، ولی آنچه را شما می‌گویید، آنان نمی‌گویند. آیا به این خاطر براثت می‌جوید؟ عرض کردم: آری!. امام فرمود: پس چون آنچه نزد ماست، نزد شما نیست، ما نیز از شما براثت بجوئیم؟!... و خدا نیز چون آنچه نزد اوست نزد ما نیست، ما را رها و دور سازد. عرض کردم: نه به خدا! پس چه کنیم؟ حضرت فرمود: آنان را بدوستی گیرید، و بیزاری مجوید! مسلمانان را برخی دارای یک سهم از دین است، و برخی دارای دو سهم، و برخی دارای هفت سهم، و شایسته نیست آنچه بر دوش صاحب دو سهم است، بر آن که دارای یک سهم است، تحمیل شود. و همچنین آنچه بر دوش صاحب هفت سهم است، بر آنکه صاحب شش سهم است، تحمیل شود. برایت مثلی می‌زنم: مردی همسایه‌ای مسیحی داشت او را به اسلام دعوت نمود و اسلام را برایش زیبا تصویر نمود. مسیحی اسلام را قبول نمود. آنگاه وقت سحر درب خانه مسیحی را کوفت و او را بیدار نمود همسایه گفت: کیست؟ مبلغ اسلامی گفت: من فلانی‌ام. تازه مسلمان گفت: چه می‌خواهی؟ گفت: وضو بگیر و لباس پاکیزه بپوش و مهیای نماز همراه ما شو! تازه مسلمان وضو گرفت و رهسپار مسجد شدند، و تا اذان صبح یکسره نماز خواندند، و سپس نماز صبح را اقامه نمودند، و صبر کردند تا آفتاب طلوع نمود. تازه مسلمان خواست به منزلش برود، همسایه مبلغ مسلمان به او گفت: روز کوتاه است تا ظهر عبادت نمایم. و پس از نماز ظهر او را تا نماز عصر، و پس از آن تا نماز مغرب، نگاه داشت. و چون تازه مسلمان خواست برود. همسایه‌اش گفت تنها یک نماز مانده است. و او تا نماز عشاء ماند، آن گاه از هم جدا شدند. وقتی سحر گاه روز دوم شد، دوباره همسایه مسلمان، آن تازه مسلمان را بیدار ساخت. گفت: کیستی؟ مبلغ اسلامی گفت: من فلانی‌ام، آماده برای رفتن به نماز شو!. تازه مسلمان گفت: برای چنین دینی به

دنبال کسی دیگر باش، که از من بی کارتر باشد! من انسانی تهیدست و عیالوارم. آنگاه امام صادق علیه السلام فرمود: او را هدایت و وارد اسلام نمود، ولی بدین ترتیب او را از اسلام بیرون کرد. بنابراین، مبلغ دینی، باید در محدوده عقل، و به اندازه کشش فکری مخاطبین خود با آنان سخن بگوید. و تا هنگامی که آنان نسبت به برخی از معلومات و معارف اهل بیت شایستگی لازم را بدست نیاورند، مبلغ نباید این معلومات را در اختیار آنان قرار دهد. در صورتی که با در اختیار گذاشتن این معلومات غیر قابل تحمل برای فرد، او را بی دین و یا ضایع نماید مسئولیتش بر عهده او خواهد بود. امام صادق علیه السلام به یکی از اصحاب خود بنام عبدالعزیز قراطیسی فرمود: ای عبدالعزیز! ایمان ده درجه دارد. مانند ده پله نردبان، که یک پله یک پله، می توان از آن بالا رفت. پس نباید آن کسی که در پله دوم قرار دارد، به کسی که در پله اول است، بگوید تو هیچ نیستی، و دین نداری. پس خرده مگیر به کسی که از تو پایین تر قرار دارد، تا آنکه از تو بالاتر است، این عمل با تو ننماید. پس هنگامی که دیدی کسی از تو پایین تر در دین قرار دارد، با ملایمت او را بالا ببر. و بر او آنچه را که توان ندارد، تحمیل نکن! که او را خورد می کنی و می شکنی. پس هر کس که مومنی را بشکند، باید جبرانش نماید. در این نردبان ایمان، مقداد، پله هشتم. ابوذر پله نهم و سلمان پله دهم بود. صبر و استقامت: بردباری و پایداری، در تمام زمینه های حیات، برای یک فرد مسلمان از ضروریات است. صبر و استقامت در راه خدا، برای حفظ شخصیت انسانی خویش؛ بردباری در برابر دشمنان، برای تداوم فرهنگ الهی؛ صبر و استقامت در برابر تمایلات حیوانی و شهوات غلط خود، بالاخره تحمل و خویشتن داری در مقابل اذیت و آزار دوستان نادان، دشمنان، و جهل جاهلان، و کم خردان، از موارد بردباری و شکیبایی تمامی مومنان، خصوصا مبلغان دینی می باشد. ائمه علیهم السلام نیز مبلغین را، به استقامت و صبر ترغیب و تشویق می نمودند، و آن را منحصر به امر تبلیغ دین ندانسته، بلکه در تمام مراحل زندگی انسانی یک فرد با ایمان، ساری و جاری دانسته اند.

امام صادق علیه السلام، به حفص ابن غیاث، که یکی از دانشمندان زمان خود بوده است، می فرماید: ای حفص هر کس شکیبایی ورزد، مدت کوتاهی خواهد بود. و هر کس بی تابی نماید، بازمدت کوتاهی خواهد بود. (هر دو زود می گذرد) سپس فرمود: برتوباد به بردباری در تمام امورت، خدای متعال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را مبعوث فرمود، و او را به برباری و ملایمت مامور کرده و فرمود: "واصبر علی ما یقولون و اهجرهم هجرا جمیلا" بر آنچه می گویند شکیبایی نما و به وجهی پسندیده و ملایم از آنان دوری بجوی... پس رسول خدا صلی الله علیه و آله شکیبایی پیشه نموده، ولی آنان وی را بهتان زده، و ناسزا گفتند و وی را مجنون خواندند. پس پیامبر از این سخنان کافران دلتنگ شد، خدای عزوجل این آیه را نازل فرمود: "لقد نعلم انک یضیق صدرک بما یقولون فسیح بحمد ربک وکن من الساجدین". ما می دانیم که کافران در تکذیب تو سخنانی می گویند که تو

را افسرده و غمگین می‌سازد. غمگین مباش! و سپاسگذارانه پروردگارت را تسبیح گوی، و از ساجدان باش. باز هم پیامبر را تکذیب کرده و سخنان بیهوده گفتند. خدای متعال این آیه را نازل فرمود: "قد نعلم انه لیحزنک الذی یقولون فانهم لایکذبونک و لکن الظالمین بآیات الله یجحدون- و لقد کذبت رسل من قبلک فصبروا علی ما کذبوا و اوذوا حتی اتهم نصرنا". می‌دانیم که سخنانشان تو را اندوهگین می‌سازد در واقع آنان تو را تکذیب نمی‌کنند بلکه آن ستمکاران آیات خدا را انکار می‌کنند. بیش از تو نیز پیامبرانی دروغگو خوانده شدند ولی بر آزار و تکذیب شکیبایی ورزیدند تا آنکه عنایت و یاری ما شامل آنها شد... پس هر کس شکیبایی ورزد برای خدا، از دنیا نمی‌رود تا خداوند او را راضی کند در خواری دشمنانش، با آنچه که در آخرت آنان را دلیل خواهد نمود.

ملاطفت مخاطب:

یکی از روش‌های ائمه علیهم السلام ملاطفت مخاطب بوده است. سعد الاسکاف می‌گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم من می‌نشینم برای مردم سخن می‌گویم حق شما را و فضایل شما را بیان می‌کنم امام باقر علیه السلام فرمود: وددت لو ان عل کل ثلاثین ذراعا قاصا مثلک ". دوست داشتم در هر منطقه سی ذراعی فردی شبیه تو داشتم. بدینگونه حضرت سعد را مورد ملاطفت و تشویق و تکریم قرار می‌دهند. امام باقر علیه السلام در این زمینه به فرزندش می‌فرماید: سفارش می‌کنم تو را که کودکان مسلمان را فرزند خود و میانسالان مسلمان را برادر خود و بزرگسالان مسلمان را پدر خود بدانی. از این جمله می‌توان اینچنین فهمید که سعی کن همراه با احترام و تکریم آنان، در هدایت آنان بکوشی و آنان را به کار خیر تشویق نمایی و همانگونه که به عاقبت آنان اهمیت می‌دهی به حفظ حرمت دنیوی و عاقبت اخروی آنان نیز تلاش نما.

ملامت و سرزنش:

روش تبلیغی ائمه علیهم السلام، ضمن اصرار بر تکریم مستمع و تشویق مخاطبین، بر دوری از سرزنش و ملامت زیاد مردم، استوار بوده است. از دیدگاه آنان، سرزنش و ملامت آتش لجاجت را شعله‌ور ساخته و مانع وعایقی در برابر دریافت پیام تبلیغ ایجاد مینماید. علی علیه السلام می‌فرماید: "ایاک ان تکرر العتب، فان ذالک یغری بالذنب". بپرهیز از تکرار سرزنش، که این کار متخلف را به گناه خود جدی، و مغرور می‌کند. این دستورات ائمه علیهم السلام، برای خطیبی است که برای خدا، و از سر دلسوزی، به تذکرات عتاب مانند، و سرزنش می‌پردازد. وگرنه اگر خدای ناکرده، از سر تشفی دل، و یا خود ستایی و تحقیر مردم، به عتاب و سرزنش آنان بپردازد. که حساب آن مبلغ اسلامی، با کرام الکاتبین خواهد بود. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: لاتبدی

الشماتته لا خیک فیرحمه الله و یعیرها بک. و من شتم بمصیبت نزلت باخیه لم یخرج من الدنیا حتی یفتنن ". برادر مومن خود را (بخاطر لغزشی که از او سرزده است) شماتت و سرزنش نکن که خدا او را می‌بخشد، و تو را گرفتار آن می‌کند. هر کس بخاطر مشکلی که برای برادر مومنش اتفاق افتاده، زبان به شماتت و سرزنش بگشاید، از دنیا نمی‌رود مگر آنکه خود به آن مبتلا و گرفتار گردد.

عجب و خودپسندی:

یکی از صفات رذیله‌ای که مبلغان دینی در معرض آن قرار دارند، عجب و خودپسندی است. بر اساس این صفت عجب، انسان خود عمل خویشتن را بزرگ شمرده، و خود را برتر می‌بیند، و نعمتی که خداوند به او ارزانی داشته است را از خود می‌بیند. در حالی که اگر به عمل خودش عجب دارد؟! عمل که پرتویی از زندگی‌ای است که خداوند به وی ارزانی داشته است. و اگر به دانش خود عجب دارد که دانش وی، عقل وی، حافظه وی، وسعی و تلاش وی، همه و همه لطف خدا، از آن خدا، و از خدا است. "و العبد و ما فی یده لمولاه" بنده و هر آنچه در اختیار دارد، از آن مولاست، و پرتویی از وجود فیاض مولاست. امام صادق علیه السلام در مصباح الشریعه فرماید: "العجب کل العجب، ممن یعجب بعمله، و هو لایدری بم یختم له ". کمال تعجب است از کسی که به عمل خود عجب دارد، و کار کرد خود را با شوق و ذوق بسیار مهم و پسندیده بحساب می‌آورد، در حالی که نمی‌داند خاتمه و نهایت کار او چیست؟ شقاوت است یا سعادت! بر این اساس، ائمه علیهم السلام اصحاب خود را بگونه‌ای تربیت می‌کردند که، از این صفت نکوهیده، مبرا و در امان باشند. زراره نقل می‌کند وقتی دو نفر از اصحاب بنامهای ابوکریبه ازدی و محمد بن مسلم بجهت اداء شهادتی نزد شریک قاضی کوفه آمدند. شریک لختی در چهره آنان درنگ نمود، و چون آثار صلاح و تقوی و عبادت، در ناصیه آنان دید گفت: دو نفر جعفری و فاطمی (منسوب به امام جعفر صادق علیه السلام و پیرو فاطمه) آنان گریستند، شریک سبب گریه آنان را پرسید؟ گفتند: برای اینکه ما را شمردی از شیعیان، و جزء مردمانی شمردی که ما را بخاطر قلت و کمی ورع، راضی نمی‌شوند برادر خود بگیرند، و هم نسبت دادی بکسی (امام جعفر صادق علیه السلام) که راضی نمی‌شود امثال ما را شیعه خود بگیرد "زهری یکی از علماء اهل سنت، خدمت امام زین العابدین علیه السلام می‌رسد، در حالی که گرفته و محزون بوده است، امام از او می‌پرسد چه شده که غمگین و ناراحتی؟ زهری گوید: از دست حسودان و طمع کاران و کسانی که نمک خورده‌اند و نمکدان شکسته‌اند دلشکسته و ناراحت. حضرت می‌فرماید: "احفظ لسانک تملک به اخوانک" زیانت را نگاهدار تا برادرانت را نگاهداری. زهری گوید: من با سخنم نیز به آنان خوبی می‌کنم. امام زین العابدین فرمود: هیئات هیئات، پرهیز از خود پسندی و عجب بخودت. پرهیز از سخنی که اگر چه نزد تو مخالفت

نمی‌کنند ولی در دل‌هایشان مخالفند... ای زهری چرا تمام مسلمانان را مانند اهل بیت خود نمی‌دانی؟ که کهنسالان آنان را چون والدین، و جوانان و خردسالان را چون فرزندان، و همسالان را چون برادر خود بدانی؟. که به کدام یک از اینها دوست داری ظلم شود، و اتفاق بدی بیافتد، و یا آبرویش برود؟! اگر ابلیس ملعون به تو تلقین کرد که تو را بر کسی از اهل قبله برتری است، نگاه کن اگر بزرگ تر از تو بود، بگو او سابق بر من است به ایمان و عمل نیکو، و اگر کوچکتر بود، بگو من سابق بر اویم به گناه و معصیت خدا، و اگر همسال تو بود به شیطان (نفس خود) بگو من به گناه خود یقین دارم، ولی حال او را نمی‌دانم، اگر دیدی مسلمانان تو را بزرگ می‌شمارند، و احترامات می‌کنند با خود بگو: این از بزرگواری آنان است، و اگر از آنان ستم و بی‌مهری دیدی، با خود بگو: این بخاطر رفتار بدی است که داشته‌ام، اگر اینگونه باشی زندگیت آسان، و دوستانت فراوان، و دشمنانت کم خواهد بود. از نیکی آنان شاد می‌شوی و از جفای آنان ناراحت نمی‌شوی.. واقعا این روایت، که بخشی از آن ذکر شد، یک دنیا انسان دوستی و دگر دوستی است. درسی عظیم برای مبارزه با عجب و خودبینی و خود پرستی است. اگر مبلغ دینی این روایت را وجهه نظر خود قرار دهد مردم دست و پای او را خواهند بوسید که این مبلغ به آن نیاز نخواهد داشت.

تقیه:

یکی از واژه‌هایی که نزد ائمه علیهم السلام، و پیروان آنان کار برد داشته است، واژه تقیه است. تقیه از ماده وقی بمعنی نگاهداری" است، و در اصطلاح ائمه علیهم السلام، بکار بردن نوعی سپر است، برای نشان ندادن، و محفوظ نمودن نقاطی است که آسیب‌پذیر بوده و ضربه خور است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: "التقیه ترس المومن و التقیه حرز المومن و لا ایمان لمن لا تقیه له". تقیه سپر مؤمن است، و تقیه قلعه و سنگر مومن است، و کسیکه تقیه ندارد و ایمان ندارد. تقیه در امر تبلیغ بین هم مذهبان، متفرد نشدن به مباحثی است که، پذیرش عمومی نداشته و موجب تخریب و وجهه مبلغ می‌شود. زیرا یک مبلغ دینی که عالم دینی هم هست، از نظر جان و مالش، مهمتر از همه، از نظر حیثیت اجتماعی‌اش، برای دین و مذهب یک سرمایه است. و حداکثر کوشش، برای حفظ این نیروها، باید بکار برده شود، و نباید بی‌جهت هدر برود و تضعیف شود. بنابراین، در مواردی که انسان توانایی براه انداختن موجی کارا را ندارد، نباید حتی برخی از قطعیات دینی را مطرح نموده، و برخی از ضروریات دینی را که مقبولیت عمومی ندارد را، ذکر نماید. روزی نزد امام زین العابدین سخن از تقیه بمیان آمده حضرت فرمود: "والله لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله، و لقد آخا رسول الله صلی الله علیه وآله بینهما، فما ظنکم بسایر الخلق، ان علم العلماء (۱۴۲) صعب مستصعب، لایحتمله الانبی مرسل، او ملک مقرب، او عبد مومن امتحن الله قلبه للایمان". بخدا قسم اگر ابوذر می‌دانست آنچه که در قلب سلمان بود او را

می‌کشت، با اینکه پیامبر بین آن دو برادری ایجاد کرده بود. پس چه گمان می‌کنید دیگر مردمان را. بدانید "حقیقت اهل حقیقت" سخت و سنگین است که تحمل نمی‌کند ثقل او، را مگر پیامبر فرستاده شده، و یا ملائکه‌ای مقرب،

امام صادق فرماید: شنیدم از پدرم که فرمود: "یا حبیب انه من کانت له تقیه رفعه الله، یا حبیب: من لم تکن له تقیه وضعه الله. ای عزیز من! هر کس که تقیه داشته باشد، خدایش او را بزرگ نماید. ای عزیز من! هر کس که تقیه نکند، خدایش او را زمین زند و کوچک کند.

تملق:

یکی از صفات رذیله‌ای که، در هر فرد مومن و مسلمان ناپسند، ولی از مبلغ اسلامی ناپسندتر است، تملق و مدح دیگران است. تملق بمعنی ستودن دیگران، بیش از مقدار شایستگی، و واقعیت است. و مدح بمعنی ستودن دیگران، بخاطر طمع مادی، در مدح شونده است. مانند طمع در مال و مقام و غیره. و یا برای دریافت حیثیت اجتماعی از شنودگان و ممدوحین. امام صادق علیه السلام از پیامبر نقل می‌کند که فرمود: "احتوا فی وجوه مداحین، التراب". به صورت مداحین خاک بپاشید امام علی علیه السلام در این باره فرمود: "ایاک ان تثنی علی احد، بما لیس فیه. فان فعله یصدق عن وضعه و یکذبک" پرهیز از ستایش کسی را، به چیزی که در او نیست. که فعل او از وصفش گواهی می‌دهد، و تو را تکذیب می‌کند. از تملق و مدح و مومنین ناپسندتر، مدح قدرتمندان و حاکمان و ظالمان است. که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: "اذا مدح الفاجر، اهتز العرش و غضب الرب" وقتی که فاجر ستوده می‌شود عرش بلرزه در می‌آید و پروردگار غضب می‌کند. امام صادق علیه السلام از قول پیامبر نقل می‌کند که فرمود: "من مدح سلطانا جائرا و خفخف و تضحضح له طمعا فیه، کان قرینه فی النار" هر کس که سلطان ظالمی را مدح کند و خود را کوچک کند و پست بگیرد و بخاطر طمع در او همنشین او در آتش خواهد بود.

خوداری از سخن زشت

یکی از دستورات ائمه علیهم السلام به اصحاب خود در امر تبلیغ خصوصا در امر تبلیغ زبانی، خود داری از بکارگیری کلمات و واژه‌های نامناسب است. از آنجایی که واژه آینه معنا محسوب می‌شود، و معنا را به ذهن می‌آورد، لذا ذکر واژه‌های قبیح، قبح را به بیان و سخن نیز سرایت می‌دهد. استفاده کلمات مناسب تر، و یا بکارگیری واژه منفی شده مبلغ را از آن واژه نامناسب رها می‌سازد.

علی علیه السلام می فرماید: "ایاک و ما يستجهن من الکلام! فانه يحبس عليك اللثام، و يفر عنك الكرام". از بکارگیری کلمات زشت، و سخن مستهجن، پرهیز نما! که زشتگویی، فرومایگان را در اطرافت نگاه می دارد، و افراد شریف و بزرگوار را از گردت پراکنده می سازد.

بنابراین مبلغ و خطیب دینی، باید دقت کند که در تبلیغ دینی و کرسی خطابه، سخنانش به لغات زشت و کلمات قبیح آلوده نگردد، و کلماتی که بر خلاف ادب است بر زبان نیاورد، و عند اللزوم به جای آن سعی نماید، از کلمات مناسب و منفی شده استفاده نماید. مثلاً اگر ضرورت پیدا کرد برای بیان حکم خدا، یا ذکر تاریخ، کلمات سبک را بکار گیرد، از کلمه "عمل منافی عفت" "رابطه نامشروع" "آمیزش غیر قانونی" "تجاوز جنسی" و مانند اینها استفاده نماید. امام علی علیه السلام می فرماید: "لاتسئ اللفظ، و ان ضاق عليك الجواب". لفظ خود را خراب و بد مکن حتی اگر از پاسخ گفتن با زمانی .

چرایی اعزام مبلغ و تبلیغ

چرایی اعزام مبلغ: از آنجایی که اعزام مبلغ، از جانب ائمه علیهم السلام در راستای تبلیغ و چرایی تبلیغ خود ائمه، بوده است و همانگونه که در ابتدای این بخش ذکر کردیم، اعزام مبلغ، نوعی تبلیغ ائمه علیهم السلام، مع الواسطه، و با هدف انجام وظیفه ارشادی و تبلیغی بوده است؛ لذا جهت تبیین این امر، به بیان چرایی تبلیغ ائمه علیهم السلام می پردازیم؛ تا خود به خود، چرایی اعزام مبلغ نیز آشکار گردد. عمده ترین عامل تبلیغ ائمه دو امر ذیل بوده است:

الف: هدایت مردم و نجات آنان از ضلالت و گمراهی و شرک: دعوت به، الله و توحید، دعوت به نبوت پیامبر اسلام، ولایت ائمه معصومین، عمل به احکام الهی، انجام عمل صالح و قسط و عدل، فضایل اخلاقی، دعوت به علم و دانش و مبارزه با تمام بدیها و ظلم و رذایل اخلاقی و... از مواردی است که ائمه علیهم السلام در هدایت مردم آنها را در نظر داشته اند.

ب: رفع شبهه و روشنگری: رفع شبهه ها، پاسخ دادن به پرسش ها و سوالات، جلوگیری از انحرافات و کجروی ها کج فهمی ها و... دسته دوم از اهداف تبلیغی ائمه علیهم السلام را تشکیل می داده است.

با دقت در دوره های مختلف تبلیغی ائمه علیهم السلام، از زمان خانه نشینی و حکومت ظاهری امام امیرالمومنین علیه السلام، تا زمان زندگی تحت محدودیت امام حسن عسکری علیه السلام، و غیبت صغری امام زمان (عج)

تمام و یا اکثر قریب به اتفاق مواردی که ذکر شده است را، در تبلیغات با واسطه و بدون واسطه امامان مشاهده می توان نمود. حتی با کمی دقت، در روش دعای تبلیغی امام زین العابدین علیه السلام، اهتمام به ارشاد امور مذکور، کاملاً مشاهده می شود. امام سجاد بازبان دعا و مناجات نیز، به نشر اصول و فروع دین پرداخته، و فضایل اخلاقی را تبلیغ و تشویق، و از رذایل اخلاقی منع و جلوگیری می نماید: "اللهم انی اعوذ بک من هیجان الحرص، و سوره الغضب، و غلبه الحسد، و ضعف الصبر و قلۀ القناعۀ، و شکاسۀ الخلق، الحاح الشهوة و ملکه الحمیۀ، و متابعة الهوی، و مخالفة الهدی، و سنۀ الغفلة، و تعاطی الکلفة، و ايثار الباطل علی الحق، و الاصرار علی المأثم، و استصغار المعصیه و استبکار الطاعة... او ان نعصد ظالما، او نخذل ملهوفاً، او نروم مالیس لنابحق، او نقول فی العلم بغير علم و... .

هدایت مردم:

در بحث چرایی تبلیغ، نخستین پاسخ و کلی ترین پاسخ، هدایت مردم است. ائمه علیهم السلام، در خطاب به مبلغین، برای تبیین بهتر چرایی تبلیغ، ضمن بیان پاداش تبلیغ، هدایت مردم را مطرح می نموده اند. عن الامام العسکری علیه السلام عن آبائه: " اشد من یتیم الذی انقطع عن ابیه، یتیم یتیم انقطع عن امامه، و لا بقدر علی الوصول الیه، و لا یدری حکمه فیما یتلی به منه شرایع دینه. الا فمن کان من شعیتنا عالماً بعلومنا، فهذا الجاهل بشریعتنا المنقطع عن مشاهدتنا یقیم فی حجره، الا فمن هدا و ارشده، و علمه شریعتنا، کان معنا فی الرفیق الاعلی ". امام حسن عسکری علیه السلام به نقل از پدران و اجداد طاهرین خود فرماید: بی چاره تر از بی سرپرستی کسی که بدون پدر شده است، بی چاره گی بی سرپرستی است که دسترسی به امام خود ندارد و احکام و وظایف دینی خود را نمی داند. آگاه باشید! هر کسی از شیعیان ما، که آگاه به علوم ما باشد و در کنار خود این شیعه ناآگاه به دانش ما را داشته باشد، و او را هدایت کند و ارشاد نماید، و شریعت ما را بیاموزد، در بهشت همنشین ما (اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله) خواهد بود. از آنجایی که کلمه "هدایت" کلمه ای عام و کلی است؛ برای فهم بیشتر چرایی تبلیغ ائمه علیهم السلام و تبلیغ اسلامی، برخی از مصادیق هدایت مردم را، ذکر نموده و سفارش ائمه علیه السلام در آن مورد ذکر می نماییم:

دعوت به الله:

غایت و نهایت تبلیغ های ائمه علیهم السلام، هدایت مردم به سوی الله است. و تمام دعوت ها و ارشادهایی که در اسلام توسط مبلغین اسلامی انجام می شود، نیز به دعوت به سوی الله باز می گردد. تنها تفاوت در آنانی است که مورد تبلیغ قرار می گیرند؛ اگر مخاطب دهری دو گانه پرست، بت پرست بوده است، هدایت به سوی الله

دروی، باوراندن خدای واحد و خالق بوده است. و اگر مخاطب غیر مسلمان بوده است دعوت به نبوت پیامبر، نوعی دعوت به الله بوده است. و اگر مخاطب به ولایت ائمه علیهم السلام اعتقاد نداشته است، دعوت به ولایت، نوعی دعوت به الله محسوب می‌شود؛ کما اینکه دعوت به انجام طاعات و عبادات و ترک معصیت خداوند نیز، از همین نوع هدایت محسوب می‌شود. بنابراین دعوت به سوی الله منحصر در مبارزه با بت پرستی نمی‌شود بلکه دعوت به خدا پرستی، به تمام معنایی که از لفظ متصور است، در تبلیغ ائمه و مبلغان دینی وجود دارد؛ از دعوت به اعتقاد به وجود خدا گرفته، تا توحید واقعی با کنار گذاشتن نفس پرستی و خود پرستی و ربا و شرک خفی، و اعتقاد به توکل و رضایت و اخبات عبد در برابر مالک. " و اتقوا الله عبادالله! و بادروا آجالکم باعمالکم! وابتاعو مایبقی لکم، بما یزول عنکم! ترحلوا! فقد جد بکم، و استعدوا للموت! فقد اظلمکم ". بندگان خدا، از نافرمانی خدا بپرهیزید!، و پیش از رسیدن اجل مرگ به کار برخیزید. آنچه را برای شما می‌ماند بدانچه از دستان می‌رود بخرید! دنیا را واگذارید! و کردار نیک با خود ببرید. بار بر بندید که شما را در این خانه نمی‌گذارند و آماده مرگ باشید که سایه خود را بر شما افکنده است.

نبوت:

یکی از وظایف مهم ائمه علیهم السلام هدایت و تبلیغ بلاواسطه و بالواسطه مردم در امر نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و تعمیق باورهای مردم در این زمینه بوده است. کوتاهی بسیار دوران بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، درگیر بودن آن حضرت با جنگهای متعدد در آن دوران کوتاه، کمبود یا نبود وسایل ارتباطی و تبلیغاتی؛ از عواملی بوده است که آگاهیهای مسلمانان را از سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و شریعت و احکام دین کاهش می‌داده است. ارتداد برخی قبایل، ادعای پیامبری از جانب کذابین، حکومت و امارت افراد ناشایست، فاسق، و ستمگر بر جامعه اسلامی، بعلاوه ناآگاهی مسلمانان از اسلام واقعی؛ وظیفه ائمه را مشکل تر و حیاتی تر می‌نمود. در تمام دوران ۲۵۰ ساله حضور ائمه علیهم السلام در بین مردم، پاسخگویی به سؤالات، شبهات و مشکلات مسلمانان و غیر مسلمانانی که از اطراف و اکناف بسوی آنان بعنوان خاندان نبوت می‌شتافتند یکی از وظایف هدایت گرانه آنان در امر نبوت بوده است.

محدودیت‌ها، و امر و نهی هایی که در اسلام وجود داشته است، گاهی باعث می‌شد که مسلمانان نیز تحت این وسوسه قرار بگیرند که؛ نکند اسلام ساخته و پرداخته بنی هاشم و حضرت محمد صلی الله علیه وآله باشد؟! تا جایی که نسبت داده می‌شود به یزید بن معاویه، خلیفه اسلامی، که پس از جنایت عظیمی که در به شهادت رسانیدن امام حسین و انجام داده بود این شعر را با خود زمزمه می‌کند: لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء و

لاوحی نزل. لذا وظیفه ائمه علیهم السلام بوده است که اعتقادات مردم را تعمیق بخشیده و قرآن کریم، که سند رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بوده است را در بین مردم نهادینه نمایند. در تاریخ آمده است که حضرت علی علیه السلام حتی در دوران خانه نشینی خود به اصحاب خود سفارش می نمودند که افراد غریب و نامسلمانانی را که جهت پرسش در مورد اسلام به مدینه می آیند به نزد او راهنمایی نمایند. دیگر ائمه علیهم السلام نیز از این شیوه، بهره می برده اند.

هدایت به ولایت:

دعوت به امامت و ولایت یکی از وظایف تبلیغی ائمه علیهم السلام بوده است. و همانگونه که دعوت و هدایت به نبوت و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دعوت و هدایت الی الله است دعوت به ولایت نیز دعوت الی الله است. خدای متعال در قرآن کریم خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید: " قل لا اسئلكم علیه اجرا الا الموده فی القربى " بگو ای پیامبر! من از شما اجرو مزد و پاداش رسالت نمی خواهم مگر دوستی ذوی القربى و اهل بیت من. در جای دیگر فرماید: " قل ما سئلتکم من اجر فہولکم ". بگو ای پیامبر! آن اجر و پاداشی که در خواست نموده ام باز برای خود شماست اجر پاداش من تنها با خداست. و دگر باره فرماید: " قل لا اسئلكم علیه من اجر الا من شاء ان يتخذ الی ربه سیلا " ای پیامبر بگو! من از شما سود و مزد رسالت نمی خواهم مگر هر که بخواهد ز پی من راه خدای خود را پیش گیرد. این آیات ظاهرا متناقض با یکدیگر که در آیات بسیاری خداوند به پیامبر می گوید: بگو من اجر و پاداش رسالت از شما مردم نمی خواهم! در یک آیه می فرماید: مزد رسالت من مودت و دوستی فی القربى است. و در آیه دیگر فرماید: این نیز برای خود شما و هدایت خود شماست. و در آیه آخر اجر در خواست شده را راهی برای رسیدن به خدای متعال می داند. اینها همه دلیل از قرآن است که، دعوت به ولایت و امامت از جانب ائمه علیهم السلام همان دعوت به سوی الله و ادامه رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است. نه دعوت به خود و دعوت به نفس! امام صادق علیه السلام در این زمینه می فرماید: " نحن الذین فرض الله طاعتنا، لایسع الناس الا معرفتنا، و لا یعذر الناس بجهالتنا، من عرفنا کان مومنا، و من انکرنا کان کافرا. و من لم یعرفنا و لم ینکرنا کان ضالا، حتی یرجع الی الہدی، الذی افترض الله علیه من طاعتنا الواجبه. فان یمت علی الضلاله، یفعل الله به ما یشاء " مائیم کسانی که خدای متعال، اطاعت ما را واجب نموده است. و مردم موظف اند به حق ما معرفت داشته باشند. و مردم در جهالت به حق ما معذور نیستند! هر کس که ما را بشناسد مؤمن است و هر کس که ما را انکار کند کافر است. و هر کس که (حق) ما را نشناسد، و انکار هم نکند، گمراه است؛ تا وقتی که هدایت یابد به هدایتی که بداند اطاعت ما بر او

واجب است. پس اگر بمیرد بر گمراهی، خدای با او هر چه خواهد آن کند. از آنجایی که پیامد اعتقاد به ولایت و امامت ائمه، تاثیر بسیاری در پذیرفتن چگونگی اعمال و نیز قبولی اعمال مردم داشته است. ائمه علیهم السلام تاکید بسیاری به این امر داشته‌اند. تا جایی که امام صادق علیه السلام در این زمینه فرموده اند: "بنی الاسلام علی خمس، الصلوة، والزکوة، والحج، والصوم، والولایة. ولم تناد بشی ما نودی بالولایة" اسلام بر پنج پایه بر پا شده است! نماز، زکات، حج، روزه و ولایت. مسلمانان به چیزی مهم تر از ولایت مأمور نشده اند. امام رضا علیه السلام نیز فرمود: "هر کس در مجلسی ذکر ما نماید و امر ما را احیا نماید در رور رستاخیز و قیامت، که همه قلب‌ها از وحشت و حزن مرده‌اند قلب او نخواهد مرد."

شریعت:

هدایت و تشویق مردم به عمل به شریعت اسلام، از انجام واجبات الهی و ترک محرمات، یکی دیگر از اهداف ائمه علیهم السلام بوده است. ائمه علیهم السلام در تبلیغ‌های خود، به مردم یادآوری می‌کردند که اطاعت خدای متعال، در انجام فرایض، و خودداری از معصیت الهی، دلیل عقل، و عاقبت اندیشی یک فرد مسلمان است. و اهمال در واجبات و عصیان پروردگار در انجام گناه، نوعی نادانی و غرور است. و رجاء و امید بی جا، به فضل پروردگار، بدون اطاعت و ترک معصیت، ممکن نیست؛ و نوعی حماقت به شمار می‌آید. امام باقر علیه السلام به اصحاب خود، در پیامی به شیعیانی که گمان می‌کردند با داشتن محبت امیر المؤمنین علیه السلام نیازی به عمل صالح ندارند می‌فرماید: "وابلغ شیعتنا! انه لم ینال ما عند الله الا بعمل. و ابلغ شیعتنا! ان اعظم الناس حسرة یوم القیامة من وصف عدلا ثم یخالفه الی غیره" به شیعیان بگوید! بجز با عمل به شریعت، به آنچه که نزد خدا است نمی‌رسید. به شیعیان بگوید! بیشترین حسرت و پشیمانی روز قیامت، از آن کسی است که دین حق را معتقد باشد، ولی عمل بر خلاف آن کرده باشد. امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه‌ای خطاب به مردم می‌فرماید: "عباد الله! ان من العزم ان تتقوا الله، و ان من العصمة الاتقوا بالله. عباد الله! ان انصح الناس لنفسه، اطوعهم لربه. و اغشهم لنفسه، اعصاهم له. عباد الله! انه من یطع الله، یامن و یستبشر. و من یعصه یخب و یندم و لایسلم" بندگان خدا! تقوای الهی مطابق عقل و احتیاط و عاقبت اندیشی است و از پاکدامنی است فریفته نشدن بیهوده به خدای. بندگان خدا! خیر خواهترین کس به خود، کسی است که مطیع‌ترین نسبت به خدای خود باشد. و بد کارترین فرد نسبت به خود، عصیان کارترین نسبت به خدای خود است. بندگان خدا! هر کس خدا را اطاعت نماید در امان است، و بشارت است بر او (بهشت و عاقبت خیر). و هر کس خدای را معصیت کند ضرر کرده و پشیمان می‌شود و در سلامت نخواهد بود. ائمه علیهم السلام به نشر و حفظ

شریعت اسلامی، اهتمام کامل داشته‌اند. و حتی آنانی را که قایل به حق اهل بیت نبوده و آنرا ضایع ساخته بوده و مخالف بودند. و یا گاهی، علاوه بر تزییع حق، ظلم‌های دیگری نیز نموده بودند، باز آنانرا به رعایت شریعت و احکام اسلامی هدایت و تشویق می‌نمودند. و به اسم طرف مشاوره، یا امر به معروف، و یا ذکر روایت پیامبر صلی الله علیه و آله و... به بیان احکام دین، و شریعت اسلامی می‌پرداختند. تاجایی که نقل شده است عمر نزدیک به ۷۰ بار "لولا علی لهلك عمر" را ذکر نمود.

از آنجا که اسلام و شریعت اسلامی، شامل انجام تمام واجبات و ترک تمامی محرّمات می‌باشد، دعوت به شریعت، دعوت به عمل به وظایف اجتماعی، و دعوت به قسط و عدل، و نفی ظلم و ستم نیز می‌باشد.

فضایل اخلاقی:

هدایت مردم و امت اسلامی، بسوی فضایل اخلاقی، و نهادینه کردن آن بواسطه کردار و گفتار، یکی دیگر از اهداف تبلیغی ائمه علیهم السلام بوده است. اگرچه از دیدگاه ائمه علیهم السلام، خلافت اسلامی ضایع شده و از دست رفته بود؛ و مردم نیز بخاطر کوتاهی دریافتن و احقاق حق اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، و اطاعت از حکام غاصب، مقصر و ستمکار بوده‌اند؛ ولی این باعث نمی‌شد که ائمه علیهم السلام، از نشر فضایل در جامعه دست بکشند. بلکه از هر راه ممکن برای هدایت مردم، و آشنا کردن آنان به اخلاق الهی، سعی و تلاش می‌نمودند.

امام رضا علیه السلام، خطاب به مامون، که قصد تنبیه و جنگ با عده ای از عباسیان که اتفاقاً امام رضا علیه السلام را نیز آزرده بودند را داشت می‌فرماید: "ما التقت فئتان قط الا نصر الله اعظمها عفوا. و قال علیه السلام" ان فی صحف ابراهیم: ایها الملك المغرور! انی لم ابعثک لتبني البنا، ولا لتجمع الدنيا، لکن بعثتک لترد عني دعوة المظلوم، فانی لا اردھا، ولو کانت من کافر". هرگز دو گروه با یکدیگر ستیز نکنند، مگر آنکه خدای متعال آن دسته‌ای که بیشتر اهل گذشت باشند را پیروز فرماید. و نیز فرموده است: در صحیفه حضرت ابراهیم مکتوب است: ای پادشاه مغرور! تو را قدرت ندادم که قصر بسازی، و یا مال دنیا را گردآوری، بلکه قدرت دادم تا از جانب من حق مظلوم بستانی، من داد مظلومین بستانم حتی اگر کافری باشد. می‌بینیم امام رضا علیه السلام با عفو خود، و در خواست عفو آن عده‌ای از بنی العباس که در مقابل مأمون گردنکشی نموده بودند؛ اخلاق اسلامی را به مامون می‌آموزد. حضرت اینگونه حساب نمی‌کند که هر دو گروه ظالم‌اند، بگذار با هم بستیزند! و یا مامون

که غاصب حق ما و اهل جهنم است، بگذار تا گناه و عصیان بیشتر نماید، تا عذاب بیشتری ببیند. بلکه ائمه علیهم السلام در حد ممکن به نهادینه کردن اخلاق اسلامی، در جامعه اسلامی سعی و تلاش می نمودند.

دانش توأم با تعقل:

یکی از خصایص مکتب اسلام، واجب و فریضه دانستن "آموختن علم و دانش" است بر تمامی مسلمانان، خدای متعال فرماید: "برفع الله الذین آمنوا والذین اوتوا العلم درجات". و رسول خداصلی الله علیه وآله فرماید: "طلب العلم فریضه علی کل مسلم، الا ان الله یحب بغاء العلم". آموختن دانش، بر هر مسلمانی واجب است. آگاه باشید! خداوند تلاش کنندگان در راه علم را دوست دارد. ائمه علیهم السلام نیز، به علم و دانش اهمیت می دادند؛ و مردم را به آن هدایت و تشویق می کردند؛ و خود در عمل و با زبان یا جهل و نادانی مبارزه می نمودند. ولی آنچه که مکتب اهل بیت را از مذاهب اهل سنت متمایز می کند، تاکید بر عقل و فهم، در کنار و توأم با دانش و اطلاعات است. زیرا ائمه علیهم السلام به عقل و اندیشه عقلانی اهمیت زیادی داده، و عقل را برای انسان حجت الهی و پیامبر درونی می دانسته اند. و خود آنان با غفلت و بی خبری، و تحجر و سبک مغزی، مبارزه می نمودند. از دیدگاه ائمه علیهم السلام، عقل پردازش، استنتاج و تجزیه و تحلیل است و آن لازمه دانش و فراگیری است. علم و دانش بدون عقل، مانند مواد خام و اولیه است. کسی که هر چیزی را شنید، حتی اگر روایت منتسب به پیامبرصلی الله علیه وآله باشد به همان شکل ظاهریش باور کند، مانند کسی است که حبوبات و گوشتها و سبزیجات، و هر چه که گیرش می آید را، بهمان شکل اولیه اش، بدون آنکه آرد نماید یا طیخ نماید، مصرف می نماید. متأسفانه فرق و مذاهب اهل سنت، عملاً برای عقل جایگاه مناسبی در فقه و مسایل کلامی قابل نشده اند. اگر در مذهب حنفی، که از نظر زمانی، در بین مذاهب اهل سنت نزدیکترین زمان به پیامبراکرم صلی الله علیه وآله را دارد، حنفیان به قیاس و استحسان قایل شده اند؛ ولی قیاس - که همان تمثیل منطقی است - آنگونه غیر خردمندانه بوده است که مذاهب بعدی اهل سنت، با آن مخالفت کرده و همراه با آن، در مبارزه با قیاس، با عقل کاملاً مبارزه کرده اند. آنان در این زمینه آنقدر جمود و تحجر بکار برده اند که، روایات ضعیف منتسب به پیامبرصلی الله علیه وآله را، قابل اعتقاد و توجه دانسته اند. و به ظواهر آیات و روایات، سخت معتقد بوده اند. و لذا بر اساس ظواهر قرآن مانند: "یدالله فوق ایدیهم" برای خدا دست جسمانی قایل شده اند. و چون و خدای را دارای ساق و قدم انگشت دانستند، و قایل به جسمانیت خدا شده اند. ناچار قایل به داشتن چهار پا و مرکب !!! برای خدا نیز شده اند. رویکرد اکثر اهل سنت، در عقاید کلامی، به مکتب اشعری و جبرگرایی نیز، نوعی بی توجهی به عقل محسوب می شود. در مقابل مذاهب اهل سنت، در مکتب اهل بیت، به

عقل اهمیت زیادی داده شده است. عقل یکی از منابع فقه و اخلاق شیعه دانسته شده است. و تاکید شده است که علم و دانش باید توأم و همراه با عقل باشد. امام کاظم علیه السلام خطاب به هشام ابن حکم در این زمینه می‌فرماید: "یا هشام! ان الله تبارک و تعالی، بشر اهل العقل و الفهم فی کتابه، فقال: فبشر عبدالذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هداهم الله و اولئک هم او لوالالباب . یا هشام! ان الله تبارک و تعالی اکمل للناس الحجج بالعقول، و نصر النبیین بالبیان و دلهم علی ربو بیته بالادلاء... یا هشام ان العقل مع العلم . ای هشام! خدای متعالی بشارت خیر و مزده داده است به کسانی که اهل عقل و فهم‌اند. و فرموده است: بشارت ده ای پیامبر! به بندگان من، آنانی که سخنان مختلف را گوش فرا می‌دهند، و تعقل می‌کنند و بهترین را انتخاب، و پیروی می‌کنند. اینانند کسانی که خداوند هدایتشان فرمود و، ایشانند خردمندان. ای هشام! خدی متعال بواسطه عقل، حجت را بر مردم تمام نموده و پیامبران را، با قدرت بیان یاری فرمود، و به ربوبیت و پروردگاری خود دلالتشان فرموده است... ای هشام! عقل و علم، با هم باید توأم و همراه باشند. یا هشام! ان لكل شیء دلیلاً، و دلیل العقل التفکر، و دلیل التفکر الصمت، و لكل شیء مطیه؛ و مطیه العقل التواضع. و کفی بک جهلاً ان ترکیب ما نهیت عنه... یا هشام! ان لله علی الناس حججین، حجة ظاهرة، و حجة باطنه، فاما الظاهرة فالرسول و الانبیاء و الائمة و اما الباطنة فالعقول... . ای هشام! هر چیزی را رهبری است، و راهبر عقل تفکر است، و راهبر تفکر سکوت است. هر چیزی را مرکبی است، و مرکب عقل فروتنی است. در نافهمی تو همین بس که، آنچه را که توسط عقلت نهی شده‌ای مرتکب شوی. ای هشام! خدای متعال بر مردم دو حجت (و پیامبر) دارد. حجت آشکار و حجت پنهان. حجت آشکار رسولان و پیامبران و امامان اند و حجت (و پیامبر) پنهان عقل مردم است.

دسته دوم: از علت چرایی تبلیغ و اعزام مبلغ را امور باز دارنده تشکیل می‌دهند. حفظ جامعه اسلامی از افتادن در انحرافات، کجروی‌ها و کج فهمی‌ها، پاسخگویی به پرسش‌هایی که موجب جهل به شریعت می‌شوند، باز دارندگی مردم از در ماندن در شبهه‌ها و برداشتن آن از برابر جامعه، حفظ سلامت رفتار و اندیشه از رذایل اخلاقی، و بالاخره مبارزه با جهل و نادانی و بی‌دانشی و... بخش دیگر عوامل چرایی تبلیغ و اعزام مبلغ ائمه علیهم السلام را تشکیل می‌دهد. در واقع این دسته موجبات تبلیغ، همان دسته نخست است که در گذشته، به شکل ایجابی آن مطرح شده است و اینک به شکل سلبی و منفی آن ذکر شده و به گونه باز دارنده عمل می‌نماید.

مبلغان بر جسته:

همانگونه که در مباحث گذشته ذکر شد، راه یافتگان به مکتب علمی ائمه علیهم السلام که افتخار شاگردی ائمه علیهم السلام را بصورت کوتاه مدت، یا طولانی مدت، می یافتند؛ خود بر حسب وظیفه شرعی، به مبلغان دین و مذهب تبدیل می شدند. دانش آموختگان، بفرخور درجه علمی، توانایی و ذوق شخصی، از بخشی از دریای علوم ائمه اهل البیت علیهم السلام بهره می بردند و سیراب می شدند و پس از آن، بر حسب حال و توانایی خود، به مبلغینی برای ارشاد و هدایت مردم تبدیل می شدند. برخی از آنان گرایش، و شوق و ذوق دعا و مناجات داشته اند؛ مانند کمیل بن زیاد، مقاتل بن سلیمان، و ابو حمزه ثمالی و... ائمه علیهم السلام به آنان دعا و مناجات می آموختند؛ تا از این راه به تحکیم ارتباط خلق و خالق کمک کرده، و به ارشاد مردم بپردازند. برخی دیگر علاقه به تفسیر و درک معرفت قرآن داشته اند؛ مانند عبدالله بن عباس، و ابان بن تغلب و... ائمه علیهم السلام آیات را برایشان تفسیر نموده، و محکم و متشابه قرآن را معرفی نموده و از علوم قرآن سیرایشان می نمودند، تا آنان از این طریق راهنمای مردم کردند. جمعی دیگر همچون زرارۀ بن اعین، ابی ابی عمیر و حماد و... به فقه و احکام عبادات و معاملات، تعلق خاطر بیشتری داشته اند ائمه علیهم السلام، پاسخگوی پرسشهای آنان بوده، و احکام دین را برایشان روشن می نمودند، تا آنان احکام را به مردم بیاموزند. عده ای همچون هشام ابن حکم، و مومن طاق و... به مناظرات در عقاید و ذوق خود را نشان می دادند. حضرت به آنان کلام و اعتقادات می آموخته است تا آنان خلق را از ضلالت و گمراهی نجات بخشند. از این طریق مبلغان، دهها شاخه علوم دینی و وابسته به دین را آموخته و نشر داده اند. هشام ابن سالم یک نمونه از تبلیغ دینی دانش آموختگان دانشگاه امام جعفر صادق علیه السلام را، در حضور امام، این چنین شرح می دهد: فردی از اهل شام خدمت امام رسید در حالی که امام در بین جماعتی از اصحاب خود بود و از امام درخواست کرد که امام پاسخ سوالهای او را بگوید. حضرت فرمود: درچه موردی پرسش خواهی کرد؟.

مرد شامی پاسخ داد: در مورد قرآن و قرائت آن. حضرت رو به یکی از اصحابش کرد و فرمود: ای حمران پاسخ این فرد را بده.

مرد شامی گفت: می خواهم با شما مناظره کنم! حضرت فرمود: اگر حمران (ابن ایمن) را شکست دادی، مرا شکست دادی! پس مرد شامی از حمران سوالهای بسیاری کرد تا خسته شد و حمران همه آنان را پاسخ داد... سپس مرد شامی گفت: می خواهم با شما در عربی (وزبان شناسی) مناظره کنم! حضرت رو کرد به ابان بن تغلب و فرمود: یا ابان بن تغلب با او مناظره کن! مرد شامی در این مناظره شکست را پذیرا شد... سپس مرد شامی گفت: می خواهم در زمینه فقه و احکام دین با شما مناظره نمایم.

حضرت او را حواله به زراره داد که زراره بر او فایق آمد. مرد شامی در خواست بحث، در علم کلام را نمود! که حضرت حوالت او را به مومن طاق داد، که او نیز غالب شد. مرد شامی درخواست کرد: با حضرت در استطاعت (تفویض در مقابل جبر) مناظره نماید! حضرت به طیار اشاره فرمود و او نیز پیروز شد. مرد شامی گفت: می‌خواهم در مورد توحید سخن بگویم و مناظره کنم. حضرت به هشام ابن سالم فرمود: با او مناظره کن! هشام ابن سالم نیز او را محکوم نمود. آنگاه مرد شامی گفت: می‌خواهم در مورد امامت با شما بحث نمایم! حضرت روی به هشام این حکم فرمود، و دستور داد با او مباحثه نماید. هشام آنچنان در مورد امامت با او مناظره کرد، که زبان شامی بند آمد، و هر چه کرد نتوانست مطلبی دیگر بگوید. آنگاه فرد شامی به امام رو کرد و گفت: خواستی نشان بدهی که در بین شیعیان اینچنین افرادی پیدا می‌شوند؟!...

امام علیه السلام فرد شامی را به "یا ابا اهل الشام" مخاطب قرار داد ویژگی‌ها و ایرادات مناظره تک تک اصحابش را ذکر کرد و تنها از مناظره هشام ابن حکم ایراد نگرفت و چون مرد شامی از حضرت درخواست کرد که او را از شیعیان خود قرار دهد و دین را به او بیاموزد. حضرت رو به هشام ابن حکم فرمود: دوست دارم این فرد شاگرد تو باشد. به معرفی اجمالی تعدادی از مبلغین، دانش آموخته در مکتب اهل بیت علیهم السلام، در برخی از دانش‌های دینی، می‌پردازیم:

ابان بن تغلب:

ابان این تغلب بن رباح یکی از اصحاب برجسته امام باقر و امام صادق علیه السلام است که خدمت امام سجاد نیز رسیده است. وی فردی فقیه، مفسر، لغوی و ادیب بوده است که کتابهایی را نیز تصنیف کرده است؛ مانند، "الغریب فی القرآن" در علم تفسیر، "فضایل و احوال صفین" در عقاید و "الاصول" در فقه. امام محمد باقر علیه السلام به او فرمودند: ای ابان! در مسجد مدینه بنشین و احکام دین الهی را بیان کن! دوست دارم مردم در میان شیعیان من افرادی مانند تو را ببینند. نجاشی، صاحب کتب رجالی نقل نموده است که: چون ابان بن تغلب به مسجد مدینه می‌رفت مردم بجهت پرسش و استفاده آنچنان هجوم می‌کردند که غیر از ستون مسجد که برای او خامی می‌گذاشتند دیگر جایی خالی نمی‌ماند. ابان بن تغلب از کسانی بود که با الهام از آموزشهای ائمه اهل بیت علیهم السلام به دفاع از تشیع و تبلیغ این مذهب اهتمام می‌ورزید. ابان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که امام فرمود: دوست دارم با تازیانه بر سر اصحابم بزنم تا آشنا و فقیه در دین گردند. به امام عرض شد: کسی که اینها را می‌داند ولی نشر نمی‌دهد و در خانه نشسته است چه؟! حضرت فرمود: این فرد چگونه فقیه در دین است؟ در حالی نشر و تبلیغ دین جزء دین است. بر این اساس، ابان پیش از سی هزار حدیث از

امام جعفر صادق روایت نموده؛ و نزدیک به پنجاه راوی از وی روایت نموده‌اند. امام صادق علیه السلام به ابان بن عثمان فرمود: به ابان بن تغلب مراجعه کن و هر حدیث که از او شنیدی گویا (بدون واسطه) از من شنیدی. ابان در نزد اهل سنت نیز جایگاه محترمی داشت. اگرچه افرادی چون سعدی جوزجانی بخاطر تشیع وی او را "مذموم المذهب و منحرف از حق" دانسته‌اند ولی او را از اهل صدق در روایات و صالح و ثقه می‌دانند و در اکثر کتب روایی اهل سنت (به جز صحیح بخاری) از وی روایت کرده‌اند. ابان بن تغلب خود می‌گوید: مراجعه اهل سنت به من زیاد بود و لذا نزد امام صادق علیه السلام رفتم و پرسیدم: آنان می‌آیند و در مسجد از من احکام را می‌پرسند اگر جواب ندهم رهایم نمی‌کنند. حضرت فرمود: اگر احکام را بفتوای آنان می‌دانی برایشان بازگو نما. ابان در سال ۱۴۱ هجری قمری همانگونه که امام او را با خبر ساخته بود وفات یافت امام صادق علیه السلام بر او رحمت فرستاد و فرمود: خدای او را رحمت کند در گذشت ابان قلب مرا به آورده است.

هشام بن حکم:

هشام از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام است. وی در شهرهای واسط و بغداد زندگی می‌کرده است و حدیث‌های زیادی در عقاید و احکام روایت نموده است. هشام کتابهای زیادی را در عقاید (کلام) تألیف نموده است مانند: توحید، الرد علی الزنادقه، الرد علی اصحاب الاثنین، الرد علی اصحاب الطباع، الرد علی المعتزله، و... هشام بن حکم فردی زیرک و حاضر جواب بود و ابتدا طرفدار مذهب جهمیه (پیرو جهم بن صفوان، یکی از افراد منحرف) بود. وی پس از چند جلسه مناظره با امام جعفر صادق علیه السلام، تغییر مذهب داده و به مذهب شیعه روی می‌آورد و از مبلغین سرسخت آن می‌شود. روزی امام صادق در حالی که اصحاب بزرگ آن حضرت از اکناف و اطراف جمع بودند به هشام که جوانترین آنان بود امر می‌فرمایند که جریان تبلیغ، و مناظره خود با عمرو بن عبید را برای آنان نقل نماید!

هشام گفت: شنیدم عمرو بن عبید در مسجد بصره می‌نشیند و مردم را گرد خود جمع می‌کند و آنها گمراه می‌کند (از واسط) به بصره رفتم و در مسجد، عمرو را در میام مردم یافتم که سوالهای آنان پاسخ می‌گفت. حلقه جمعیت را گشودم و نزدیک رفتم و روی دو زانو نشستم؛ به عمرو بن عبید گفتم: جناب دانشمند من مردی غریب اجازه پرسش به من می‌دهی؟ عمرو بن عبید گفت: بپرس! گفتم: آیا چشم دارید؟ عمرو بن عبید گفت: فرزندانم این چه سوالی است که می‌کنی؟ گفتم: پرسش من اینگونه است. گفت: باشد فرزندانم بپرس حتی اگر پرسش‌هایت احمقانه باشد! گفتم: چشم داری؟ عمرو بن عبید گفت: آری. گفتم: با چشم به من می‌کنی؟ عمرو بن عبید

گفت: رنگها و اشخاص را می بینم. سپس از بینی و زبان و گوش و دست و پا پرسیدم، و کارایی هر یک را سوال کردم. سپس از مخ و مغز پرسیدم. عمرو بن عبید پاسخ داد: هر چه بر این اعضاء و جوارح و حواس وارد می شود بوسیله آن تشخیص می دهم. پرسیدم: آیا این اعضاء ترا نمی توانند از مرکز اندیشه بی نیاز کنند. گفت: نه! حواس و اعضاء هر وقت در مورد چیزی تردید داشته باشند آن را می بویند یا می بینند یا می چشند یا می شنوند و یا لمس می کنند آنگاه به مخ و مغز که مرکز پردازش است می دهند و اوست که یقین را بوجود آورد و تردید را می زداید. پرسیدم: پس خداوند مرکز اندیشه و پردازش را برای رفع تردید اعضاء تو قرار داده و اگر نباشد کار حواس کامل نمی شود؟!.

عمرو بن عبید گفت: درست است. گفتم: چگونه خدای متعال برای جسم تو سرپرست و راهنما قرار داده است ولی برای امت راهنما قرار نداده و آنانرا در سرگردانی و شک و اختلاف رهایشان نموده؟! عمرو بن عبید ساکت شد و مدتی چیزی نگفت آنگاه رو به من کرد و گفت: تو هشام ابن حکم هستی؟! ... و تا هنگامی که آنجا بودم دیگر سخن نگفتم. امام صادق علیه السلام از شنیدن این جریان خندید و فرمود: این مطالب در صحیفه ابراهیم و موسی نوشته شده است. امام صادق علیه السلام در میان بزرگان اصحاب خود بخاطر تبلیغ و ارشاد زیرکانه اش برای او تکریم خاصی قایل بود که این برای برخی از اصحاب سنگین بود. امام درباره وی فرمود: "هذا ناصرنا بقلبه و لسانه" و درباره وی دعا فرمود: "لا تزل مويدا بروح القدس ما نصرتنا بلسانك". یعنی تازمانی که بزیانت یاور ما هستی روح القدس ترا تایید و یاری نماید.

هشام بن حکم، از کسانی بود که چوبه دار خود را با زبان سرخ خود همیشه به همراه خود داشت. وی دشمنان زیادی در بین علماء فرق دیگر اسلامی داشت؛ زیرا او با سخنان و استدلال خود آنانرا محکوم و رسوا و در بین اطرافیان شان خوار و مفتضح می ساخت، لذا در پیگ رفتار کردن وی در نزد حکام بوده اند. بر همین اساس نیز، مدتی نیز در زندان بنی العباس گذارنده است. روزی یکی از آنان، در حضور هارون الرشید پرسید: ای هشام! آیا ممکن است حق با هر دو نفری که نزاع کرده اند باشد. هشام پاسخ داد: خیر! دانشمند غیر شیعه، پرسید: به من بگو! علی علیه السلام و عباس عموی پیامبر که درباره میراث پیامبر نزد ابوبکر شکایت کردند، کدام بر حق بودند و کدام بر باطل؟.

هشام گوید: با خود فکر کردم اگر بگویم عباس بر حق بود، کافر شدم. و اگر بگویم همانگونه که ابابکر حکم داد میراث از آن علی بود و عباس بر باطل، رشید حکم قتل مرا خواهد داد. یاد دعای امام صادق افتادم دانستم که از جواب نمی مانم گفتم: هر دو بر حق بودند مانند دو ملکی که نزد داود آمدند و گفتند: "خصمان بغی

بعضنا علی بعض " کدام یک از دو فرشته بر باطل بودند. هرچه که بگویی من اینجا خواهم گفت!... آنان به این شکل خواستند به ابابکر بفهمانند که در مورد فدک ظلم کرده است و همانگونه که عمامه، عصا، لباس، شمشیر و زره و... پیامبر به ارث می‌رسد (همانگونه که به علی علیه السلام رسید) فدک نیز به ارث می‌رسد. هارون الرشید از این پاسخ خوشش آمد. هشام اگر از این دام رهایی یافت ولی اضطراب و ترس مداوم همانگونه که خود می‌گفت قلب او را از کار انداخت و در سال ۱۷۹ هجری دار دنیا را وداع گفت. از حاضر جوابیهای او نکات ذیل است: از او پرسیدند: آیا معاویه از "اصحاب بدر" است؟ گفت: بله! ولی از طرف مقابل؟! اباهذیل به او گفت: بیا با هم مناظره کنیم اگر تو پیروز شدی من مذهب تو را انتخاب می‌کنم و اگر من پیروز شدم تو مذهب مرا انتخاب کن! هشام پاسخ داد: انصاف نگفتی، اگر من پیروز شدم تو مذهب مرا اختیار کن! ولی اگر تو پیروز شدی (چون من امام و راهنمای زنده دارم) باید به نزد امام من بروی و از او بپرسی. از او پرسیدند: علی علیه السلام که به عمر یا امیرالمومنین خطاب می‌کرد راست می‌گفت یا دروغ؟ در هر حال شما شیعه بر باطل هستید. پاسخ داد: راست می‌گفت! همانگونه که خدای متعال از زبان ابراهیم بتان را خدایان آنان می‌خواند. در حالی که، آنان بواقع خدای کسی نیستند!

مومن طاق:

محمد بن علی بن نعمان کوفی، معروف به شیطان طاق، که شیعه او را مؤمن طاق می‌نامیدند. وی در کوفه در محله "طاق" دکان صرافی داشت؛ و در آن زمان سکه‌های تقلبی پیدا شده بود، که غش و تقلب در باطن و درون آن بود، ولی در ظاهر سکه طلا بود. او با دست (با لمس و وزن) می‌فهمید که سکه در درونش غش دارد. به خاطر این مهارتش، او را شیطان طاق! لقب داده بودند. مؤمن طاق فقیهی متکلم و از اصحاب امام سجاد، امام باقر و امام صادق علیهم السلام شمرده می‌شود. وی از تمام روشهای متداول تبلیغ گفتاری، مانند: خطابه، پرسش و پاسخ و مناظره، استفاده می‌کرد. و چون در مباحثات بسیار زیرک و سریع الذهن بود، امام صادق علیه السلام به وی اجازه مناظره داده و وی را تشویق می‌فرمودند. مؤمن طاق از روش تبلیغ به کتابت نیز استفاده برده و بیش از ده کتاب اکثرا در علم عقاید و کلام تالیف نموده است مانند: احتجاج فی امامه امیرالمؤمنین، کتاب افعال لاتفعل، کتاب رد خوارج، کتاب المعرفة، کتاب الجمل و... یکی از اصحاب امام صادق بنام ابی خالد کابلی گوید: مؤمن طاق را در "روضه پیامبر" صلی الله علیه وآله دیدم که اهل مدینه لباسش را از بس که کشیدند پاره کرده بودند و او جواب می‌داد و آنها سوال می‌کردند. خود را به او رسانیدم و گفتم: امام صادق ما را از مناظره با مردم نهی فرموده! گفت: به تو فرمود که به من بگویی؟! گفتم: نه! ولی به من فرمود با کسی مناظره

نکنیم... خدمت امام رسیدم و جریان را ذکر کردم. امام تبسمی کرد و فرمود ای ابا خالد! صاحب طاق با مردم مناظره می‌کند، و در پروازش او را می‌اندازند باز می‌پرد. ولی تو اگر بالت را بچینند دیگر نمی‌توانی به پرواز ادامه بدهی! . مومن طاق در کوفه با ابوحنیفه مناظرات و حاضر جوابیهای بسیار داشته است روزی ابوحنیفه با اصحاب خود نشست بود که طاق پیدا شد. ابوحنیفه چون چشمشش به او افتاد گفت: شیطان آمد. طاق چون این را شنید این آیه را بر آنان خواند. "انا ارسلنا الشیاطین علی الکافرین توزهیم ازا" ما شیاطین را بر سر کافرین فرستادیم تا سخت آنان را آزار کنند. و چون خبر شهادت امام صادق علیه السلام به کوفه رسید ابوحنیفه به مومن طاق گفت: امامت مرد؟! او (با اشاره به قرآن در مورد مهلت خدا به شیطان) پاسخ داد: اما امام تو تا روز قیامت از مهلت داده شدگان است. شیخ طوسی روایت می‌کند یکی از خوارج بنام ضحاک در کوفه خروج نموده و خود را امیرالمومنین خواند مومن طاق را گرفته و نزد او بردند. طاق گفت: من فردی دارای بصیرت در دین هستم و شنیدم تو اهل عدل و انصاف هستی دوست دارم جزء شما باشم. ضحاک به اصحابش گفت: اگر او یار ما شود کار ما رواج خواهد یافت.

مومن طاق از ضحاک پرسید: چرا از علی ابن ابی طالب براثت می‌جوئید و قتل او را حلال دانستید؟ ضحاک گفت: چون او در دین خدا حکم قرار داد... و هر کس در دین حکم قرار دهد خودش مباح است. مومن طاق گفت: پس مرا با اصول دین خود آشنا ساز تا با تو مناظره کنم. اگر تو پیروز شدی من نیز به سلک اصحاب تو می‌پیوندم. ولی فرد منصفی باید بین من و تو داوری نماید و حکم به خطای خطا کار و درستی کلام فرد بر حق نماید. ضحاک یکی از یارانش را انتخاب نمود. مومن طاق پرسید: آیا این فرد عالم به دین هست؟ وی گفت: بله! طاق گفت: پس این فرد حکم ما در دین مورد منازعه ماست؟ ضحاک بدون توجه گفت: بله! آنگاه مومن طاق رو به اصحاب وی کرد و گفت: اینک امیر شما در دین خدا حکم گرفت! شما دانید و او. اصحابش چون این را شنیدند با شمشیر و غلاف آن آنقدر بر او کوفتند تا هلاک شد و فتنه آنان شکست خورد. بعدها هارون الرشید باشنیدن این قضیه دستور داد صله‌ای ارزشمند به مومن طاق بدهند. ولی امام صادق علیه السلام فرمود: من (از رهایی تو و موفقیتت) مسرور شدم، ولی سخن بر طبق حق نگفتی! زیرا به قیاس سخن گفتی، و قیاس در دین ما راهی ندارد.

ابو حمزه ثمالی:

یکی از مبلغین برجسته شیعه، ثابت ابن دینار ابوحمزه ثمالی است. وی از اصحاب امام سجاد و امام باقر و امام صادق علیه السلام شمرده می‌شود و از مفسران و فقهای بزرگ اهل کوفه است که دیگر فقهای شیعه نزد او

جمع می‌شده و از او اخذ علم و حدیث می‌نمودند. ابو حمزه ثمالی از زاهدان برجسته‌ای است که به دعاها، اهمیت زیادی می‌داده و دعاهای امام سجاد را جمع آوری و روایت می‌نموده است و دعای معروف سحرهای ماه مبارک رمضان از امام .ین العابدین علیه السلام بنام وی شناخته می‌شود. روش تبلیغی وی مانند بسیاری از اصحاب ائمه علیهم السلام تبلیغ رفتاری و گفتاری بوده است و غیر از روش مناظره، در تمام روشهای تبلیغی، صاحب روش بوده است. ابو حمزه ثمالی نخستین فرد از دانشمندان شیعه است که کتابی در تفسیر قرآن نگاشته است و کتاب نوادر در فقه، و کتاب زهد و دیگر کتب وی، نشان از اهتمام ایشان به تبلیغ به کتابت داشته است. روایت بیش از ۴۰ نفر از روات شیعه و سنی از ایشان نشان از توفیق ایشان در تبلیغ گفتاری می‌دهد. ابو حمزه دارای ۷ پسر بود که سه پسر وی همراه با زیدبن علی فرزند امام سجاد علیه السلام بشهادت می‌رسند و سه فرزند دیگر وی از راویان ثقه و از مبلغین برجسته شیعه بوده‌اند که از جانب ائمه علیهم السلام تایید شده‌اند. پس از پایان دوره بنی امیه قبر امیرالمومنین علی علیه السلام در زمان امام جعفر صادق علیه السلام توسط آن حضرت برای شیعیان و اصحاب آشکار شده بود. و ابو حمزه ثمالی شیعیان و فقهای شیعه را نزد قبر آن حضرت گردهم آورده و برایشان حدیث گفته و تبلیغ دین می‌نموده است و حوزه علمیه نجف یدنگونه پیدایش و نشأت یافته است و ابو حمزه ثمالی بنیانگذار آن حوزه مقدسه بوده است. امام رضا علیه السلام ابو حمزه ثمالی را سلمان زمان خود لقب داده است و درباره وی فرموده است: او چهار نفر از ما ائمه اهل البیت علیهم السلام را یعنی امام سجاد و امام باقر و امام صادق و دوران کوتاهی امام کاظم علیهم السلام را خدمت نموده است.

زنان مبلغ :

زنان در اسلام در تکالیف از واجبات و محرمات با مردان تفاوتی ندارند، بغیر از مواردی که تکالیف زنان یا مردان استثنا شده است مانند: شرکت در جهاد ابتدایی برای مردان و... خدای متعال در قرآن کریم می‌فرماید: "یا ایها الناس إنا خلقناکم من ذکر وأنثی، وجعلناکم شعوبا وقبائل لتعارفوا، إنا أکرمکم عند الله أتقاکم " همانگونه که تکالیف بین ملتها وقبایل متفاوت نیست، بین تمامی انسانها از زن و مرد تفاوتی ندارد. تمامی مسلمانان از هر جنس ونژاد در لزوم تبلیغ با یکدیگر برابرند. اگر چه تفاوتهایی در چگونگی تبلیغ، وزبان تبلیغ بین زنان و مردان یا بین ملتها وقبایل وجود دارد که این تفاوت ها به اصل و ماهیت تبلیغ بر نمی‌گردد. در اسلام زنان مبلغ بسیار بوده اند، که در میان زنا وحتا گاه در میان مردان به تبلیغ دین و بیان احکام می پرداختند. پاسخ حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها و همسران پیامبر (رضی الله عنهن) به پرسش زنان و مردان در موضوعات مختلف دینی از این باب است. ولی از آنجایی که تبلیغ در اسلام، امری است که وظیفه دینی هر فرد مسلمانی

- صرف نظر از مذکر و مؤنث بودن وی - شمرده می‌شود. لذا در تاریخ کمتر از زندگی مبلغین، وحتا روش تبلیغی آنان سخن به میان آمده است. و بغیر از مناظرات و حاضر جوابیهای مبلغین، کمتر در این باره ذکری شده است. این امر در زنان مبلغ، مشهودتر و آشکارتر است. ولی با اینهمه، نقش تبلیغی زنان را نمی‌توان انکار نمود. وجود راویان احادیث از بین زنان یکی از شواهد کثرت زنان مبلغ است.

در این بخش به معرفی تعدادی از زنان مبلغ که، بخاطر مناظره هایشان شناخته شده و ماندگار شده اند می‌پردازیم:

حبابه والبیه:

حبابه زنی از تیره اسد و منطقه والب است و ظاهرا کنیه او ام البراء بنت صفوان یا ام الندی بنت جعفر بوده است او یکی از زنان زاهد و عایدی است که خدمت امیرالمومنین علیه السلام رسیده و از او روایت‌ها نموده است که به برخی از آن‌ها در فقه استناد می‌شود. حبابه در زمان جنگ صفین همراه امیرالمومنین علیه السلام بوده است و از آن امام، دلیل بر امامت امام معصوم خواست، که حضرت او را راهنمایی فرمود. سپس او از امام در خواست کرد که برایش دعا کند تا بر ولایت او پایدار بماند در فتنه نیافته و گمراه نشود که حضرت او را دعا کرد و فرمود: آنچه‌ان عمر خواهی کرد که فرزندم رضا را خواهی دید و آنقدر زنده خواهی ماند، تا اینکه خود آرزوی مرگ خود را بکنی. گویند در دربار معاویه، معاویه بخاطر اشعار تحریک کننده‌اش در جنگ صفین، او را نکوهش نمود. او پاسخ داد اگر دوباره فرصتی روی دهد چنان خواهد کرد. اطرافیان معاویه نیز اشعار مرثیه‌ای او در رثای شهادت امیرالمومنین یادآوری کردند و او را ملامت نمودند. حبابه به تبلیغ دین و مذهب اهتمام و سعی بسیار داشته است و علاوه به عبادت فردی در این زمینه در حد کمال سعی و تلاش می‌نماید. عمران بن میثم می‌گوید: همراه با عبایه بن ربیع نزد او رفتیم. او را دیدم در حالی که از عبادت رویش زرد شده بود. حبابه از عبایه پرسید: کیست که همراه توست؟ عبایه جواب داد: فرزند برادرت، میثم است. حبابه گفت: آری بخدا فرزند برادرم است (و بسیار برایم عزیز است) ولی من از اباعبدالله الحسین علیه السلام شنیدم که فرمود: هیچ کس بر فطرت پاک ابراهیم (دین حنیف) نیست مگر ما اهل بیت و شیعیان ما، و دیگر مردم از آن مبرا هستند. داود رقی می‌گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم که حبابه والبیه وارد شد. از مسایل دینی از او پرسش کردم، که من و دیگران از آگاهی زیاد او، به حلال و حرام احکام، تعجب نمودیم. حبابه همانگونه که امیرالمومنین دعا فرموده بودند ولایت مدار بود. او از امام حسین سوال می‌کند برادر زاده‌ای دارم که معترف به فضیلت شما خاندان است آیا اسم او در زمره اسامی شیعیان شما

هست یا نه؟ که امام تصدیق می کند . شیخ طوسی از دختر حبابه نیز بعنوان راوی ذکر می کند که از امام حسن و امام حسین روایت نموده است . همانگونه که امیرالمومنین خبر داد، حبابه خدمت امام زین العابدین علیه السلام می رسد و حضرت او را دعا می کند که نیروی جوانی را بازیابد . و خدمت امام باقر می رسد امام برایش دعا می کند لذا بیماری پوستیش برطرف و موهای سرش دوباره سیاه می شود . و خدمت امام صادق می رسد امام صادق به او وعده می دهد که به همراه چند زن دیگر (که فوت کرده اند) در هنگام قیام قائم دوباره زنده می شود . او در سال نخست امامت امام رضا علیه السلام در حالی که حداقل ۱۶۰ سال عمر داشته است فوت می کند .

ام الخیر:

ام الخیر، بنت حریش بارقی نیز یکی از زنان مبلغ و از صاحبان فصاحت و بلاغت بود که یاد و خاطره تبلیغات و سخنانش در هنگام نبرد صفین، معاویه را آزار می داد. لذا به والی خود در کوفه نوشت که ام الخیر را به شام به نزدش بفرستد. هنگامی که ام الخیر نزد معاویه رسید؛ معاویه روبه او کرد و گفت: بیاد می آوری در صفین چگونه پس از کشته شدن عمار یاسر مردم را علیه ما تحریک می کردی و چه می گفتی؟ ام الخیر پاسخ داد: سخنی از پیش آماده نبود و بعد نیز آن را ذکر نکردم و بیاد نمی آورم! معاویه از اطرافیان خود پرسید: که کدام یک از شما سخن ام الخیر را بیاد دارد؟ مردی گفت: من برخی از آن سخنان را بیاد دارم. او بر شتری خاکستری سوار بود و تازیانه ای در دست داشت و همچون شتر خشمگین در میان مردم فریاد می زد: یا ایها الناس اتقوا ربکم، ان زلزله الساعة شی عظیم ... ای مردم از پروردگارتان پروا کنید که زلزله رستاخیز حادثه هولناکی است. خداوند حق را برایتان آشکار فرموده، و حجت را عیان، و راه را روشن، و دانش را بلند ساخته است. شما را در سرگردانی و تاریکی رهایتان ننموده است! پس به کجا می روید؟ خدای رحمتتان کند! آیا از امیرالمومنین فرار می کنید، یا از جنگ؟ از اسلام رویگردان شده اید، یا از حق برگشته اید؟ آیا بیاد نمی آورید که خدای عزوجل فرماید: و لنبلونکم حتی تعلم المجاهدین منکم و الصابرين و نبلو اخبارکم . ما حتی شما را می آزماییم تا مجاهدان و صابران شما را با شناسیم و اعمال شما را آشکار کنیم. سپس سر را بسوی آسمان کرد و فریاد زد : خداوند! صبر و شکیبایی کم شده، یقین ها سست گشته است، تو خود قلبهایشان را برهدایت متحد ساز... خدای شما را رحمت کند! کجا می روید؟ از امامی دست بر می دارید که پسر عم رسول خدا صلی الله علیه وآله و همسر دختر او و پدر فرزندان اوست؟! همو که از سرشت پیامبر آفریده شده، و از چشمه او جوشیده، و پیامبر او را از رازدل خود آگاه ساخته، و او را باب علم خود قرار داده، و منافقین را به دشمنی او آشکار ساخته است . اگرچه بیش از آنچه که نزد معاویه نقل شده است از سخنان مفصل و پر فصاحت وی

بطرفداری از علی علیه السلام (که فقط بخشی از آن در این مختصر ذکر شده است) چیز بیشتری در تاریخ از تبلیغ وی پیدا ننموده‌ام. ولی این شجاعت، و این بیان، و این استدلال، گویای صاحب روش بودن اینان، در امر تبلیغ دین است. بعلاوه، عدم خوف اینان از تهدیدهای معاویه در حالی که بیش از یکصد هزار شیعه علی را بقتل رسانید است که در بین آنان زنان هم بوده‌اند نشان از حسن اعتقاد و استحکام عقده‌تی این افراد دارد.

سوده بنت عماره:

در تاریخ، در نبردهای امیرالمومنین علیه السلام، همچون جنگ صفین، به زنان زیادی بر می‌خوریم که تنها کار تبلیغی انجام می‌داده، و با شعر و خطابه و... به امر تشجیع و تهییج جنگجویان می‌پرداخته‌اند. اگرچه این رفتار در بین جنگجویان عرب، امری شایع و مرسوم بوده است؛ ولی آنچه که عده‌ای از اینان را ممتاز می‌کند، این است که، سالها پس از شهادت امام علی علیه السلام، از سر تقدیر و یا با درخواست معاویه، در قصر وی حضور یافته‌اند، و توسط وی و اطرافیانش مورد عتاب و شماتت و بی‌مهری قرار گرفته‌اند، و حتی تهدید به مرگ شده‌اند، باز شجاعانه از امیرالمومنین علی علیه السلام دفاع کرده‌اند. اینان، سالها پس از شهادت آن حضرت، در زمان مظلومیت شیعه و پیروان آنحضرت، در درون دستگاه مخوف معاویه، تبلیغ را رها نکرده‌اند. از این افراد تاریخ از سوده، ام‌الخییر بارقیه بنت حریش، ام‌البراء بنت صفوان، زرقاء بنت عدی، ام‌سنان بنت خیثمه، بکاره هلالیه، عکرشه بنت اطرش و دارمیه حجونیه نام برده است. سوده بنت عماره همدانی بر معاویه وارد شد، معاویه که از قضیه صفین دل‌پرخویی داشت او را بنام جدش خواند و گفت: ای دختر اسک تو بودی که در جنگ صفین خطاب به برادرت می‌کردی و می‌گفتی: *شمر لفعل ابیک یا بن العماره یوم الطعان و ملتقی الاقرآن و انصرعلیا و الحسین ورهطه واقصد لهند و ابنها بهوان ان الامام اخا النبی محمد علم الهدی و مناره الایمانفقه العمام و سر امام لوائه قد ما بایض صارم و سنان ... برادرم مانند پدرت در هنگام نبرد و برخوردار سپاهیان شمشیر را از قیام برکش. علی و حسین و لشکرش را یاری ده و بر هندو پسرش بتاز تاخوار شوند. این امام برادر پیامبر خداست که پرچم هدایت و مناره ایمان است. پس پیشاپیش لشگر بر دشمن بتاز و با شمشیر پدید و نیزه جلا داده شده بر آنان حمله آور. سوده گفت: آری! بخدا مانند منی از حق روی نمی‌گرداند، و عذر خواهی دروغین نمی‌کند.*

معاویه پرسید: چرا اینکار را می‌کردی؟ سوده گفت: دوستی علی و پیروی حق... چون سوده از والی خود، بسر بن ارطاه شکایت می‌کند، معاویه وقعی نمی‌نهد و او را تهدید می‌کند. سوده شعری را می‌خواند که مضمون آن

این است : درود خدا بر روحی که جسمش در قبر است و با وی عدالت نیز دفن شده است. او هم قسم به حق بود و جز حق را نمی‌جست او با حق و ایمان‌ترین بود .

معاویه گفت مرادت کیست؟ سوده گفت: مرادم علی ابن ابی طالب است. نزد علی رفتم تا از موردی که برای جمع آوری زکات فرستاده بود شکایت برم آن حضرت نمازش را مختصر کرد و از من پرسید حاجتی داری؟ داستان را گفتم علی علیه السلام شروع به گریه کرد و فرمود: خدایا تو شاهدی که من آنان را به ستم بر خلق و ترک حق تو فرمان ندادم. آنگاه قطعه پوستی از جیب بیرون آورد و در آن نوشت: چون نامه مرا خواندی اموالی را که نزدت هست حفظ کن تا کسی بیاید و از تو تحویل بگیرد. و السلام . او را به همین راحتی عزل کرد و حتی نامه را مهر و موم نکرد. معاویه گفت :هیئات چقدر علی ابن ابی طالب به شما جرات بخشیده است و مغرورتان کرده است

حره بنت حلیمه سعدیه:

حره دختر حلیمه سعدیه، دایه ی پاکدامن رسول الله صلی الله علیه وآله است. از حره و تبلیغات وی نیز چندان خبری در تاریخ وجود ندارد. ولی همانگونه که از حکایت وی با حجاج بر می آید وی نیز یکی از کسانی بوده است که به فضیلت امیر المؤمنین علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه وآله بر تمامی خلایق معتقد بوده است و آنرا بدون خوف از بنی امیه تبلیغ می کرده است. روزی حره بر حجاج بن یوسف ثقفی خونریز معروف بنی امیه وارد شد. حجاج پرسید: تو حره دختر حلیمه سعدیه ای؟! خدا تو را به این جا، نزد من آورد!! ، شنیده ام تو علی را بر ابوبکر ، عمر و عثمان مقدم می داری؟. حره چون او را خشمگین یافت پاسخ داد: آن که گفته است من او را فقط بر این ها برتری می دهم دروغ گفته است. من او را از آدم، نوح، لوط، ابراهیم، داود، سلیمان و عیسی علیهم السلام نیز برتر می دانم!

حجاج گفت: وای بر تو! ، او را از پیامبران اولی العزم برتر می دانی؟، اگر برای ادعای خود دلیل نیآوری گردنت را خواهم زد . حره با شجاعت گفت: این سخن من نیست بلکه خداوند تبارک و تعالی در قرآن او را برتر می داند و بر دیگران فضیلت داده است. درباره ی آدم فرمود: " و عصی آدم ربه فغوی " آدم از پروردگارش سر پیچی کرد و گمراه شد. در باره علی علیه السلام فرمود: " و کان سعیکم مشکورا " سعی و کوشش شما جزا داده شد. حجاج گفت: احسنت یا حره به چه دلیل او را بر نوح و لوط فضیلت می دهی؟ حره گفت: خدای عزوجل او را بر ایشان برتری داد و فرمود: "ضرب الله مثلا للذین کفروا امراه نوح و امراه لوط

كانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخاننا هما فلم یغنیا عنهما من الله شیئا و قیل ادخلا النار مع الداخلین
”خداوند برای کسانی که کافر شده اند به همسر نوح و همسر لوط، مثل زد آن دو تحت سرپرستی دو بنده از
بندگان صالح ما بودند. ولی به آن دو خیانت کردند و وابستگی با این دو پیامبر سودی به حالشان، در برابر
عذاب الهی نداشت و به آنها گفته شد با وارد شوندگان در آتش داخل شوید. در حالیکه علی ابن ابی طالب
علیه السلام ازدواجش زیر ”سدره المنتهی“ و همسرش فاطمه دختر محمد صلی الله علیه وآله و خداوند به
رضای او راضی و از غضب او غضبناک می شود. حجاج گفت: آفرین! به چه دلیل او را از پدر پیامبران، ابراهیم
خلیل الله برتر می دانی؟ حره گفت: خدای عزوجل او را فضیلت داده است زیرا درباره ی ابراهیم فرمود: ” و
اذقال ابراهیم رب ارنی کیف تحى الموتى قال اولم تو من قال بلی و لكن لیطمئن قلبی ” ابراهیم گفت :
پروردگارا، به من نشان بده که چگونه مرده را زنده می کنی ! فرمود: آیا یقین نداری؟ ابراهیم گفت: چرا ، لكن
برای اطمینان قلبم می خواهم. مولایم امیر المومنان فرمود: ”لو كشف الغطا ما ازددت یقینا“ اگر پرده ها کنار رود
بر یقینم افزوده نخواهد شد. این کلامی است که هیچ شخصی قبل یا بعد از او نگفته است و کسی از مسلمانان
در آن اختلاف ندارد

حجاج گفت: احسنت، حال بگو چگونه او را بر موسی کلیم الله برتری می دهی؟ گفت خداوند در باره موسی
می فرماید : ”فاصبح فی المدینه خائفا یتربق ” شب را در شهر به صبح رساند، در حالی که هراسان بود. ولی
علی بر بستر رسول الله خوابید و نترسید. خداوند هم درباره او این آیه را نازل فرمود: ”و من الناس من یشری
نفسه ابتغاء مرضات الله ” از مردمان کسانی هستند که نفس خویش را برای رضای خدا می فروشند. حجاج
گفت: احسنت! به چه دلیل او را بر داود و سلیمان برتری می دهی؟ حره گفت: خدای متعال او را با این آیه
فضیلت داد و فرمود : ” یا داود انا جعلناک خلیفا فی الارض فهکم بین الناس بالحق و لا تتبع الا هو ی فیصلک
عن سبیل الله ” ای داود! ما تو را جانشین بر روی زمین قرار دادیم پس میان مردم به حق حکم کن و از هوی و
هوس پیروی نکن که تو را از راه خدا گمراه می سازد. حجاج پرسید قضاوتش در مورد چه بود؟ حره گفت: در
باره دو مردی که گوسفندان یکی وارد باغ دیگری شدند و انگورهایش را خوردند و از بین بردند. صاحب باغ
نزد داود شکایت برد و داود حکم کرد که گوسفندان را بفروشند و هزینه بازسازی باغ را بپردازند فرزند سلیمان
گفت: پدر، باید از شیر و پشم گوسفندان خسارت باغ را پرداخت کنی ، نه اینکه خود گوسفندان را از صاحبش
بگیری ! خداوند متعال هم فرمود : ”ففهمنا سلیمان ” آن را به سلیمان فهمانیدیم. مولایمان امیر مومنان علیه السلام
فرمود: ” سلونی عما فوق العرش، عما تحت العرش سلونی قبل ان تفقدونی ” از آنچه بالای عرش است از من
پرسید (می دانم) از آنچه زیر عرش است از من بیسید. از من سؤال کنید قبل از اینکه مرا از دست بدهید. در

روز فتح خیبر هم ، پیامبر صلی الله علیه وآله رو به حاضران کرد و فرمود: "افضلکم و اعلمکم و اقضاکم علی". برترین عالمترین و قاضی ترین (عادلترین) شما علی علیه السلام است. حجاج گفت: آفرین بر تو! چگونه او را بر سلیمان برتری می دهی ؟ حره گفت: خداوند متعال او را برتری داد، آن جا که فرمود: "رب اغفر لی وهب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی" پروردگارا مرا بیامرز و سلطنتی به من ارزانی دار که کسی از من سزاوار آن نباشد. «مولای ما امیر مؤمنان فرمود: "طلقک یا دنیا ثلاثا و لاحاجه لی فیک" ای دنیا تو را سه بار طلاق دارم و نیازی به تو ندارم. بدین سبب خداوند متعال این آیه را در باره اش نازل فرمود: "تلك الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض و لا فسادا" این سرای آخرت است به کسانی اختصاص دادیم که خواهان برتری در زمین نباشند و عاقبت از آن پرهیز کاران است. حجاج گفت: احسنت بر تو ای حره ، چگونه او را بر عیسی بن مریم برتر می دهی ؟ حره گفت: خداوند متعال او را برتری داد و فرمود: "اذ قال الله یا عیسی بن مریم ء انت قلت للناس اتخذونی و امی الهین من دون الله ". هنگامی که خداوند به عیسی بن مریم علیه السلام فرمود: ای عیسی تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان دو معبود، غیر از خدا، انتخاب کنید؟ (عیسی) گفت: منزه می تو و من حق ندارم آن چه را که شایسته نیست ، بگویم و اگر هم گفته باشم تو آن چه را در نهاد من است می دانی و من آن چه را در نهاد توست نمی دانم . «آن گاه خداوند حکم کردن را تا روز قیامت به تاخیر انداخت . ولی علی بن ابی طالب آن گاه که گروه "نصریه" ادعای موجودیت کردند، آنها را کشت و حکم کردن در باره آنان را به تاخیر نینداخت . این ها بخشی از فضایل آن حضرت بود و من فضایل دیگرش را نشمردم.

فصل چهارم:

بستر تبلیغی ائمه

د: بستر سازی ائمه برای تبلیغ

الف: شرایط زمانی و مکانی

۱- مقبولیت مبلغ

ب: شرایط علمی اعتقادی

۲- اهمیت موضوع

ج: شرایط روحی و روانی

۳- هنریان

مقدمه

یکی از ویژگی‌های مهم شیعه نسبت به مذاهب دیگر اسلامی از اهل سنت این است که، پیشوایش نه تنها بیست سال، بلکه بیش از ۲۵۰ سال در میان آنان زیسته است. آنان را در وضعیت‌های متفلوت، همراهی و هدایت کرده است. بعبارت دیگر، منشاء تبیین حکم الهی برای شیعه تنها پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده است؛ بلکه سیزده معصوم دیگر، علاوه بر پیامبر، به ابلاغ و تبیین دین خدا اقدام می‌کرده‌اند. از آنجایی که بحث ما در مورد ائمه علیهم السلام است، می‌بینیم ائمه علیهم السلام در بستری حدود ۲۵۰ ساله تبلیغ آشکار و عیان داشته‌اند. آنان در زمانهای متفاوت، مکانهای مختلف، و شرایط متغیر، روشهای متفاوت و مختلف متغیری را ارائه می‌دادند. بنابراین لازم است در این فصل، در بحث شرایط تبلیغ: شرایط زمانی و مکانی تبلیغ، شرایط علمی اعتقادی، شرایط روحی روانی، و در بحث محتوایی تبلیغ، به موضوعات تبلیغی پرداخته و در نهایت نگاهی اجمالی و کوتاه به روش تبلیغی هر یک از ائمه علیهم السلام داشته باشیم.

الف- شرایط زمانی و مکانی

ائمه علیهم السلام، به حسب معتقدات شیعه و گواهی تاریخ، آگاه‌ترین افراد به شرایط زمان و مکان بوده، و در امر تطبیق دین با شرایط زمانی و مکانی، داناترین و عارف‌ترین انسانها بوده‌اند. بر حسب همین آگاهی الهی،

پیامبرصلی الله علیه وآله آنان را به عنوان همتای کتاب خدا، قرآن مجید، معرفی فرموده است. بر این اساس آنان در چگونگی تبلیغ و محتوای تبلیغ، "ظرف زمان و مکان" را کاملاً در نظر داشته و توجه می نمودند و دیگران را نیز به در نظر گرفتن ظرف زمان و مکان تبلیغ، و شرایط این ظرف توجه می دادند. یکی از معضلات مهم جامعه های اسلامی در تمام زمانها، دو نوع نگرش افراطی و تفریطی نسبت به اصول دین، احکام و تطبیق آن بوده است که هر دو بخاطر نوعی جهالت بوده است، جهالت نو اندیشی و جهالت توقف و جهود. در جهالت نو اندیشی و دگراندیشی که گاه آنرا روشنفکری نیز حساب می کنند. فرد بدون آنکه از معنا و مفهوم واقعی تشریح قانون و حکم الهی خبر داشته باشد، بر اساس تمثیل و تشبیه، و هم و خیال، هوی و هوس، دست به تغییر و دخل و تصرف های به جا در حکم الهی و دستورات دینی می زند. این رفتارها که از علم و یقین سرچشمه نگرفته و بر مبنای گمان و احتمال بوده است انحرافات زیادی در مسیر اسلام بوجود آورده است. برخی تغییراتی که در زمان خلیفه دوم، انجام شده است از این نوع بوده اند. مانند: حذف "حی علی خیر العمل" از اذان نماز که بخاطر حفظ مردم از کسالت و بی میلی در جهاد و حج و... صورت گرفته است. و یا تکفیر در قیام نماز (دست به سینه و گذاردن دست راست روی دست چپ)، که برای رعایت احترام بیشتر خدای متعال و در تأسی به رفتار ایرانیان نسبت به امراء خود انجام شده است. تحریم متعه نساء برای جلوگیری از گسترش کودکان تک سرپرست. ایجاد بدعت در نماز تراویح، برای ایجاد هماهنگی در عبادت مستحبی. این رفتار پس از وی نیز ادامه داشته است. تا جایی که در زمان عباسیان دهها مذهب بوجود آمد. نگارنده وقتی عقاید برخی فرقه های آن دوران را مطالعه می کردم، احساس کردم یکی از بزرگترین خدمات ها به اسلام، همین انحصار مذاهب اهل سنت، در چهار مذهب بوده است. این جهالت نو اندیشی تا عصر حاضر ادامه یافته است. از این قبیل است آنچه که توسط برخی نو اندیشان دینی معاصر در مورد گوشت خوک می زنند و معتقدند که تحریم اسلام بخاطر کرم زیانبار تریشن بوده است و چون امروزه می توان این کرم انگلی را با وسایل و تکنولوژی جدید از بین برد، لذا این گوشت قابل خوردن و حلال می شود. در جهالت جمود و تحجر، بر خلاف روش گذشته که ادعا می کرد: هر کس می تواند با عقل خود به کنه و ژرفای امور تشریح پی ببرد و نمونه سازی نماید، ادعا می شود؛ اصلاً در هیچ موردی عقل، حق و دخالت در امور شرعی را نداشته و او را در شریعت جایی نیست. لذا باید بدون تامل و اندیشه، هر چه را که به اسم شرع رسیده است، عمل نمود. حتی اگر تناقض نما بوده، یا خلاف عقل باشد. در این نوع طرز تفکر، همچون رویه متضاد خود، اعتماد متحجر بر گمان و وهم می باشد، و باز یقین و علم در کار نمی باشد. خوارج نمونه ای از پیروان از جمود و تحجر اند که در زمان ائمه علیهم السلام میدان داری می نمودند. در جهالت جمود و تحجر، متحجرین آنچه را که به آن خو گرفته اند عین

اسلام میدانند و حاضر به اندیشه دوباره و کنکاش در سنت و اعمال خود نیستند و یا استدلال دیگر بپذیرند و حتی گوش فرا دهند. آنان معمولاً بر طبق خوی شخصی خود، به تحریم آنچه که دلیلی بر حرمت آن ندارند، و به واجب دانستن آنچه را که دلیلی بر وجوب آن از جانب شرع اثبات نشده است، معتقد می‌باشند. و گر توانا باشند دیگران را نیز بر اساس نظر خود مجازات می‌نمایند. در اسلام، نمونه‌های بسیاری از افراط و تفریط در تمام ابعاد دین وجود داشته و دارد. ظاهراً این امر بشکل هولناکی در دورانی که مذاهب اهل سنت منحصر در مذاهب اربعه نبوده وجود داشته است. در مذاهب موجود نیز، در فروع دین و فقه، حنفی‌ها با استفاده از تمثیل و استحسان ظنی از یک طرف، و حنبلی‌ها با انکار عقل بصورت کامل از طرف دیگر، دو تیغه جهالت نو اندیشی و جهالت جمود را به نمایش گذاشته‌اند. و در اصول دین معتزله و اشاعره اینگونه عمل کرده‌اند در رفتار زندگی (اخلاق زندگی) نیز مترفین و مسرفین و قاسطین از یک طرف، صوفیه از طرف دیگر دو جنبه این افراط و تفریط بوده‌اند. ائمه علیهم السلام از نظر درک شرایط زمانی و مکانی، نه به معنی فرصت‌طلبی (و تغییر مواضع فرصت طلبانه و روباه صفتانه) بلکه بمعنای واقعی، آگاهان واقعی به شرایط، ظرفها، و معیارهای الهی برای سنجش افراط و تفریط، و راه اعتدال و خدایی بوده‌اند. آنان نمونه‌هایی بوده‌اند که به آنان حق از باطل، سره از ناسره، و راستی از کژی و ناراستی شناخته می‌شده است؛ و از همه مهمتر اینکه قابل الگوبرداری و پیروی نیز بوده‌اند. به ذکر چند نمونه از رعایت شرایط زمانی و مکانی در تبلیغ ائمه علیهم السلام، و در نظر گرفتن فرصت‌ها و محدودیت‌ها از جانب آنان، می‌پردازیم:

اکتفاء به تبلیغ احکام و بخشی از اعتقادات :

پس از انتشار خبر در گذشت پیامبر صلی الله علیه وآله، بسیاری از قبیله‌ها و نو مسلمانان، به آیین جاهلیت بازگشتند. ابوسفیان با توجه به غضب حق علی علیه السلام نزد وی آمد و گفت: چه شده است که کار حکومت را باید پست‌ترین خاندان از قریش عهده دار شود؟!، به خدا اگر بخواهی، مدینه را پر از سوار و پیاده می‌کنم. علی علیه السلام از آنچه که می‌گذشت کاملاً مطلع بود، و می‌دانست برای باقی ماندن نام و ظاهر اسلام، باید خاموش بنشیند و به تبلیغ احکام و بخشی از اعتقادات اکتفا نماید، و از پی‌گیری امامت خود که بخش مهم دین و اعتقادات است، چشم‌پوشی نماید. لذا به دعوت ابوسفیان که در پی منافع خود، و باز یافتن ریاست از دست رفته خود بود، پاسخ دندان شکنی می‌دهد. علی علیه السلام با توجه به محدودیت‌ها، و فرصت‌های اندک آنگونه می‌کند که حضرت فاطمه زهرا (س) آنرا اینچنین توصیف می‌فرماید: "یابن ابی طالب! اشتملت مشیمه الجنین و قعدت حجره الظنن" ای پسر ابوطالب! مثل جنین در شکم مادر، دست و پایت را

جمع کرده‌ای، و یک گوشه مانند متهمان نشستهای! خود علی علیه السلام آنرا این چنین توصیف می‌کند: "فصبرت، و فی العین قذی، و فی الحلق شجا،" پس صبر کردم در حالی که خار در دیده‌هاشتم و استخوان در گلو. علی علیه السلام بخاطر حفظ اصل اسلام، در آن برهه زمانی، از اصل اقامه حکومت حقه و بیان حقانیت خود اعراض می‌کند؛ و به بیان احکام، تبیین شریعت اسلامی، پاسخ به سؤالات، و حل معضلات جامعه نو اسلام اکتفا می‌کند؛ تا جایی که بارها غاصبین حق او مجبور می‌شود، "لولا علی لهلك... را ذکر نمایند، یا در عمل به آن اقرار نمایند. ائمه دیگر نیز، در موارد بسیاری، به تبلیغ و ارشاد مردم در فروع دین اکتفاء کرده، از انحراف دانشمندان اسلامی، در احکام و مسایل فرعی، جلو گیری می نمودند. و از اصول دین همچون امامت و خلافت، نامی به میان نمی‌آوردند.

تبیین شرایط زمانی و مکانی برای دیگران:

ائمه علیهم السلام ضمن اینکه خود، آگاه به شرایط زمانی و مکانی، احکام و دستورات دین بوده اند. راه درک صحیح آنرا، به اهل علم و اندیشه می‌آموختند. آنان برای مردم اهل دانش، روشن می‌ساختند که تمام دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله و یا رفتار آن حضرت دایمی و ابدی نبوده است بلکه، گاه برای محدوده زمانی و مکانی خاص بوده است. لذا حتی الگو گیری، بمعنای کپی گیری متحجرانه از رفتار آن آسوه های نیکو نبوده است. از حضرت علی علیه السلام درباره دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد خضاب کردن محاسن پرسیدند، که پیامبر صلی الله علیه و آله امر فرمود: "غیروا الشیب و لاتشبهوا بالیهود" راه پیری را با خضاب بپوشانید و خود را مانند یهود (شلخته) مگردانید. حضرت علی علیه السلام فرمود: این تاکتیک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود، در زمانی که تعداد مسلمانان و مردان دین، کم بود خواست دشمن گمان نکند مسلمانان تعداد اندکی هستند، که تعدادی زیادی از آنان، پیرو و ناتوان هستند. اما اکنون که تعداد مسلمانان بسیار شده است، و دعوت آن به همه جا رسیده است، هر کس آن کند که خواهد. امیرالمومنین علیه السلام با بیان این نکته، روشن فرمودند که تمام دستورات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ابدی نبوده است؛ بلکه برخی، تابع زمان و مکان بوده است. شهید مطهری می‌فرماید: اگر این توضیح امام علی علیه السلام نبود، این دستور پیامبر صلی الله علیه و آله تا قیامت به ریش مردم چسبیده بود.

امام صادق علیه السلام، هنگامی که سفیان ثوری، که از فقها و متصوفه عصر خود بود، به امام بخاطر پوشیدن لباس لطیف اعتراض نمود؛ فرمود: تو خیال می‌کنی چون پیامبر صلی الله علیه و آله چنان بود، مردم باید تا ابد

آنطور باشد؟! تو نمی دانی که این جزء دستور اسلام نیست؟! تو باید عقل داشته باشی! آن عصر و زمان و آن منطقه را در نظر بگیری .

تبلیغ در هر شرایط ممکن است:

امام زین العابدین علیه السلام، در دوران یزید و مروانین، نه فرصتی مانند پدر بزرگوارش امام حسین علیه السلام داشت، که قیامی هدفمند را انجام دهد. و نه آزادی عمل نسبی همچون امام صادق برخوردار بود، تا از طریق تربیت شاگردان، به تبلیغ دین بپردازد. با اینهمه، امام فرصت تبلیغ را از دست نمی دهد، و با دعا و رفتار اخلاقی، و گریه های هدفمند، دست به تبلیغ می زند. امام سجاد علیه السلام، با دعاها و مناجات های خود، افتخاری برای شیعه، بلکه برای عرفان ناب اسلامی درست نمود. و از این طریق، به نشر دین و فضایل اهل بیت علیهم السلام می پرداخت. توجه دادن به خدای متعال، بیان صلوات به پیامبر و اهل بیت او، معرفی نفس انسانی، معرفی مکارم اخلاق و... اموری است که امام زین العابدین، با زبان دعا بین مردم نشر می داد، که توضیح تحلیلی این امر، در این مقال اصلا امکان پذیر نمی باشد. ولی آنچه که اینجا در پی بیان آن هستیم این است که، امام زین العابدین نمونه موفق برای استفاده از کمترین فرصت ها در زمان بیشترین محدودیت ها است. پس اگر چه شرایط مختلف است، ولی در همه شرایط، با همه محدودیت ها، فرصت برای تبلیغ دین وجود دارد. و تبلیغ ائمه علیه السلام، در محدودیت های شدید زمان خود، نشان از این امکان دارد. پس بنابر این، در همه موقعیت ها و شرایط، محدودیت ها و فرصت های موجود، بعلاوه کارا ترین روش جهت تبلیغ در این فرصت، باید سنجیده شود؛ تا به هدف عالی تبلیغ که هدایت مردم و نشر دین است رسیده شود.

ب- شرایط علمی و اعتقادی:

ائمه علیهم السلام در تبلیغ خود، سطح علمی و اعتقادی مخاطبین خود را در نظر گرفته، و بر اساس آن به تبلیغ و آموزش می پرداخته اند. اگرچه در بحث مخاطب سنجی ائمه علیهم السلام در فصلهای دوم و سوم، به مناسبت، دستورات ائمه به دیگران را در این زمینه بیان کردیم. ولی در این فصل، به بیان کلام ائمه، در مورد خودشان پرداخته، و بستر تبلیغی خود ائمه علیهم السلام را از این جهت مورد توجه قرار می دهیم. امیرالمومنین علیه السلام خطاب به کمیل بن زیاد، پس از بیان اهمیت دانش، به سینه خود اشاره می کند و می فرماید: "ان ههنا لعلماء جما لو اصبت له حمله. بلی! اصبت لقنا غیر مامون علیه، مستعملا آله الدین للدنیا..." علم فراوانی

دارم، که اگر فردی شایسته آن می‌یافتم او را می‌آموختم. آری! یافتن فرد تیز هوش را، ولی امین نبود، با دین قصد دنیاطلبی داشت، و با نعمت خدا، قصد برتری بر بندگان خدا را داشت. و به دانش بر دوستان خدا بزرگی می‌فروخت. و یافتن برخی افراد متدین را، که استعداد علمی ندارد. و در شناختن نکته‌های باریک علمی، او را بینشی نیست... بدان! که برای فراگرفتن چنین دانشی، نه این یکی شایسته است، و نه آن را بایسته؛ یا کسی را که سخت در پی لذت است و رام شهوت راندن؛ و یا شیفته زراندوزی است و مالی را بر مالی نهادن؛ هیچ یک شایسته آن دانش نیستند (و آدمهای دارای استعداد علمی، همراه با استعداد و صلاحیت اخلاقی پیدا ننموده‌ام). به دو مورد از اهتمام و توجه ائمه علیهم السلام، به شایستگی مخاطب، به عنوان ظرف پذیرش آن سخن، و یا تبلیغ توجه می‌نماییم:

امام حسین و رعایت شایستگی مخاطب:

اباعبدالله الحسین علیه السلام در واقعه کربلا، پس از آنکه از سرنوشت قافله خود خبردار گشت، به افرادی که همراه قافله ایشان حرکت می‌کردند، می‌فرمودند که خود را کنار بکشند، تا همراه حضرت کشته نگردند. ولی زهیر بن قین، یکی از اشخاصی بود که در مسیرش به سوی کوفه، سعی داشت که با قافله امام، و شخص آن حضرت روبرو و یا نزدیک نگردد. زهیر یکی از کسانی بود که از طرفداران و حزب عثمان محسوب شده و علاقه‌ای به اهل بیت نداشته است. حضرت توسط فرستاده‌ای، او را به سوی خود دعوت می‌کند، که ابتدا زهیر امتناع می‌کند تا اینکه همسرش (دیلم بنت عمرو) او را سرزنش می‌کند که پسر پیامبر صلی الله علیه و آله تو را می‌طلبد و تو نمی‌روی سخنان او را بشنوی؟! زهیر پس از ملاقات با حضرت، آنچنان دگرگونی در او حاصل می‌شود که، از عقیده فاسد خود باز می‌گردد و وصیت کرده و آماده جانفشانی می‌شود. سخنان زهیر در شب عاشورا، و وفاداری او در روز عاشورا، بسیار حیرت آور، و باعث تعجب دیگر اصحاب حضرت مانند حبیب بن مظاهر بود. این امر نشان از این دارد که شایستگی مخاطب، یکی از امور بسیار مهمی برای ائمه علیهم السلام در دعوت هایشان بوده است. امام صادق و رعایت شرایط علمی و اعتقادی مخاطب امام صادق علیه السلام بعنوان امامی که فرصت بسیار خوبی نسبت به دیگر ائمه برای تبلیغ و نشر دانش دینی داشته است، نیز بسیار به این امر توجه داشته‌اند؛ و شرایط علمی و اعتقادی مخاطب را در سخنان خود کاملاً رعایت می‌نمودند. بگونه‌ای که بسیاری از علمای اهل سنت، که در زمان امام جعفر صادق، و در اعصار بعدی، نسبت به شیعه دشمنی عمیقی داشته‌اند، نسبت به دانش و علم و فضیلت و تقوای امام صادق، اقرار کامل دارند. و از او به بزرگی یاد می‌کنند، و او را از خود می‌دانند. در حالی که اکثر اصحاب آن حضرت را، (آنانی را که شیعه بوده‌اند)، افرادی اهل غلو، و پیرو مذهب ساختگی می‌دانند. از این افراد می‌توان از جاحظ، از علمای قرن دوم

و تقریباً معاصر امام، شهرستانی صاحب کتاب ملل و نحل، از علمای قرن پنجم، و محمد امین مصری، از دانشمندان دوره معاصر نام برد. آنچه که موجب می‌شود اینان اینگونه نظری نسبت به امام داشته باشند؛ که اکثر اصحاب امام صادق را خارج از مذهب امام بدانند، و امام صادق علیه السلام را از خودشان بدانند، رعایت امام علیه السلام شرایط علمی و اعتقادی شنوندگان است. امام علیه السلام، با هر کس به مقدار دانش، و قدرت فهم و درک او، سخن می‌گفته و هدایت می‌کرده است.

ائم‌ه‌ علیهم‌ السلام در صورتی که افرادی واجد صلاحیت می‌یافتند که شایستگی و شرایط علمی مناسبی داشته است، از چشمه جوشان الهی خود، از دیگر علوم نیز به آنان می‌چشانیده، و راهنمایی‌شان می‌نمودند. امام صادق علیه السلام علاوه بر شاگردانی که تاکنون بمناسبت‌ها، در علوم مختلف نام بردیم، شاگردی دارد بنام "جابر بن حیان" فردی عجیب و مرموز، که حدود ۱۵۰ جلد کتاب به او نسبت می‌دهند، بیشتر کتابهایش در علوم عقلی، و در صنعت، و شیمی است. جابر بن حیان به پدر علم شیمی معروف شده است. ابن ندیم سنی و ابن خلیفان سنی، و اسماعیل با شای بغدادی. او را از شاگردان امام صادق می‌دانند و نسبت شاگردی او را به هیچ کس جز امام صادق نمی‌دهند. این نشان از همان رعایت اهلیت علمی و اعتقادی مخاطب برای داشتن دانش مورد نظر را دارد.

ج- شرایط روحی روانی:

در تبلیغ ائم‌ه‌ علیهم‌ السلام، رعایت شرایط روحی و روانی مخاطبین، بسیار مورد توجه بوده است. به این معنا که بجز در موارد معدودی که بنابر اتمام حجت تنها بوده است؛ و تاثیر تبلیغ در نظر نبوده است (مانند سخنان اباعبدالله الحسین علیه السلام بالشکر خصم در صحنه عاشورا) در بقیه موارد، وضعیت روحی- روانی مخاطب در نظر گرفته می‌شده است. مخاطبین از جهت آمادگی پذیرش سخن، گاه آمادگی پذیرش ارشاد، واشتهای دریافت پیام تبلیغ را داشته‌اند (و از نظر روحی و روانی آماده بوده‌اند) مانند زمان حج، ائم‌ه‌ علیهم‌ السلام از این آمادگی بهره برداری کامل نموده، و با رعایت اعتدال، از افراط و تفریط خودداری می‌نموده‌اند. گاه مخاطبین، آمادگی پذیرش سخن در آنان بالفعل وجود نداشته است، ولی ائم‌ه‌ علیهم‌ السلام بایستری سازی مناسب، شرایط مناسب روحی و روانی را برای پذیرش می‌توانستند بوجود بیاورند. در این صورت ائم‌ه‌ علیهم‌ السلام بایستری سازی، آمادگی پذیرش تبلیغ را به وجود می‌آوردند. صورت سوم مواردی است که مخاطبین بخاطر اموری که در فصل نخست در موانع درونی مخاطب بیان کردیم، در وضعیت نامناسب روحی و روانی از نظر پذیرش

سخن قرار دارند، که قرآن کریم از آنان با عنوان صاحبان قلب مریض یاد می‌کند، که تبلیغ دینی بر مرض و عداوت آنان می‌افزاید؛ در این صورت ائمه از سخن گفتن با آنان امتناع کرده و یا اینکه با تقیه و... از تبلیغ خودداری می‌نموده‌اند.

عدم افراط و تفریط:

در تبلیغ دینی، افراط و تفریط عمدتاً، در امور زیر متصور است. انذار، تبشیر، و بی اعتباری دنیا. عدم اعتدال در بیان این موضوعات، موجب می‌شود حتی کسانی که آمادگی روحی و روانی مناسبی در پذیرش تبلیغ دارند، بیزار شده و پراکنده گردند. تخویف و انذار بیش از حد، و ترسانیدن مردم از عذاب و عقاب الهی، و ترسیم وضعیت یاس آوری از ثمرات اعمالشان، و ناامید سازی از بخشش خداوند، جنبه افراطی تبلیغ دین را تشکیل می‌دهد. که ائمه علیهم السلام از آن نهی می‌کردند. آنان کسانی را که همچون خوارج و متجرین، با اهل گناه رفتار خشنی داشته اند، تایید نمی‌کرده‌اند. امیرالمومنین به فرزندش امام حسین علیه السلام می‌فرماید: "ای بنی! لاتؤیس مذنباً، فکم من عاکف علی ذنبه ختم له بخیر، و کم من مقبل علی عمله، مفسد فی آخر عمره، صائر الی النار نعوذ بالله منها. ای بنی! کم من عاص نجا و کم من عامل هوی". فرزندم! هیچ گناهکاری را از رحمت خدا ناامید مکن، چه بسیار مردمی که آلوده معصیت بودند، و با حسن عاقبت از دنیا رفتند. و چه بسیار درست کردارانی که آلود به فساد از دنیا رفتند، و راهی دوزخ شدند. پناه می‌بریم به خدا از سوء عاقبت! فرزندم! چه بسا فاسقانی که نجات یافته و چه بسا درست کارانی که فرو غلطیدند... در مقابل این افراط جنبه تفریط است، که بندگان خدا را از عاقبت کردارشان آگاهی نداده، و از غضب الهی ایمن خاطرشان ساختن است. ائمه علیهم السلام از این روش دوری کرده، و این طرز فکر را نیز طرد می‌نمودند. امام باقر علیه السلام به جابر می‌فرماید: ای جابر! آیا ادعای تشیع، و گفتن دوستی ما اهل بیت کفایت می‌کند؟ به خدا شیعه ما نیست، مگر کسی که از خدا پروا کند و او را اطاعت نماید!... پس تقوا پیشه کنید و کردار نیک نمایید تا به آنچه نزد خداست برسید! خدای را با کسی خویشی و قرابتی نیست، و محبوب‌ترین فرد نزد خدا با تقواترین و درست کردارترین است... امر دیگری که در تبلیغ دینی بسیار مطرح است بی اعتباری دنیا، بی ارزشی شهوات و لذات، بدی دلبستگی به دنیا، آرزوهای طولانی، تن پرستی و شکم پرستی، و توجه به مرگ و قبر و قیامت، و سرای آخرت است. ائمه علیهم السلام در این امر تعادل را حفظ کرده، و از افراط و نفی کامل زینت‌های دنیوی خود داری می‌کردند. بلکه به استفاده معقول از لذایذ و مواهب دنیوی سفارش کرده، و از رهبانیت و ترک تمامی لذت‌های جسمانی نهی می‌نمودند. امام زین العابدین علیه السلام فرمود: دلبستگی به دنیا، سرمنشاء تمام بدیها است. و دنیا دوگونه

است، دنیایی که وسیله عیش زندگی، و نیز رسیدن به آخرت است، که این نیک است. و دنیایی که (هدف قرار گرفته و پرستیده می‌شود) که آن ملعون است .

ائمه علیهم السلام به جوانان، بعنوان گروهی که آمادگی پذیرش تبلیغ را داشته‌اند، نگاه می‌کرده و سفارش می‌نمودند. از آنجایی که در جوانان تمایل به رفتار افراطی و تفریطی وجود دارد، ائمه علیهم السلام آنان را از آن باز می‌داشته، و بر خطاهایشان چشم‌پوشی کرده، و از ملامت آنان پرهیز می‌نمودند. و آنان را از سخت‌گیری برخوردار در عبادت باز می‌داشتند .

د- بستر سازی ائمه برای تبلیغ:

بستر مناسب تبلیغ، از جهت شرایط روحی و روانی، لزوماً به معنای بالفعل بودن این بستر نیست؛ بلکه ممکن است این بستر مناسب را، مهیا و ایجاد نمود. بعبارت دیگر، اگر چه شرایط زمانی و مکانی، علمی و اعتقادی مخاطب، در حیطه اختیارات مبلغ قرار ندارد؛ ولی شرایط روحی و روانی مخاطب، کاملاً از حیطه دسترسی مبلغ خارج نمی‌باشد. و مبلغ می‌تواند بابت‌سازی مناسب، شرایط روحی و روانی مطلوب، را بوجود بیاورد. و یا برعکس، با سخن و رفتار خود، فرصت موجود و بستر مناسب را از دست بدهد. ائمه علیهم السلام برای بهره برداری از شرایط روحی و روانی شایسته، به بستر سازی برای تبلیغ اقدام می‌نمودند. که به برخی از آن روشهای (مبتنی بر دین) اشاره می‌نماییم:

(۱) مقبولیت مبلغ:

در هر شیوه تبلیغی، مبلغ دینی نیاز به مقبولیت دارد. و هر قدر مقبولیت مبلغ نزد مخاطبین خود بیش‌تر باشد، به همان میزان تاثیر سخن او بیشتر خواهد بود. و اقبال مردم به ارشادات او بیش‌تر خواهد بود. ائمه علیهم السلام به این مهم توجه کافی داشته‌اند. و لذا در بالا بردن سطح مقبولیت خود در جامعه، تلاش می‌کردند.

این عمل، گاهی (به ندرت) با معرفی مستقیم خود برای شنوندگان صورت می‌گرفت. مانند آنگونه که ذکر کردیم امام حسن و امام حسین یا امام سجاد علیهم السلام خود را در برابر دیگران معرفی کردند. امام زین العابدین علیه السلام در هنگام اسارت در مجلس یزید خود را اینگونه معرفی می‌فرمایند: " ایها الناس! من عرفنی فقد عرفنی، و من لم یعرفنی فانا اعرفه بنفسی، انا بن مکة و منی، اناین المروء و الصفا، انابن محمد المصطفی... . بیان و نشر روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه وآله، و امیرالمؤمنین علیه السلام، در مورد اهل بیت بوده است، راهی نیمه مستقیم، برای ارتقاء سطح مقبولیت بود. مانند روایت ثقلین، و روایت نسل من از صلب علی علیه السلام است، و روایات امیر المؤمنین در عظمت اهل بیت علیهم السلام.

ولی کار آمدترین راه، برای ایجاد مقبولیت عمومی، معرفی غیر مستقیم بود. که ائمه علیهم السلام با نشان دادن فضایل خود به مردم، مقبولیت عمومی را بدست می آوردند. پیشگویی از آینده، خبر دادن از امور نهان، تفسیر و استدلال عمیق به قرآن، پاسخگویی به شبهات و پرسش‌های مردم، بیان احکام دین و روایات، رفتار همراه با حلم و رفق و... از جمله همان فضایل است. و لذا می‌بینیم که دانشمندان مخالف مذهب ائمه علیهم السلام نیز، با اصطلاحاتی همچون: مارأیت احدا اعلم منه، و یا مارأیت احدا اتقی منه، و... ائمه ما را به دانش برتر، تقوا و عبادت بهتر، حلم زیادتر و رفتار بهتر ستوده‌اند.

(۲) اهمیت موضوع:

در تبلیغ، هر قدر اعتبار موضوع از نگاه مخاطبین بیشتر باشد، میل آنان به توجه و استماع سخن بیشتر خواهد بود. ائمه علیهم السلام اهمیت موضوعاتی را که بیان می‌کردند را، برای مخاطبین روشن می‌نمودند. و گاه برای همت گماشتن مخاطبین به موضوع، برای آن بهاگذاری نموده، و با عبارات بهتر، اجر و ثواب توجه فراگیری و اهتمام به آن را، بیان می‌نمودند. لذا می‌توان گفت روایات زیادی که در مورد ارزش کسب علم، و تفقه در دین، و فراگیری احکام است، از همین باب است. قال امیرالمومنین علیه السلام: "تعلم العلم، فان تعلمه حسنه، ومدارسته تسبیح، و البحث عنه جهاد، و تعلم من لا یعلمه صدقه، و هو عندالله لاهله قریه. لانه معالم الحلال و الحرام، و سالک بطالبه سبیل الجنه، فهوانیس فی الوحشه، و صاحب فی الوحده، یرفع الله به اقواما، یجعلهم فی الخیر ائمه بقتدی بهم... بالعلم یتطاع الله و یعبد، و بالعلم یرف الله و یوحده .

(۳) **نهی از سخن گفتن بدون علم و یقین**، و نسبت دادن به دین آنچه را که نمی‌داند، و نهی از تفسیر برای قرآن، جنبه دیگر این امر است؛ که آنان را از همانند سازی، و عمل به گمان، و سخن گفتن بدون مدرک و یقین؛ باز داشته و آنان را ملزم به اخذ علوم از منبع اصلی، یعنی اهل البیت نموده است.

(۴) هنر بیان:

سخن گفتن همراه با فصاحت و بلاغت، و دوراز زواید و ملال، از اموری است که شنونده را وادار به توجه و استماع می‌کند. ائمه علیهم السلام از افصح الناس بوده‌اند؛ که زیبایی سخن آنان هنوز هم، موجب تحیر اربابان دانش لغت و بیان است. تا جایی که نویسنده مسیحی، اقرار می‌کند بیش از ۵۰ بار نهج البلاغه را مطالعه کرده است، و هر بار بیش‌تر از گذشته، به اعجاب او افزوده شده است.

فصل پنجم

ائمه (ع) و استفاده از ابزارهای تبلیغی

ب: ابزارهای مادی و ظاهری:

ودایع رسالت

کتاب علی (ع) یا جامعه

انتساب به پیامبر (ص)

الف: ابزارهای معنوی:

دعا:

عزاداری:

وصیت

کتابت نامه

ائمه علیهم السلام در مواقع بسیاری، در روشهای تبلیغی خود، به جهت عدم امکان روشهای متعارف تبلیغ، یا برای تأثیر بیشتر، از ابزارهای معنوی و دارای باطن و معنای غیر حسی، و یا ابزارهای دارای نماد ظاهری و قابل درک و رؤیت حسی استفاده می کردند. استفاده از ابزارهای معنوی، در واقع یک شیوه و روشی برای تبلیغ دین بوده است، در حالی که استفاده از ابزارهای مادی و ظاهری، برای ایجاد کارآیی بیشتر روشهای متعارف تبلیغی، خصوصاً برای افراد ظاهر بین بوده است. تفاوت دیگر این دو دسته، در ماهیت ارزشی ابزارهای معنوی است؛ که این دسته بنفسه خود تبلیغ بوده، و در مقام بیان رسالات الهی بوده اند مانند: دعا، عزاداری، وصیت های ائمه علیهم السلام و نامه های وصیت گونه یا نصیحتی که برای فرزندان، بستگان و یا کارگزاران و شیعیان خود می نگاشتند. اطلاق کلمه "ابزار" برای این شیوه تبلیغی ائمه علیهم السلام نیز، از باب تسامح شایع شده در این باب است. در حالیکه ابزارهای مادی، به خودی خود، ارزش تبلیغی نداشته و برای تأثیر بیشتر تبلیغ، بکار گرفته شده و یا به آن استناد می شده است مانند: استفاده از ودایع رسالت و اشیاء باقی مانده از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حال تبلیغ، استناد به "کتاب علی"، استناد به "صحیفه فاطمه" و... که توسط ائمه علیهم السلام به آن استناد می شده است.

الف: ابزارهای معنوی:

ائمه علیهم السلام از شیوه های مختلف تبلیغاتی، برای اشاعه دین و مذهب استفاده می کردند، که برخی از این شیوه ها، در نگاه نخست در آن تبلیغ دین یا مذهب مشاهده نمی شود؛ ولی در نگاه عمیق تر، تبلیغ و تبیین رسالات الهی کاملاً در آن مشهود می گردد. با توجه به بکارگیری ابزاری این شیوه ها بگونه مسامحه ای به این دسته، ابزارهای تبلیغی معنوی ائمه علیهم السلام می نامیم. موضوعاتی که در این مبحث مورد بررسی قرار می دهیم امور ذیل است:

- ۱- دعا های ائمه علیهم السلام که در آن امر تبلیغ کاملاً در نظر گرفته شده است.
- ۲- عزاداری های ائمه علیهم السلام که صرف نظر از بیان حزن فردی، هدفمند انجام می شده است.
- ۳- وصیت های ائمه علیهم السلام که وصیت فرد نبوده و به عنوان امام برای همه بیان می شده است.
- ۴- مکتوبات نصیحتی، که بعنوان نامه توسط ائمه علیهم السلام نگاشته شده است.

۱- دعا:

دعا، نیایش و ارتباط مخلوق با خالق خود است. سخنی است که عبد، در راز و نیاز خود، با مالک و خدای خود، در خلوت یا در جمع، بر زبان می آورد. ائمه علیهم السلام از این امر فردی، و از ابزار دعا، برای تبلیغ دین و آگاهی بخشی به دیگران، استفاده می کردند. آنان در دعاهایی که به دیگران می آموختند، ویا در جمع مسلمانان، از خداوند درخواست میکردند، علاوه بر هزاران دعایی که تنها خواندن خدای متعال است به اجابت، و قضاء حاجت ها!، صدها دعا نیز خوانده ویا آموخته اند که در کنار خواندن خدا، بندگان خدا را به اموری توجه داده و خوانده اند!؟.

هر فرد مسلمانی که این دعاها را بخواند، آگاهانه یا ناخود آگاه، به معانی و مفاهیم آن توجه ویژه ای نموده و آن را آرزو می نماید. مثلاً، هر کس که در ماه رمضان دعای "اللهم ارزقنی حج بیتک الحرام" را در دعاهای آن ماه تکرار می کند علاقه اش به فراهم سازی مقدمات وصول به آن بیشتر می شود؛ و یا هرکسی که به این دعای معروف آقا امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف- دعا می کند و خدای را می خواند "...و تفضل علی علمائنا بالزهد والنصیحة، و علی المتعلمین بالجهد و الرغبة، و علی المستمعین بالاتباع و الموعظة... و علی مشایخنا بالوقار و السکینه، و علی الشباب بالانابه و التوبه، و علی النساء بالحیاء و العفه، و علی الأغنیاء بالتواضع و السعه..." جزء هر یک از این گروهها که باشد در رفتار خود نیز تأمل و دقت خواهد نمود، و دوست خواهد

داشت آنگونه که دعا کرده است باشد. و یا بعبارت دقیق تر، دعای آقا امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف- در مورد او صادق و مستجاب شود. ائمه علیهم السلام به این فایده تبلیغی دعاها توجه داشته اند. لذا در نیایش ها، درمناجات ها و راز و نیاز با خداوند متعال، مسلمانان را در ضمن دعا، با اموری همچون: خدای متعال و نعمات و صفاتش، اصول اعتقادی، اصول اخلاقی، وظایف دینی و اخلاقی و حقوق دیگران، و غیره آشنا می نمودند. به چند دسته از مضمون های دعاها تبلیغی ائمه علیهم السلام،- با تکیه بر دعاها امام زین العابدین علیه السلام،- نگاهی اجمالی می اندازیم: دعا با مضامین خداشناسی: دعا در ذات خود، نوعی خدا شناسی و درک اجمالی رابطه انسان و خدایش را به همراه دارد. ولی ائمه علیهم السلام به این درک، معنا و مفهوم صحیح و واقعی آن را می بخشیدند. تمام ائمه علیهم السلام، در ضمن دعاها خود، هنگام ثنای پروردگار و تسبیح او، ابعاد عظمت الهی را یاد آوری می کردند. و به این طریق انسانها را با خدای متعال، وحدانیت او، نعمت های بی حد و حصر الهی، ویژگی های هستی، کارگزاران هستی (ملایکه)، کیفیت رابطه بنده و خدای، راه تقرب به خدای، قصورها و تقصیرات بشر در پیشگاه او و... آشنا می نمودند. دعای معروف جوشن کبیر، انسان را با هزار نام، صفت، و نعمت الهی آشنا می کند. و دعای جوشن صغیر، انسان را با گوشه ای از الطاف بیکران الهی، به بنده آشکار می کند. دعای کمیل به نوعی دیگر ارتباط فرد و خدایش را معنا و مفهوم می بخشد، جایگاه انسان را در مقابل پروردگارش مشخص می نماید، و قصورها و تقصیراتش در مقابل خدای متعال روشن و آشکار می سازد. امام زین العابدین علیه السلام در مناجات عارفین اینگونه نیایش مینماید: "إلهی! قصرت الألسن عن بلوغ ثنائک كما یلیق بجلالک ، وعجزت العقول عن إدراک کنه جمالک ، وانحسرت الابصار دون النظر إلى سبحات وجهک ، ولم تجعل للخلق طریقا إلى معرفتک إلا بالعجز عن معرفتک " امام سجاد علیه السلام در دورانی که اکثر مسلمانان، خدای را به انسان تشبیه می نمودند و برای او دست و پای و سر جسمی معتقد بودند، خدای را با بیان استدلالی، اینگونه توصیف می کند و می خواند: "إلهی! بدت قدرتک ولم تبد هیئته جلالک ، فجهلوک وقدروک بالتقدیر علی غیر ما أنت به ، شبهوک وأنا برئ یا إلهی من الذین بالتشبیه طلبوک ، لیس کمثلک شیء إلهی ولم یدرکوک ، وظاهر ما بهم من نعمه دلیلهم علیک لو عرفوک ، وفی خلقک یا إلهی مندوحه عن أن ینالوک ، بل ساووک بخلقک ، فمن ثم لم یعرفوک ، واتخذوا بعض آیاتک ربا ، فبذلک وصفوک ، فتعالیت یا إلهی عما به المشبهون نعوک " .

دعا با مضامین پیامبر شناسی: دعاهایی که دارای مضامینی بوده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را معرفی می نموده است از زمان امیرالمؤمنین علیه السلام توسط خود آنحضرت آغاز گردید. و دیگر ائمه علیهم السلام نیز به آنحضرت تأسی نمودند. معمولا شناسانیدن اهل بیت پیامبر علیهم السلام، در راستای معرفی پیامبر اکرم

صلی الله علیه وآله نیز انجام می شده است. امام زین العابدین علیه السلام، بخاطر محدودیت زیادی که از جانب امویان برای آنحضرت وجود داشت؛ استفاده از روش و ابزار دعا، برای تبلیغ دین را شدت بخشید. این امر خصوصا در جهت تبلیغ و معرفی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و اهل بیت آنحضرت، که محدودیت بیشتری وجود داشت شدت بیشتری بخود گرفت. امام زین العابدین علیه السلام با تاکید بر صلوات بر پیامبر و آل او در تمامی دعاها، جایگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را از نامه رسان و پیام آور صرف، که با مرگش مسؤولیت، وظیفه و تاریخ مصرفش بسر آمده است- آنگونه که در گذشته امویان، و امروز خلف آنان و هابیان، تبلیغ مینمایند- به جایگاه واقعیش نزد خدا و در اسلام، ارتقاء بخشید. امام در درود فرستادن بر محمد و آل او در اکثر دعاها، اصرار می ورزید و در دعاها پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را چنین یاد می کند: "اللهم فصل علی محمد أمینک علی وحیک ، ونجیبک من خلقک ، وصفیک من عبادک ، إمام الرحمة ، وقائد الخیر ، ومفتاح البرکة، ... " امام برای معرفی اهل بیت پیامبر علیهم السلام در دعاها، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و آنان را اینگونه توصیف می فرماید: "اللهم صل علی محمد و آل محمد الکهف الحصین ، وغیاث المضطربین ، وملجأ الهاربین ، ومنجی الخائفین ، وعصمة المعتصمین... اللهم صل علی محمد و آل محمد الطیبین الابرار الاخیار الذین أوجبت حقهم ومودتهم ، وفرضت طاعتهم وولایتهم. ". امام صادق در دعایی که به معاویه بن عمار، یکی از اصحاب و مبلغین دینی تعلیم می دهد، هم به درود بر پیامبر و آل او اهمیت می دهد و جایگاه والای آنان را روشن می سازد، و هم به حقیقت یابی و تشخیص حق از باطل- که عمده آن در آن زمان درک حقانیت ائمه اهل البیت علیهم السلام بوده است- دعا کرده و توجه نیز می دهد. امام برای دعا اینچنین دستور می فرماید: "اللهم صل علی محمد و آل محمد ، صلاةً تبلغنا بها رضوانک والجنة ، وتنجینا بها من سخطک والنار ، اللهم صل علی محمد و آل محمد ، و أرني الحق حقا حتى أتبعه ، و أرني الباطل باطلا حتى أجتنبه ، ولا تجعلهما علی متشابھین ، فأتبع هوای بغير هدی منک ، واجعل هوای تبعا لرضاک وطاعتک ، وخذ لنفسک رضاها من نفسی ، واهدنی لما اختلف فيه من الحق باذنک ، إنک تهدی من تشاء إلى صراط مستقیم .

دعا با مضامین تربیتی و اخلاقی: ائمه علیهم السلام گاه در نیایش های خود، نکات تربیتی اسلام را بیان می کردند. آنان در زبان نیایش تلاش می کردند جو روحی سالمی در جامعه اسلامی پدیدار سازند که، هر فرد مسلمان بتواند در برابر تندباد هوسها و خواهش های نفسانی، پایدار مانده و به خدایش وابسته شود. امام زین العابدین علیه السلام در دعای خود آنگونه انسان ها را به خصایل نیک و بدشان تذکر می داد، که دیگر نیازی به موعظه ای جداگانه نبوده است آن حضرت در دعایی که با جمله "اللهم إني أعوذک من هیجان الحرص، وسورة الغضب، وغلبة الحسد" آغاز می شود می فرماید: "بار خدایا!، به تو پناه می برم از شر و شور آزمندی، و

شدت خشم، و غلبه حسد، و ناتوانی شکیبایی، و اندک بودن قناعت، و بدی خلق و خوی، و اصرار شهوت، و چیرگی عصییت. بار خدایا!، به تو پناه می‌برم از پیروی از هوای نفس، و مخالفت باهدایت، و فرو رفتن به خواب غفلت، و اختیار تکلف، و برتری دادن باطل بر حق، و اصرار بر گناه، و خرد شمردن گناه، و بزرگ شمردن طاعت. بار خدایا!، به تو پناه می‌برم از به خود بالیدن توانگران، و خوار داشتن درویشان، و بد رفتاری با زیردستان، و ناسپاسی در حق کسی که به ما نیکی کرده است. بار خدایا!، به تو پناه می‌برم از اینکه ستمگری را یاری کنیم، یا ستمدیده‌ای را خوار بداریم، یا قصد چیزی کنیم که ما را در آن حقی نباشد، یا از روی بی‌دانشی سخن در دانش گوئیم."

دعا با مضامین حقوقی: امام زین العابدین علیه السلام دعا هایی دارد که در آن دعاها توجه زیادی به حقوق دیگران، و صاحبان حق بر انسان از پدر و مادر گرفته تا همسایگان و دیگران نموده است. و بدینگونه امام مردم را به حقوق صاحبان حقوق بر انسان یاد آوری می نموده است. به ترجمه قسمتی از دعاهاى آن حضرت نظری می اندازیم: " خدایا من در پیشگاه تو عذر می خواهم از مظلومی که در حضور من به او ستم رسیده و من او را یاری نکرده باشم، و از احسانی که در باره من انجام گرفته و شکر آن را بجا نیاورده باشم، و از بدکرداری که از من عذر خواسته باشد و من عذرش را نپذیرفته باشم، و از فقیری که از من خواهشی کرده باشد، و من او را به برآوردن حاجتش بر خویشتن ترجیح نداده باشم و از حق حقدار مؤمنی که بر ذمه‌ام مانده باشد و آن را نپرداخته باشم، و از عیب مؤمنی که بر من پدید شده باشد و آن را نپوشانده باشم و از هر گناهی که برایم پیش آمده باشد و از آن دوری نکرده باشم." دعا با مضامین پندی: ائمه علیهم السلام در دعاهاى خود، انسانها را به توجه به احکام اسلام، عمل به دستورات آن، عمل به تعالیم قرآن، و... فرا می خواندند. ویا به اموری توجه می دادند، که بشر در ذات خود تمایل به غفلت از آن دارد مانند: مرگ، معاد، پیامد اعمال بد، کوتاهی در اطاعت، فشار قبر، موافق قیامت، بی‌اعتنایی دنیا و اهل و فرزند، و... امام صادق علیه السلام در یکی از دعاهاى که می آموزد میفرماید: " اللهم إني أعوذ بك من عذاب القبر ، ومن ضيق القبر ، ومن ضغطة القبر... "

و در زمینه قران، حضرت در دعای تلاوت قران اینگونه به خدای متعال عرض میکند: " اللهم! فحجب إلینا حسن تلاوته، و حفظ آیاته، و ایمانا بمتشابهه، و عملا بمحکمه، و سببا فی تأویله، و هدی فی تدبیره، و بصیره بنوره. اللهم! إنا نعوذ بك من الشقوة فی حمله، و العمی عن عمله، و الجور عن حکمه، و العلو عن قصده، و التقصیر دون حقه. اللهم اجعلنا! نتبع حلاله، و نجتنب حرامه، و نقیم حدوده، و نؤدی فرائضه. اللهم ارزقنا! حلاوة فی تلاوته، و نشاطا فی قیامه، ". امام صادق علیه السلام، با این دعا که بخشی از آن ذکر شد، تمام تذکرات و پندهایی که در رابطه با قران و عمل و دقت در آن، در نظر داشته اند، در ضمن دعا به مخاطب یاد آور شده اند. با دقت در این دعا، که

بعد از تلاوت قران خوانده می شود؛ می بینیم امام صادق علیه السلام، بیش از آنچه که خدای را به اجابت و استجابت خوانده باشد؛ قاری قران را، به درک جایگاه قران، فهم معانی آن، تشخیص محکم از متشابه آن، قیام و عمل به دستورات آن، فرا می خواند. شاید بجزأت بتوان ادعا نمود که ائمه علیهم السلام، خصوصاً امام زین العابدین، نشان داده اند که تمام سخن هایی را که در انواع دیگر روشهای تبلیغی، می توان زد؛ در زبان دعا نیز می توان بیان نمود. و امام علیه السلام برای آگاه نمودن مردم، شیوه و ابزار دعا را به کار برد؛ به گونه ای که دعاهای آن حضرت، رویدادها و مباحث مورد نیاز آن عصر را تفسیر می کنند. دعای دارای استدلال امام زین العابدین علیه السلام، که در بخش خداشناسی بیان کردیم، شاهدی بر این مدعا است.

۲- عزاداری:

یکی از روشهای بسیار کارآی ائمه علیهم السلام، استفاده از ابزار عزاداری بوده است. استفاده از این ابزار، نخست مدت کوتاهی توسط ام الائمه علیها السلام پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، و غضب حقوق اهل بیت توسط غاصبان، بکار گرفته شد. پس از آن بگونه شایع و گسترده، بعنوان یک استراتژی مشخص، پس از شهادت ابا عبدالله الحسین علیه السلام در واقعه کربلا، کاربرد خود را بهتر نشان داد. اگرچه، همانگونه که در بحث انواع خطابه بیان کردیم، ذکر مصیبت و مرثیه خوانی برای ابا عبدالله الحسین علیه السلام، بر اساس مستندات فریقین (شیعه - سنی)، از زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، و نخستین امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، نزد اهل بیت مرسوم و متعارف بوده است.

استفاده از ابزار عزاداری نیز، همچون دعا، بیشتر به زمان امام زین العابدین علیه السلام بر می گردد. بر خلاف دعا، که دیگر ائمه علیهم السلام در صورت فراهم بودن امکان بکار گیری دیگر روشهای تبلیغی، از روشهای معمول و کارآ تر، استفاده می کردند؛ تمامی ائمه پس از امام زین العابدین علیه السلام، از این ابزار تبلیغی، بحد ممکن استفاده کرده و به آن سفارش می فرمودند. به دو عامل از عواملی که موجب تأکید ائمه علیهم السلام بر استفاده از این ابزار تبلیغی می گردید اشاره می نماییم:

نخست آنکه، با عزاداری برای ابا عبدالله الحسین خصوصاً، و دیگر ائمه و اهل بیت علیهم السلام عموماً، همراه با اقامه مجلس عزاء و اجتماع در آن، اقامه حق، و اثبات حقانیت آنان، و ابطال طریقه دشمنانشان، از طریق عواطف و احساسات شایع می شود. که این عواطف همراه با استدلالات عقلی و نقلی، استحکام بخش دین و مذهب خواهد بود.

دوم آنکه، عزاداری زبان ساده و قابل فهم همگان را دارا است، و می تواند به زبان خود از ائمه علیهم السلام، خصوصا از اباعبدالله الحسین علیه السلام، الگویی در پیروی و حفاظت از دین، برای تمام مردم نشان دهد. اگر حسین بن علی علیهما السلام، یا دیگر ائمه ای که برای آنان عزاداری می شود، برای دین از جان خود گذشته اند، شما نیز می توانید از جان خود، در راه حفظ و بقای دین گذشت نمایید. در عمل نیز می بینیم؛ از زمان قیام توابین، به رهبری سلیمان بن صرد خزاعی، که چهار سال پس از شهادت امام حسین انجام شد، و با عزاداری بر مزار سید الشهداء و دیگر شهیدان کربلا آغاز گشت؛ تا کنون، الگوی تمامی قیام های شیعی و اکثر قیام های دیگر فرق اسلامی، قیام اباعبدالله الحسین علیه السلام بوده است. اکثر قیام های شیعی با عزاداری آغاز می شده است. و آگاهی قیام گران از روش امام حسین و دیگر ائمه نیز، عمدتا از طریق عزاداری و ذکر مصیبت ها بوده است. حد اقل پیامی که عزاداری می تواند داشته باشد این است که، اگر ائمه علیهم السلام در راه خدا و حفظ دین از جان خود گذشته اند، شما لااقل از هوای نفس خود، برای خدا و حفظ دین گذشت نمایید. درک این پیام ساده عزاداری، توسط مردم در عمل نیز ثابت شده است. بسیاری از مردم، در مجالس عزاداری تصمیم به توبه و ترک معاصی، وانجام واجبات بدنی و مالی شده اند. کودکان و نوجوانان نیز، از برپایی این مراسم و یادآوری آن واقعه عظیم، شجاعت و ایثار و فداکاری را الهام می گیرند.

سوم آنکه، این عزاداری ها موجب گردید قیام خونین و روشن گر سیدالشهدا علیه السلام، به فراموشی سپرده نشود و یا اصل قیام و شهادت آنان، مورد تحریف و انکار قرار نگیرد. چنانکه در زمان صدر اسلام، شرایط اقتضا نکرد که شیعیان برای حضرت فاطمه زهرا- سلام الله علیها- عزاداری و نوحه خوانی کنند؛ و لذا در تاریخ، برخی از مورخان مغرض، اصل شهادت آن حضرت را انکار کرده و حتی می گویند: اگر محسن فاطمه، سقط و شهید شده، پس قبرش کجا است؟ لابد آنان اگر می توانستند می گفتند، اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، دختری به نام فاطمه داشته و کشته شده، پس قبرش کجا است؟!.

بنا بر این عزاداری هم دارای محتواسست، که چه شد؟ با اهل بیت و معصومین ما چه بر خوردی کردند؟ آنان در برابر این برخوردها، چه عکس العملی داشته اند؟ هم دارای پیام است، که چه باید کرد؟ مسؤلیت ما در برابر جانفشانی ها و اهداف آن فداکاریها چیست؟ .

استراتژی عزاداری: سفارش به اتخاذ استراتژی عزاداری را شاید بتوان به امام اول، امیرالمؤمنین علی علیه السلام، نسبت داد که فرمود: "ان الله سبحانه وتعالى اطلع الى اهل الارض، فاختر لنا شیعة ینصروننا، ویفرحون لفرحنا، و یحزنون لحزننا، و یبدلون اموالهم و انفسهم فینا، اولئک منا و الینا". خدا نظری به سوی زمین کرد، پس ما

راستود و شیعیانی برای ما برگزید که یاری ما می‌نمایند. و به شادی ما شاد، و به اندوه و عزای ما اندوهناک و عزا زده می‌باشند، و نفوس و اموال خود را در راه ما بذل می‌کنند. این گروه از ما، و بازگشت ایشان به سوی ما است. بیان "یحزنون لحزننا" شاید همراه با آنچه که در مبحث خطابه بیان کردیم، سفارش به اتخاذ این رویه باشد. ولی در عمل این استراتژی کار بردی، توسط دیگر ائمه علیهم السلام، خصوصا پس از واقعه دردناک کربلا بکار گرفته شده است. بر اساس اتخاذ همین رویه، پس از واقعه کربلا، امام زین العابدین علیه السلام هنگامی که به نزدیکی مدینه رسیدند، فرود آمد خیمه را برپا کرد و زنان خاندان را پیاده نمود. آنگاه به "بشیربن جذلم" که مردی شاعر بود دستور فرمود تا به مدینه داخل شود و خبر شهادت ابا عبد الله علیه السلام را به اطلاع مردم برساند. بشیر طبق دستور حضرت وارد مدینه شد. چون به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، صدا را به گریه بلند نمود و این اشعار را فریاد زد: "یا أهل یثرب لامقام لکم بها قتل الحسین فادمعی مدرار الجسّم منه ، بکربلاء مضرّج والرأس منه علی القنّاء یدار "

سپس مردم را به محل اقامت امام سجاد و خاندان امام حسین راهنمایی نمود، که تقریباً، تمامی مردم به استقبال آنان شتافتند. سپس امام زین العابدین علیه السلام خطابه جانسوزی را ایراد کرد و در آن فرمود: "والله لو أن النبی تقدّم إلیهم فی قتالنا کما تقدّم إلیهم فی الوصایة بنا، لما زادوا علی ما فعلوا بنا!، فإنّا لله وإنا الیه راجعون، من مصیبه ما أعظمها وأوجعها وأفجعها وأکظها وأفزعها وأمرها وأفدحها. فعند الله نحتسب فیما أصابنا وأبلغ بنا فإنه عزیز ذو إنتقام! ". و بدینگونه بنای عزاداری برای ابا عبد الله الحسین علیه السلام، بعنوان یک استراتژی کار بردی نهاده شد. امام زین العابدین علیه السلام پس از این روز، تا پایان دوران حیات خود، این عزاداری را در عمل، خصوصا در سالگشت آن واقعه، حفظ نمود. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: " امام زین العابدین چهل سال در مصیبت پدرش گریه کرد، در حالی که روزها روزه دار و شبها به عبادت بیدار بود و چون وقت افطار می رسید، خدمتگزارش آب و غذا در برابر او می نهاد و می گفت: " آقا جان! میل فرمایید. " آن حضرت می گفت: " چگونه غذا بخورم، در صورتی که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله گرسنه کشته شد؟ و چگونه آب بنوشم، در صورتی که فرزند رسول خدا با لب تشنه کشته شد؟ " و پیوسته این سخن را می گفت و می گریست، تا آب و غذا با اشک چشمش مخلوط می شد. همواره با این حال بود، تا از دنیا رفت ". پس از امام زین العابدین، ائمه دیگر علیهم السلام، نیز رویه عزاداری را ادامه دادند، در حالی که فرصت نسبی بیان و تبلیغ داشته اند. امام صادق علیه السلام با فرصت استثنایی که برای آن حضرت بوجود آمده بود، و وجهه ای که نزد علما و دانشمندان آن زمان بدست آورده بود، باز عزاداری را با امر یا رویه و شیوه دیگر عوض ننمود؛ بلکه به دیگران نیز عزاداری و ذکر مصیبت را سفارش فرمود. حتی آن حضرت انقراض بنی امیه و پایان یافتن

خلافت آنان را، که همراه با نابودی تقریباً تمامی بزرگان و سرشناسانشان، بدست خاندان بنی العباس بود، را دلیلی برای ترک عزاداری اباعبدالله الحسین علیه السلام ندانست.

یکی از مبلغین دین و مذهب بنام ابو هرون بن مکفوف نقل می کند: خدمت حضرت امام صادق علیه السلام، رسیدم فرمود: درباره حسین مرثیه بخوان! پس خواندم. فرمود: بلند و دلسوز بخوان! آنچنانکه بر سر قبر او باشی، پس شعری را خواندم، دیدم آن حضرت گریان شد. پس ساکت شدم، فرمود: باز بخوان، و مرثیه را زیاد کن! پس من خواندم و آن حضرت گریست و صدای زنان حرم هم به گریه بلند شد. سپس حضرت وعده بهشت فرمود بکسی که با شعرش عده ای را بگریاند. معاویه بن وهب نیز نقل می کند حضرت امام صادق علیه السلام، در حال سجده، دعا برای عزاداری کنندگان و گریه کنندگان می نمود، و در آن حال می گفت: (خدایا!) رحمت کن بر آن چشمهایی که بر ما اشک می ریزند! و رحمت کن بر آن دلهایی که بر ما جزع می کند و می سوزد، و رحمت کن بر آن فریاد و ناله هایی که برای ما می کنند. خدایا! این نفوس و بدنها را به تو امانت می سپاریم. تا ایشان را در تشنگی قیامت از حوض کوثر سیراب کنی. این خود تشویق عملی عزاداری برای همه ائمه علیهم السلام است. امام رضا علیه السلام، در دوران ولایتعهدی ظاهری خود نیز، از سفارش به عزاداری کوتاهی نفرمود. امام در روز اول محرم، به "ریان بن شیب" سفارش گریه برای امام حسین نمود و فرمود: "اگر خواهی ثواب شهدا به تو برسد، بگو!" یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما". و اگر خواهی در درجات بهشت با ما باشی در اندوه ما اندوهناک؛ و در شادی ما شاد باش! و بر تو باد به ولایت ما، که اگر مردی سنگی رادوست دارد خدا او را با آن محشور فرماید". تاکید حضرت بر ذکر "یا لیتنی کنت معکم"، الگوقرار دادن قیام اباعبدالله الحسین علیه السلام، و نشان از هدفمند بودن عزاداری بوده است. حتی اگر خود راوی، و یا برخی از نسل ها، پیام آن را درک نکرده باشند. گرامیداشت اعیاد: جنبه مقابل عزاداری، عید گرفتن و شادی است که مورد توجه ائمه علیهم السلام بوده است. ائمه علیهم السلام، فرموده اند: شیعیان ما در شادی ما شاد و در حزن و اندوه ما غمگین هستند. بر همین اساس، در اعیاد دینی و مذهبی، مانند: عید فطر، عید قربان، عید غدیر، عید میلاد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم، یا اعیاد شخصی و فردی، مانند: بازگشت از سفر حج و زیارت، تولد اولاد، ازدواج و عروسی و بسیاری موارد دیگر دستور به جشن و شادی و مراسم میهمانی و اطعام داده شده است. و حتی بر حسب تاریخ و روایات، با اعیاد ملی موجود در دیگر ملت ها، مانند ایرانیان مخالفتی ننموده اند. با اینهمه، عید گرفتن و شادی کردن، بعنوان ابزار تبلیغی، مورد توجه ائمه علیهم السلام نبوده است. زیرا مجالس شادی انسان ساز نبوده و تاثیری در رشد و تعالی انسانی نداشته است، و حتی ممکن است دارای مضراتی از قبیل غفلت و فراموشی خدای متعال را نیز بهمراه داشته باشد. بعلاوه، در این جهت اهل باطل موفق

تر بوده اند، و از ابزارهای حرام همچون غنا و لهو و رقاچه ها نیز براحتی استفاده می کردند، و روز عاشورا را؟! جشن می گرفتند. و بالاخره، و با توجه به مصایب پی در پی که بر آنان وارد شده بود، شادی چندانی آن نداشتند. لذا ائمه علیهم السلام به همان سرور در اعیاد مذهبی و گرامیداشت آن اکتفا می کردند.

۳- وصیت:

وصیت به معنای سفارش است. و در اصطلاح، به سفارش هایی "خیری" که انسان برای بازماندگان و دیگران در هنگام مرگ خود می کند، وصیت می گویند. خواه این "خیر"، مادی و مالی باشد واز داشته های مادی خود برای آنان باقی گذارد، یا معنوی و غیر مالی باشد و تجربیات خود را برای آنان بودیعت گذارد. در اسلام به وصیت نمودن برای پس از مرگ اهمیت زیادی داده شده است؛ بگونه ای که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: "هرکس که بدون وصیت از دار دنیا برود مانند کسی است که در دوران جاهلیت و بدون معرفت اسلامی مرده است". در فرهنگ عربی نیز مانند بسیاری از دیگر ملل، عمل به وصیت و سفارش های هنگام مرگ را مهم می شمرده و خود را به آن موظف می دانستند؛ زیرا وصیت آخرین خواسته های فرد در دنیا محسوب می شود که، زمان اجرای آن، در وقت حیات وی نمی باشد و نفعی برای متوفای ندارد. اسلام نیز با شرایطی، بر این فرهنگ تاکید کرده و گاه آنرا واجب شمرده است. جایگاه این موضوع در فقه اسلامی در بخش مستقلی بنام "کتاب الوصایا" بیان شده است. ائمه علیهم السلام از این فرهنگ عربی- اسلامی در راستای نشر دین و تبلیغ اسلامی نیز استفاده کاملی نموده اند. آنان با توجه به تأثیر عمیق وصیت، بخاطر وجود آمادگی روانی و عاطفی، وحتا عقلانی مخاطبین، خصوصا در بازماندگان، این روش را دارای کارایی بسیار می دانستند. آنان همانگونه که پیامبر اسلام دستور داده بود، به هر مناسبتی مانند: هنگام رفتن به جنگ، مسافرت طولانی و یا بیماری و... وصیت می نمودند. این وصیت ها شامل وصیت های شخصی به وصی خود، و وصیت هایی اخلاقی، سیاسی، اقتصادی به فرزندان و دیگر بستگان و اصحاب می شده است. وصیت امام علی علیه السلام به امام حسن و امام حسین علیهما السلام که در آن "اوصیکما وجميع ولدی، وأهلی، و من بلغه کتابی!" دارد؛ ویا وصیت امام جعفر صادق علیه السلام که پس از جمع کردن تمام بستگان فرمود: "شفاعت ما خاندان نرسد به هرکس که نماز را سبک بشمارد" از نمونه های کامل این نوع تبلیغ دینی است. به دو نمونه از وصیت های معروف ائمه علیهم السلام اشاره می نمایم:

وصیت نخست، وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندان، پس از ضربت خوردن او توسط ابن ملجم است. این وصیت نامه اخلاقی و سیاسی است و علاوه بر دیگر وصایای آن حضرت است که شخصی و با اخلاقی و اقتصادی بوده است و بخشهایی از آن در نامه های ۲۳ و ۲۴ نهج البلاغه آمده است؛ به برخی از این وصیتنامه اشاره می شود: "...اوصیکم وجميع ولدی واهلی و من بلغه کتابی، بتقوی الله و نظم أمرکم، و صلاح ذات بینکم، فإنی سمعت جدکما صلی الله علیه و آله یقول : صلاح ذات البین أفضل من عامه الصلاة و الصیام. الله الله فی الایتام! فلا تغبوا افواههم ولا تضیعوا بحضرتکم. والله الله فی جیرانکم! فانه وصیه نیکم، ما زال یوصی بهم حتی ظننت انه سیورثهم. والله الله فی القرآن! لا یسبقکم بالعمل به غیرکم. والله الله فی الصلاة! فانها عمود دینکم، والله الله فی بیت ربکم! لا تخلوه ما بقیتم، فانه ان ترک لم تناظروا. والله الله فی الجهاد بأموالکم و انفسکم و المستکم فی سبیل الله! وعلیکم بالتواصل و التبادل! وایاکم و التدابیر و التقاطع! لا تترکوا الامر بالمعروف و النهی عن المنکر، فیولی علیکم شرارکم ، ثم تدعون فلا یتستجاب لکم ... ". شما را - امام حسن و امام حسین علیهما السلام - و تمام فرزندان و خاندانم را، و کسانی که این وصیت به آنها می رسد به ترس از خدا، و نظم در امور، و ایجاد اصلاح میانتان سفارش میکنم. از جدتان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: "اصلاح نمودن بین مردم؛ از یکسال نماز و روزه برتر است". خدا را خدارا! در باره یتیمان، نکند آنها گاهی گرسنه و گاهی سیر بمانند، و حقوقشان ضایع گردد. خدا را خدارا! در باره همسایگان حقوقشان را رعایت کنید، که وصیت پیامبر شماس است، همواره به خوشرفتاری با همسایگان سفارش میکرد، تا آنجا که گمان کردیم همسایه از همسایه ارث می برد! خدا را خدارا! در باره قرآن، مبدا دیگران در عمل به دستورات آن بر شما پیشی گیرند. خدا را خدارا! در باره نماز، که ستون دین شماس است. خدا را خدارا! در باره خانه خدا، تا هستید آنرا خالی نگذارید! زیرا اگر متروک شود مهلت داده نمی شوید. خدا را خدارا! در باره جهاد با مالها و جانها و زبانهایتان در راه خدا! بر شما باد به پیوند با همدیگر و بخشش به همدیگر. مبدا از یکدیگر روی بگردانید، و قطع رحم نمایید! امر بمعروف و نهی از منکر را ترک نکنید که بدها از شما بر شما مسلط می گردند، انگاه هرچه خدا را بخوانید جوابتان را ندهد".

وصیت های امیرالمؤمنین علیه السلام در روزهای پایانی عمر گرانقدرش - چه آنچه که حضرت امر به کتابت آن فرمودند، یا تنها بصورت شفاهی بیان نمودند- سرشار از نصایح و خیرخواهی برای بشریت است، که انسانها را با مهم ترین مباحث مورد نیاز وی آشنا می نماید؛ بگونه های که با نگاه نخست به این وصیتها، انسان نمی تواند تشخیص دهد که وصیتنامه بوده است یا مجلس وعظ. اگر چه شاید امروزه، بخاطر تأسی علماء و

شهداء ما به این شیوه امیر المؤمنین و دیگر ائمه علیهم السلام، وصیت نامه های موعظه ای، شاید دیگر آنچنان تعجب مارا بر نیا نگیرد.

وصیت دیگر، وصیتنامه سیاسی-اجتماعی و دینمدار امام حسین علیه السلام است که نزد برادرش محمد حنفیه (رض) بودیعت میگذارد. در این نامه امام حسین مواضع خود را در قیام و حرکتش روشن می سازد، تا آیندگان بدانند او چه می خواست بکند. امام در تبیین می کند که او نه زیاده جوست و نه طغیانگر، و نه منفعت مادی برای خود و خانواده خود در نظر دارد. بلکه هدف والای اقامه دین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در نظر دارد. و بدینگونه پیروانش می گوید، که آنان چرا باید قیام کنند و چه باید بکنند. حضرت در وصیتنامه سر بمهر خود اینچنین می نگارد: "... وانی لم أخرج أشرا ، ولا بطرا ، ولا مفسدا ، ولا ظالما ، وانا خرجت لطلب الاصلاح فی أمه جدی صلی الله علیه و آله. أريد أن آمر بالمعروف وانهی عن المنکر ، وأسير بسیره جدی وأبی علی بن أبی طالب ، فمن قبلنی بقبول الحق ، فالله اولی بالحق ، ومن رد علی اصبر حتی یقضی الله بینی و بین القوم وهو خیر الحاکمین . " و هذه وصیتی إلیک یا أخی ، وما توفیقی إلا بالله علیه توکلت وإلیه أئیب "

ع- کتابت نامه:

یکی از برترین و کارآمد ترین روشهای تبلیغی، تبلیغ به کتابت بوده و هست. ولی ائمه علیهم السلام تنها به کتابت نامه اکتفا نموده اند و به هر علت، ظاهرا از نوشتن کتاب، برای استفاده عموم، امتناع نموده اند و متن هیچ یک از کتاب ها و صحیفه هایی که توسط ائمه علیهم السلام نگاشته شده است بدست ما نرسیده است. و ظاهرا تمامی آنچه که منسوب به ائمه علیهم السلام است مانند: دیوان اشعار امام علی، صحیفه سجاده امام زین العابدین، مصباح الشریعه امام صادق، طب الرضا و فقه الرضا، تفسیر امام عسکری و دیگر صحیفه هایی که منتسب به آنان است، توسط ائمه علیهم السلام شخصا نگاشته نشده است، بلکه در صورت صحت سند، توسط اصحاب ائمه و راویان، جمع آوری و نوشته شده است. تبلیغ به کتابت این ویژگی را دارد که با مخاطب یا مخاطبین خود ارتباط عمیق تری پیدا می کند. زیرا مخاطب با آمادگی روحی روانی، جسمی بهتری به پیام مکتوب مراجعه می کند، و به او فرصت فکر و تأمل بهتر در سخن و دریافت صحیح تر پیام تبلیغ داده می شود، و بدینگونه اثر بخشی بیشتری را نسبت به پیام های شفاهی خواهد داشت. ائمه علیهم السلام به اهمیت امر کتابت و قوف کامل داشته اند؛ لذا امام علی علیه السلام گاه افراد و کارگزاران خود را، همراه با نوشته ای اعزام می نمود، و به سفارش های شفاهی اکتفا نمی نمود. نامه ۳۱ نهج البلاغه به امام حسن مجتبی علیه السلام نشان از این اهتمام دارد. ائمه علیهم السلام به کتابت نامه اهمیت بسیاری می داده اند. تنها در نهج البلاغه بخشهایی

از ۷۹ نامه امیرالمؤمنین علیه السلام آورده شده است. برای درک بهتر رعایت اصول روانشناسی تبلیغ از جانب ائمه، باید به تعدادی از نامه های تقطیع نشده آنان مراجعه نمود تا مشاهده نمود که چگونه تمامی اصول مهم تبلیغ را (که در فصل های دوم و سوم به برخی از آن اشاره کردیم) در نوشتاری نسبتا کوتاه، رعایت می نمودند. نامه های ائمه علیهم السلام همانند تبلیغ گفتاری، به انواع خطابه همچون حماسی، اخلاقی و موعظه، بیان احکام، بیان اعتقادات و بیان مسایل اجتماعی قابل دسته بندی و تقسیم است، همانطوری که پاسخ به پرسش هایی با مضامین فوق (بدون مضمون حماسی)، و مناظره های کتابتی داشته اند. به بریده هایی از نامه های ائمه علیهم السلام با برخی از موضوعات فوق اشاره می نمایم:

نامه ای حماسی نظامی: امام علی علیه السلام در نامه ای حماسی به رزمندگانش چنین می فرماید: " لا تشتدن علیکم فرء بعدها کرء، ولا جولء بعدها حملء وأعطوا السیوف حقوقها! ووطئوا للجنوب مصارعها، واذمروا أنفسکم علی الطعن الدعسی، والضرب الطلحفی ". عقب نشینی که مقدمه حمله دیگری است، و ایستادنی که یورش را در پی دارد، نگرانان نسازد. حق شمشیرها را ادا کنید و پشت دشمن را به خاک بمالید! خود را برای فرو کردن نیزه ها و محکم ترین ضربه های شمشیر آماده سازید. امیر المؤمنین علیه السلام با این نامه اثبات کردند، هرآنچه که با سخن می توان بیان نمود، با کتابت نامه نیز می توان ادا نمود حتی می توان بجای خطابه حماسی که نیازمند بیان خاص همراه با کلمات گویا و برجسته است، تنها با جملات آتشین نامه ای حماسی نگاشت.

نامه ای سیاسی : هنگامی که عبدالله بن عباس، استاندار حضرت در منطقه خوزستان و فارس بود، زیاد را به عنوان عامل خود در بصره گماشته بود. امام علی علیه السلام با توجه به شناختی که از روحیات زیادبن ابیه داشت در نامه ای به او چنین نگاشت: " وانی أقسم بالله قسما صادقا! لئن بلغنی أنك خنت من فئ المسلمین شیئا صغیرا أو کبیرا، لاشدن علیک شدة تدعک قلیل الوفیر ثقیل الظهر ضئیل الامر ". به خدای سوگند میخورم! اگر به من گزارش شود که در اموال عمومی خیانت کردی، کم یا زیاد، چنان بر تو سخت گیرم که در هزینه عیال درمانده و خوار و سرگردان شوی! والسلام.

نامه ی اخلاقی: اباعبدالله الحسین علیه السلام در جواب نامه ای که از او نصیحتی کوتاه خواسته بود اینچنین نگاشت: " من حاول أمرا بمعصیة الله کان أفوت لما یرجو ، وأسرع لمجئ ما یحذر . هرکس کاری را با معصیت خدا بخواهد پیش ببرد، آنچه را که امید دارد نمی رسد، و آنچه را بیم دارد زود سراغش خواهد آمد.

نامه ای اعتقادی: امام صادق علیه السلام در نامه ای به نفی تشبیه کنندگان خدای متعال به انسان می پردازد و می فرماید: "فتعالی الله الذی لیس کمثله شیء وهو السميع البصیر ، تعالی عما یصفه الوصفون المشبهون الله بخلقه المفترون علی الله . خدای برتر از ان است و او را همانندی نیست، او شنوا وینا است. خدای برتر از آن است که توصیف کنندگان او را بوصف توانند گفت! او را به خلق او تشبیه میکنند، و بر خدا دروغ وافترا می بندند.

نامه ای اجتماعی: امام جواد علیه السلام در نامه ای در رابطه با ازدواج با استناد به سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله چنین می نگارد: "إذا جاءکم من ترضون خلقه ودینه ، فزوجوه، إلا تفعلوه تكن فتنة فی الأرض وفساد کبیر". "اگر کسی دین و اخلاقش مناسب بود، بهخواستگاری نزد شما آمد، به او زن بدهید! وگرنه جامعه دچار فتنه و فساد خواهد شد.

نامه ی بیان احکام: اکثر نامه هایی که به ائمه علیهم السلام نگاشته می شد پرسش هایی بوده است که در مورد احکام شریعت بوده است. آخرین نمونه از نامه ها را اختصاص به نامه ای به آخرین امام معصوم، امام زمان می دهیم: حضرت صاحب العصر(عجل الله تعالی فرجه) در دوران غیبت صغری، در پاسخ به سؤال از پارچه بافته مجوسیان، در حالی که آنان گوشت غیرذبح شرعی می خورند و غسل نمی نمایند آیا می توان بدون شستن آن بافته با آن نماز خواند؟. در پاسخ مرقوم فرمودند: " لا بأس بالصلاة فیها "

ب: ابزارهای مادی و ظاهری:

ائمه علیهم السلام برای نزدیک نمودن ذهن مخاطبین خود، به جایگاه خود، گاهی از ابزارهای مادی و یا ظاهری استفاده می نمودند. این ابزارها اگر چه خود دارای اهمیت معنوی بوده اند ولی اهمیتی مافوق خود ائمه نداشته اند که آنان به آن اتکا نموده و یا استناد نمایند. بعبارت دیگر، سخن و عمل ائمه بدون این استناد ها نیز برای شیعیان و راویان کاملاً حجت بوده و واجب الطاعة بوده اند. ولی ائمه علیهم السلام برای بالا بردن ظرفیت تأثیر و توان تبلیغی سخن یا عمل خود، برای شیعیان، و تأکید بر جایگاه خود، و رابطه خود با آن ابزار آنرا بکار می بردند.

بکار گیری این ابزار ظاهری و مادی از جانب ائمه، بخاطر مأنوس بودن افراد ظاهر بین با این امور ظاهری بوده است. چه زیبا امام صادق علیه السلام این معنا را توصیف نموده است، هنگامی که آن حضرت عصایی بر دست داشتند از منزل بیرون آمدند. ابوحنیفه پرسید: شما به سنی نیستید که بخواهید عصا بدست بگیرید!؟

حضرت فرمود: اینچنین است که می گویی! ولی، این عصای رسول اکرم صلی الله علیه وآله است و بعنوان تبرک در دست گرفتم.

ابو حنیفه خم شد تا عصا را ببوسد. حضرت آستین را کناری زد و ذراع خود را نشان داد و فرمود: بخدا قسم می دانی این پوست پیامبر است، و این موی از موی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است، و این را نمی بوسی و عصا را می بوسی؟! گویند ابو حنیفه چون این را شنید سر را بطرف دست آن حضرت نیز برد تا دست امام صادق را ببوسد! امام دست خود را پس کشید و زیر آستین مخفی ساخت؟! و به داخل منزل بازگشت. در واقع به ابو حنیفه فهمانید که: بوسیدن دست من نیز بتنهایی، ارزش و فایده ای برای تو ندارد، این امور ظاهری و یا ظاهر سازی نفعی نمی رساند؛ همانگونه که بوسیدن شخص پیامبر نیز بتنهایی بدون پیروی و اطاعت آن حضرت سودی نمی رساند، در حالی که، تو برای خودت، با ذهنیات خودت، مذهب و پیروانی درست کرده ای، و در عمل بر خلاف دستور و سفارش پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله کرده ای، و از مذهب اهل بیت پیروی نمی نمایی؟!، و عترت او را اطاعت نمی نمایی.

۱- ودایع رسالت:

اشیاء بازمانده از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، بعنوان اشیایی متبرک، و یادگاران از رسول خدا همیشه مورد توجه تمامی مسلمانان در صدر اسلام، بوده است. ودایع صاحب رسالت نبوی شامل: منبر پیامبر، خاتم وانگشتر پیامبر، عمامه، عصای پیامبر، شمشیر و زره، رداء رسول خدا، و... می شده است. ائمه اهل البیت علیهم السلام، بعنوان وارثان مادی و آسمانی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، بیشترین اشیاء بجای مانده از پیامبر را در اختیار داشتند. آنان بیش از هر کس دیگری، به جایگاه ارزشمند این اشیاء، بعنوان یادگار و بجای مانده های محبوب حق تعالی و محبوب خویش، واقف بودند و به اهمیت آن دامن می زدند.

حرمت نهادن ائمه علیهم السلام به این اشیاء، تنها استفاده ابزاری از این اشیاء، برای نشان دادن جایگاه خود و نسبت شان با رسول خدا نبوده است، بلکه برای این بجای مانده ها، ارزش اکتسابی قایل بوده اند، و خود نیز بعنوان تبرک از استفاده می کرده اند. همانگونه که در قضیه گذشته امام صادق علیه السلام با ابو حنیفه، نیز بروشنی آشکار است. امام صادق علیه السلام، به شاگرد خود مفضل، پس از بیان علایم امام مهدی (عج) می فرماید: گویا او را می بینم که وارد مکه می شود در حالی که رداء پیامبر بر دوش دارد و عمامه ای زرد بر سر، کفشهای پینه خورده رسول خدا را بر پای دارد و عصای رسول خدا را بر دست دارد. در حالی که سالهای

زیادی از سنش می گذرد، مانند جوانی بصورت ناشناس، ظهور می کند و... . این استفاده از لوازم رسول خدا، در دورانی کسی آن لباس و کفش و عصا را نمی شناسد، دلیل بر ارزش ذاتی یافتن این وسایل است، نه اینکه تنها از آن استفاده ابزاری بشود.

منبر رسول خدا

منبر رسول خدا، به عنوان جایگاه تبلیغ و ابلاغ رسالات الهی، آنهم از جانب خود پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، از جایگاه خاصی نزد مسلمانان برخوردار بوده است. مسلمانان برای این سکوی چوبی بلند، که دارای سه پله از دو طرف آن بوده، و پیامبر بر روی آن می رفته و به ابلاغ رسالات الهی می پرداخته است، حرمت و احترام قایل بودند. ائمه علیهم السلام نیز بر اهمیت این جایگاه دامن می زدند. امیر المؤمنین علیه السلام برای معرفی جایگاه ارزشمند و حرمت منبر رسول خدا، به خلفاء پیشنهاد نمود، کسانی که ادعایی دارند و نیاز به ادای سوگند است با توجه به اینکه باید قسم در جای مهم و دارای قداست انجام شود، داخل مسجد النبی و نزد منبر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله این قسم را جاری نمایند آنان نیز به آن عمل می نمودند. امام حسین علیه السلام در دوران کودکی، روزی وارد مسجد النبی می شود و خطاب به خلیفه دوم می کند و می گوید: "از منبر پدرم رسول خدا پایین بیا و روی منبر پدر خودت برو!" عمر بن خطاب می گوید: پدر من منبر نداشته است! سپس او را روی منبر کنار خود می نشاند، تا کودک روی منبر جد خود آرام گیرد، و از اعتراض دست بردارد. به این طریق در جمع مسلمانان، بزبان کودکی جایگاه منبر رسول خدا، و نسبت خود با این منبر را ذکر می نماید.

عمامه و شمشیر رسول خدا

عمامه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، بنام سحاب، که رسول خدا در زمان حیاتش، به امام علی علیه السلام بخشیده بود، از اشیاء متبرکی بود که ائمه علیهم السلام در مواقع مهم آنرا بر سر می گذاشتند، و ضمن تبرک جستن به آن، آنرا ابزاری برای رسانا تر نمودن تبلیغ خود قرار می دادند. اصیغ بن نباته گوید: هنگامی که علی علیه السلام بر مسند خلافت نشست و مردم با او بیعت کردند، به سوی مسجد بیرون شد در حالی که، عمامه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را بر سر، و برده آن حضرت را بر تن، و کفش آن حضرت را در پا، و شمشیر آن حضرت را بر کمر داشت!؛ بر منبر بالا رفت و با وقار تمام بر آن نشست، آن گاه انگشتان خود را در یکدیگر فرو برد و فرمود: ای مردم!، "سلونی قبل ان تفقدونی" از من بپرسید پیش از آن که مرا نیابید!.. .

بدینگونه امیرالمؤمنین علیه السلام، با پوشیدن لوازم بجای مانده از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، با ذکر "سلونی"، خود را بعنوان خلیفه و جانشین بر حق پیامبر! معرفی نمود. اباعبدالله الحسین علیه السلام نیز در صحرای کربلا، برای معرفی خود در برابر لشکر دشمن، با بر سر گذاشتن عمامه رسول خدا، و بر کمر بستن شمشیر آن حضرت، به آنان اتمام حجت نمود. حضرت با پرسش از آنان در مورد نسبت خود با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم، آیا مرا می شناسید که جد من رسول خداست؟ گفتند: آری!... فرمود: شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید این شمشیر رسول خداست که من به کمر بسته ام؟ گفتند: آری، فرمود: شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید که این عمامه پیامبر است که بر سر نهاده ام؟ گفتند: آری! حضرت فرمود: " فبم تستحلون دمی " پس چرا خونم را حلال دانستید؟! و مرا شایسته کشته شدن می دانید؟! .

رداء رسول خدا

رداء رسول خدا که روزهای جمعه بر دوش می انداخته است، نیز از بقایای صاحب رسالت نبوی بوده است که، ائمه علیهم السلام آنرا حفظ کرده، و گاه بر دوش می انداخته اند. در ابتدای نبرد صفین، پس از عقب رانده شدن لشکر معاویه از کرانه رود، دوازده تن از بزرگان لشکر شامیان خدمت علی علیه السلام می رسند تا تقاضا نمایند امام به آنان نیز اجازه استفاده از آب رود را بدهد، امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی که رداء پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را بر دوش انداخته بود از خیمه گاه خارج می شود و نزد آنان ظاهر می گردد و با آنان به سخن می پردازد. به این طریق هیبت ولایی خود را آشکار ساخته و جایگاه خود را برای آنان آشکار می سازد. گاهی در هنگام انجام معجزات و اعمال خارق العاده نیز امام رداء را بر دوش می انداخته است. روشن نیست این بکار گیری رداء پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برای روشن نمودن آنچه چیزی است که تاکنون بیان نمودیم، یعنی جایگاه خود پس از پیامبر بوده است. یا اینکه، یکنوع استمداد از آن رداء بوده است.

ائمه دیگر پس از امام حسین نیز، رداء، شمشیر، زره، انگشتر و عمامه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را، در امر تبلیغ بکار می برده اند، ولی اینجانب نیافته ام که همچون امام علی و امام حسین بر قامت خود بپوشانند، بلکه در صندوقی محفوظ می داشته اند و گاهی خود و یا هنگامی که افرادی تقاضا می نموده اند، آنرا نشان می داده اند.

ائمه پس از امام حسین علیهم السلام، گاهی سخنان خود را در احکام، اخلاق، پیشگویی، تاریخ و غیره را، به کتابی باعنوان "کتاب علی" و یا "جامعه" مستند می کردند. در حالی که در انظار عموم مردم، آن کتاب را عیان و آشکار نمی ساختند. از نگاه ما این استناد، نوعی استفاده ابزاری- از نوع ابزار ظاهری و مادی، البته به آن معنایی که خود روشن ساختیم- از نام این کتاب است. به چند نمونه از این استنادها اشاره می نمایم: امام باقر علیه السلام فرمود: در "کتاب علی" یافتیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: اگر مردم زکات خود را نپردازند، برکت زمین نیز میرود امام صادق علیه السلام فرمود: در "کتاب علی" خواندم که نوشته بود: خدا قبل از پرسش از جاهلان که چرا دانش را فرا نگرفته اید! از دانشمندان پرسد که چرا نیاموخته اید؟! زیرا دانش پیش از نادانی است. از امام صادق در مورد ماهی پرسیده شد حضرت فرمود: در "کتاب علی" آمده است برخی از ماهیان حرامند، نخوریدشان! سپس خود فرمود: هر ماهی ای که پوسته (فلس) نداشته باشد. ابا بصیر گوید: امام صادق به من فرمود می خواهی "کتاب علی" را ببینی؟ عرض کردم: هنوز از بین نرفته است؟ فرمود "کتاب علی" کهنه نشده و از بین نمی رود! سپس کتاب عظیمی را آورد در آن نگاه کردم و یک مساله در مورد ارث آموختم. ائمه دیگر همچون امام رضا و امام جواد علیهما السلام نیز، سخن خود را به "کتاب علی" مستند می نموده اند. از نظر اینجانب این استناد نوعی کار تبلیغی بوده است؛ که به جهت توجه دادن بیشتر مستمع، تأکید مجدد بر نسبت خود، و غیره بکار گرفته می شده است. و گرنه، مانند اینگونه سخنان را، راویانی که این روایات را ذکر کرده اند، بدون استناد به "کتاب علی" نیز می پذیرفته اند. کتاب علی چیست؟ "کتاب علی" نخستین کتاب روایی در اسلام است که، نیازمندیهای مسلمانان در احکام و اخلاق و غیره در آن نوشته شده است. این کتاب توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله املاء شده، و توسط علی علیه السلام بر روی پوست، گردآوری و نوشته شده است. امام صادق علیه السلام می فرماید: در نزد ما "کتاب علی" است، که به آن "جامعه" گفته می شود، هیچ حلال و حرامی نیست مگر حکم آن در آن آمده است، حتا جریمه و دیه خراشی روی پوست. در روایات دیگر، امام عظمی این کتاب را، طوماری بر هم پیچیده هفتاد ذراعی ذکر می کند. افراد معدودی نیزمانند: زراره، ابابصیر و دیگران که ادعا می نموده اند آنرا مشاهده کرده اند، بر عظمت و بزرگی آن کتاب شهادت داده اند. ائمه علیهم السلام، به دو کتب دیگر نیز استناد می کردند، بنامهای "مصحف فاطمه" که توضیح آن خواهد آمد، و "کتاب جعفر" که در آن اخبار حوادث آینده تا قیامت مکتوب شده بود. این دو کتاب را، بر خلاف کتاب نخست، ائمه به کسی نشان نداده اند، و کسی ادعای مشاهده آنرا نیز نکرده است.

۳- صحیفه یا مصحف فاطمه(س):

ائمه علیهم السلام از کتابی نام میبردند که از نظر حجم، سه برابر قرآن است، و همچون "کتاب علی" در آن از آیات قرآن چیزی وجود نداشته، و بر خلاف آن کتاب، از حلال و حرام نیز چیزی در آن نیامده، بلکه علم آینده و "ما یکون"، پس از رحلت پیامبر، در آن آمده است. آنان گاهی سخنان خود را از آن نقل می نمودند و به آن استناد می کردند. امام صادق علیه السلام در روایاتی، منشاء "صحیفه" یا "مصحف فاطمه" را چنین ذکر می نماید: بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت فاطمه زهرا (س) بی تابی می نمود، جبرئیل با او سخن می گفت و او را دلداری داده و از احوال رسول خدا او را با خبر می ساخت، همچنین از وقایع آینده، فتنه ها و آنچه بر ذریه او خواهد آمد برای او ذکر می نمود، و علی علیه السلام آن مطالب را کتابت نمود. این کتاب نزد امامان معصوم علیهم السلام بوده، نسل به نسل دست بدست گشته است، تا به دست امام زمان علیه السلام برسد. امام صادق علیه السلام، هنگامی که عباسیان برای موفقیت در قیام خود بر ضد امویان، با عبدالله بن حسن بن حسن، نوه امام حسن مجتبی علیه السلام بیعت نمودند، به فضیل بن یسار فرمود: من در کتاب فاطمه می نگریستم، اسامی تمامی امیران و پادشاهان در آن هست، ولی اسمی از فرزندان امام حسن علیه السلام در آن ندیده ام. امام در مجلسی که با او بیعت می نمودند، بیعت ننموده و به اطرافیانش فرمود: عباسیان او و پدرش را فریب می دهند، و به قتلش می رسانند. حکومت مال آن جوان عباسی است که لباس آن رنگی بر تن دارد. به این طریق نخستین خلیفه عباسی را مشخص می نماید. امام صادق علیه السلام در موارد بسیار دیگر نیز از آینده، فتنه ها، خلفای بعدی و غیره خبر می دهد، چون برخی می پرسند از کجا چنین می فرمایی؟ می فرماید: در کتاب فاطمه یافته ام. در یک مورد نیز، به محمد بن خالد قشیری، که ظاهراً از نسل فاطمه زهرا سلام الله علیها بوده و از طرف منصور دوانیقی امیر مدینه بوده است، می فرماید: در کتاب مادرت فاطمه دیده ام. و چون او خود یا منصور بدنبال صحیفه فاطمه می فرستند، حضرت می فرماید: "إني إنما أخبرتک انی قرأتہ ولم أخبرک انه عندی" من گفتم آنرا خواندم و نگفتم آن کتاب را دارم!! قشیری همیشه می گفت، اینطوریش را دیگر هرگز ندیده بودم. استناد به صحیفه فاطمه نیز، از دیدگاه اینجانب، نوعی استفاده ابزاری- به آن تعریفی که نمودیم- از این کتاب است و گرنه می توانستند مطلب را بفرمایند، بدون آنکه مستند به کتابی نمایند که حتا امکان رؤیت آن برای خواص نیز وجود نداشته است. ولی با این وجود، این استناد تأثیر تبلیغی خود، یعنی رسانا تر نمودن تبلیغ را داشته است.

ع- انتساب به پیامبر(ص):

یکی از بزرگترین افتخارات بشر، داشتن انتساب به شخصیت های مهم و محترم در نزد مردم است. در نزد مسلمانان شخصیتی والا مقام تر از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وجود نداشته و ندارد. بر همین اساس، برای مسلمانان صدر اسلام، که حتا نام شهر خود را از یترب بنام شهر پیامبر خدا (مدینه رسول الله) تغییر نام داده اند، هیچ انتسابی والاتر از انتساب به رسول خدا وجود نداشته است. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز با بیان اینکه "هر حسب و نسبی روز قیامت بریده و منقطع خواهد شد مگر حسب و نسب من، و هر فرزندی به پدرش منتسب می شود غیر از فرزندان فاطمه، که به من نسبت داده میشوند" براین امر دامن زده اند. ائمه علیهم السلام برای رسانا تر نمودن تبلیغ دینی، در بیان انتساب خود به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، تأکید داشته اند. آنان این امر را، مانند بکارگیری ودایع رسالت، ابزاری برای تأثیر بیشتر سخنان خود و ائمه دیگر می خواستند. آنان تلاش می نمودند فرزند پیامبر بودن امامان حسن و حسین و نه فرزندش را برای مردم اثبات نمایند، تا بتوانند مخاطبین را به خضوع بیشتر در برابر ارشادات دینی ائمه وادار نمایند. و یا حد اقل، از بار فشارهای حاکمان ظالم بر آنان بکاهند. امام علی علیه السلام نیز بر حسب خود در اثبات این امر تلاش بسیار نموده است. امام در شورای انتخاب خلیفه بعد از عمر، این چنین می فرماید: "نشدتکم بالله هل فیکم احد ابناه ابنا رسول الله صلی الله علیه واله؟" شما را بخدا! ایا در جمع شما پنج نفر کسی هست که دو فرزند او فرزندان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بحساب آیند؟. و در زمان خلافت ظاهری خود باز آنان را فرزند رسول خدا، نه فرزند خود، خطاب می کند و به امام حسن می فرماید: "یا ابن رسول الله اثبت علی القوم حجتک و اوجبت علیهم طاعتک، فویل لمن خالفک".

امام حسن علیه السلام در مجلس معاویه خود را اینگونه معرفی می نماید: "وانا ابن النبی النذیر البشیر والسراج المنیر، الذی جعله الله رحمۃ للعالمین" و من پسر پیامبر بشارت دهنده و بیم دهنده و چراغ فروزان هستم، کسی که خداوند او را به عنوان رحمت برای جهانیان فرستاد. امام حسین علیه السلام، در مقابل ولید امیر مدینه ابتدا می فرماید: "ایها الأمير! انا اهل بیت النبوة، ومعدن الرسالة، ومختلف الملائکة،" سپس با روشن کردن جایگاه خود و ارتباط خود با پیامبر اکرم، و روشن کردن فسق یزید، می فرماید: "ومثلی لا یبایع مثله" یعنی اصلا بحث من نیست!، کسی مانند من که از خاندان نبوت باشد با کسی مانند یزید که شارب الخمر است هرگز بیعت نمی کند! در صحرای کربلا نیز ندای "هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله" سر می دهد. اگر سخنان امام حسین، در لشکر دشمن اثر خود را نمی بخشد، بخاطر عوامل متعددی مانند مال حرام، طمع به وعده های ابن زیاد، ترس از قدرت امویان و غیره است که در واقع عایقی گشته و مانع از اثر بخشی و رسانا

بودن سخن فرزند پیامبر در جنگجویان شده است. ولی سخن امام زین العابدین در مجلس یزید، که با معرفی خود و بیان انتساب خود به پیامبر آغاز می شود، "انا بن مکة و منی، انابن المروة و الصفا، انابن محمد المصطفی" تأثیر خود را در درون کاخهای یزید می گذارد به حدی که یزید را ناچار به عقب نشینی، و حفظ حرمت اهل بیت پیامبر و خاندان اباعبدالله الحسین علیه السلام، وا می دارد.

پس از این، مردم جایگاه ائمه علیهم السلام را، تا زمان امام حسن عسکری، درک نموده و آنان را فرزند پیامبر می شمارند، و هنگام احترام به آنان "یابن رسول الله" می گویند. ائمه بعدی نیز با نشان دادن ودایع رسالت، و یا بیان مستدل علوم نبوی، انتساب خود را عیان تر می نمایند.

از دید گاه نگارنده، اصرار ائمه برای بیان انتساب خود، نه برای فخر فروشی بود، که ائمه از آن مبرا هستند. و نه برای نشان دادن جایگاه معنوی خود بود، که امری فردی است و ربطی به مردم ندارد. بلکه هدف تأثیر بیشتر سخن، و رسانا کردن تبلیغ دینی خود در بین تمامی مسلمانان بود. در واقع این امر معنوی- یعنی انتساب به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله- وسیله و ابزاری قرار گرفته بود تا آنان بتوانند در لوای آن کسب اعتماد برای تبلیغ دین، ارشاد مسلمانان، بیان احکام خداوند و هدایت مردم بپردازند.

فصل ششم:

الگو گیری از شیوه های تبلیغی ائمه در رسانه های جدید

اهمیت رسانه های جدید:

رسانه ها در عصر حاضر آنچنان متنوع، فراگیر و پیچیده شده اند که فهم و استفاده از هریک از آنها، نیاز به نرم و سواد خاص مخصوص به آن رسانه را دارد؛ این سواد رسانه ای که در جوامع عمدتاً، بگونه ای غیر آکادمیک، و مبتنی بر عرضه و جلب و تقاضا، بوجود می آید؛ به اربابان فکر در جامعه، امکان عرضه، استفاده و با نقد و بررسی رسانه ها را می دهد. و بر همان اساس نیز معین و روشن می شود که آن رسانه چه وظایف و چه رسالتی را- بر پایه باورهای آن جامعه- دارد. امروزه رسانه ها از ارکان اصلی هدایت جامعه ها می باشند و نفوذ شگرفی در افکار عمومی دارند. ذایقه عمومی و اندیشه های مردم در دستهای جادویی رسانه ها، بخصوص در اختیار رسانه های فراگیرتر، یعنی رسانه های تصویری تلویزیون و سینما می باشد. فراگیری و گستردگی رسانه ها، امروزه مرزهای جغرافیایی را در نوردیده است؛ ارزانی و همه گیر بودن ابزار رسانه های جدید، همچون اینترنت، مطبوعات، عکس، پوستر، نقاشی، رمان، داستان، فیلم، سینما، تئاتر، حتا شبکه های رادیویی و تلویزیونی و ماهواره ای، برای صاحبان فکر در دنیا، امکان رد و بدل نمودن پیام ها، مبادله افکار، تضارب و گفتگو را (کم و بیش) فراهم نموده است. امروزه بر خلاف دهه ها و سده های گذشته، ارتباطات و بیان گفتمان ها دو سویه شده است؛ دنیای اسلام و غرب در وضعیتی مشابه قرار گرفته اند. امپراطوری های رسانه ای تبلیغ غربیان اگر چه هنوز پیشرفته تر است و صنعت فیلم سازی هالیوود، همچون گوساله سامری به افسون و به رقص آوردن جوانان دنیای اسلام می پردازد و کم خردان را شیفته خود می سازد ولی دیگر، هجوم افکار و عقاید تنها از جانب غربیان نیست. افکار معنویت شرقی و فلسفه متعالی اسلامی مرزهای غرب را در نوردیده است. عرفان اسلامی و نوع نگرش اسلام به انسان نیز، برای غربیان امری قابل توجه و پر معناست. اگرچه

متأسفانه عمده ارتباطات الکترونیکی و دیجیتالی (ماهواره ای ، اینترنتی و...)، از جانب جوانان مسلمان به گنداب های فساد آلوده غرب است؛ ولی از جانب صاحبان اندیشه درغرب، این ارتباط به اندیشه های دینی، فلسفه متعالی و مغزهای عمیق فکری ماست. رشد گرایش به اسلام در بین غربیها و تاثیر پذیری برخی فلسفه های غربی از فلسفه اسلامی از شواهد این امر است. و لذا همانگونه که جهان اسلام خود را در معرض هجوم فرهنگ غرب می بیند، امروزه غرب نیز کاملاً خود را در معرض افکار اسلامی و یا عربی می بیند و احساس خطر می کند. نتیجه این تبادل اطلاعات، اگرچه زود حاصل نمی شود ولی در درازمدت، تاثیر اندیشه های ما بر افکار آنان، بسیار عمیق تر خواهد بود زیرا مغزها و افکار است که ماندگار است. در تاریخ اسلام این تاثیر اندیشه، بین شیعه و اهل سنت بوجود آمد. اگر در ابتدا آنان اکثریت و متزلزل کننده افکار شیعی محسوب می شدند، امروزه اثر جای پای افکار شیعی را در تمام یا اکثر تفکرات اهل سنت و در بسیاری از احکام شرعیه آنان می توان مشاهده نمود. این واقعه تاریخی، امروزه بین دنیای غرب و دنیای اسلام در حال تکرار شدن است. علاوه بر وجود رسانه ها بعنوان ابزار تعامل فکری و تبادل اندیشه ها، پدیدار شدن مرکز و نیرویی جدید و نسبتاً، آبرومند جهانی بنام اهل بیت، تشیع و اسلام، در سر زمین ایران، اهمیت بکار گیری رسانه های نوین و پیشرفته، همراه با کارایی قابل قبول را بیشتر می کند. با توجه به امر فوق، جایگاه و رسالت رسانه های جدید، از قبیل: اینترنت و برنامه های رایانه ای، سینما و فیلم سازی ، رادیو و تلویزیون، تئاتر و نمایش ، رمان و داستان و... روشن می شود. از آنجایی که در طول تاریخ هیچ گاه پیام ها به این صورت منتشر نمی شده است؛ رسالتی که هر کدام از اینها می توانند در کنار تبلیغ های گفتاری و نوشتاری و رفتاری بازی نمایند روشن تر می گردد.

الگو گیری از روش تبلیغی ائمه :

ممکن است در ابتدا این سؤال پیش بیاید که؛ آیا روش تبلیغی ائمه علیهم السلام پس از دوازده قرن! قابل الگو گیری و یا حتا بهره گیری در رسانه های جدید، با فن آوری قرن بیست یکم است؟! پاسخ این است: بله! اگر چه تکنولوژی ظواهر زندگی انسان عصر کنونی را، دگرگون کرده است ولی ماهیت انسان تفاوتی با گذشته ننموده است. بعبارت دیگر، خلق و خوی و نیاز های کلی انسان قرن بیست و یکم، با نیاکان دهها قرن قبل خود، یکی است تنها ابزار اعمال غرایز و خوی های انسانی دستخوش تغییرات تکنولوژیک شده است. بعنوان نمونه، روحیه های افزون طلبی و احترام خواهی، همراه با خشونت و خشم و کینه، علاوه بر محبت های عاطفی همانگونه که در هابیل و قابیل و نسل آنان وجود داشت در انسانهای نسل حاضر نیز وجود دارد؛ ولی وسیله

ابراز خشونت در آن زمان سنگ بوده است و در این زمان سلاح های لیزری و اتمی. زیاده طلبی انسان های اولیه، فقط در غذا و چند امر ساده و ابتدایی بوده است و امروز موضوعات آن گسترش یافته است. علاوه بر این ، طول مدت ۲۵۰ ساله دوران تبلیغی امامان شیعه در بین مردم، با ابزار کهن تبلیغی؛ بهترین راه و دلیل برای کسی است که بخواهد سیره امامان معصوم علیهم السلام در تبلیغ را، در رسانه های جدید الگوی خود قرار دهد و در امر نشر دین از آن استفاده نماید.

موقعیت های متفاوت تبلیغی، که ائمه اطهار علیهم السلام در آن در دوران های مختلف قرار داشته اند و با آن روبرو بوده اند مانند: دوران خانه نشینی و رو در رویی با تبلیغات مزورانه، دوران حکومت ظاهری و رو در رویی با شانتاژهای مخالفین، دوره خفقان و رو در رویی با حجم عظیم تبلیغات مخالفین؛ دوره تعلیم و آموزش امام باقر و امام صادق علیهما السلام و رو در رویی با رویکرد فرهیختگان عصر برای کسب دانش و رفع شبهاتشان، دوره حصر و وحشت عسکرین علیهما السلام و رو در رویی با بسته بودن نسبی دستشان در تبلیغ و ارشاد، هر یک می تواند در وضعیت هایی که برای مبلغین دینی بکار گیرنده رسانه های جدید بوجود می آید، الگو بوده و راهنما باشد. بر همین اساس، ما معتقدیم، با توجه به عدم تفاوت ماهوی انسان در اعصار مختلف، اصول کلی روش تبلیغی ائمه علیهم السلام در این عصر و در هر عصر دیگری، با رسانه های نوین نیز قابل اجرا و کاربردی است. به برخی از اصول تبلیغی ائمه علیهم السلام با مد نظر داشتن رسانه های نوین، نگاهی اجمالی می اندازیم.

جلب نظر و توجه و اطمینان مخاطب:

شاید نخستین و مهمترین بهره گیری از روش تبلیغی ائمه علیهم السلام ، جلب نظر مثبت مخاطب نسبت به رسانه خود می باشد و این از تمام فصول خصوصا، فصل پنجم نوشتار ما کاملا استنباط می شود . مانند ابزار تبلیغی گذشته، رسانه های نوین، تاثیر خود را دارند بشرطی که باورها و علایق! مخاطب عایقی بین پیام رسانه و پیامگیر ایجاد نماید. این بدین صورت است که، پیام های هر رسانه اگر تظاهر به مخالفت با تمایلات و باورهای پیامگیر نماید احتمالا مؤثر خواهد بود. ولی اگر مخالفت آشکار باشد؛ مخاطب، یا خود را اصلا در معرض پیام مخالف با علایق خود قرار نمی دهد؛ و یا اگر نا خواسته در معرض قرار گرفت، پیام را نادیده می انگارد. و یا اینکه، خود را در معرض پیام قرار می دهد، تا در برابر آن جبهه گیری نموده و آنرا نفی و یا رد نماید.

هدفمندی در تبشیر و انذار و ارشاد

یک رسانه حتی یک برنامه از یک رسانه هدفمند، براساس هدف خود، کامل، رسا، منظم و مرتب می‌باشد. بیانات خود ائمه علیهم السلام، همیشه از نظم خاص و از ترتیب مخصوص به خود برخوردار بوده است. یعنی در خطابه‌ها، سخنان، دعاها، مناجات‌ها و... مشاهده می‌شود؛ اگر انذار هست؛ بشارت هم هست. اگر بیم است، امید نیز هست. اگر یک مشکل و معضل اجتماعی ذکر می‌شود؛ بصراحت و یا به کنایه راه حل آن نیز ذکر می‌شود. و بالاخره، اگر عملی از انسان مؤمن و مسلمان خواسته می‌شود؛ و عده نعمت دنیوی و اخروی بر عمل به آن وجود دارد. و برترک آن، محرومیت از نعمت، یا عذاب دنیوی و اخروی ذکر می‌شود. بنا بر این، برنامه‌های رسانه نیز می‌باید تک‌ساحتی نباشد، بلکه باید تمامی ابعاد اسلامی و انسانی را در نظر بگیرد. اگر بر احساسات و عواطف مخاطب تأثیر می‌گذارد، عقل را نفی ننماید و او را نیز به کمک فراخواند، و اگر عقلانیت را به میان می‌کشد مخاطب را تک‌ساحتی و بی‌احساس و خشک بار نیاورد. هوشیاری را همراه با امیدواری زنده سازد. معضلات را با راه‌ها بیان نماید. به دنیا و آخرت، علم و ایمان، تعهد و تخصص، و... بصورت توأم توجه نماید. و در یک کلام اعتدال اسلامی و امت وسط بودن قرآنی را رعایت نماید.

رسا و قابل فهم بودن

از آنجایی که مخاطب عمده رسانه‌ها، افراد مختلف با سلیق، دانش و معرفت مختلف و غیر همسان است، لذا بر رسانه‌های دینگرا لازم است میانگین درک، دانش، سلیقه، باورها و ایمان مخاطبین خود را در نظر گرفته، و نظمی را رعایت کند که هر کس بفراخور حال خود، با هر سطح تدین و دانشی که باشد، بتواند در سطح خود، مطلب را درک کرده و نتیجه‌گیری نماید.

سنجش ظرفیت مخاطبین

بغیر از رسانه‌های تخصصی که مخاطب مخصوص به خود را دارد؛ بقیه رسانه‌ها مخاطبین عام با سطح دانش و اعتقادات مختلف دارد. ائمه علیهم السلام تأکید می‌نمودند که ظرفیت پذیرش مخاطبین را در نظر بگیرند تا موجب بدبینی آنان به دین نگردند. بنابر این بر رسانه لازم است بمقدار فهم و استعداد مخاطبان خود، مطالب قابل فهم را با بسط و تکرار و تفصیل، توضیح دهند. و برخی از معلومات را، نه تنها در اختیار مخاطبین عام قرار ندهند بلکه؛ در کتمان آن نیز، کوشا باشند. زیرا؛ از دیدگاه ائمه علیهم السلام، القاء دانشی که مخاطبان برای هضم و درک آن، استعداد و ظرفیت لازم را ندارند، موجب پریشانی خاطر و پراکندگی و تباهی ذهن، حتی اعتقاد آنان می‌گردد.

رعایت دقت در رسا بودن رسانه

مخاطب از آنچه که در قلب و نیت برنامه ریزان رسانه می‌گذرد آگاهی ندارد. بلکه؛ بوسیله الفاظ، مکتوبات، و حرکات بکار گرفته شده، پیام را درک می‌کند و با رسانه ارتباط پیدا می‌کند. لذا ائمه علیهم السلام، به دقت و تأمل در چگونگی رسانیدن پیام، اهمیت زیادی می‌دادند. پیام‌های نا رسا، گاه تأثیرات معکوس دارد و یا ممکن است توسط دشمنان، دست‌آویزی برای هجوم به شیعه و دین‌گردد. دقت در انجام صحیح عمل‌های دینی، در رسانه‌های تصویری نیز در راستای بحث فوق، از اهمیت بسیاری برخوردار است. متأسفانه امروزه در تلویزیون، بعنوان رسانه پیام‌بر شیعه اهل بیت، این امر اصلاً رعایت نمی‌گردد و ظواهر باصطلاح دینی بکار رفته در آن، یا در اصل با دین سازگاری ندارد، و یابگونه‌ای غیر صحیح انجام می‌شود. ولذا موجب وهن شیعه می‌گردد.

رعایت مقتضای حال آن رسانه

در هر رسانه‌ای باید مقتضای حال آن رسانه رعایت گردد و گرنه زیان بکارگیری پیام دینی در آن رسانه بیشتر از بکارنگرفتن آن خواهد بود. زیرا همانطور که در فصل‌های گذشته بیان شد، ائمه علیهم السلام تأکید داشته‌اند که: مقتضای حال بیان پیام تبلیغی را رعایت نمایید. سخن‌مگویید (و تبلیغ دین را ننمایید، و پیام دینی را بکار نگیرید)، مگر اینکه جایی را مناسب برای عرضه پیام ببینید!، چه بسیار سخن‌گویی که سخن‌حق را گفته است ولی (حق را) خراب کرده است. بنابر این در رمان و داستان که اقتضا می‌کند قضیه‌ای جذاب و پرکشش حکایت شود، برای تبلیغ دین در این رسانه می‌باید به این امر توجه شود. درتئاتر و نمایش که حرکات انسانی و یا عروسک‌ها، بهمراه الفاظ و گفتار، اصالت دارد؛ و لذا در ارسال پیام دینی این امر نیز باید رعایت شود. دررادیو و تلویزیون که تنوع و پرکشش بودن از اصول این رسانه نوین است، لذا پیام می‌باید بگونه‌ای شیرین، و حتی الامکان بصورت غیر مستقیم بیان شود. در سینما و فیلم‌سازی، بیشتر از دیگر رسانه‌های نوین مورد بحث ما، می‌باید آنگونه عمل شود که، مخاطب متوجه نشود که مخاطب پیام دینی ما قرار گرفته است؛ تا بهتر تحت تأثیر پیام قرار گیرد. و بالاخره در اینترنت و برنامه‌های رایانه‌ای، با توجه به ویژگی‌های چندگانه این رسانه نوین، تمامی ظرافت‌های متصور پیام‌رسانی، بمقتضای درخواست این رسانه باید در نظر گرفته شود.

تکریم و تشویق :

ائمه عليهم السلام طبق دستور الهی و سنت اسلامی با مخاطبین خود، با احترام و تکریم سخن می‌گفتند و با احترام رفتار می‌کردند. بگونه ای که؛ مخاطبین آنان دارای هر نوع شان و منزلت اجتماعی بوده‌اند، از جانب ائمه عليهم السلام، احساس تحقیر نمی‌کردند و بدینگونه ائمه عليهم السلام آنان را به توجه بهتر به پیام تبلیغی خود، و عمل به دستورات دین تشویق می‌کردند. مخاطبین رسانه ها باید احساس نمایند که رسانه آنانرا فهیم می‌داند، و به درک آنان احترام می‌گذارد. حتا در برنامه های طنزی و تخیلی نیز، مخاطب نباید احساس نماید که شعور او به بازی واستهزاء گرفته شده است؛ بلکه باید احساس نماید به حرمت او و بخاطر او و بجهت جلب رضایت خاطر او، این برنامه بگونه ای غیر واقعی و اغراق آمیز، و یاحتا عجیب و قریب، تهیه وترسیم شده است.مخاطب هرچه بواسطه رسانه ، تصویر مثبت تری از خود پیدا نماید؛ این نگاه موجب می شود به آن رسانه نیز نگاهی مثبت داشته باشد. در نتیجه این امر موجب ترغیب بیشتر وی به پذیرش پیام تبلیغ رسانه می گردد.

ترک تحقیر و ملامت

روش تبلیغ ائمه عليهم السلام ضمن اصرار بر تکریم مستمع و تشویق مخاطبین، بر دوری از سرزنش و ملامت زیاد مردم، استوار بوده است. رسانه ها نیز باید مستقیم ویا غیر مستقیم ، از ملامت و سرزنش زیاد مردم پرهیز نمایند! و حتا از ایراد گیری زیاد از متتخبان مردم در امور مختلف خودداری نمایند که ایراد گیری زیاد از متتخبان مردم، نوعی ملامت مردم بجهت آن انتخابشان محسوب می شود. از دیدگاه ائمه عليهم السلام ، سرزنش و ملامت آتش لجاجت را شعله ور ساخته، ومانع وعایقی در برابر دریافت پیام تبلیغ ایجاد مینماید.

هدایت کنجکاوی به امور مفید

بشر ذاتا موجودی کنجکاو ومایل به دانستن امور نامکشوف بر خود است. رسانه های اغواگر درپی ایجاد کنجکاوی و ایجاد عطش نسبت به موضوعاتی اند که آنان را به اهداف خود می رساند. یکی از وظایف رسانه های دینگرا، احیای فطرت خدا جویان و خدا گرایانه و سوق کنجکاوی مخاطبین خود نسبت به امور دینی است. ائمه عليهم السلام در جهت تصحیح ذایقه های پرسشی و کنجکاوی مخاطبان خود تلاش گسترده ای را انجام میداده اند.

واژه های نازبا

یکی از دستورات ائمه علیهم السلام به اصحاب خود در امر تبلیغ خصوصا در امر تبلیغ زبانی، خود داری از بکار گیری کلمات و واژه های نا مناسب است. از آنجایی که واژه آئینه معنا محسوب می شود، و معنا را به ذهن می آورد، لذا ذکر واژه های قبیح، قبح را به بیان و سخن نیز سرایت می دهد. استفاده کلمات مناسب تر، ویا بکار گیری واژه منفی شده مبلغ را از آن واژه نا مناسب رها می سازد.

نتیجه گیری

در یک نتیجه گیری اجمالی از آنچه در مجموع فصول گذشته بیان شد، روشن می شود که: اگر شرایط اولیه ای که در فصل نخست بیان شد موجود باشد و موانع تبلیغ بیان شده نیز برطرف شده باشد، روش تبلیغی ائمه علیهم السلام کارا ترین روش تبلیغ دین در تمام دوران ها است. شیوه های تبلیغی ائمه علیهم السلام که در فصل های دوم و سوم بیان شد، با توجه به اینکه ماهیت انسان را مد نظر خود داشته است در تمام عصرها کارایی خود را دارد. زیرا در گذران عمر بشریت، تکنولوژی های پی در پی در عصرها، با تغییر ابزار های رفع نیاز های بشری، از رسانه های تبلیغی و غیره آن، دگرگونی های ظاهری در زندگی بشر بوجود آورده است ولی ماهیت انسانی در این دوران ها تفاوتی نکرده است. بنا براین روش تبلیغی ائمه علیهم السلام همچون گذشته کارایی خود را دارد. تنها تفاوت در این است که انسان های هر عصری، باید این روش را، با ابزارهای رسانه ای آن عصر بکار گیرند .

بر همین اساس در فصل چهارم بگونه ای تاریخی تحلیلی، با اتکاء برقابلیت الگو گیری، بستر تبلیغی ائمه علیهم السلام و محتوای تبلیغ آنان ذکر شده است. و به همین شیوه در فصل پنجم استفاده ابزاری ائمه علیهم السلام از برخی ابزارهای معنوی و غیر محسوس ویا ظاهری و محسوس در امر تبلیغ دین بیان شده است. وبالاخره بگونه ای بسیار اجمالی، الگو گیری از شیوه های تبلیغی ائمه علیهم السلام در رسانه های نوین و ابزارهای جدید تبلیغی را در فصل ششم بیان نمودیم .